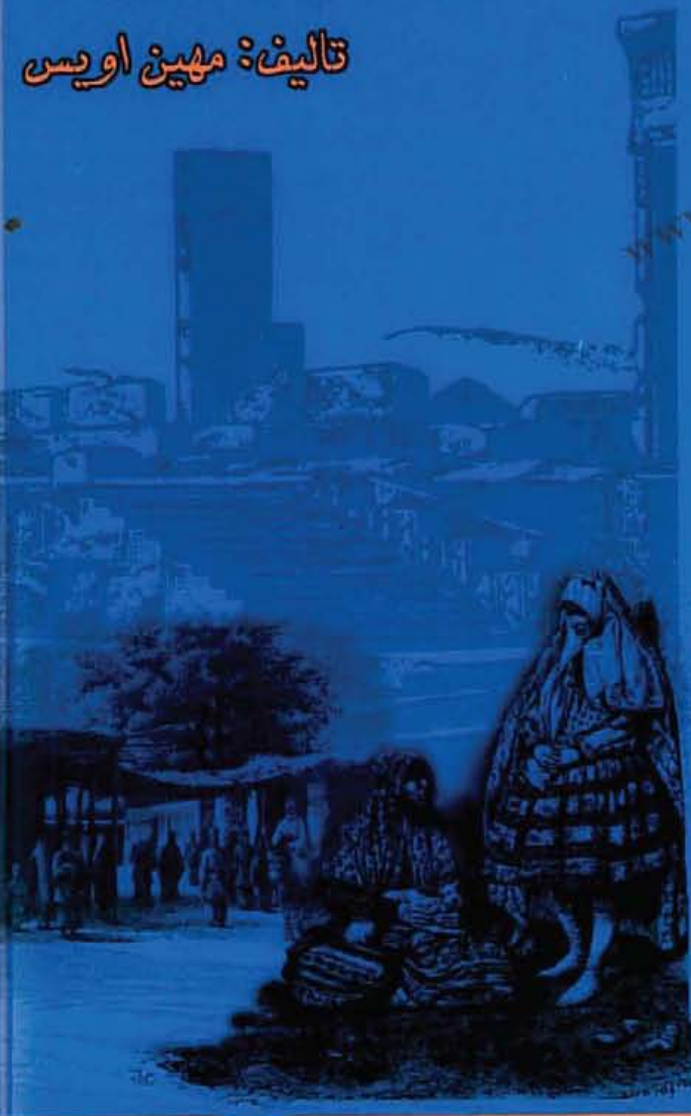


فرهنگ ایران

در سفر نامه های اروپایی

دوره قاجار

تالیف: مهین اویس



تالیف: مهین اویس

فرهنگ ایران در سفر نامه های اروپایی دوره قاجار

شابک: ۹۶۴-۵۹۵۷-۹۳-۱
ISBN: 964-5957-93-1



انتشارات نوید شيراز
قیمت: ۲۰۰۰ تومان

پیشگفتار

از دید ویرین روزگار که بشر شهرنشینی را بر کوچ‌نشینی برگزید، همواره به سفر و حرکت از ممکن خود به دیگر جای‌ها و مهاجرت مشتاق بود و به بهانه کوچکی راه سفر در پیش می‌گرفت. به بهانه دیدار دوست یا به بهانه بردن کالا از شهر خویش و تجارت و به بهانه دیدار دیگر راه دیارهای ناشناخته و شناخته را در پیش می‌گرفت و راهی سفر می‌شد. در بازگشت‌های از این سفرها اهل خانه و یاران و آشنایان چگونگی سفر او را جویا می‌شدند و او با نقل آنچه دیده بود و شنیده بود دیگران را سرگرم می‌کرد و گاه به حیرت می‌انداخت. این سفرها همیشه دلخواه و آزادانه صورت نمی‌گرفت، گاه انسانی از شهر و دیار خویش رانده می‌شد و یا از محل سکونت خویش بنا بر سببی می‌گریخت و یا او را وادار به سفر می‌کردند تا کاری انجام دهد، باز در بازگشت، همه از او از دیاری که دیده بود می‌پرسیدند و او هر آنچه را دیده بود، بیان می‌کرد و با سخنان خود جمعی را شیفته سفر می‌کرد.

نخستین دستاورد این سفرها از هر دست که بود، بیان شفاهی خاطرات و دیده‌ها و شنیده‌ها بود و این گفته‌های مسافر دهان به دهان می‌گشت و نقل محافل می‌شد. کم‌کم پس از آنکه خط و پیدایش آن تکامل زبان را سامانی بخشید، این خاطرات و دیده‌ها به کتابت درآمد، و در گسترده‌یی فراگیرتر به نظر و گوش مردمان زمانه رسید. تجارت پیشگان از این نوشته‌ها بهره‌مند شدند و سیاست‌مداران برای پیشبرد مقاصد خود و احتمالاً نفوذ در سرزمینهای ناشناخته از آن سود بردند.

نخستین سفرنامه‌ها را می‌توان جزو نخستین پدیده‌های مکتوب بشری به حساب آورد، که تعدادی از آنها که مربوط به بیش از دو هزار سال پیش است امروز باقی است و اهمیتی در خور دارند.

مسافر اگر آگاه می‌بود به زیرکی نکاتی را یادداشت می‌کرد و در سفرنامه خود می‌آورد که برای خوانندگان خودی تازگی داشته باشد، از نحوه زیست آدمیان دیگر، طرز تفکر و مبانی اقتصادی آنها و هنرهای دستی و صنایع و چیزهای شگفت، میوه‌های بدیع، جانوران نوظهور، کوهها، رودها، درختها و... خلاصه از هر چیز که برای خود و خودیها تازگی داشت می‌نوشت و در یادداشت‌های خویش ثبت می‌کرد و بدینگونه فرهنگ ملتی دیگر را به ملت خویش معرفی می‌کرد و همگنان را با فرهنگ مردمی که به آنجا سفر کرده بود درآورد آشنا می‌نمود. جهانگرد تنها به

قصده نوشتن سفرنامه‌ها نبود که طی طریق می‌کرد، چنانکه در آغاز سخن گفته شد وی قصدی دیگر و اندیشه‌ی دیگری داشت و سفرنامه فرعی بود بر اصل و مقصود او. البته گاهی هم افرادی از سوی دولتهای خود در کسوت تجارت و غیره مأموریت می‌یافتند که با سفر به سرزمینی خاص، موضوعات مورد علاقه حکومت خویش را بنگارند تا در تصمیم‌گیریهای سیاسی و یا نفوذ استعماری از آن استفاده گردد.

در قرون جدید، نیز چنین بوده است، سفیر، تاجر، وابسته نظامی یا سیاسی، فرد عادی و... در مدت اقامت خود در سرزمین بیگانه آنچه را می‌دید و می‌شنید که برایش تازگی داشت یادداشت می‌کرد گاهی این گزارش و یادداشت‌نویسی‌ها چه بسیار مشکلاتی را که فراهم آورده و چه بسا معضلاتی را که حل کرده است. سفرنامه‌نویس اگر خود اهل نظر و آگاه به مفاهیم فرهنگی و یا هنرمند و هنرشناس بود، بنحو احسن از سفر خود سود جست و به جامعه خود و نیز به سرزمین مورد بازدید سود رسانیده است. کشف و معرفی خطوط میخی و هیروگلیف و آثار باستانی و آرایه آنها به اهل فن و دانشمندان کاری است که نخست سفرنامه‌نویسان آغاز کرده‌اند. بسیاری از سفرنامه‌نویسان که خود هنرمند و نقاش بوده‌اند مشاهدات خود را از جای‌ها و آثار کهن و جامه و پوشش مردم سرزمین مورد بازدید ترسیم کرده‌اند که امروزه باقی است و از اهمیت فراوانی برخوردار، زیرا با گذشت روزگار چه بسا که اصل اثر ممکن است از بین رفته باشد و همین یادگارهاست که راهی به گذشته می‌نماید. گاهی این سفرنامه‌ها چنان مهم و باارزش و عالمانه تهیه شده که توجه جوامع علمی را به خود معطوف داشته است. سفرنامه‌های گزنفون، ناصر خسرو، ابن بطوطه، اولتاریوس، کمپفر و دیگران از این دستند. کمپفر (۱۷۱۶ - ۱۶۵۱) جهانگرد آلمانی سفرنامه‌ای در ۵ جلد فراهم آورد که گزارش سفر وی به چند کشور خارجی منجمله ایران و ژاپن بود که «جلدهای اول و چهارم تماماً و بخشهای زیادی از جلد دوم و سوم مختص ایران می‌باشد یا بهتر گفته شود از ۶۱ بخش این ۵ جلد ۴۳ بخش آن راجع به ایران و بقیه درباره ژاپن» است.^۱ این کتاب چنان ارزشی داشت که چندین سال به عنوان کتاب درسی رشته ایران‌شناسی در دانشگاه تدریس شد.^۲ اگر به کتاب ارزشمند استاد ماهیار نوابی مراجعه کنیم جلد چهارم آن به معرفی بیش از دو هزار و پانصدوپنجاه جلد سفرنامه‌هایی اختصاص یافته که به طریقی درباره ایران است که البته تعداد واقعی این سفرنامه‌های مربوط به سرزمین ما بیش از آن است.

مطالعه سفرنامه‌ها نه تنها برای همشهریان جهانگرد خواندنی و شنیدنی است، که برای مردم سرزمین مورد بازدید هم خوشایند و خواندنی است. ما خود را از دیدگاه خود می‌بینیم، چه

۱- شفقی، روشن ضمیر، سیاحان آلمانی که در عصر صفویه ایران دیدن نموده‌اند، هنر و مردم، شماره

۱۰۹، ۱۰۸، ۱۳۵۰، ص ۲۰-۱۶.

۲- نوابی، دکتر ماهیار، کتابشناسی ایران، ج ۴، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰

بسیار چیزهایی را خوب می‌انگاریم و حال آنکه دیگران آن را نمی‌پسندند و چه بسا کاری را شایسته می‌دانیم که دیگران آن را ناپسند می‌دانند، سفرنامه به منزله آینه‌ی است که سفرنامه‌نویس در مقابل ما می‌گیرد، همانقدر که خواندن و دیدن آن برای دیگران خوشایند است برای خود ما نیز می‌تواند دلچسب باشد، با خواندن آن به عیوب و محاسن خویش پی می‌بریم. تلقی دیگران را درباره خود در می‌یابیم و به آنچه که دیگران درباره ما می‌اندیشند واقف می‌شویم. البته مردمان گوناگون، فرهنگهای گوناگون دارند. و هر کس بنا بر فرهنگ خود و با مقیاس آن، دیگران را می‌سنجد، لکن در هر صورت دانستن آنچه که دیگران درباره ما می‌اندیشند حالی از لطف نیست و مفید فرایند بسیاری است.

در کتاب حاضر پس از بیان تاریخچه سیروسیاحت و انگیزه‌های آن و چگونگی سفر، جهانگردان اروپایی به ایران، ۳۰ سفرنامه مربوط به سی تن از سیاحان و جهانگردانی که بین سالهای ۱۷۷۹ تا ۱۹۲۵ میلادی (دوره قاجاریه) به ایران آمده‌اند مورد مطالعه قرار گرفته و برداشت‌ها و اندیشه‌ها و تصورات این جهانگردان در زمینه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، دینی، اجتماعی و... مورد بررسی قرار گرفته و بطور دسته‌بندی شده به نقد و بررسی سخنان این جهانگردان پرداخته شده است و تقریباً به هشتاد موضوع که این جهانگردان دقیقاً به آنها توجه داشته‌اند، با دقت نظر و نکته‌سنجی عنایت شده است.

مؤلف آگاه و محترم، پس از بیان مقدمات، شرح حال مختصری از این ۳۰ جهانگرد را آورده و سپس وارد اصل کار خود شده است و با قلمی زیبا و شیوا و جملاتی کوتاه و شیرین که تنها می‌تواند اثر بانویی نکته‌سنج و دقیق باشد تمام این موضوعات هشتادگانه را که مورد توجه این جهانگردان بوده به ترازی نقد نهاده و هر جا که لازم دیده به پاسخگویی و رفع ابهام پرداخته و از فرهنگ کهن و مستدل ایرانی به خوبی دفاع کرده است و نوشته‌های گاه بی‌پایه و منطقی گروهی از این جهانگردان را بکلی مردود و بی اساس دانسته و با استدلالی محکم رد کرده است.

سرانجام اینکه، هر صفحه از این کتاب پر است از مطالب بدیع و متنوع و خواندنی که گاه خواننده را به ذوق می‌آورد و گاه خاطر را پریشان و آزرده می‌سازد، به نظر من همه آنانی که می‌خواهند خود را در آینه چشم دیگران ببینند باید این کتاب را بخوانند و هم از محتوی و هم از شیوه نگارش دلپسند آن لذت ببرند.

نویسنده کتاب، خانم مهین اویس، فرهیخته دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است که به این کار ارزنده دست زده است، امید که کار خود را پی بگیرد و سفرنامه‌های سده‌های پیش‌تر و اخیر (بعد از مشروطیت) را هم بدین سان بررسی کند، آن‌گاه است که به نحوه تغییر و دگرگونی‌های احتمالی فرهنگی که در طی سده‌های متوالی در مردم ایران حادث شده بهتر می‌توان پی برد. کار ناشر محترم هم در آرایه‌ی این اثر ارزشمند در خور ستایش است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴.....	۴-۸ آلکسیس سولتیکف.....	۱۳.....	فصل اول: سفر و سفرنامه‌نویسی.....
۳۵.....	۴-۹ کنت دوسرسی.....	۱۵.....	۱- تاریخچه سیر و سیاحت و انگیزه آن.....
۳۵.....	۴-۱۰ لیدی شیل.....	۱۸.....	۲- تاریخچه آمدن سفرنامه‌نویسان اروپایی به ایران.....
۳۷.....	۴-۱۱ آرمینوس وامبری.....	۲۱.....	۳- سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار.....
۳۸.....	۴-۱۲ یاکوب ادوارد پولاک.....	۲۶.....	۴- معروفترین سفرنامه‌نویسان.....
۳۹.....	۴-۱۳ بهلر.....	۲۷.....	۴-۱ پ. امده. ژوبر.....
۳۹.....	۴-۱۴ گوینو.....	۲۸.....	۴-۲ جیمز موریه.....
۴۱.....	۴-۱۵ چارلز فرانسیس مکنزی.....	۳۰.....	۴-۳ گاسپار درویل.....
۴۲.....	۴-۱۶ مادام کارلا سرنا.....	۳۰.....	۴-۴ بارون کلمنت دوبد.....
۴۲.....	۴-۱۷ یوشیدا ماسهارو.....	۳۱.....	۴-۵ آلکس بارنر.....
۴۳.....	۴-۱۸ مادام ژان دیولافوا.....	۳۲.....	۴-۶ هنری راولینسون.....
۴۴.....	۴-۱۹ ارنست ارسل.....	۳۲.....	۴-۷ جیمز بیلی فریزر.....
۴۵.....	۴-۲۰ جرج کوزن.....		

تقدیم:

به ایرانیان وطن‌دوست

در سراسر گیتی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴۵	۳- آداب معاشرت	۱۶۲	۴-۲ اماکن متبرکه
۲۴۷	۴- مراسم دید و بازدید و پذیرایی	۱۷۱	فصل پنجم: زبان و ادبیات فارسی
۲۵۲	۵- مراسم استقبال و بدرقه	۱۷۳	۱- نقش زبان فارسی در فرهنگ ایرانی
۲۵۳	۶- مهمان نوازی	۱۷۴	۲- زبان فارسی از دیدگاه سفرنامه‌نویسان
۲۵۵	۷- خوشگذرانی	۱۷۷	۲-۱ مفهوم ادبیات در زبان فارسی
۲۵۹	۸- سیر و سفر		و دیگر زبانها
۲۶۳	۹- شوخ طبعی و بذله‌گویی	۱۷۹	۲-۲ انعکاس شعر و ادب فارسی در
۲۶۵	۱۰- وام‌گیری		سفرنامه‌های اروپایی
۲۶۷	۱۱- لباس پوشیدن	۱۸۲	۲-۳ سبک شعر و نویسندگی
۲۶۸	۱۱-۱ لباس زنان	۱۸۶	۳- معرفی شعرای فارسی زبان
۲۷۳	۱۱-۲ لباس مردان	۱۸۷	۳-۱ خواجه حافظ شیرازی
۲۷۵	۱۲- خانه ایرانیان	۱۹۲	۳-۲ سعدی، شاعر شیرین سخن
۲۷۹	۱۳- اعتقادات آیینی	۱۹۴	۳-۳ فردوسی، شاعر ملی و هومر ایران
۲۸۳	۱۴- جامعه ایرانی	۱۹۸	۳-۴ نظامی
۲۸۳	۱۴-۱ زنان	۱۹۹	۴- سفرنامه‌ادوارد براون و ادبیات ایران
۲۸۷	۱۴-۲ دولت‌مردان	۲۰۲	۵- شهرهای باستانی ایران
۲۸۸	۱۴-۳ سربازان	۲۰۹	فصل ششم: تصوف و عرفان
۲۹۰	۱۴-۴ کارگران	۲۱۱	۱- عرفان اسلامی و فرهنگ ایران
۲۹۲	۱۴-۵ کسبه و تجار	۲۱۶	۲- عرفان در سفرنامه‌ها
۲۹۳	۱۵- صفات ناپسند ایرانیان	۲۱۹	۳- مواد مخدر و تصوف
۲۹۵	۱۵-۱ روحیه غیر علمی	۲۲۱	۴- سلسله‌های صوفیه
۲۹۹	۱۵-۲ یکتواختی زندگی	۲۲۳	۴-۱ شیخیه
۳۰۱	۱۵-۳ دروغ‌گویی، غارتگری و طمع ورزی	۲۲۶	۴-۲ علی‌اللهی
۳۰۷	۱۵-۴ بی‌ارزش بودن وقت	۲۳۰	۴-۳ فرقه‌های دیگر صوفیه
۳۱۱	جمع‌بندی و نتیجه	۲۳۵	فصل هفتم: روحیات و آداب و رسوم
۳۲۱	کتابنامه	۲۳۷	۱- مردمانی عجیب با روحیه‌ای متضاد
		۲۴۲	۲- زیرکی و شجاعت

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۶	۲۱- چارلز جیمز ویلسن	۷۹	۸- نفوذ فرهنگ ایران در ملل دیگر
۴۶	۲۲- ادوارد براون		فصل سوم: تاریخ و اسالت قوم کهنسال ایرانی
۴۹	۲۳- فوریه	۸۳	۱- تاریخ و نژاد ایرانیان
۴۹	۲۴- گرترویدل	۸۹	۲- قیافه و وضع جسمانی
۵۰	۲۵- خانم دوراند	۹۲	۳- حرشت ذاتی ایرانیان و مقایسه آن با ملت‌های مجاور
۵۰	۲۶- هانری رنه دالمانی	۹۵	۳-۱ ایرانی و روسی
۵۱	۲۷- ویلیام جکسن	۹۵	۳-۲ ایرانی و هندی
۵۳	۲۸- ویرت فون بلوشر	۹۶	۳-۳ ایرانی و ترک
۵۴	۲۹- هوگو گروته	۹۷	۳-۴ ایرانی و چینی
۵۵	۳۰- نیکیتین	۹۷	۴- تاریخ و آثار باستانی
۵۵	۵- نظر ایرانیان نسبت به سفرنامه‌نویسان اروپایی	۱۰۹	۵- علاقه‌مندی ایرانیان به میهن و تاریخ کشورشان
۵۹	فصل دوم: فرهنگ و معانی آن	۱۱۷	فصل چهارم: دین و مذهب
۶۱	۱- معانی و ریشه کلمه فرهنگ	۱۱۹	۱۲- مذاهب ایرانی
۶۲	۲- فرهنگ در واژه‌نامه‌ها	۱۲۰	۱-۱ قبل از اسلام
۶۵	۳- فرهنگ در نثر و نظم فارسی	۱۲۴	۱-۲ بعد از اسلام
۶۵	۳-۱ فرهنگ در نثر	۱۲۷	۲- خصوصیات شیعی ایرانیان
۶۷	۳-۲ فرهنگ در متون پهلوی	۱۲۷	۲-۱ ویژگیها
۶۷	۳-۳ فرهنگ در نظم فارسی	۱۳۰	۲-۲ تفاوت اسلام ایرانیان با مسلمانان دیگر
۷۱	۴- تعریف اروپاییان از فرهنگ	۱۳۴	۲-۳ علمای شیعه در دوره قاجار
۷۲	۴-۱ تعریف تشریحی	۱۳۹	۳- دینداری ایرانیان
۷۲	۴-۲ تعریف تاریخی	۱۴۰	۳-۱ دنیا‌گرایی و زهدگرایی
۷۲	۴-۳ تعریف روانشناختی	۱۴۴	۳-۲ ثبات دینی
۷۳	۴-۴ تعریف جامعه‌شناختی	۱۴۵	۳-۳ فرقه بایی و بهایی
۷۴	۵- فرهنگ و مذهب	۱۵۲	۴- مراسم و اماکن مذهبی
۷۵	۶- فرهنگ و استعمار	۱۵۲	۴-۱ تعزیه
۷۸	۷- فرهنگ و تمدن		

عبّاس میرزا در کتابی با دلی سوخته و بیانی آتشین به ژویر، سیاستمدار و سفرنامه‌نویس فرانسوی می‌گوید که ای اجنبی! به من بگو چگونه کشورم را به ترقی و پیشرفت برسانم و مردم را آگاه کنم؟ مگر آفتابی که بر کشور شما می‌تابد، قبل از آن، سرزمین مرا روشن نمی‌کند؟ پس چرا کشور شما آباد و پیشرفته است و سرزمین من با آن همه امکانات عقب افتاده و مردم آن ناآگاه؟ به من بگو که چه کنم؟^۱

با خواندن این مطلب بر آن شدم تا کارنامهٔ زیبا و گویای حیات معنوی کشور خود را از زبان سفرنامه‌نویسان اروپایی دورهٔ قاجار بررسی نمایم. به دلیل آنکه چون آنها در میان مردم ما نرسیده بودند با دیدی دقیق‌تر و خالی از احساسات به فرهنگ ایرانی توجّه داشته‌اند. از این گذشته اکثر آنها در کشور خود سیاستمدارانی آگاه و حتی برخی در جهان شهره بوده‌اند. با آنکه نوشته‌های آنها از حبّ و بغض خالی نیست ولی آنها سفرنامه‌های خود را برای مردم ما ننوشتند، بلکه به فرمانروایان و یا دوستان و آشنایان خود تقدیم کرده‌اند. هر چه باشد همین سفرنامه‌نویسان بودند که توجّه اروپاییان و جهانیان را بار دیگر نسبت به ایران جلب نمودند. دورهٔ قاجاریّه از آن جهت ملاک کار تحقیق قرار گرفت که اولاً در آن زمان سفرنامه‌نویسان بسیاری به ایران آمده‌اند، مثلاً تنها در دورهٔ ناصرالدین شاه ۱۰۸ جهانگرد اروپایی قدم به خاک ایران گذاشته‌اند. ثانیاً در همان زمان بود که به علّت برخورد با مظاهر تمدّن غرب، جلوه‌های زندگی ایران دچار دگرگونی گردید، زیرا فرهنگ این کشور از هزار سال پیش تا دورهٔ قاجار، آنقدر تفاوت نداشته است که زمان قاجار تا به امروز. ثالثاً مضامینی چون انحطاط و یا تهاجم فرهنگی در آن عصر به وجود آمد و فاصلهٔ سفر با کاروان تا با هواپیما پیموده شد، همان زمانی که ما به علّت شکست در جنگهای ایران و روس ناامید و دلزده بودیم و نمی‌دانستیم که چه باید بکنیم.

هدف از تحقیق در این زمینه پیدا کردن راهی است به سوی شناخت خود در گذشته تا جنبه‌های مثبت و منفی خود را بشناسیم و از دیدگاه اروپاییانی که به قطبهای سیاسی آن زمان نزدیک بوده‌اند فرهنگ ایرانی را دریابیم. آشنایی با این کارنامهٔ حیات معنوی، برای نگارنده آگاهی، بیداری و یک وظیفهٔ ملی است، تا شاید بدین وسیله به شعایر گذشتگان خود یعنی «پندار نیک، گفتار نیک، رفتار نیک» توجّه کنیم و بار دیگر بتوانیم در صحنه‌های جهانی بدرخشیم.

حاصل این پژوهش شامل هفت فصل گردید. فصل اول تاریخچهٔ سفر و سفرنامه‌نویسی و معرفی و شرح حال سفرنامه‌نویسان مشهور اروپایی زمان قاجار است. فصل دوم معانی فرهنگ در لغت‌نامه‌ها، متون پهلوی و نظم و نثر فارسی با ذکر نمونه آمده است، سپس دیدگاه اندیشمندان اروپایی دربارهٔ فرهنگ از جنبه‌های مختلف علوم اجتماعی مورد بحث قرار گرفته و

۱- عبدالهادی حابری، نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دورویهٔ بورژوازی غرب، ص ۳۰۸.

مقدمه

امروز و دیروزی نیست. این سرزمین اهورایی، مادر سرزمینهای آریایی، پیوسته مورد توجّه خویش و بیگانه بوده است. یونان و روم، عرب و ترک، مغول و ترکمان و در روزگار شگفت ما، شرق و غرب به آن چشم داشته‌اند. اما ایرانی همواره محکم و پایرجا ایستاده، در خاک وطن ریشه دوانده و کشورش را حفظ کرده است. همه بر سرخوان پر مهر این سرزمین نشسته و برخاسته‌اند، ولی هرگز نتوانسته‌اند آن را با خویش بپرند و یا خود برای همیشه در آن بمانند. حتی در زمانی که کالبد مقدّس وطن قطعه قطعه شده بود، روح ایران زنده ماند و بار دیگر ایران حیات نوینی را آغاز نمود.

از زمانی که با تاریخ پرفراز و نشیب و مهیج کشور خود آشنا گشتیم، و عشق وطن مشام جانم را نوازش داد، پیوسته می‌اندیشیدم که رمز بقای ایران در چیست؟ آیا ایرانی نبوغ بقا دارد؟ آیا هنوز هم به این سرزمین کهن فزّه ایزدی می‌تابد؟ پس از انقلاب اسلامی و توجّه به عقب ماندن ایران از کشورهای صنعتی و اروپایی و به صدا درآمدن زنگهای تهاجم فرهنگی پرسش دیگری نیز ذهنم را فرا گرفت و آن این بود که اگر روح ایران، فرهنگ مردم آن است، فرهنگ چه پدیده‌ای است که به وسیلهٔ آن در تاریخ زنده‌ایم؟ و در طی اعصار در جهان چنان درخشیده‌ایم که ویل دورانت اعلام می‌کند:

«ایرانیان مؤسس واقعی تمدّن اروپا و آمریکا هستند.»

امروز همه از تهاجم فرهنگ بیگانه حرف می‌زنند. اما کمتر کسی از فرهنگ ایرانی سخن می‌گوید، تا همه بدانند که کاریکاتور فرهنگ بیگانه جای چه چیزی را می‌خواهد پر کند و آن فرهنگی که در گذشته توانایی آن را داشته است تا فرهنگهای مهاجم را در خود حلّ کند، امروز چه سرنوشتی دارد؟ کسانی که به عمد یا خطا به این امر مهمّ بی‌توجهی نشان می‌دهند تیشه بر ریشهٔ یک ملت کهنسال می‌زنند. برای پیدا کردن جواب این پرسش به دنبال نقطهٔ عطفی بودم تا بتوانم از آنجا به تحقیق و جستجو پرداخت، اگر چه هر لحظه از تاریخ ما اوج یک حادثه است. خواندن سخنان عبّاس میرزا ولیعهد قاجار مرا به سوی نقطهٔ آغازی در خور توجّه سوق داد.

فصل اول :

سفر و سفرنامه نویسی

رابطه بین فرهنگ با تمدن، دین و استعمار شرح داده شده است. چهارچوب اصلی کتاب در فصلهای بعد جا دارد. بدین معنی که فصل سوم درباره تاریخ و نژاد و قدمت تمدن ایرانیان است، آنچه که هر ایرانی را به وجد می آورد و دشمنانش را به خشم. در این زمانه که حتی نقشه کشورهای مغضوب غرب را کوچکتر می کشند تا بر حقارت آنها بیفزایند و از عظمت ملت های کهن می کاهند، شایسته است که با آگاهی و تبلیغی همه جانبه به معرفی تاریخ خود در جهان بپردازیم.

موضوع فصل چهارم زبان و ادبیات فارسی است که بسیار مورد توجه سفرنامه نویسان اروپایی بوده است، زیرا همه می دانند که زبان مدخل ورود به فرهنگ اقوام است و زبان و فرهنگ پدیده هایی هستند که برای فهم هر کدام باید از دیگری مدد جست.^۱ فصل پنجم شامل دین و مذهب ایرانیان قبل و بعد از اسلام از دیدگاه سفرنامه نویسان می باشد. اگر چه نظر آنها درباره دین کهن ایرانیان و اسلام یکسان نیست، اما در مورد علت شیعه شدن ایرانیان همگی اتفاق نظر دارند و فرقه های نوظهور مذهبی نیز از دیدگاه اکثر آنها پوشیده نمانده است.

در فصل ششم تصوف و عرفان ایرانی، مکتبی که سفرنامه نویسان اروپایی کمتر آن را شناخته اند مورد توجه قرار می گیرد، نظر سفرنامه نویسان با عقاید بزرگان ایرانی و غیرایرانی مقایسه می گردد و با آوردن اسناد و دلایل، صحت و سقم گفته هایشان آشکار می شود. بویژه در مورد سلسله های صوفیه مانند شیخیه و علی الهی که بیش از سایر سلسله ها، مورد نظر آنان بوده است. آخرین فصل، آداب و رسوم که بارزترین ویژگی ممتاز ایرانی است شرح داده می شود. آداب ملتی که به نظر سفرنامه نویسان عجیب، خوشگذران، شجاع، باهوش و زیرک، اهل سیروسفر، شوخ طبع، مهمان نواز، دروغگو و وقت نشناسند و طریقه پذیرایی و لباس پوشیدن و مراسم مختلف آنها در جهان ندارند. در این بخش علت های گوناگون رفتار ایرانیان از نظر سفرنامه نویسان بازگو می گردد و با ذکر اینکه آیا از نظر سفرنامه نویسان اروپایی صفات خوب ایرانیان بیشتر است و یا خصوصیات بد آنها، و نتیجه گیری کتاب خاتمه می یابد.

نگارنده با تمام دقتی که در ارایه مطالب و تنظیم سخنان مختلف سفرنامه نویسان، در نوشته های شصت سفرنامه نویسی و بیش از صد کتاب به کار برده است، به کاستی های کار خویش آگاه می باشد، زیرا شناوری در دریای پرابهت فرهنگ یک ملت کهنسال، آن هم در کنار بیگانگان، توانی عظیم می خواهد و مطالعه ای عمیق، اما هر چه هست، حتی اگر صدایم در باد گم شود و نوشته هایم نقش بر آب گردد، به شوق اعتلای ایران و ایرانی و امید به حرکت بزرگان و اندیشه گران هموطن و عفو خوانندگان گرامی در این راه گام نهاده ام، با اقرار به اینکه:

ما بدین مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهاد لطف شما گامی چند

۱- تاریخچه سیر و سیاحت و انگیزه آن

تاریخ سفر، در معنای حرکت و رفتن به تاریخ پیدایش انسان می‌رسد. از همان زمانی که انسان به شوق بودن و ماندن، از ترس خشکسالی و طوفان، از وحشت درندگان و خزندگان و از درد سرما و گرما و یا کمبود آب و غذا ناگزیر از جایی به جایی دیگر رفت. سفر تنها راه ماندن بود و حیات، و گریز از جایگاه خود به امید پیدا کردن سرزمینهای امن و پر نعمت کشف سرزمینهای تازه را به دنبال داشت.

این سفرها معمولاً دسته جمعی انجام می‌گرفت و قرنهای ادامه حیات در گرو حرکت بود و از جایی به جای دیگر کوچ کردن، تا اینکه با پیشرفت انسان و تشکیل حکومت و دولت مرزبندی سرزمینها آغاز گردید و بر سر راه کوچکنندگان مانعها به وجود آمد. در حالیکه قبل از آن هم، جنگ و ستیز افراد بومی هر سرزمین، در حدی محدودتر وجود

نامه اسکندر به ارسطو:

ای استاد دانشمند! بدان که من در کشور ایران مردمی می‌بینم خردمندتر از دیگران. تیزهوش، در جهان‌داری پیشتاز، بر دیگر فرمانروایان گردن فراز. از چنین مردمان هراسانم که مبادا بر من بشورند و کشور و جهان‌داری مرا پر آشوب کنند. برآن شدم تا همگی آن مردم را از دم تیغ، بی‌دریغ بگذرانم. استاد را در این کار چه رأی است؟
نامه ارسطو در پاسخ اسکندر:

ای اسکندرا! اگر تو اندیشه کشتن مردمان ایران را داری این کاری است که می‌توانی بکنی، اما بدان که نمی‌توانی کشور ایران را که چنین مردمان را در دامان خود می‌پروراند بکشی و هرگز نمی‌توانی آب و هوای سرزمین ایران را که چنان مردمان به بار می‌آورد دگرگون سازی.

- پس چاره جز آن نیست که به مهربانی و نیکوکاری بر مردم ایران فرمانروایی بکنی، و اگر چنین بکنی دل‌های مردمان ایران را به دست آورده و آن مردمان را دوستدار خود سازی و پادشاهی تو بر آن کشور پاینده‌تر خواهد بود.^۱

۱- غلامرضا انصاف‌پور، ایران و ایرانی، ص ۱۵. به نقل از کتاب سیاست ارسطو.

داشت. به هر حال تشکیل حکومت از سفرهای دسته جمعی کاست، اما با تمدن شدن انسانها سفر به صورت‌های دیگر ادامه یافت و انگیزه بقا، جای خود را به کنجکاوی و میل به آسایش بیشتر و گاهی هم خستگی و ملالت از تکرار و تکرار داد، البته باز هم در حرکت شناخت بود و کشف ناشناخته‌ها. مدتها گذشت سفرها شکلی جنگجویانه به خود گرفت. حمله هزاران نفر از سرزمینی به سرزمین دیگر، از ایران به مصر، از یونان به ایران، به هندوچین، هر چه بود در صلح و در جنگ، انسانها و فرهنگها در هم آمیختند و هرودت و گزنفون، ایران و ایرانی را شناختند، و از آنها آموختند آنچه را که باید بیاموزند. با فلسفه زردشت و آداب ایرانیان که تأکیدشان بر راستی و نیکی بود آشنا گشتند. مگر نه اینکه قدیمی‌ترین اشاره معتبر درباره زردشت در رساله افلاطون و آلکیاس آمده است، مگر نه اینکه چون اسکندر به ایران آمد از طریق ارسطو ایران را می‌شناخت، لباس ایرانی پوشید و عادات ایرانیان را بر یونانیان ترجیح داد، مگر نه اینکه آرامگاه کوروش را محترم داشت.

پس از آن جا پای آیین و اعتقادات ایرانیان را در روم، وارث قلمرو یونانیان می‌توان مشاهده کرد. آیین مهر رواج یافت و هنر هخامنشی و اشکانی گسترش پیدا کرد. ناگفته نماند که هنر غربی و رومی هم در هنر ساسانی با آنهمه اصالت بی‌تأثیر نماند، نه تنها هنر، بلکه فلسفه و موسیقی و نجوم و ریاضیات در عصر انوشیروان از سفر یونانیان به ایران خبر می‌دهد. بنابراین با کمال صراحت می‌توان ادعا کرد که تمدن و پیشرفت مدیون سفراست و سفرکننده.

از قرن هفتم میلادی که شام و سپس بغداد مرکز علمی و دینی شد و تا چند قرن بعد از آن، دانشمندان مسلمان از همه سو جمع شدند. و به آن دیار سفر کردند و خلفا هم زمینه‌ای مناسب برای اهل دانش فراهم ساختند، آنها حاملان و ناقلان دانش و فرهنگ بودند.

در زمان جنگهای صلیبی حوزه آمد و شد تا بخش بزرگی از اروپا و شمال آن را فرا

گرفت و فرهنگ و تمدن شرق به سوی غرب سفر کرد. به جایی که در پنجه ظلمت قرون وسطایی اسیر بود. حمله مغول و تیمور سیر علم و تمدن مشرق زمین را متوقف ساخت حتی آن را به نیستی کشاند. این وضعیت البته برای غرب بدون فایده نبود، چه تا قرن شانزدهم و هفدهم بدون رقیبی چون شرق به سوی پیشرفت شتافت و مشرق زمین در فقرت بود و سستی. اگر چه در همان زمانی هم که آسیا دستخوش بلای مغول و تیمور گشته بود، اروپاییان به شرق سفر کرده‌اند و کسانی مانند برادران پولو و خود مارکو تا چین و پرافت و آمد و پیام‌رسانی بودند، از قرن پانزدهم به بعد سفر و ارتباط برای اروپاییان اهمیتی بی‌سابقه یافت و با پیشرفت‌های صنعتی و دریایی قدم به دورترین سرزمین‌ها گذاشتند. فاصله زیاد سرزمین‌های ناشناخته‌ای که غنای منابع و ثروت بیشمار آنها بعلاوه نیروی کار رایگان بردگان برای غرب در حکم گنج باد آورده بود، لزوم سفرهای پیوسته و تکمیل افزارهای دریایی و طرق گوناگون حفظ آن منافع را حتمی‌تر می‌ساخت. با آنکه این سفرهای استعماری زیانهای بسیاری برای کشورهای مستعمره در برداشت، اما نباید بهره کشورهای مستعمره را بطور کلی نادیده گرفت. به هر حال نه تنها بعنوان استعمارگر بلکه در قالب نامهای گوناگون بویژه سیاحتگر به ایران آمده‌اند و با انگیزه‌های مختلف سفرنامه نوشته‌اند. اما در این سیر سفر و سفرنامه‌نویسی، ملت‌های مشرق زمین از دیر باز سابقه‌ای طولانی داشته‌اند، بخصوص ایرانیان که دارای روحیه‌ای کنجکاو و جستجوگرند و به تصدیق اروپاییان یکی از باهوش‌ترین و شجاع‌ترین ملت‌های جهان محسوب می‌شوند آنها نه تنها در کشور خود و سایر کشورهای اسلامی بلکه در کشورهای اروپایی به سیر و سیاحت پرداخته‌اند.

در قرن پنجم هجری جاده‌ها و بازارهای اروپا، آماده پذیرایی از سیاحان شرقی است و در آنجا عرب، ایرانی، هندی و چینی بسیار دیده می‌شود، در حالی که در مشرق زمین و ایران به ندرت جهانگرد و یا تاجری از غرب حضور می‌یابد. پنج قرن پس از آن وضع به گونه‌ای دیگر است، انبوهی از سیاحان اروپایی به سوی شرق و ایران هجوم می‌آورند و

سیاحان مسلمان در مغرب زمین پیدا نمی‌شوند و کار به جایی می‌رسد که سفر و سفرنامه‌نویسی کار غربی‌ها می‌گردد و ظاهراً مسلمانان تمایلی به دیدن جهان غرب ندارند. علت این تغییر و نوسانات چیست؟ چرا غربی‌ها که تمایلی به سفر نداشتند به مرور زمان به جنب و جوش افتادند، و چرا گاهی سیاحان شرق و گاهی جهانگردان غرب نقش و حضور بیشتری پیدا می‌کنند؟ در پاسخ این پرسشها به عوامل گوناگونی می‌توان اشاره کرد. اساساً برای درک تحوّل این علاقه باید به پیشرفت و توسعه نابرابر جوامع بشری توجه نمود؛ به زبانی دیگر حضور غربی‌ها یا شرقی‌ها در نقاط دوردست منعکس کننده رشد اقتصادی و فرهنگی و نیاز آنهاست. زمانی که جهان شرق و سرزمین‌های اسلامی پرچم تمدن و پیشرفت را در دست دارند، سیر و سیاحت هم بیشتر در اختیار مسلمانان و شرقیان است؛ هنگامی که اروپا با الهام از تمدن اسلامی قدرتمند می‌شود یعنی از قرن اکتشافات بزرگ و آغاز عصر استعمار، جهانگردی در انحصار آنها قرار می‌گیرد. بدین ترتیب مسأله سیر و سیاحت و سفرنامه‌نویسی باید در رابطه با توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی جوامع مطرح گردد.^۱

۲- تاریخچه آمدن سفرنامه نویسان اروپایی به ایران (قبل از دوره قاجار)

از نوشته‌های جهانگردان اروپایی در قرون وسطی و قبل از جنگ‌های صلیبی و در واقع پیش از آنکه آفتاب مدنیت اسلام در جهان بدرخشد، اثر جالبی در دست نیست. اولین سفرنامه‌ایکه توسط یک نفر اروپایی درباره ایران نوشته شده، مربوط به بنیامین دوتودل^۲ بود که در قرن دوازدهم به ایران آمده است. بعد از جهانگشایی مغولان و اثری

۱- فؤاد فاروقی، سیاحان در ایران، مقدمه، ص ۱.

2. Benjamin de Tudele

که فتوحات آنها در ملل مشرق گذاشت، مسافرت اروپاییان به کشورهای مسلمان افزایش یافت. از آن پس مسیونرها بر سر راه مسافرت خود به چین از ایران نیز دیدن کرده و آثاری از آنها به جای مانده است. از این مسیونرها اودوریس دو پردتن و اسقف پکن را می‌توان نام برد. از بین تجار که مال‌التجاره خود را از دریای سیاه تا خلیج فارس و همچنین دریای هند حمل می‌کردند معروفتر از همه مارکوپولو و جهانگرد دیگری به نام ابن بطوطه می‌باشد. در اواسط قرن پانزدهم سربازی از مردم باواریا که در لشکر عیسویان در جنگ‌های عثمانی شرکت داشت به ایران آمد و یادداشتهایی از مسافرت خود به یادگار گذاشت، در همین ایام یکنفر روسی به نام نیکیتین در راه مسافرت به هند از ایران گذشته است. پس از آن بود که پرتغالیها به دربار صفویه راه یافتند. در قرن هفدهم برادران شرلی، از انگلستان به عنوان مشاور نظامی شاه عباس قدم به ایران گذاشتند. مقارن همین ایام یعنی سالهای ۱۶۱۴-۱۶۳۶ فردی ونیزی به نام پیتر و دولوال به قصد سیاحت آسیا از ایران دیدن کرده که آثار پرارزشی به جای نهاده است. بعد از توسعه تجارت بین ایران و اروپا در اواسط قرن هفدهم هلستین گوتورپ^۱ شاهزاده آلمانی تجارت انحصاری ابریشم ایران را به دست آورد و یکی از اعضای میسیون او یعنی آدام اولیاریوس در ایران مطالعاتی نمود. در لهستان هم به علت اینکه رغبت فراوانی به تجارت ابریشم و قالی داشتند در قرن هفدهم مسیونرهای پولونی از ایران دیدن کرده‌اند. از بین سفیرانی که از اسپانیا به دربار شاه عباس آمده‌اند دون گارسادوسیلوا^۲ و فیگواروا^۳ گزارشهایی ارزنده دارند و سفیر انگلیس یعنی دود مرکوتن^۴ در همین ایام سفرنامه‌ای توسط توماس هربرت^۵ نوشته است.

1. Holstein Gottorp.

2. Don Garcia de Silva.

3. Figueroa

4. Dodmor Coton.

5. Tomas Herbert.

مهمترین جهانگردان و مسافران اروپایی که در قرن هفدهم به ایران آمده‌اند فرانسوی می‌باشند. کتاب *ایران در ادبیات فرانسه* نوشته محمد جواد حدیدی شرح مفصّلی از آنان ارایه می‌دهد^۱. تاورنیه در سال (۱۶۶۷ م.) به عنوان تاجر سنگهای قیمتی به ایران آمده و کتاب خود را در سه جلد در پاریس منتشر نموده است. شاردن در سال (۱۶۸۱ م.) به ایران وارد شده و سفرنامه با ارزش خود را به یادگار گذاشته است و همزمان با وی شرق شناس فرانسوی، تونو^۲، در یکی از دهات آذربایجان خاطرات خود را می‌نویسد. مسیونر دیگری به نام رافائل دومنس هم اطلاعات گرانبهایی از ایران برای جهانگردان کسب می‌کند. مسافرت علمی و اصولی اروپاییان به ایران از قرن هیجدهم آغاز می‌شود. در سال ۱۷۰۰-۱۷۰۱ م. گیاهشناسی فرانسوی به نام پیتون دو تورنر از طرف یک مؤسسه کشاورزی دولتی پاریس و در ۱۷۶۵ م. پینوهر از سوی فردریک پنجم، پادشاه دانمارک قدم به ایران گذاشت و مطالعات و بررسیهای کاملی در خرابه‌های پرسپولیس نمود. کشفیات علمی در ایران از قرن نوزدهم آغاز شده است و در سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۰ م. افسران ناپلئون و صاحب منصبان انگلیسی به ایران وارد شده‌اند و پس از آن جهانگردان و سفرنامه نویسان از کشورهای مختلف اروپایی در زمان قاجار به ایران آمده و چنانکه در فصلهای آینده خواهد آمد به پژوهش و بررسی جنبه‌های مختلف زندگی ایرانیان پرداخته‌اند و آثاری ارزشمند از خویش به جای گذاشته، به عنوان سفرنامه به جهانیان تقدیم داشته‌اند^۳.

شماره سفرنامه نویسان خارجی که تا سال ۱۳۰۸ ه. ق. / ۱۸۹۱ م. به ایران آمده و سفرنامه آنها مشهور و به یکی از زبانهای اروپایی ترجمه شده است:

۱- محمدجواد حدیدی، *ایران در ادبیات فرانسه*، ص ۲۶-۱۸.

2. Thevenot.

۳- ژان اوین، «آمدن سفرنامه‌نویسان اروپایی به ایران»، ترجمه سیف ا. وحیدنیا، وحید، ش ۵، ص ۱۰۳.

در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی	۱۲ نفر
در سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی	۱۵ نفر
در سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ میلادی	۴۱ نفر
در سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی	۳۱ نفر
در سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۱ میلادی	۱۹۴ نفر

از تعداد اخیر ۸۶ نفر در نیمه اول سده نوزده و ۱۰۸ نفر میان سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۸۹۰ یعنی دوره سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده‌اند، که از بین آنها تعداد ۴۳ نفر در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ م. در ایران بوده‌اند.^۱

۳- سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار

(۱۳۴۳-۱۲۰۱ ه. ق. / ۱۹۲۵-۱۷۷۹ م.)

بطور کلی سفرنامه‌های واقعی در میان خوانندگان واقع بین طرفداران زیادی دارد و از جذّاب ترین کتابهایی است که افراد را با هر نوع ذوق و سلیقه به سوی خود جلب می‌کند، زیرا سفرنامه نویسان هر کدام با انگیزه و بینشی خاص، بنا به روحیه و وضع اجتماعی خود، در حالیکه فرهنگ سرزمین خود را به دوش می‌کشند، به بررسی اوضاع طبیعی، جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی منطقه مورد بازدید خویش می‌پردازند و آن را به رشته تحریر درمی‌آورند. اغلب جهانگردانی که به ایران آمده‌اند، هدف خود را از سفر این گونه بیان می‌کنند: «می‌خواسته‌اند از کشوری بازدید به عمل آورند که از نظر دانش و فرهنگ جایی مناسب در تاریخ دارد»^۲.

عده‌ای مبنای کارشان را پژوهش در زمینه‌های مختلف قلمداد کرده‌اند. برخی دلیل

۱- جرج ن. لرد گرژن، *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ص ۳۸-۴۸.

۲- فزاد فاروقی، *سیاحان در ایران*، ص ۱۲.

مسافرت خود را صرفاً سیر و سیاحت خوانده‌اند. یکی همچون جیمز بیلی فریزر^۱ به دلیل اینکه خود شخصی با ذوق و نقّاش است به زیباییهای طبیعت ایران نظر دارد و کوهستانها وی را شگفت زده کرده است.

ما دهکده‌هایی را دیدیم که در بالای برآمدگیهای صخره‌ای معلّق، بر روی پرتگاههای گیج‌کننده قرار داشت، یا پشته کوچک برجسته‌ای را در میان درختان زیبای کهن می‌نگریستیم. ممکن بود که اینجا به شکل لانه کلاغ باشد، شاید بهتر است گفته شود که آن مرغان شبیه به پرندگان دریایی بودند که در شکافها آشیان دارند اما هرگز تصوّر نمی‌کردیم که چگونه ممکن است به آنها رفته باشند.^۲ با تمام کوششهایی که تاکنون بکار برده‌ام تا برایت به توصیف مناظر کوهستانی بپردازم، متحیر بوده‌ام که چگونه می‌توانم تصویری درست و جاندار از کتلهای ایران در ذهن القا کنم.^۳

سر هنری راولینسون در میان کوهها و درّه‌ها در جستجوی آثار تاریخی است و دیدنیهای تاریخی بسیاری را به تصویر می‌کشد.

در وسط درّه، آرامگاه بابا یادگار قرار دارد که یکی از مقدّس‌ترین مکانهای کردان به شمار می‌آید. کمی پایین‌تر در دل کوه، دو غار طبیعی دیده می‌شود که حرم خانه شهریان نام دارد و دسترسی به آن مشکل است. در نزدیکی این محل خرابه‌های دوکاخ نزدیک به هم به نامهای دیوانخانه و حرم خانه یزدگرد قرار دارد.^۴

و یا بهلر مأموریت داشته است که پس از بررسی هر منطقه تعداد قلعه‌هایی که باید ساخته شود، مشخص و هزینه‌اش را برآورد کند. مکتزی به شرح اوضاع جغرافیایی

1. James Ballie Fraser.

۲- جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)، ترجمه منوچهر امیری، ص ۵۲۶.

۳- همان، ص ۵۲۱.

۴- هنری راولینسون، سفرنامه از زهاب تا خوزستان، ترجمه سکندر امان‌اللّهی بهاروند، ص ۱۷.

ایران می‌پردازد زیرا هدف اصلی اش اطلاع از میزان نفوذ روسها و امکان توسعه تجارت انگلیس در این نواحی بوده است. بطور کلی هدف آمدن سیاحان اروپایی به ایران به غیر از جهانگردی یکی از موارد زیر می‌باشد:

۱- تبلیغات مذهبی

۲- بهره‌برداری سیاسی

۳- کسب منافع تجاری و امتیارات سیاسی

۴- فراهم آوردن زمینه مساعد برای صدور فرهنگ خود

البته جهانگردان و مستشرقانی که صاحب مأموریت‌های خاص بوده‌اند، در بسیاری از موارد نه تنها موفق به اجرای نیات خود شده‌اند بلکه در به ارمغان آوردن مفاسد، دامن زدن به اختلافات، وسعت بخشیدن به حیطه خرافات و ترویج پندارهای پوسیده نیز نقش فعالی داشته‌اند.

قابل ذکر است که گاهی هدف سیاحان از آمدن به ایران موارد بی‌اهمیت دیگری هم بوده است. برای مثال، به ایران آمده بودند تا برای تزئین آلبومشان عکس بگیرند. عشق به دنیاها ناشناخته، زیبایی و آثار تاریخی هم جهانگردان و پژوهندگان را به سوی ایران کشانده است. به هر حال سفرنامه نویسان با هر انگیزه‌ای که به ایران آمده باشند، با مردم ایران سروکار داشته و چون در میان عادات و آداب مرسوم زندگی آنها قبلاً نبوده‌اند از اجتماع و طرز سلوک مردم دیدی دقیق‌تر داشته‌اند. اگر آنها با هدفی خاص به ایران آمده‌اند و با قبول آنکه بیشتر آنها مفرزند ولی اغلب، کتابهایشان را برای مردم ما نوشته‌اند بلکه از دیدگاه خود و برای فرمانروایان، آشنایان و دوستان و گاهی برای یادگاری به رشته تحریر درآورده‌اند. این سفرنامه‌ها در بررسی و تحقیق زمینه‌های مختلف اجتماعی و شناخت بهتر زوایای تاریخی جامعه بسیار با ارزش می‌باشد.

از میان سفرنامه‌ها، سفرنامه‌های اروپایی زمان قاجار از اهمیت ویژه برخوردار است. چه در آن زمان سراسر جلوه‌های زندگی از بیخ و بن دستخوش دگرگونی و انقلاب

می‌گردد و فاصله بین کاروان تا هواپیما پشت سر گذاشته می‌شود و تاریخ با سرعتی سرسام آور به جریان می‌افتد. بخصوص که در این دگرگونی تهاجم غربیان و در نتیجه تهاجم فرهنگی آغاز می‌گردد. ایران تا پیش از دوره قاجار با یک فرهنگ زندگی کرده بوده است. یعنی در طی تاریخ، فرهنگ با همه تحولات از مسیر معینی خارج نمی‌شد و عناصر کم و بیش ثابتی پایه‌های آن را تشکیل می‌داد. برای مثال ایران زمان هخامنشی با ایران زمان صفویه که دو هزار سال میان آنها فاصله است، از لحاظ فکر و روحیه و فرهنگ تفاوت کمتری با هم داشت، تا ایران پیش از جنگ دوم جهانی و مردم ایران امروز. چنانکه فوریه می‌نویسد:

ایران کشوری است که با وجود بروز افکار جدید، آداب و عادات مردم آن چنان ثابت و لایتنیز مانده است که می‌توان آن را عین همان عادات و آداب اجداد ایشان دانست بلکه شاید اولاد ایشان نیز از آنها دست برندارند.^۱

این دگرگونی عجیب بر اثر پیشرفت سریع و غافلگیرکننده تکنولوژی و عوارض آن از جمله افزایش و تراکم جمعیت و افزایش سرعت و آهنگ زندگی بوده است. از آن به بعد با جریاناتی که مستهپی به قدرت غرب و سلطه فرهنگ و تکنولوژی آنها بر سرزمین‌های شرق گردید، انسان شرقی در کشاکش دو فرهنگ، حکم ازابه‌ای را پیدا کرده است که دو اسب به جلو و عقبش بسته باشند و هر یک به سوی کشیده شود. از یک طرف پای بند بقایایی از فرهنگ دیروز خود است که بر حسب توارث و تربیت در وجود اوست و از طرف دیگر دگرگونی سریع زندگی او را به جانب ضد آن می‌راند.

آگاهان به مسایل اجتماعی و تاریخی، دوره قاجار را دوره انحطاط فرهنگی ایران می‌شمارند چه این دوره مصادف است با تحمیل فرهنگ و عقیده اروپاییان به کشورهای شرقی، مبنی بر اینکه فرهنگ غرب فرهنگ منحصر به فرد و مسلط است و از آن بالاتر

۱- فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، ص ۴.

نجات دهنده انسانهاست. با آنکه هجوم و سیطره فرهنگ غرب مسأله جهانی بوده است، اما متأسفانه به علت رویدادها و مسایل خاصی که وجود داشت ایرانیان نتوانستند از اصول و قوانین و جدیت و کار که از برجسته‌ترین شیوه‌های فرهنگ غرب بود اقتباس کنند.

حال که از تحمیل فرهنگ غرب سخن می‌گوییم باید به این واقعیت توجه داشت که ایرانیان در جریانهای تاریخی بسیاری قرار گرفته و با مهاجمان عرب و ترک و غز و مغول روبرو گشته اند، اما چون میهمانانی، چند صباحی بر سر سفره ایران نشسته‌اند، بدون آنکه بتوانند آن را با خود ببرند. حتی آن زمانی که پیکر ایران قطعه قطعه شده بود. فرهنگ که روح هر کشور است پنهان و تجزیه ناپذیر باقی مانده بود. زیرا قلمرو ایران همیشه قلمرو فرهنگی بوده است و تمدن و زبان، مرزهای آن را مشخص می‌ساخته است. تاریخ جاودانی هر ملتی تاریخ تمدن و فرهنگ اوست و مابقی وقایع گذرنده‌ای است که ارزش آنها سنجیده نمی‌شود.

بطور کلی ارزش‌ها، آرمانها و باورهای هر انسانی زیر نفوذ فرهنگی است که از هر سو آن را در برگرفته است و این فرهنگ چنان نیرومند است که حتی می‌تواند جلوی گزینه را بگیرد. می‌تواند کسی را از گرسنگی بکشد، در حالی که غذا هم فراهم باشد. زیرا غذایی که در دسترس اوست نجس خوانده شده است. استاد محترم آقای دکتر رستگار می‌فرمود که: «فرهنگ همچون هواست بدون آن زندگی ممکن نمی‌باشد». فرهنگ از مرگ و زندگی هم قوی‌تر است. فرهنگ بر مرگ چیره می‌شود.

چنانکه در بررسی سفرنامه‌ها خواهد آمد، ما ایرانیان در دوره قاجار پس از شکست در جنگ ایران و روس و تلخکامی‌های ناشی از آن مایوس و دلزده بوده‌ایم و می‌خواستیم به هر قیمتی که شده از آن حالت رهایی یابیم، قدرتهای بزرگ آن زمان. از این موقعیت استفاده کردند و کوشیدند تا مسیر جریان فکری مردم را در جهت هدفهای خود قرار دهند تا از طریق نفوذ و تسلط بر کانالهای مهم فکری، فرهنگ را در مسیر

خاصی به حرکت درآوردند تا جایی که این تغییر فرهنگ را وظیفه خود دانستند. بلوشر در سفرنامه خود می‌نویسد:

وظیفه آلمان است که ایرانیان را برای یافتن راهی به سوی مغرب زمین یاری دهد، اما این راه می‌بایست از طریق تحوّل و تکامل مرحله به مرحله بگذرد و سرانجام می‌بایست راه حلّی پیدا شود که از معقولات اسلامی - ایرانی، آنچه را که با حکمت زندگی مطابقت دارد و جانشینی برای آنها یافت نمی‌شود همچنان نگاه دارد.^۱

به همین جهت گفته‌ها و نوشته‌های اروپاییان در آن زمان، بخصوص دولتمردان و سفرنامه نویسان آنها برای ایرانیان از اهمیتی خاص برخوردار می‌باشد و بررسی کتابهای اروپایی که با چشمی باز و نیمه باز به ایران و فرهنگ ایران نگریسته‌اند ضروری می‌گردد، به امید آنکه بتوانیم جنبه‌های زنده و مثبت فرهنگ خود را از نوزنده کنیم و آنچه را که مبتذل و بی‌ارزش است به بوتّه فراموشی سپاریم تا بدین وسیله بار دیگر ایران نقش خود را از طریق فرهنگ اصیل خویش در تمدن جهانی ایفا کند.

۴- معروف‌ترین سفرنامه نویسان

چنانکه گفته شد بررسی سفرنامه‌های دوره‌ای حسّاس و مهم در تاریخ فرهنگ ایران امری خطیر به حساب می‌آید. این کتاب تا جایی که صفحات محدود آن اجازه می‌داده، دیدگاه بسیاری از سفرنامه‌های اروپایی آن زمان را در خود منعکس ساخته است. اما معرفی و شناخت یکایک سفرنامه نویسان اروپایی به مطالعه دقیق نیاز دارد، با اعتقاد به اینکه نظر سفرنامه‌نویس قبل از آنکه بازتاب بیرونی داشته باشد در ذهن و ضمیر وی جای گرفته، با نیات و پیشداوریهای او آمیخته گشته است. سفرنامه‌نویسان بنا به مشاغل دولتی و پیشینه ذهنی و ذوقی که داشته‌اند از جنبه‌های مختلف فرهنگ ایران و ایرانی

۱- وِبِرت فون بلوشر، گردش روزگار در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۸۹.

سخن گفته‌اند، که هیچکدام هم خالی از فایده نمی‌باشد. بنابراین همه سفرنامه‌های دوره قاجار از جهات مختلف دارای اهمیّت است، اما بعضی از سفرنامه نویسان این دوره به مردم و فرهنگ ایران، چه از جنبه‌های مادی و چه معنوی توجه بیشتری مبذول داشته‌اند. بخصوص که آنها در کشور خود صاحب مقام و منصب‌های مهمّ دولتی هم بوده‌اند و حتّی برخی با داشتن تخصص و پژوهش در زمینه‌ای خاص، ارزش و اعتبار جهانی دارند. شهرت و اعتبار اینگونه سفرنامه‌نویسان اروپایی ایجاب می‌کند که درباره زندگی و اثر آنها بیش از دیگران و جدا از کتاب‌نامه نوشته شود، بویژه سفرنامه نویسانی که درباره مردم و فرهنگ ایران یعنی موضوع کتاب صاحب نظر بوده‌اند. در صفحات بعد تعدادی از سیّاحان اروپایی دوره قاجار به ترتیب تاریخ ورود آنها به ایران، معرفی می‌گردند.

۱-۴- پ. امده. ژوبر، شاگرد سیلوستر دوساسی

(۱۲۱۹ ه. ق. / ۱۸۰۶ م.):

ژوبر در سال ۱۷۷۹ م. در فرانسه به دنیا آمد، پدر او از خانواده‌های سرشناس پروانس بود. برای دوران زندگی می‌توان دو دوره در نظر گرفت که بکلی از هم جدا نیستند. دوره اول زمانی است که در لشکرکشی مصر همراه ناپلئون بود. در دوره دوم زندگی که دوبار تغییر حکومت در فرانسه داده شد وی به انتشار بررسی‌های جدی پرداخت که بخشی از آن مربوط به کارهای شرق‌شناسان زبردست اروپا بود. در سال ۱۸۰۴ م. ناپلئون او را نزد سلطان سلیم سوم خلیفه عثمانی فرستاد و دو سال بعد به عنوان فرستاده ناپلئون نزد فتحعلی شاه به ایران آمد و در مرز ایران توسط عثمانیان اسیر شد. فتحعلی شاه با فرستادن نامه‌های تند باعث آزادی وی گردید. پس از آن به دربار ایران وارد شد، اما مدتی بعد به پاریس برگشت و فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز نمود. در دوره دوم زندگی که به کار تدریس و استادی مشغول بود، در سال ۱۸۲۱ م. کتاب مسافرت در

ارمنستان و ایران را منتشر کرد. این سفرنامه نویسنده چندین کتاب دیگر به ترکی دارد. وی در سال ۱۸۳۰ م. عضو فرهنگستان هنرهای زیبای قسطنطنیه شد. سه سال بعد از طرف شاه ایران نشان شیر و خورشید گرفت. ژوبر مدّت کمی در ایران اقامت داشته است، به همین جهت همه نوشته‌های کتاب نمی‌تواند مشاهدات خودش باشد و مسلماً از کتابهای تاریخی و سفرنامه‌های دیگر استفاده کرده است.

۲-۴- جیمز موریه، نگارنده معایب ایرانیان

(۱۲۲۳ ه. ق. / ۱۸۱۰ م. ق.)

جیمز موریه در سال ۱۱۹۴ ه. ق. / ۱۷۸۰ م. در ازبیر به دنیا آمد. وی اصلاً از مردم فرانسه و تبعه انگلیس بود. پدرش اسحاق موریه که خود در وزارت امور خارجه کار می‌کرد پسرش را به کار سیاست وارد نمود. جیمز موریه در سال ۱۲۲۳ ه. ق. / ۱۸۱۰ م. وارد ایران شد و مدّت شش سال با سمت منشی و نایب سفیر سفارت انگلیس در ایران خدمت نمود. در عهدنامه شوم انگلستان و معاهده شوم‌تر ایران و انگلیس مستقیماً دست داشت. کتاب وی با نام سرگذشت حاجی بابای اصفهانی ده سال پس از مراجعت موریه از تهران در لندن منتشر شد. اگر چه نویسنده در تصویر شخصیتها و سرگذشتها به صورت داستان، توفیق یافته است، اما به عمد از محاسن و فضایل قوم ایرانی و مفاخر گذشته آنها سخن نمی‌گوید و در تصویر معایب و مفاسد ایرانیان بسیار بی‌انصافی می‌کند. این کتاب نه به عنوان یک داستان بلکه معرف صفات و اخلاق قوم ایرانی در بین اروپاییان منتشر می‌شود و به قول ادوارد براون، چه بسیار کسانی که از خواندن آن گمراه شده و ایرانیان را با آن صفاتی شناخته‌اند که موریه توصیف کرده است. با این تفصیل موریه در نامه‌ای که از لندن به یکی از دوستان خود درباره اصل و منشأ کتاب نوشته است اظهار می‌دارد که نویسنده اصلی کتاب فردی ایرانی بوده که وی او را معالجه کرده و به عنوان پادشاه کتاب را از بیمارش گرفته است. همین نامه شک و تردیدهایی را به وجود

می‌آورد. مجتبی مینوی، گفته خود موریه را تأیید می‌کند.^۱ در مقدمه ترجمه دیگری از سرگذشت حاجی بابای اصفهانی هم نامی از جیمز موریه نیست، بلکه چنین آمده که مستر پری گریک پرسی، طبیب انگلیسی این کتاب را از بیماری ایرانی گرفته و به سر فندگرین داده است تا بانی ترجمه و نشر آن شود. مرحوم جمال‌زاده^۲ و یحیی آربین^۳ به دلایلی دیگر نویسنده اصلی کتاب را جیمز موریه می‌دانند.

دینی‌رایت درباره وجه تسمیه کتاب معتقد است که موریه آن را از نام یکی از اولین محصلان ایرانی به نام میرزا بابا گرفته است که عباس میرزا هنگامی که سر هارد فوردر جونز ایران را به قصد انگلستان ترک می‌کرد از او خواست تا میرزا بابا و دیگری به نام قاسم میرزا را با خودش به اروپا ببرد. میرزا بابا به علت اینکه موریه در کار تحصیلی و هزینه آنها در انگلیس اخلاص می‌کرده از او دل خوشی نداشته و متقابلاً موریه هم نسبت به میرزا بابا کینه می‌ورزیده است. به همین سبب نام کتاب خود را حاجی بابا گذاشت. میرزا بزرگ که بعدها حکیم باشی دربار می‌شود از نام کتاب موریه و نکوهش‌های وی در مورد ایرانیان سخت دلگیر بوده است.^۴

به هر حال با آنکه کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در فرانسه با نثری بسیار زیبا و در خور توجه توسط میرزا حبیب اصفهانی به فارسی ترجمه شده است به علت تردیدی که درباره نویسنده اصلی آن وجود دارد در کتاب از آن استفاده نشده است.

۱- مجتبی مینوی، پانزده گفتار درباره چند تن از رجال ادب اروپا، ص ۸۰-۲۷۵.

۲- مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، ص ۱۴-۳۱۳.

۳- یحیی آربین، از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۴۰۰-۳۹۵.

4. Dennis Wright, *The Persian amongst the English*, pp. 71-5.

۳-۴- گاسپار دروویل، مدعی ثبت واقعیت:

این سفرنامه نویسنده که سه سال در ایران زندگی کرده، معتقد است که بسیاری از سفرنامه‌نویسان درباره آداب و رسوم ایرانیان، بخصوص زنان ایرانی مطالبی دور از حقیقت نوشته‌اند، زیرا در ایران نه زنان را می‌توان دید و نه درباره آنها صحبت نمود. زیرا بحث درباره آنها جسارت و اهانت تلقی می‌گردد، در حالیکه خودش تنها حقیقت را نوشته است. گاسپار در سفرنامه خویش ابتدا شرحی مختصر در مورد تاریخ ایران می‌نویسد و سپس وضع جغرافیایی و بازرگانی و محصولات کشاورزی را شرح می‌دهد. وی از مراسم عروسی ایرانیان بسیار خوشش آمده و جزئیات آن را دقیقاً بازگو کرده است. کتاب وی در سال ۱۸۹۱م. در سن پترزبورگ انتشار یافت.^۱

۴-۴- بارون کلمنت دوبد عضو انجمن سلطنتی جغرافیای لندن:

(۱۲۴۳ ه.ق. / ۱۸۱۰ م.):

در میان سیاحتگران اروپایی سهم روسها بجز ایران شناسان گرانقدری چون مینورسکی چندان زیاد نیست. یکی از نادر سفرنامه‌نویسان روسی بارون کلمنت اوگوستوس دوبد می‌باشد. که در محدوده زمانی قتل گریبایدوف ۱۸۲۹م. در سمت نایب اول سفارت روسیه در تهران انجام وظیفه می‌نمود و به عشق سیر و سفر در خطه پهنای ایران به سیاحت پرداخت. وی عضو انجمن سلطنتی جغرافیای لندن بوده و در رشته تاریخ باستانی مشرق زمین در انگلستان به تحصیلات عالی پرداخته است، سپس در عطش یافتن آثار تاریخی ایران باستان، خاصه، دولت کهن عیلام، به لرستان و خوزستان سفر کرد و زندگی مردم را مورد مطالعه قرار داد. دوبد در سفرنامه‌اش به توصیف چهره اجتماعی و شرح زندگانی طایفه‌های کهیلویه و بویراحمد، ممسنی،

۱- گاسپار دروویل، سفرنامه دروویل، ص ۹-۴.

بختیاری و طوایف دیگران سرزمین می‌پردازد.

۴-۵- آلکس بارنر، عضو انجمن سلطنتی بریتانیا

(۱۲۴۵ ه.ق. / ۱۸۳۱ م.):

آلکس بارنر در سالهای بین ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳م. در زمان فتحعلیشاه به ایران سفر کرده است. وی عضو انجمن سلطنتی بریتانیا و مأمور عالی رتبه کمپانی هند شرقی بوده است. بارنر افسری بسیار باسواد می‌باشد، که نه تنها با ادب انگلیسی بلکه با زبان فارسی و تاریخ ملل باستانی آشنایی دارد، اما آگاهی در مورد تاریخ ایران و اسلام اندک است. کتاب‌های بارنر، سفر به بخارا، شرحی درباره مسافرت از هندوستان به کابل، ترکستان و ایران و نیز مسافرتی بر روی سند از راه دریا تا لاهور در سه جلد می‌باشد که جلد دوم آن درباره ایران و ایرانیان است. از نوشته‌های وی چنین برمی‌آید که با شاهنامه آشنایی کامل دارد و اقوام ایرانی را می‌شناسد. در سفرنامه وی آثار و نشانه‌هایی از اهداف شوم استعماری انگلیس دیده می‌شود. بارنر از افسرانی است که دولت انگلیس وی را به کشورهای آسیایی گسیل می‌دارد تا با شناخت آرا و افکار و مذاهب در روحیه و خلق و خوی اهالی و راههای ارتباطی استراتژیک و منابع ثروت بتواند به اهداف مهمتری دست یابد. اهدافی که مهمترین آن، تفرقه در میان اقشار ملت و دامن زدن به اختلافهای قومی و مذهبی و در نتیجه سلطه سیاسی و به دست گرفتن ملل آسیایی و در نتیجه غارت منابع ثروتهای طبیعی آنها بوده است.^۱

۱- آلکس بارنر، سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار، ترجمه حسین سلطان‌فر، مقدمه.

۴-۶- هنری راولینسون، اولین خواننده خط میخی

(۱۲۴۷ ه. ق. / ۱۸۳۳ م.)

راولینسون در سال ۱۸۱۰ م. در انگلستان متولد شد. در جوانی به هند رفت و به خدمت ارتش درآمد، سپس به آموختن لهجه‌های هندی و تحصیل زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۸۳۳ به عنوان مشاور نظامی در ایران مشغول انجام وظیفه شد، اما بعد از مدتی زندگی نظامی را کنار گذاشت و درباره شرق به مطالعه پرداخت. در سال ۱۸۵۸ م. به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد. سپس به ایران بازگشت و با پادشاه ملاقات نمود. اگر چه راولینسون دارای تألیفات و تحقیقات زیادی است، معروفیت وی به خاطر موفقیتش در خواندن خطوط میخی می‌باشد کتاب *سفرنامه راولینسون* از چند نظر حایز اهمیت است. آشنایی نویسنده به زبانهای فارسی، عربی، یونانی و لاتین باعث شد که به وسیله آنها اطلاعات وسیعی درباره جغرافیای تاریخی و تاریخ باستانی ایران کسب کند و به تحقیق و مطالعه در مورد خط میخی پردازد و بالاخره به خواندن آن موفق گردد. اطلاعات تاریخی راولینسون بخصوص درباره آثار باستانی بسیار با اهمیت است و تحقیقات مردم‌شناسی وی در خصوص طوایف لرستان و بختیاری و محل ییلاق و قشلاق آنها جالب توجه می‌باشد.^۱

۴-۷- جیمز بیلی فریزر، سفرنامه نویسنده نازک خیال

(۱۲۴۷ ه. ق. / ۱۸۳۳ م.)

جیمز بیلی فریزر، دانشمند و بازرگان اروپایی در سال ۱۷۸۳ م. در اسکاتلند متولد شد. در جوانی به هندوستان سفر کرد و در ۱۸۳۱ م. راهی خراسان گردید. در سال ۱۸۳۳ م. با مأموریت دیپلماتیک روانه ایران شد. وی مهمترین سفرنامه نویسنده زمان

فتحعلیشاه قاجار است، اما بعد از مرگ فتحعلیشاه هم مأموریت دیگری در ایران داشته است. سفرنامه وی به نام *سفر زمستانی* به صورت نامه‌هایی است که برای همسرش می‌نویسد و شرح مسافرت خود را از هرمز و بوشهر به شیراز، سپس قم، تهران، مشهد و ترکمن صحرا شرح می‌دهد. وی در شرح حوادث و دیدنیها چنان خواننده را به سوی خویش می‌کشاند و در زیر و بم جریانات قرار می‌دهد که انسان احساس می‌کند که با او همراه است.

فریزر طبیعی بسیار شاعرانه و کلامی لطیف دارد، ترجمه دلنشین منوچهر امیری به زیبایی نوشته‌های وی جلوه‌ای دیگر داده است. نمونه‌ای از لطیف طبیعی و احساسات شاعرانه وی در نوشته‌های زیر آشکار می‌باشد، بخصوص که فریزر، خود نقاش بوده و به رنگها زیاد توجه داشته است. وی می‌نویسد:

من از یک بلندی بالا رفتم تا طرحی از سیمای شگفت‌انگیز و وحشی معبری که از پیچ و خم آن می‌گذشتیم تهیه کنم. صدها لاله دیدم که هم سرخ بودند و هم زرد و نیز سنبلها و شمعدانیهای عطر که در میان انبوه‌ترین بوته‌های بادام وحشی گل کرده و غرق در شکوفه بودند. منظره‌ای بی‌نهایت زیبا بود.^۱

چیزی زیباتر از دریای مازندران نیست که رنگ سبز روشن دارد، بخصوص در صبح و غروب هنگامی که رنگهای پرتقالی و آتشی و یا بنفش و طلایی در هم می‌آمیزند و در رنگ پاک خاص خود دریا منعکس می‌شوند... صبح با شکوه بود. آفتاب از دریا چون گویی آتشین برمی‌خاست، اما با تشعشعی چنان ملایم که قابل رؤیت بود. در میان توده‌ای از ابرهای بنفش که گهگاه از میان قرص خورشید سبک می‌رفتند و رنگ تند پرتقالی که مانند گردی روی آن پاشیده می‌شد همچنانکه خورشید از افق بالا می‌آمد محو می‌گشت و به رنگ مرواریدگون توصیف‌ناپذیری در می‌آمد که با رنگ لاجوردی آسمان بالای سر، بسیار متناسب و سازگار بود. پاره‌ای ابر کهربائی رنگ با سایه‌های گسترده و

۱- هنری راولینسون، سفرنامه هنری راولینسون، ترجمه سکندر امان‌اللهی، صص ۵-۱.

۱- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، صص ۲۸-۲۷.

پردامنه اما رقیق بالای سرمان موج می‌زدند و به صورت پاره‌هایی در می‌آمدند که آسمان را می‌پوشاندند و لبه‌های آنها دارای روشنایی بیش از روشنایی خود خورشید بود. در پایین، دریا چنین می‌نمود که بی‌اعتنا به شکوه آتشین معلق برفراز سر خود است و رنگ آبی ملایمی را نشان می‌داد که به صورت بسیار زیبا با آن رنگهای درخشان در تضاد بود، اما هر موجی که هوا با مختصر چین و شکن دادنی در سطح آن پدید می‌آورد، از درون دریا، رنگ زیبای ارغوانی و پرتقالی مشرق را منعکس می‌کرد.^۱

بنابراین می‌توان گفت که فریزر توصیف‌گر زیباییهای ایران است و ایران و ایرانی را دوست می‌دارد، به قدمت این سرزمین احترام می‌گذارد و شاهنامه را بسیار می‌ستاید و برای داستانهای اساطیری شاهنامه قدمت تاریخی جستجو می‌کند و قبل از همه به جغرافیای اساطیری ایران توجه دارد. این سفرنامه نویسنده در سال ۱۸۵۶م. به دیار باقی شتافت.^۲

۴-۸- الکسیس سولتیکف، سفرنامه نویسنده زمان محمد شاه

(۱۲۵۳ ه. ق. / ۱۸۳۸ م.)

سولتیکف در سال ۱۲۵۳ ه. ق. / ۱۸۳۸ م. به ایران آمده است. وی در نقاشی بیش از نویسندگی مهارت دارد. اهمیت سفرنامه سولتیکف بیشتر به تصویرهاست. از آنجا که در زمان محمد شاه مسافران زیادی به ایران نیامده‌اند، سفرنامه وی برای نشان دادن وضعیت راهها و شهرهای ایران دوره محمد شاه اهمیت خاصی دارد.^۳

۱- همان، ۵۵۹

۲- همان، مقدمه کتاب.

۳- الکسیس سولتیکف، مسافرت به ایران، ترجمه محسن صبا، مقدمه.

۴-۹- کنت دوسرسی، مأمور دولت فرانسه

(۱۲۵۵ ه. ق. / ۱۸۳۹ م.)

کنت دوسرسی در زمان محمدشاه قاجار برای انجام یک مأموریت سیاسی به ایران آمد و خاطرات سفر خود را در کتابی به نام ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ به رشته تحریر درآورد. مأموریت کنت دوسرسی به دنبال جنگ هرات و حمله ناوگان انگلیسی به هم‌اقل جنوب، برای جلوگیری از اعمال حاکمیت ایران بر این شهر بوده است.

این سفرنامه نویسنده در برخورد با مردم ایران گرفتار همان خودبینی و غرور ناشی از احساس غربی خود شده و قضاوت‌های وی درباره زندگی و آرا و عقاید مذهبی و شیوه رفتار مردم با نوعی گزافه‌گویی و پیشداوری همراه است. تصورات نامطبوع وی از ایران و به اصطلاح خودش مناطق عقب افتاده و گفتار و کردار غیر متعارف ساکنان آن از قضاوت نامعقول و عدم شناخت از تفاوت‌های فرهنگی سرچشمه می‌گیرد. عکس العمل وی هنگامی به واقع‌بینی نزدیک می‌شود که با منافع سیاسی و اقتصادی کشورش مطابقت داشته باشد.^۱

۴-۱۰- لیدی شیل، سفرنامه نویسنده بدبین و کنجکاو

(۱۲۶۶ ه. ق. / ۱۸۵۰ م.)

نام اصلی وی ماری شیل و دختر یک بارون ایرلندی می‌باشد که همسر جستین شیل سفیر انگلیس در ایران بوده است. وی در حدود سالهای ۱۸۵۰م. به بعد یعنی زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده و سفرنامه خویش را که از کتابهای معتبر تحقیق تاریخ قاجار می‌باشد به رشته تحریر در آورده است. چون این سفرنامه نویسنده در مرکز سیاست ایران قرار داشته، نظرات او نقطه نظرهای انگلستان در مورد مسایل

۱- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰، ترجمه احسان اشرفی، مقدمه مترجم.

ایران به حساب می‌آید. کتاب وی با آنکه برای آشناسدن با موقعیت جامعه زمان قاجار کتاب سودمندی است، اما اظهارنظرهایش در بعضی موارد همراه با موزیگری و تعصبات شدید غربی و خودستایی است. بخصوص که جنبه تحقیر و استهزای ایرانیان در نگارش وی مشهود است، چنانکه امیرکبیر هم از این استهزا برکنار نمی‌ماند. زیرا انگلیسیها از جمله لیدی شیل وی را خاری در چشمشان می‌دیدند. در زمان کلنل شیل، همسر لیدی شیل بود که دو امر مهم که به نفع دولت انگلیس و در نتیجه به زیان ایرانیان بود صورت گرفت: نابودی امیرکبیر و جانشینی میرزا آقاخان که جاسوس سابق سفارت انگلیس بوده است. کلنل شیل هم به ایران و ایرانی با دیده حقارت می‌نگرد و برای شایسته‌ترین مردان کشور هیچگونه حرمتی قایل نیست. لیدی شیل در خلال سفرنامه درباره شوهر خود گفته‌هایی مبالغه آمیز دارد تا جایی که می‌پندارد مردم ایران لیاقت چنین موجود باارزشی را نداشته‌اند!!!

در سفرنامه لیدی شیل سیاستهای زیرکانه دولت انگلیس در زمان کلنل شیل بخوبی نمایان است چنانکه می‌نویسد: «ایران نباید هیچگاه بکلی از پا درآید و نیز نباید هیچگاه آنقدر قوی شود که بتواند خطری برای افغانستان و هندوستان به حساب آید.» چنانکه گفته شد این سفرنامه‌نویس نسبت به ایرانیان بسیار بدبین است و آنها را بی‌تمدن، متملق و چاپلوس، متعصب، بی‌آداب و نزاکت، ایلاتی و وحشی می‌خواند در حالی که سفرنامه‌نویسان دیگر که همزمان با وی به ایران آمده‌اند بسیاری از این جنبه‌ها را از ایرانیان بعید می‌دانند. وی در مورد تصوف و حقایق اسلامی اشتباهات زیادی دارد و اصولاً مایه عقب‌ماندگی ایرانیان را حجاب زنان می‌پندارد. لیدی شیل به ملت‌ناسزا می‌گوید که هنگام ترک ایران با محبت و انسانیتی بی‌ریا او را بدرقه می‌کنند. چنانکه خود اقرار می‌کند و می‌نویسد:

موقع عزیمت از ایران عیناً با همان توجه و محبت و انسانیتی از سوی مردم مواجه شدیم که هنگام ورودمان به ایران مشاهده کردیم، فقط با این تفاوت که در

بازگشت دیگر از آن همه کله قندهایی که منزل به منزل در مسیر راه به سویمان سرازیر می‌شد خبری نبود.^۱

ناگفته نماند که این زن سفرنامه نویس برخلاف هم وطنش جیمز فریزر، زنی بی‌احساس و عاطفه است و کوچکترین توجهی به طبیعت و زیباییهای ایران نمی‌کند و پیوسته گله و شکایت دارد.^۲

۱- آرمینوس وامبری، درویش دروغین

(۱۲۶۶ ه. ق. / ۱۸۵۰ م.):

در سال ۱۸۳۳ م. در شهر دوناسرداهلی در مجارستان به دنیا آمد. وی در جوانی به مطالعه علم زبان شناسی پرداخت و در رشته‌های ادبیات شرقی و غربی مطالعه کرد. هدف وامبری در ابتدا این بود که ریشه زبان مادری خود یعنی مجاری را بشناسد. وی پس از چندین سال اقامت در بلاد ترک زبان، به خاورمیانه عزیمت کرد و با نام مستعار رشید افندی و لباس مبدل به سیاحت شهرهای مختلف پرداخت. نخست به ایران آمد و از آنجا به آسیای میانه رهسپار گردید. سیاحت نامه وامبری شامل دو بخش می‌باشد. در بخش اول نویسنده به شرح مسافرت خود از تهران به سمرقند و از سمرقند به تهران پرداخته است. در بخش دوم مؤلف به جغرافیا و آمار و تشریح اوضاع اجتماعی و سیاسی شهرهای مختلف آسیای میانه می‌پردازد. قسمت اول به علت اینکه نویسنده با ترکمنهای سنی مذهب در سراسر سفر همراه بوده است، چندان اطلاعی از فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان به دست نمی‌دهد، در عین حال مطالبی رقت‌آور درباره اسرای ایرانی که در دست ترکمنها گرفتار بوده‌اند، دربردارد. اسرای ایرانی که به جرم شیعه یا

۱- لیدی شیل، سفرنامه لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، ص ۲۷۰.

۲- همان، با استفاده از مقدمه کتاب.

کافر بودن بدترین شکنجه‌ها را می‌دیده‌اند. تعصب دینی آن زمان ایجاب می‌کرده‌است که شیعیان کافر به حساب آیند، اما یهودیان و مسیحیان اهل کتاب خوانده شوند و آنها را به اسارت نبرند.

۱۲-۴- یاکوب ادوارد پولاک، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه

(۱۲۶۷ ه. ق. / ۱۸۵۱ م.):

از شرح حال و زندگی دکتر پولاک نویسنده کتاب *ایران و ایرانیان* اطلاع زیادی در دست نیست. *دایرةالمعارف* مایر چاپ آلمان چند سطر درباره وی به این شرح ذکر کرده است، «پولاک، یاکوب ادوارد، سیاح، تولد ۱۸۱۸ در یکی از نواحی بوهیم، مرگ هشتم اکتبر ۱۸۹۱ در وین، از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰ در ایران زیست و از ۱۸۵۵ به بعد طبیب مخصوص شاه بود. در سال ۱۸۸۲ باردیگر به ایران سفر کرد و بخصوص به مطالعه و تحقیق در منطقه الوند پرداخت. بعدها در وین به تدریس زبان فارسی مشغول شد. کتاب *ایران* را نوشت که در سال ۱۸۶۵ در دو جلد به چاپ رسید.^۱ مرحوم محبوبی اردکانی در اثر خود به نام *تاریخ مؤتسات تمدنی جدید در ایران* اطلاعاتی را که در جراید و کتب مختلف درباره پولاک وجود داشته، جمع‌آوری کرده است.

پولاک معلم طب و جراحی بود اما خودش سمت خویش را دواسازی نوشته است. دکتر پولاک پس از مرگ دکتر کلوکه، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه گردید. وی در سال ۱۲۷۴ ه. ق. تخم چغندر قند را به ایران آورد. مترجم او محمدحسین خان قاجار بود. این سیاح طبیب، شاگردانی در ایران تربیت کرده و اولین آموزش بالینی شاگردانش در آوردن سنگ مثانه بوده است. پولاک ادعا می‌کند که در بدو ورود به ایران شیفته زیبایی طبیعت، ادب و طرز رفتار و زبان مردم ایران شده‌است و چون پس از مدتی دریافته که همراه با این

۱- *مرآت البلدان*، جلد دوم، ص ۱۸۱.

صفات دروغ و نیرنگ و حيله‌گری بکار می‌برند، دیگر نمی‌تواند احساسات واقعی خود را نشان بدهد.

۱۳-۴- بهلر معلم ریاضیات دارالفنون

(۱۲۶۹ ه. ق. / ۱۸۵۳ م.):

در *دایرةالمعارف* زندگی موسیو بهلر چندان اطلاعی در دست نیست. وی یکی از معلمان فرانسوی بود. که پس از احداث دارالفنون به ایران آمد و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. / ۱۸۵۳ م. به تدریس حساب و هندسه پرداخت. در دوران حکومت ناصرالدین شاه به مقام سرربی ارتش ایران رسید و به علت اطلاعات علمی و فنی خود مورد توجه شاه قرار گرفت و در جنگ هرات شرکت جست. آنگاه در مناطق مختلف ایران به بررسی و تحقیق پرداخت و شرح تفتیشات نظامی خود را در *سفرنامه خویش* به رشته تحریر درآورد. بهلر تمام نکات مربوط به ساختن قلاع را در هر منطقه دقیقاً شرح می‌دهد. اهمیت کتاب به علت ارایه اطلاعات نظامی و جغرافیایی و رودخانه‌ها و زندگی ترکمانان می‌باشد.^۱

۱۴-۴- گوینو، سفرنامه نویس برجسته و دوستدار ایرانیان

(۱۲۷۱ ه. ق. / ۱۸۵۵ م.):

کنت دو گوینو در سال ۱۸۱۶ م. درویل داوری فرانسه متولد شد و در لوریان یعنی ایالت بوتانی تحصیل نمود. در جوانی به عنوان دیپلمات به سویس منتقل گردید و از آنجا به فرانکفورت رفت. در سال ۱۸۵۵ م. در سفارت فرانسه در تهران به کار مشغول شد، اما در سال ۱۸۷۵ م. به پاریس بازگشت. بار دیگر در سال ۱۸۶۲ به سمت وزیرمختاز به تهران آمد. وی در کودکی آلمانی را به خوبی فراگرفت و با نام هگل آشنا بود. برخی از

۱- موسیو ب. بهلر، *جغرافیای رشت و مازندران*، ترجمه علی اکبر خداپرست، مقدمه.

فرانسویان نازیهای آلمان را پیرو گوینو و متأثر از تئوری نژاد پاک وی می‌دانند، گوینو به نابرابری نژادها معتقد بود. زیرا که در نظرش انواع گوناگون موجودات زنده صفات و استعداد‌های نابرابر دارند. گوینو ایران و ایرانیان را دوست می‌داشته و به این دلیل خاطره وی از مشرق شناسان دیگر در نظر ایرانیان گرامی‌تر است. این سفرنامه نویس اندیشمند برای ایران در تاریخ بشریت مقامی بسیار بلند قابل شده و طرز اندیشه و روش زندگانی و جهان‌اندازی ایرانیان را از پایه‌های اصلی تمدن بشری فرض کرده است. وی ایران و فرهنگ باستانی آن را به خوبی می‌شناخته و هرگز با بدبینی به ملت ایران نظر نداشته است. حتی ویرانیه‌ها و نابسامانیهای آن زمان را هم از بازیهای سرنوشت و فراز و نشیب‌هایی که لازمه یک تاریخ چند هزار ساله است می‌داند و از باقی ماندن ملیت و فرهنگ ایرانی و مقاومت آن در برابر آشوبها و نابسامانیها بیشتر از حوادث ناگوار تاریخش تعجب می‌کند.

به عقیده این شاعر، فیلسوف و صاحب نظر فرانسوی نژادهای انسانی در شرایط مساوی در مقابل عوامل طبیعی و اقتصادی و سیاسی واکنش‌های مشابه ندارند. وی بیش از مورخان اروپایی مفهوم کلی تاریخ بشر را درک کرده بود و می‌کوشید تا بفهمد که نژاد دلیر و جوانمردی که حماسه ایران باستان را به وجود آورده پس از شکست‌ها و تحمل سیادت بیگانگان به چه روزی افتاده است. گوینو از رنگ محلی زندگی ایرانیان خوشش می‌آید و روح عصیان باطنی و اینکه در مقابل هرگونه جبری مقاومت می‌کند و سازش ظاهری با زور را مؤثرترین وسیله برای خنثی کردن آن می‌داند، ستایش می‌نمود.^۱

این سیاستمدار، و سفرنامه‌نویس قدرتمند که وی را مبتکر فلسفه مخصوصی به نام گوینیسم می‌دانند، از جهات مختلف به ایران و ایرانی توجه داشته است. وی در کتابش، سه سال در ایران نه تنها به گذشته و حال و روحیات مردم به دقت نگریسته و شعر و

۱- ناصح ناطق، ایران از نگاه گوینو، با استفاده از مقدمه کتاب.

ادبیات ایران را ستوده، بلکه به آب و هوا و میوه و بیلاقیهای باصفای ایران تعلق خاطر داشته است. گوینو در کتابش بارها اروپاییان را مدیون ایرانیان می‌داند که با تلاشهای مادی و معنوی و اندیشه خود به تمدن و پیشرفت آنها کمک کرده‌اند. با آنکه ذبیح‌ا.. منصورى، مترجم کتاب، گفته‌های وی را در مورد ایرانیان مبالغه آمیز می‌پندارد،^۱ می‌توان ادعا نمود که گوینو از باارزش‌ترین و اندیشمندترین سفرنامه نویسان اروپایی است. وی در سال ۱۸۸۲ م. در فرانسه دار فانی را وداع گفت.

۱۵-۴- چارلز فرانسیس مکنزی، پرچمدار کمپانی هند شرقی

(۱۲۷۴ ه. ق. / ۱۸۵۸ م.)

کاپیتان چارلز فرانسیس مکنزی در سال ۱۸۴۵ م. با سمت پرچمدار وارد کمپانی هند شرقی شد و در سال ۴۹-۱۸۴۸ م. طی جنگهای پنجاب در پیاده نظام هنگ هیجده سنگال خدمت کرد. بعد از مشاغل دیگر در سال ۱۸۵۸ م. کنسول رشت گردید و تا سال ۱۸۶۰ در آن شهر سکونت داشت. وی در اولین سالی که به رشت آمد سفری به استرآباد نمود و طی آن گزارشی فراهم آورد که هدف اصلی آن میزان نفوذ روسها بود. اگر چه سفرنامه وی بیشتر درباره اوضاع جغرافیایی است اما از آداب و رسوم مردم، مالیات و قیمتها، ابنیه تاریخی و امامزاده‌ها در کتاب خویش مطالب زیادی می‌آورد بخصوص ابنیه تاریخی و امامزاده‌ها را بسیار دقیق وصف می‌کند. در کتاب بارها از اینکه ایرانیان گزارشهایی را که وی لازم دارد در اختیارش نمی‌گذارند شکوه می‌کند. بطور کلی مکنزی هم مانند لیدی شیل نظری بسیار بدبینانه نسبت به ایرانیان دارد.^۲

۱- گوینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌ا.. منصورى، ص ۱۷.

۲- چارلز فرانسیس مکنزی، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه [نظام مافی]، ص ۷.

۱۶-۴- مادام کارلاسرنا، سفرنامه نویسنده حقیقت نگار

(۱۲۹۴ ه. ق. / ۱۸۷۷ م.):

مادام کارلاسرنا سفرنامه‌نویس زن ایتالیایی در سی‌امین سال سلطنت ناصرالدین شاه در نوامبر سال ۱۲۹۴ ه. ق. / ۱۸۷۷ م. از طریق دریای خزر به ایران آمد. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست، اما کتابش از چنان بار تازگی و سندیت برخوردار است که محققان دقیق چون مرحوم تقی‌زاده، در مقاله شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر به آن استناد می‌جوید. مادام کارلاسرنا توانسته است وقایع تاریخی و اجتماعی دوران ناصرالدین شاه را بخوبی منعکس کند، اما آنچه بیش از جنبه تاریخی بر ارزش و اهمیت کتاب می‌افزاید پرداختن وی به خلیقات و آداب و رسوم ایرانی بخصوص در زمینه مسایل مربوط به زنان آن دوره و طرز آداب و معاشرت آنهاست. او تنها زن خارجی است که توانسته است به مجالس بانوان راه یابد و تا پوشیده‌ترین مراسم آنها یعنی حمام رفتن، آگاهی یافته با قلم حقیقت‌نگار خویش به رشته تحریر درآورد. مادام کارلاسرنا در سال ۱۸۷۸ م. ایران را ترک کرده است.^۱

۱۷-۴- یوشیدا ماسهارو نخستین فرستاده ژاپن

(۱۲۹۷ ه. ق. / ۱۸۸۰ م.):

یوشیدا ماسهارو در سال ۱۸۸۰ م. به ایران آمد و به مدت شش ماه در ایران به سیرو سیاحت پرداخت و خاطرات خود را به صورت سفرنامه به یادگار گذاشت. وی فردی است نکته‌پرداز و اهل قلم، اما سفرنامه وی از نقص و اشتباه خالی نیست، در عین حال این امتیاز را دارد که گزاره‌گویی نکرده و تجربه سفر خود را با صداقت به رشته تحریر درآورده است. یوشیدا ماسهارو از مشترکات بین ایران و ژاپن سخن به میان می‌آورد.

۱- مادام کارلاسرنا، آدمها و آیینها در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، مقدمه کتاب.

اگر چه این سفرنامه‌نویس ژاپنی است و در گروه نویسندگان اروپایی قرار نمی‌گیرد، اما به علت آنکه سفرنامه‌اش بسیار صادقانه و با قلمی زیبا نوشته است، و در زمان قاجار از سرزمینی دور به ایران آمده، نوشته‌های وی در مورد فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان قابل توجه می‌باشد.

۱۸-۴- مادام ژان دیولافوا، سفرنامه‌نویس و عکاس با ذوق فرانسوی

(۱۲۹۸ ه. ق. / ۱۸۸۱ م.):

این سفرنامه‌نویس که در سالهای بین ۱۹۲۰-۱۸۴۲ زندگی می‌کرده است، همسر مارسل دیولافوا، مهندس و باستانشناس معروف فرانسوی است که درباره سبکهای معماری خاوری و باختری و ارتباط آنها با یکدیگر مطالعه می‌کرده است و پیوسته به این موضوع می‌اندیشیده که آیا سبک معماری دوره ساسانیان در معماری دوره اسلامی نفوذ داشته است یا نه. همین فکر بالاخره وی را بر آن می‌دارد تا مسافرتی به کشورهای خاورمیانه بویژه ایران کند. بنابراین در سال ۱۸۸۱ م. باتفاق همسرش ژان دیولافوا از راه ترکیه و قفقاز به ایران می‌آید و علاوه بر اینکه به کشف مجهول خود دست می‌یابد در شوش به گنج‌گرانهایی دست پیدا می‌کند، یعنی از مشاهده آثار و قراین، بخصوص از حفریاتی که انگلیسیها قبل از او در این تلهای خرابه کرده بودند، به این نتیجه می‌رسد که می‌بایستی خزانه مهمی از اشیای قدیمی در این ناحیه که سابقاً پایتخت سلاطین بزرگ ایران بوده مدفون باشد. پس از مراجعت به فرانسه به فکر استخراج این گنج عظیم می‌افتد و بر طبق مقرراتی در سال ۱۸۸۴ م. به ایران باز می‌گردد و مشغول حفاری و کاوش می‌شود و اشیای قیمتی زیادی از دل خاک بیرون می‌آورد که فعلاً زینت بخش موزه لوور پاریس است. مادام دیولافوا در این مسافرتها همه جا با شوهر خود همراه بوده است و از هنگام حرکت از فرانسه تا موقع مراجعت، وقایع روزانه مسافرت و نتیجه مشاهدات و تحقیقات و مطالعات شوهر خود را مشروحاً یادداشت کرده و به صورت

کتابی ارزشمند با عنوان مسافرت دیولافوا در ایران و شوش و کلده در پاریس چاپ می‌کند.^۱

در این کتاب، عظمت و شوکت ایران و سربلندی ایرانیان در ازمنه تاریخ به بهترین صورت بازگو می‌شود و با صداقت و بدون تعصب اوضاع اداری و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و طرز سلطنت استبدادی شاهان قاجار را به نمایش می‌گذارد و بخوبی نشان می‌دهد که شاهان قاجار نه تنها در فکر آبادی و ترقی این کشور باستانی نبودند، ابنیه و آثاری هم که از مفاخر ملی ما محسوب می‌شده، در اثر بی‌توجهی آنها رو به ویرانی نهاده است. ارزش سفرنامه وی با عکسهایی که از ابنیه تاریخی و چهره‌ها گرفته دو چندان گشته است. وی در خاتمه کتاب، مختصری از تاریخ صنعتی و ادبی ایران، از کوروش کبیر تا ناصرالدین شاه را می‌نویسد.

۱۹-۴- ارنست اورسل سفرنامه نویسن بلژیکی

(۱۲۹۹ هـ. ق. / ۱۸۸۲ م.):

اورسل در سال ۱۸۵۸ م. در بلژیک متولد شده است، اما برخی او را فرانسوی می‌دانند. این سفرنامه‌نویس تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان رسانده و درجه دکترا داشته، اگرچه با تاریخ و ادبیات هم آشنا بوده و قبل از آمدن به ایران اغلب سفرنامه‌ها و کتابهای تاریخی مربوط به ایران را خوانده بوده است. کرزن در سفرنامه خویش می‌نویسد، هیچکس درباره قصور سلطنت قاجاریه بهتر از اورسل مطلب ننوشته است. وی در سال ۱۸۸۲ به سرزمین ایران قدم گذاشت.

۱- مادام دیولافوا، سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه فرهوشی، صص ۵-۳.

۲۰-۴- جرج ن. لرد کرزن، سفرنامه‌نویس محبوب چرچیل

(۱۳۰۳ هـ. ق. / ۱۸۸۶ م.):

جرج ناتانیل کرزن در سال ۱۸۵۹ م. متولد شد. در سال ۱۸۷۸ م. وارد آکسفورد گردید و شش سال بعد از آن در مسابقه تاریخ نویسی دانشگاه جایزه گرفت. قبل از آن عالیترین جایزه ادبی دانشگاه را گرفته بود. در سال ۱۸۸۶ م. به عضویت مجلس درآمد، سپس به سفر دوز دنیا رفت و کتاب ایران و قضیه ایران را نوشت که در سال ۱۸۹۲ م. انتشار یافت.

بعد از آن از طرف ملکه ویکتوریا نایب‌السلطنه هندوستان شد، خود او می‌گوید که کتابش در زمینه ایران‌شناسی شاهکاری است و انگلیسیها نثر او را اثری ارجمند و عالی به حساب می‌آورند. ونیستون چرچیل در کتاب نویسندگان زبر دست معاصر کرزن را ستوده است. ادعای کرزن مبنی بر این که قبل از نوشتن سفرنامه دویست تا سیصد جلد کتاب راجع به ایران را خوانده بوده است دور از واقعیت نمی‌باشد، چه وی در ضمن نوشته‌هایش چنین ادعایی را ثابت می‌کند بخصوص نشان می‌دهد که بسیاری از سفرنامه‌هایی که درباره ایران بوده، مطالعه کرده است، حتی درباره آنها نظر می‌دهد و گاهی اشتباهات کتابها را تصحیح می‌کند. آنچه مسلم است کرزن به ایرانیان به دیده احترام می‌نگرد و گذشته تاریخی آنها را وجه امتیازشان نسبت به کشورهای دیگر می‌داند به نظر وی بزرگان ایرانی حتی در کتابهای حماسی همچون شاهنامه دست کمی از بزرگان انگلیسی ندارند، اما اطلاعات وی درباره ریزه‌کاریها و احساسات مذهبی خاص ایرانیان بسیار کم می‌باشد و نتوانسته در مدتی که با ایرانیان زیسته است به کنه ضمیرشان واقف گردد. چنین بینشی چندان هم در مورد وی قابل سرزنش نیست چه با تمام تلاشی که برای بی‌نظر بودن و نداشتن تعصبات خاص غربی و یا سیاسی از خود نشان داده است به هر حال، بار فرهنگ زمان خود را بر دوش داشته است. کرزن در سال

۱۹۲۵ م. در سن شصت و چهار سالگی درگذشته است.^۱

۲۱-۴ چارلز جیمز ویلسن

(۱۳۰۳ ه. ق. / ۱۸۸۶ م.)

چارلز جیمز ویلسن در ۱۳ اکتبر ۱۸۴۲ م. در انگلستان متولد شد و مقارن با سال ۱۸۸۶ م. پس از اتمام تحصیلات در دانشگاه پزشکی لندن به ایران آمد و حدود ۱۵ سال در ایران طبابت کرد و در سال ۱۸۹۱ م. ایران را ترک نمود. اولین کتاب وی ایران سرزمین شیر و خورشید می‌باشد و کتاب دومش ایران آنطور که هست پس از بازگشت از ایران نوشته شده است. وی سفرنامه‌ای مفصل به نام تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه دارد که در همان زمان منتشر می‌گردد، سپس به زبان روسی ترجمه و به دستور ناصرالدین شاه از زبان روسی در دو جلد به فارسی ترجمه شده است. کتاب ایران آنطور که هست اطلاعاتی درباره فرهنگ و آداب و رسوم مردم در آن زمان ارائه می‌دهد اما در موارد زیادی در مورد ایرانیان حکم قطعی صادر می‌نماید و بیشتر بر جنبه‌های منفی اخلاق ایرانیان تکیه می‌کند.

۲۲-۴ ادوارد براون، شرق شناس و محقق شهیر انگلیسی

(۱۳۰۴ ه. ق. / ۱۸۸۷ م.)

ادوارد براون در سال ۱۸۶۲ م. در شهر اولی انگلستان بدنیا آمد. در شانزده سالگی پس از حمله روسیه به ترکیه از طرفداران ترکیه گشت و زبان ترکی آموخت در بیست و یک سالگی به قسطنطنیه سفر کرد و در همانجا به ادبیات و عرفان ایران علاقمند گردید و

۱- جرج کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، با استفاده از مقدمه کتاب.

در سال ۱۸۸۷ م. در حالی که کاملاً فارسی می‌دانست وارد ایران شد.^۱ وی که تألیفات متعدّد درباره ادبیات ایران دارد، همواره به عنوان شرق شناس علاقمند به ادب و فرهنگ ایران نام برده شده است. علامه محمّد قزوینی اظهار می‌دارد:

وجود مرحوم براون برای ایران یک نعمت خداداد و گنج باد آورده بود، زیرا با کمال تعجب مردی اجنبی آن هم از بزرگان و نویسندگان آن ملت در تمام عمر خود طرفداری از ملتی بیگانه را وظیفه خود می‌داند و به خاطر ایران با ملت و مملکت خودش طرف می‌شود و بر اعمال آنها انتقاد و اعتراض می‌کند. خدمات ادبی او علمی آن مرحوم به جرأت می‌توان گفت که ما بین جمیع مستشرقین اروپا و آمریکا چه در گذشته و چه حال در این راه بیشتر است. زیرا وی از سن هیجده سالگی تا پایان عمر بدون سستی و خستگی با تمام قوای مادی و معنوی وقت خود را صرف احیای آثار ادبی ایران کرده و تمام مخارج گزاف برای چاپ و تصحیح کتب نفیس فارسی را خود داده است. محبت او به عالم اسلام عموماً و به ایران خصوصاً حدی ندارد و هیچ غرض مادی از قبیل جاه و مال و سیاست در آن ملحوظ نبوده است بجز احساسات قلبی و عشق به هر چه خوب و ظریف و حق و راست است.^۲

ذبیح... منصوری مترجم سفرنامه ادوارد براون هم در مقدمه کتاب مانند علامه قزوینی می‌اندیشد و می‌نویسد که اگر هر اروپایی که در ادوار گذشته به ایران می‌آمد به اندازه یک دهم ادوارد براون به ایران و جامعه اسلام خدمت می‌کرد، وضع ایران و کشورهای اسلامی غیر از این بود که می‌بینم. خدمتی که پروفیسور براون به ملت ایران کرده به قدری بزرگ است که هر گونه نظریه انتقادی را نسبت به آثار او تحت الشّماع قرار می‌دهد.^۳

تردید نیست که ادوارد براون مستشرق و محقق ارزشمندی بود و در شناساندن

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح... منصوری، ص ۱۰.

۲- فؤاد فاروقی، سیاحتان در ایران، ص ۱۳۲. ۳- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، مقدمه.

ادبیات ایران به اروپاییان بسیار فعالیت کرده، ولی اینکه بگویند نسبت به اسلام هم خدمات زیادی نموده است جای تردید می‌باشد. زیرا در سفرنامه ادوارد براون خلاف ادعای علامه قزوینی و ذبیح‌آ... صفا ثابت می‌شود، زیرا صریحاً خود نویسنده ادعا می‌کند که به دنبال مذاهب جدید آمده و بیشترین قسمت کتاب درباره فرقه بابی و بهایی است که نظر وی را به سختی جلب کرده بوده است. به نظر می‌رسد که اگر هم براون به مذهب و بینشهای فکری همچون عرفان توجه داشته است در جستجوی نوگرایی و سبک جدیدی از مذهب و تصوف بوده و بایگیری و شیخیه نیاز وی را برآورده کرده باشد. ناگفته نماند که ادوارد براون به گذشته تاریخی ایران و اصولاً مردم ایران علاقمند است اما در مقایسه با گوینو و یا کرژن، این محبت چندان برجسته به نظر نمی‌آید. روح جستجوگر و تجددخواه ادوارد براون مانع از آن است که به ذکر عقاید و افکار اکثریت جمعیت ایران یعنی شیعیان توجهی داشته باشد و هر چه می‌نویسد در زمینه عقاید بابی‌ها و بهایی‌ها و ازلی‌هاست. ادوارد براون به اندازه کم توجه‌ترین سفرنامه نویسان به مسایل مذهبی ایران هم، درباره مراسم دینی شیعیان یعنی عاشورا و دیگر ایام سوگواری و اعیاد در سفرنامه‌اش سخنی نگفته است. انصاف آن است که محقق چون وی باید در جستجوی تازه‌ها و بینشهای جدید باشد ولی عرفان ایران را تا حد چیزی شبیه به افیون و تریاک وصف کردن و ادبیات بابی و بهایی را سبکی جدید در ادبیات فارسی دانستن نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. بخصوص که از شاعران و نویسندگان ایران، در هنگام نوشتن سفرنامه کاملاً آگاهی داشته است.

با اقرار به اینکه پروفیسور ادوارد براون الحق نسبت به ادبیات ایران خدمت کرده است سفرنامه وی درباره ایران و ایرانیان با شهرت و خدمات وی به ایران و ادبیات آن چندان همسویی ندارد و بایستی سفرنامه‌اش یک سال در میان بابیها نام می‌گرفت. وی در سال ۱۹۲۵م. جهان را بدردگفت.

۴-۲۳- دکتر فوریه، پزشک دربار قاجار

(۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۹ م.):

دکتر فوریه پس از دکتر تولوزان از طرف وزارت خارجه فرانسه تحت اختیار شاه ایران قرار می‌گیرد و در سال ۱۳۰۶ ه. ق. / ۱۸۸۹ م. هنگامی که ناصرالدین شاه به فرانسه سفر کرده بود، به حضور وی می‌رسد. فوریه قبل از خدمت در دربار قاجار پزشک شاهزاده متتگرو بوده است. خود وی در مقدمه کتابش می‌نویسد که به مدت سه سال شاهد عینی زندگانی روزانه ناصرالدین شاه بوده و چیزهایی دیده است که دیگران از دیدن آن محروم بوده‌اند. فوریه در سفرنامه‌اش همه جا به خاندان قاجار بخصوص شخص شاه ارادت نشان می‌دهد و اصولاً نسبت به ایرانیان نظر خوبی دارد. منظور آنست که از آنها بد نمی‌گوید و گرنه از صفات پسندیده آنها هم حرفی به میان نمی‌آورد. در کتاب زیباییهای ایران بخصوص آثار تاریخی و قصرهای قاجار به خوبی وصف می‌شود.

۴-۲۴- گرترو دبل، مفتون جاذبه ایران و ایرانی

(۱۳۰۹ ه. ق. / ۱۸۹۲ م.):

خانم گرترو دبل در سال ۱۸۶۸ م. در واشنگتن به دنیا آمد. در دانشگاه آکسفورد در رشته تاریخ تحصیل نمود. در سال ۱۸۹۲ م. به ایران آمد در حالی که زبان فارسی را خوب می‌دانست. وی معتقد است که در فضای ایران جادوی خاصی قرار دارد که به دیدارکنندگان خود شعر و افسانه الهام می‌کند، ایرانیان هم خود جاذبه زیرکانه‌ای دارند، زیرا چه شاهزاده و چه قاطرچی، شاعر و فیلسوف طبیعی‌اند. کتاب خانم گرترو دبل چندان اهمیتی ندارد، زیرا نه سند تاریخی به حساب می‌آید و نه تحقیقات جغرافیایی و

باستانشناسی و یا اجتماعی کرده است. نویسنده مطالبی سطحی درباره مراسم مذهبی و وضع زنان ایرانی بخصوص حجاب نوشته است که در خور توجه نمی‌باشد.^۱

۲۵-۴- خانم دوراند، همسر وزیر مختار انگلیس در ایران

(۱۳۱۰ ه. ق. / ۱۸۹۴ م):

دوراند همسر سرمرتیمردوراند وزیر مختار سالهای ۱۳۱۶-۱۳۱۰ ه. ق. / ۱۹۰۰-۱۸۹۴ م. که در ایران می‌زیسته، قریب بیست سال وزیر امور خارجه هندوستان بوده است. سفری که خانم دوراند از آن سخن می‌راند مربوط به قسمتی از فعالیتهای دیپلماسی شوهرش در ایران می‌باشد. وی دیدنیهای خویش را در کمال سادگی به رشته تحریر درآورده است.

۲۶-۴- هانری رنه دالمانی، صاحب زیباترین عتیقه‌های ایرانی

(۱۳۱۶ ه. ق. / ۱۸۹۹ م):

هانری رنه فرانسوی به جمع‌آوری اشیای قدیمی ایران علاقه زیادی داشت و مجموعه بسیار باارزشی از وسایل قدیم ایرانی فراهم نموده بود. کلکسیون وی که پس از درگذشتش باقی مانده است یکی از زیباترین کلکسیونهای اشیای قدیم ایران است. هانری رنه در سال ۱۳۱۶ ه. ق. / ۱۸۹۹ م. با آشنایی یکی از فرانسویان که در آن زمان کارمند گمرگ ایران بود به خراسان آمد و به سیر و سیاحت پرداخت، اما به علت سردی زمستان به فرانسه بازگشت. آنگاه در سال ۱۹۰۷ بار دیگر به ایران آمد و به جای جمع‌آوری اشیای عتیقه در مورد آداب و رسوم و اخلاق و مذهب ایرانیان تحقیق نمود.

۱- گرترویدل، تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، مقدمه.

کتاب وی شامل چهار جلد می‌باشد. در جلد اول و دوم درباره حکومت استبدادی قاجار و اوضاع اداری و نظامی و زندگانی ایرانیان بحث می‌کند و در جلد سوم و چهارم در مورد آداب و رسوم ایل بختیاری اطلاعات باارزشی ارائه می‌دهد. وی به دعوت سردار اسعد در میان بختیاری‌ها رفته بوده است.^۱

نیز همیت دیگر کتاب هانری رنه وجود عکسهایی زیبا از اشیای قیمتی و عتیقه ایرانی است همچنین عکسهایی که شامل تصویر بناها، افراد، بازارها و طبقات مختلف اجتماعی ایران است.

۲۷-۴- ویلیام جکسن، معرّف تاریخ باستانی و عظمت ایران

(۱۳۲۰ ه. ق. / ۱۹۰۳ م):

ابراهم ولتاین ویلیام جکسن در سال ۱۸۶۲ م. در یکی از خانواده‌های قدیمی شهر نیویورک به دنیا آمد. در سال ۱۸۸۷ م. از دانشگاه کلمبیا موفق به دریافت درجه دکترا شد و به سمت استادی آن دانشگاه منتخب گردید. وی سپس به آلمان رفت و به مطالعه زبان اوستایی و تکمیل مطالعات هند و ایرانی پرداخت. کتاب مشهور زردشت پیامبر ایران باستان اثر باارزش اوست. جکسن در سال ۱۹۰۳ م. به ایران و آسیای میانه سفر کرد. در این مسافرت از کوه بیستون بالا رفت تا سنگنبشته داریوش بزرگ را از نزدیک بخواند. او در مطالعات تاریخی و باستانشناسی تبخّر دارد و در ایران به تحقیقات گسترده‌ای پرداخته و پس از بازگشت به آمریکا کتاب *از قسطنطنیه تا زادگاه عمرخیتام* را نوشته است. جکسن در ادبیات و شعر فارسی دری هم مهارت داشت و کتاب *قدیم‌ترین اشعار فارسی از آغاز تا دوران فردوسی* را از خود به جا گذاشت.

۱- هانری رنه، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فره وشی، مقدمه کتاب.

زمینه تحقیق جکسن ایران‌شناسی بوده اما تألیفی در نه جلد درباره تاریخ هند نوشته است. این سفرنامه‌نویس، عضو انجمن فلسفه آمریکا و چندین انجمن علمی دیگر بود و دوبار ریاست عالی انجمن شرق‌شناسان آمریکا را بر عهده داشت مدتی هم رئیس افتخاری مؤسسه آمریکایی هنر و باستان‌شناسی ایران گردید و در اروپا به عضویت انجمن سلطنتی آسیایی انگلستان و انجمن آسیایی فرانسه برگزیده شد. از دولت ایران هم نشان شیر و خورشید و از دارالفنون تهران درجه علمی افتخاری گرفته بود خدماتی که جکسن به ایرانیان نموده و تاریخ گذشتگان و آثار باستانی آنان را به بهترین و زیباترین صورت ممکن به جهانیان معرفی کرده است سزاوار بیش از نشان و درجه علمی می‌باشد. وی در هر جایی که مایه افتخار ایرانیان است و در هر سنگنبشته‌ای که اینک به راحتی خوانده می‌شود، به همراه راولینسون دعای خاص داریوش شامل حالش خواهد بود که فرمود: «اگر این فرمان را پنهان نسازی و به مردم برسانی اهورا مزدا ترا دوست باد و تخمه تو بسیار بارور و زندگانی دراز باد.»^۱ وصف عظمت گذشته ایران نه تنها او و ایرانیان را متقلب نمود، بلکه در ذهن و ضمیر اروپاییان تأثیری شگرفت برجای گذاشت. با خواندن سفرنامه جکسن، خواننده به اعماق قرون باز می‌گردد و در مجالس پر ابهت کاخ‌های تخت جمشید شرکت می‌کند و اگر هنوز احساس و ذوقی برای ستایش زیباییها و عظمت‌ها داشته باشد به همراه وی آرزوی بازگشت چنین مجد و شکوه و جلالی برای ایران و ایرانیان می‌نماید، چنانکه جکسن آرزومند بود که: «از درون سایه‌های ایام گذشته و از میان گرد و غبار قرون از یاد رفته... کسی پیدا شود که دست توانایش شکوه... گذشته ایران را بدان بازگرداند و... باردیگر مردم سرزمین شیر و خورشید را به اوج اعتلا برساند.»^۲

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۲۱۳. ۲- همان، ص ۳۶۴.

ویلیام جکسن با زردشت و اوستا و آیین‌های گذشته ایران، آشنایی کامل دارد. شاهنامه را به خوبی می‌شناسد و به بزرگان ادبی ایران چون فردوسی و حافظ و سعدی به دیده تحسین می‌نگرد و در معرفی آنها می‌کوشد. وی عالم بی‌عمل نیست، اگر به حافظ و سعدی ارادت می‌ورزد به زیارت آرامگاه آنها می‌رود و جزییات دیدارش را به رشته تحریر درمی‌آورد. این سفرنامه‌نویس برای مردم فارس بیش از دیگر نقاط ایران اهمیت قابل است و آنها را از نژادی پاک و خالص یعنی نژاد آریایی اصیل و دارای زیباترین چهره ایرانی و از نوع ایرانی داریوش و کورش می‌داند. ایرانیان مدیون زحمات بیدریغ و خالصانه این انسان بزرگ می‌باشند، او که به زیبایی و عظمت عشق می‌ورزید و در میان خاکسترهای قرون در جستجوی شکوه و جلال ایرانیان بود. جکسن در سال ۱۹۳۷ م. در گذشته است. روحش شاد باد.

۲۸-۴- وپیرت فون بلوشن، سفیر آلمان در ایران

(۱۳۲۵ ه. ق. / ۱۹۰۷ م.)

یک سال پس از شعله‌ور شدن جنگ اول جهانی، دولت آلمان دو هیأت را مأمور کرد تا یکی در ایران موانعی در راه پیشرفت قوای روس و انگلیس که با آن کشور در جنگ بودند ایجاد کند و ایران را پنهان از چشم جاسوسان دو کشور رقیب درنوردد، و دیگری به افغانستان برود و پادشاه آنجا را برای حمله به هندوستان تحریک کند، به منظور آنکه بخشی از سپاهیان انگلیس در هندوستان گرفتار شوند و از جنگیدن در جبهه غرب بازمانند. بلوشن از اعضای گروه اول بود که به ایران وارد شد، اما پس از آنکه نیروی عثمانی در بغداد از انگلیسیها شکست خورد، ناگزیر ایران را ترک نمود. چند سال بعد، از طرف دولت خود به سفارت ایران منصوب شد و دو سالی در اوایل سلطنت رضا شاه

سفیر آن کشور در ایران بود. اما هنوز نیمی از مأموریت خود را نگذرانده بود که میانه‌اش با رضا شاه بر سر تملک کارخانه نساجی شاهی به هم خورد و ناگزیر به کشورش بازگشت.

قسمت اول سفرنامه بلوشر شرح حکومت موقت نظام‌السلطنه مافی و اوضاع و احوال حاکم بر آن روزگار است. قسمت دوم درباره روابط سه قدرت روس و انگلیس و آلمان باعشایر ایران، حوادث پشت پرده قتل شخصیتها در زندان قاجار، چاپ مطبوعات کمونیستی از طرف دانشجویان ایرانی در آلمان و اظهار نظر درباره دولت‌مردان ایرانی است. این کتاب از داوریه‌های ناروا خالی نیست اما از نظر تاریخی و جغرافیایی و جامعه شناسی مفید می‌باشد.

۴-۲۹- هوگو گروته، جغرافی‌دان آلمانی

(۱۳۲۵ ه. ق. / ۱۹۰۷ م.):

هوگو گروته جغرافی‌دان و قوم‌شناس مشهور آلمانی است که در سال ۱۲۸۵ ه. ق. / ۱۸۶۹ م. در شهر ماگدبورگ به دنیا آمد. تاریخ آمدن وی به ایران سال ۱۳۲۵ ه. ق. / ۱۹۰۷ م. می‌باشد. وی ابتدا از طریق پشتکوه به کرمانشاه و همدان رفت و پس از آن در شهرهای تهران و تبریز به سیر و سیاحت پرداخت. بطور کلی مدت اقامت گروته در ایران ۶ ماه بوده است. سفرنامه وی در زمینه جغرافیا و مردم‌شناسی ارزشمند و مفید است. علاوه بر آن مسافرت گروته از جنبه زمین‌شناسی هم مهم بوده است. آمارها و عکسهایی که از زندگی اجتماعی و مراسم و افراد ایرانی دارد بسیار حایز اهمیت می‌باشد.^۱

۱- هوگو گروته، سفرنامه هوگو گروته، ترجمه مجید جلیلود، مقدمه.

۴-۳۰- نیکیتین، کنسول روس در ایران

(۱۳۲۷ ه. ق. / ۱۹۰۹ م.):

نیکیتین در سال ۱۲۹۸ ه. ق. / ۱۸۸۱ م. در لهستان به دنیا آمد. در سالها ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ م. در دانشکده لازارف مسکو و هرزبورگ تحصیل کرد و به یادگیری زبانهای خاوری پرداخت. در سال ۱۹۰۹ به سمت نایب کنسول به اصفهان رفت. در ۱۹۱۰ م. به وزارت امور خارجه روسیه راه یافت و بالاخره در سال ۱۹۱۲ م. بار دیگر به ایران قدم گذاشت و عنوانهای سرکنسول رشت، تبریز، ارومیه و تهران به خود اختصاص داد. نیکیتین درباره ایران کتابهای زیادی دارد و خود را علاقمند به ایران و ایرانیان نشان می‌دهد. ملک الشعرا بهار در مقدمه کتاب می‌نویسد که اگرچه اشتباه زیاد دارد اما از نظر تاریخی از کتب مهم به حساب می‌آید.^۱

بطور کلی سفرنامه نویسان با هر نگرش و یا هر ملیتی که به ایران آمده‌اند، ایران و ایرانی را دوست می‌دارند و هنگام ترک ایران متأسف و ناراحتند و هر کدام به شکلی ایرانیان را از جهتی در بین مردم مشرق زمین و حتی اروپا ممتاز می‌دانند، اگر چه بسیار به بدگویی و ناسزا پرداخته و بعضی از روش‌های ایرانی را با چشم حقارت و یا نفرت نگرسته باشند.

۵- نظر ایرانیان نسبت به سفرنامه نویسان اروپایی:

سفرنامه نویسان اروپایی که در زمان قاجار به خاک ایران قدم گذاشته‌اند، اکثراً مأموران دولتی و افرادی با نفوذ و قدرتمند بوده‌اند. در بین آنها به ندرت سیاحی پیدا می‌شود که هدف وی از آمدن به ایران توأم با مقاصد سیاسی و یا به قصد حفظ منافع

۱- نیکیتین، ایرانی که من شناختم، ترجمه فره‌وشی، ص ۲.

خود و یا هم‌کیشانان نبوده باشد. این قدرت و نفوذ به حدی است که شخصی چون عباس میرزا، هنگامی که در خراسان بوده است در مقابل سفرنامه‌نویسی چون بارنر که نماینده دولت انگلیس است، اظهار کوچکی می‌کند تا با گفتگو و آوردن دلیل و برهان وی را قانع کند که دولت انگلیس، پول در اختیار وی بگذارد.^۱

هنگامی که کنت دوسرسی به طرفداری از مسیحیان ایران نزد شاه می‌رود، می‌گوید که:

این مطلب تنها جنبه مذهبی ندارد و کافی است که در نظر بگیریم چه تعدادی از مسیحیان در ایران ساکن می‌باشند تا متوجه شویم چه منافعی عایدمان می‌گردد یعنی نام فرانسه و قدرت اخلاقیش در میان آنان معرفی شود. من بعداً خواهم گفت چه امتیازاتی برای هم‌کیشان خود در این کشور از شاه بدست آوردم.^۲

سفرنامه نویسان اروپایی حتی با نوشته‌هایشان به شاه و شاهزادگان قاجار اهانت روا داشته‌اند، اما آنها هیچگونه عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند. مثلاً هنری موزر سویسی که در زمان ناصرالدین شاه سفرنامه‌اش ترجمه شده، با آنکه شاهزادگان قاجار را بسیار مورد نکوهش قرار داده است وقتی که شاه کتابش را می‌خواند هیچگونه عکس‌العملی نسبت به وی نشان نمی‌دهد.^۳ اما توده مردم با سفرنامه‌نویسان رفتاری دیگر داشته‌اند. بدین معنی که در نهایت مهمان‌نوازی آنها را مورد پرسش و بازرسی قرار می‌داده و نسبت به آنها کنجکاو بوده‌اند، فریزر می‌نویسد: «ما هرگز به مردمی برخوردیم که وضع راه را از او پرسیده‌باشیم و او درباره کار و کاسبی ما و هدفمان پرسش نکرده باشد. وی می‌افزاید: گاهی چنان از ما بازرسی می‌کردند که مایه سرگرمی من می‌شد.»^۴ چنانکه از گفته سفرنامه‌نویسان اروپایی برمی‌آید مردم به آنها به چشم سوء ظن می‌نگریسته‌اند، و در

۱- بارنر، سفرنامه بارنر، ص ۶۷. ۲- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰، ص ۶۷.

۳- فزاد فاروقی، سیاحان در ایران، ص ۱۳۵. ۴- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۵۶۳.

بعضی مواقع بدون آنکه حرفی بزنند از راهنمایی آنها دلخور بوده‌اند. فریزر در این مورد چنین می‌گوید:

یک نکته در مورد مازندرانیه‌ها این بود که هرگز نتوانستیم بفهمیم چرا از راهنمایی ما از منزلی به منزل دیگر ناراضی بودند. این کار بخاطر این نبود که بخواهند هر چه بیشتر گوش ما را ببرند و یا شرایط خود را سنگین‌تر کنند. این اشخاص بدون یک کلمه حرف زدن راه را نشان نمی‌دادند. ما پاک متحیر بودیم که اسم این را چه بگذاریم.^۱

ادوارد براون سوء ظن ایرانیان را نسبت به خود واضح‌تر نشان می‌دهد هنگامی که در کاروانسرای وارد می‌شود، می‌نویسد که وقتی من روی بام کاروانسرا بودم، خدا بخش یکی از چهارپادارها [بالا آمد و گفت مبادا که شما یک جاسوس فرنگی باشید و از طرف کشور خود آمده‌اید که از اوضاع این مملکت و جاده‌ها و کاروانسراها مستحضر شوید و گزارش عملیات خود را به دولت خویش برسانید، تا آنها به ایران حمله کنند].^۲ این گفته جالب یکی از افراد عامی و بی‌سواد کشور در آن زمان حکایت از آگاهی و بیداری توده دارد. براون در کتاب خویش بارها، در این زمینه مطالبی نوشته است. برای مثال در جایی دیگر می‌گوید:

سکنه آن قریه سؤالات زیادتری راجع به ملیت و مذهب و شغل من کردند... یک مرد سالخورده گفت: من یقین دارم که شما آمده‌اید تا در دین و دولت رخنه کنید و می‌خواهید که تمام شهرها و آبادیها و دشتها و کوهها را بشناسید و در موقع گرفتن ایران از آن استفاده کنید.^۳

سفرنامه‌نویس ژاپنی آن زمان علاوه بر کنجکاوای مردم مطالبی می‌نویسد که در خور توجه است و آن این است که روستاییان به خارجی‌ها به چشم طیب می‌نگریسته و از

۱- همان.

۲- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۶۳.

۳- همان، ص ۳۲۴.

آنها برای بیمارانشان دارو و درمان می‌خواستند. وی چنین می‌نویسد:
مردم روستا از روی کنجکاوی برای دیدن ما می‌آمدند و دورمان حلقه می‌زدند.
دو سه مرد هر کدام بیماری را با خود آورده نزدیک شدند و برای مریضشان دوا و
درمان خواستند.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم :

فرهنگ و معانی آن

۱- پوشیدا ماساهورا، سفرنامه پوشیدا ماساهورا، ص ۱۰۲-۳.

۱- معانی و ریشه کلمه فرهنگ

واژه فرهنگ در زبان فارسی از واژه‌های کهن می‌باشد که نه تنها در نخستین متن‌های نثر فارسی دری، بلکه در نوشته‌های بازمانده از زبان پهلوی نیز فراوان یافت می‌شود. فرهنگ مرکب از پیشاوند فر و هنگ از ریشه تنگ اوستایی بمعنای کشیدن است و فرهیختن و فرهنگ مطابق با ریشه Educe و Edure که در لاتین تعلیم و تربیت و کشیدن است می‌باشد.^۱

واژه فرهنگ در اوستا و نوشته‌هایی که از فارسی باستان در دست می‌باشد دیده نشده است. صورت پهلوی آن farhang در بسیاری از نوشته‌های پهلوی به

۱- علی‌اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ص ۱۵۱۰۹.

چشم می‌خورد. چنانکه گفته شد فرهنگ از فر + هنگ ساخته شده است. از این‌ریشه واژه‌های فارسی هنگ به معنی قصد و آهنگ، هنجیدن و هیختن به معنی بیرون کشیدن و برآوردن و انجیدن به معنی بیرون کشیدن هنوز باقی مانده است. جزء دوم واژه‌های دورهنج و دودهنج بمعنی دودکش و کلمات آهنگ و آهختن از همان‌ریشه است. مصدر فرهنگ، فرهیختن است که مشتقات گوناگونی از آن هنوز در زبان فارسی کاربرد دارد. همچنین با این کلمه ترکیبات زیر ساخته شده و مورد استفاده می‌باشد: فرهنگ‌آموز، فرهنگجو، فرهنگجوی، فرهنگدار، فرهنگ دان، فرهنگ دوست، فرهنگساز، فرهنگساز، فرهنگستان، فرهنگ نامه، فرهنگ ور و فرهنگی.

فرهنگ در اصل به معنای علم و ادب و هر آنچه در رده شایستگی‌های اخلاقی و ضروری جای دارد، بوده است. به همین دلیل واژه فرهنگستان در متن‌های پهلوی به معنای آموزشگاه به کار رفته است.

در واژه‌نامه‌های عربی به فارسی نیز همه جا ادب عربی را فرهنگ و مؤدب را فرهنگ‌آموز معنی کرده‌اند. واژه فرهنگ که در چند سده اخیر کمابیش از یادها رفته و تنها نامی برای کتابهایی که در هندوستان در باب لغت فارسی تألیف می‌کردند، شده بود در سال ۱۳۱۴ با تغییر نام وزارت معارف به وزارت فرهنگ بار دیگر به معنای اصلی آن یعنی ادب و تربیت بکار گرفته شد و معادل کلمه culture در زبانهای اروپایی گردید و فرهنگی دیگر بار عنوان کسانی گشت که کارشان آموزش بوده است.^۱

۲- فرهنگ در واژه‌نامه‌ها

کلمه فرهنگ در نوشته‌های فارسی و کتابهای لغت از دیرباز به معنای گوناگون آمده است که مهمترین آنها عبارتست از:

۱- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۷.

صحاح الفرس:	فرهنگ، ادب باشد.
معیار جمالی:	فرهنگ، عقل است.
شرفنامه منیری:	فرهنگ، ادب و دانش و بزرگی است.
تحفة الاحباب:	فرهنگ، ادب و عقل است.
تحفة الاحباب:	فرهنگ، عقل و دانش، و هر که نیکتر داند در علم و چیزها که مردم بدان فخر کنند، گویند مردی فرهنگی است.
کشف اللغات:	فرهنگ... ادب و دانش است و بزرگی، و نیز نام کتابی در علم لغت و اکثر آن کلمات فارسی است.
فرهنگ رشیدی:	فرهنگ و فرهنگ، ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن.
انجمن آرای ناصری:	فرهنگ و فرهنگ... ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن و فرهنگیدن بمعنی ادب کردن است.
مرد را در هنر بفرهنگد	تا منی از سرش بپاهنجد ^۱ سنایی
فرهنگ نفیسی:	فرهنگ، نیکویی، تربیت، پرورش، بزرگی، عظمت، بزرگواری، فضیلت، وقار، شکوهمندی، دانش، حکمت، هنر، علم، معرفت، علم فقه، علم شریعت و کتابی که محتوی لغات فارسی باشد.
لغت نامه دهخدا:	فرهنگ، آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت، امور مربوط به مدارس و آموزشگاهها کتاب لغات فارسی را نیز گویند. (برهان)، شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانیده سپس از جای دیگر سر برآورد. (برهان) و آن شاخه را در جای دیگر نهال

۱- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۱۶.

کنند. فرهنگ: کاریز آب را گفته‌اند.

دهن فرهنگ، جایی را می‌گویند که از کاریز آب به روی زمین آید. (برهان).

فرهنگ، نام مادر کیکاووس. (برهان).

فرهنگ بستن، کنایت از فرهنگ ساختن، تألیف و تدوین کردن فرهنگ.

از کتاب عشق در رسم فقره دیوانگیست

من نمی‌دانم کدامین عاقل این فرهنگ بست

فرهنگدار، عسس و شحنه و حاکم. (آندراج)

فرهنگسار، به معنی نسخ است و نسخ در لغت بمعنی زایل کردن و باطل نمودن چیزی باشد و به اصطلاح اهل تناسخ عبارت از آنست که چیزی صورتی که دارد رها کند و صورت دیگر، بهتر از آن صورت گیرد، مثلاً جماد رها کند و صورت نبات گیرد و یا صورت حیوان رها کند و صورت انسان قبول نماید و این همه مراتب نسخ است.^۱ (برهان)

فرهنگستان، مرکب از فرهنگ + ستان که پساوند مکان است. در زبان پهلوی فرهنگستان به معنی مدرسه و فرهنگ است و در سالهای اخیر این لغت را معادل آکادمی یعنی انجمن عالی ادیبان و نویسندگان و دانشمندان برگزیده‌اند (از حاشیه برهان به تصحیح دکتر معین).

فرهنگستان ایران برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی در خرداد ۱۳۱۴ انجمنی از ۴ نفر از فحول دانشمندان به نام فرهنگستان ایران تشکیل شد که در پیراستن زبان فارسی و جلوگیری از تعصبات افراطی و تسجیل اصطلاحات علمی و تعیین قواعد برای اخذ یا رد لغات خارجی و تهیه مقدمات تألیف فرهنگ و دستور زبان فارسی اقدامات مفیدی کرد.^۲

۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ص ۱۵۱۱۰.

۲- عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۳۵۶.

۳- فرهنگ در نثر و نظم فارسی

۳-۱- فرهنگ در نثر:

دبیاچه شاهنامه ابو منصور

... و این را نام شاهنامه نهادند، تا خداوندان دانش، اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و فرزندگان و کار و ساز پادشاهی... این همه را بدین نامه اندر باشد.^۱

قابوسنامه

... و این مردم واجب است، چه بزرگان و چه خردتران، هنر و فرهنگ آموختن.^۲

ظفرنامه منسوب به ابوعلی سینا

گفتم این جهان به چه در توان یافت؟ گفت: بر فرهنگ و سپاسداری.^۳

نصیحة الملوك غزالی

اما تفسیر فرّ ایزدی دوازده چیز است: خرد و دانش و تیزهوشی و دریافتن هر چیزی و صورت تمام و فرهنگ و سواری...^۴

تاریخ بیهق

... و هر ولایتی را علمی خاص است. رومیان را علم طب است و هند را تنجیم و حساب و پارسیان را علوم و آداب نفس و فرهنگ و این علم اخلاق است.^۵

جاودان نامه افضل الدین کاشانی

بدان که علم کردار بر چهار بخش آید: یکی از آن بیشترین تعلقش به حرکات اندام و

۱- داربوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۳.

۳- همان، ص ۲۱-۲۰.

۴- همان، ص ۵.

جوارح دارد و چون کارهای پیشه وران از زرگری و آهنگری و درودگری و آنچه بدان ماند... و چهارم شناختن خوی نیک و خوی بد مردم است و شناختن راه اکتساب خصال خوب و پرهیز از خصلتهای بد، و این را علم فرهنگ خوانند.^۱

مرزبان نامه

ملک گفت: شنیدم که بازرگانی پسری داشت مقبل طالع، مقبول طلعت... بوی رشد و نجابت از حرکات او فایح و رنگ فرّ و فرهنگ بر وجنات او لایح.^۲

سندبادنامه از ظهیری سمرقندی

چون عدد سال او به دوازده رسید پادشاه او را به مؤدّب فرستاد تا فرهنگ و آداب ملوک بیاموزد.^۳

ساز و پیرایه شاهان، افضل الدین محمد مرقی کاشانی

سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خرد یافته شود، ادب و فرهنگ خوانند، چون خورد و خفت و دید و شنید و گفت و کرد خردمند.^۴

رسایل اخوان الصفا

نفس به سبب شهوت و غضب از عالم ملکوت بازمانده است، پس واجب است بر عاقل که اخلاق خویشتن فرهنگ کند و از شهوت و غضب پرهیزد.^۵

۱- همان.

۲- سعدالدین وراوینی، مرزبان نامه، ص ۱۵۹.

۳- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۲۰.

۴- همان.

۵- همان، ص ۲۱.

۳-۲- فرهنگ در متون پهلوی

خسرو قبادان وریدکی
به هنگام به فرهنگستان دادندم و به فرهنگ کردنم سخت شتافتند.^۱

دینکرد

این نیز ایدون که از فرهنگ نیک، خرد نیک بود و از خرد نیک، خوی نیک بود و خوی نیک، خیم نیک و از خیم نیک، کنش فرارون (شایسته) بود و به کنش فرارون، دروج (دیو دروغ) از کیهان دور کرده بود.^۲

دادستان دینی

آن خرد که کام ایران مینوی را شناسد برآستی نیست مگر دین راست و ویژه، که هست دانش مینوان، که فرهنگ فرهنگان و استادی استادیها و تخمه همه دانشهاست و روایی آن دین ویژه مزدیستان نیز به مرد اشواست.^۳

خویشکاری ریدکان

اندر دبیرستان چشم و گوش و دل و زبان ایدون به فرهنگ دارید که چونتان از دبیرستان فراز هلند، اندر راه هوشیارانه و [به] فرهنگ روید.

۳-۳- فرهنگ در نظم فارسی:

ای زوده سایهات، ز آینه فرهنگ رنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ^۴
کسای

۱- همان، ص ۱۷.

۲- همان، ص ۱۸.

۳- همان.

۴- علی اکبر دمخدا، لغت نامه دمخدا، ص ۱۵۱۰۹.

ای امیر مهربان، این مهرگان خرم گذار

فر و فرمان فریدون ورز با فرهنگ و هنگ^۱

منجیک ترمذی

به فرهنگ پرور چه داری پسر نخستین نویسنده کن از هنر^۲

اسدی طوسی

مخالفتان تو بی فرهنگ و بی فرمان معادیان تو نافرختند و نافرزان^۳

بهرامی سرخی

نیست فرهنگی‌ای در این گیتی که نیاموخت از شه او فرهنگ^۴

فرخی سیستانی

کشستی آرزو در این دریا نشکند هیچ صاحب فرهنگ^۵

خاقانی

ترا ایزد این زور پیلان که داد دل و هوش و فرهنگ فرخ نژاد

بدان داد تا دست فریاد خواه بگیری برآری زتاریک چاه^۶

خردباید و گوهر نامدار هنر یار و فرهنگش آموزگار^۷

به گازر چنین گفت کای باب من همی تیره گردانی این آب من

به فرهنگیان ده مرا از نخست چو آموختم زند و اوستا درست

از آن پس مرا پیشه فرمای و خوی کنون از من این کدخدایی مجوی

بدو مرد گازر بسی برشمرد وزان پس به فرهنگیان سپرد

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ج ۵، ص ۴۵، بیت ۶۲۳.

۷- همان، ج ۳، بیت ۲۷۳۹.

بیاموخت فرهنگ و شد بر منش برآمد زیغاره و سرزنش^۱
فردوسی

به روی مردمان آید همه کار به دست آرنند کام خویش ناچار

به شمشیر و به دینار و به فرهنگ به تدبیر و به دستان و به نیرنگ^۲

فخرالدین اسعد گرگانی

هیچکس را به بخت فخری نیست زانکه او جفت نیست با فرهنگ^۳

ناصر خسرو

جواهر جست از آن دریای فرهنگ به چنگ آورد و زد بر دامنش چنگ

که ای استاد عالم، مرد فرهنگ غلط گفتمی که باشد لعل در سنگ^۴

نظامی

باردیگر سر بیرون کن از حجاب از برای عاشقان دنگ را

تا که عاشق گم کند مر راه را تا که عاقل بشکند فرهنگ را

مولوی

دشمن عقل که دیده است کز آمیزش او همه عقل و همه علم و همه فرهنگ شویم^۵

مولوی (دیوان شمس)

پس چو شه محمود برمی گشت فرد با گروهی قوم دزدان باز خورد

پس بگفتندش: کیی ای بسوالوفا! گفت شه: من هم یکی ام از شما

آن یکی گفت: ای گروه مکر کیش تا بگوید هر یکی فرهنگ خویش

۱- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۲۳.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۴.

۴- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ص ۱۵۱۱۱.

۵- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۲۴.

تا بگوید با حریفان در سمر کوه، چه دارد از جبلت از هنر^۱
 مولوی (مثنوی)

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش
 سعدی

هر چه خواهی کن، ما را با تو روی جنگ نیست

پنجه بازو راوران انداختن فرهنگ نیست^۲

سعدی

چنانکه از آثار نظم و نثر پارسی برمی آید، فرهنگ در گذشته به مفهوم امروزی بکار نمی‌رفته و بیشتر در معنی عقل و خرد، علم و دانش، ادب، اخلاق نیک، تعلیم و تربیت، هنر و کتاب لغت بوده است. پس از رنسانس از قرن نوزدهم به بعد در اروپا این کلمه معنی تازه می‌یابد و کلیه سرمایه‌های معنوی و مادی یک قوم را در برمی‌گیرد و چنان ارزشی پیدا می‌کند که ژرژ بالاندیه جامعه‌شناس فرانسوی فرهنگ را رمز جان به در بردن هر ملت از مهلکه‌ها می‌داند و ادعا می‌کند که تکامل عین فرهنگ است و فرهنگ عین تکامل. از قرن نوزدهم به بعد، با ترجمه کتابهای اروپایی، این کلمه در ایران رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد. با آنکه امروز حتی می‌توانند درباره فرهنگهای جوامع ابتدایی سخن بگویند، نه تنها در متن‌های باقی مانده از زبان پارسی بلکه در آثار رومی و یونانی هم، زمان درازی این واقعیت، بی‌تعریف مانده بود. برای مثال با آنکه در قدیم، روم فرهنگی امپراتوری و یا یونان، فرهنگی تمدنی داشت اما آنها با آنهمه نبوغ نتوانستند واژه‌ای را بوجود آورند که فرهنگشان را با آن کلمه نامگذاری کنند.^۳ بنابراین جای تعجب نیست که در نوشته‌های فارسی و یا در نوشته‌های ابن خلدون کلمه فرهنگ را به

۱- همان، ص ۲۵.

۲- علی‌اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ص ۱۵۱۱۰.

۳- مالک بن نبی، مشکل فرهنگ، ص ۲۵-۲۴.

معنی امروزی نمی‌یابیم.

در آثار فارسی نزدیک‌ترین مفهوم فرهنگ به معنی اخیر در قدیم‌ترین اثر یعنی دیباچه شاهنامه ابومنصوری مشاهده می‌شود، زیرا وی شاهنامه را فرهنگ شاهان و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی می‌نامد و شاهنامه کلیه اعمال و رفتار، اندیشه‌ها و طرز سلوک زندگی پهلوانان و شاهان ایرانی را شامل می‌شود.

ناگفته نماند که در کتاب جاویدان فردوسی، شاهنامه، کلمه فرهنگ بیش از آثار دیگر فارسی کاربرد دارد و ترکیبات گوناگون آن به کرات استفاده می‌شود. هر چه هست در کلیه آثار، فرهنگ جنبه مثبت داشته و به اخلاق و شیوه‌های متعالی و پسندیده گفته می‌شده است.

۴- تعریف اروپاییان از فرهنگ

در زبانهای اروپایی کلمه culture معادل فرهنگ در فارسی به کار می‌رود. این کلمه از زبان کلاسیک لاتین ریشه گرفته و به معنای کشت و کار و یا پرورش بوده است، بطوری که هنوز در اصطلاحات cultivation و کلماتی چون pearl culture (کشت مروارید) دیده می‌شود. مفهوم culture دیرگاهی نیست که در مورد جوامع بشری و تاریخ بکار گرفته شده است. ظاهراً از سال ۱۷۵۰ م. در زبان آلمانی به معنای ذکر شده استفاده کرده‌اند.^۱ کاربرد دقیق این کلمه به معنی فرهنگ با تایلور آغاز می‌گردد که در سال ۱۸۷۱ م. نام کتاب اصلی خود را فرهنگ ابتدایی گذاشت. از آن پس این کلمه به معنای وسیعی بکار رفت و از جنبه‌های مختلف چنانکه در ذیل خواهد آمد مورد بررسی قرار گرفت.

۱- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۷-۲۶.

۴-۱- تعریف تشریحی:

تایلور:^۱ (۱۸۷۱م.) فرهنگ یا تمدن کلّیت درهم بافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات و آداب و رسوم.^۲

۴-۲- تعریف تاریخی:

مایرس:^۳ (۱۹۲۷م.)

فرهنگ آن چیزی است که از گذشته آدمیان بازمانده است.^۴

لینتون:^۵ (۱۹۴۵م.)

فرهنگ یک جامعه راه و رسم زندگی اعضای آنست. همچنین مجموعه تصوّرات و عاداتی است که می‌آموزند و در آنها با یکدیگر سهیمند و از نسلی به نسلی فرامی‌دهند.^۶

۴-۳- تعریف روانشناختی:

یانگ:^۷ (۱۹۴۲م.)

فرهنگ متشکل است از تصوّرات، نگرش‌ها و عاداتی مشترک و کمابیش یکسان

1. Tylor

۲- همان، ص ۳۹.

3. Myres

۴- داریوش آشوری، تعریفها و مفهوم فرهنگ، ص ۹-۲۴.

5. Linton

۶- همان.

7- young

شده‌ای که در جهت برآوردن نیازهای همیشگی، آدمی پرورانده است.^۱

۴-۴- تعریف جامعه‌شناختی:

ژاک برگ:

فرهنگ چنان معنای وسیعی دارد که به اسارت کلمه در نمی‌آید. فرهنگ مانند واژه تعریف‌ناپذیر عرفان ابعادی دارد که هر چه به آن نزدیک‌تر می‌شویم دورتر می‌روند. شاید علت آن باشد که رگه‌های فرهنگ در تمام شؤون زندگی دوانیده شده است.^۲

ژرژ بالاندیه: (جامعه‌شناس فرانسوی)

فرهنگ رمز جان به در بردن هر ملت از مهلکه‌هاست و آنچه تکامل اجتماعی را میسر می‌سازد و انسان را از جانوران دیگر جدا می‌کند، میراث فرهنگی جامعه و افزایش و گسترش آن است و خود این تکامل همان فرهنگ است. هر چه فرهنگ زاینده‌تر و سازنده‌تر باشد تکامل اجتماعی پویاتر و آهنگین‌تر است. تکامل عین فرهنگ است و فرهنگ عین تکامل.^۳

ژان کارزنو

از دیدگاه فرهنگ‌شناسی فرهنگ ملی دو جنبه متمایز دارد. مادی و غیر مادی. فرهنگ مادی، در برگیرنده اشیایی است که به دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر به ارث مانده است.

فرهنگ غیرمادی یا معنوی فراگیرنده رسوم و آیین‌ها و اعتقادات و علوم و هنرهای

۱- همان.

۲- محمدعلی اسلامی ندوشن، فرهنگ و شبه فرهنگ، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۱۱.

است که عمدتاً به وسیله سواد و خط فراگرفته می‌شود. فرهنگ غیرمادی، بدنه اصلی یک فرهنگ ملی است؛ همین بدنه، قدرت روحی و نیروی حیاتی یک ملت را مشخص می‌کند که باید به دل و جان نگهداشت. فرهنگ معنوی به سرمایه معنوی یک قوم گفته می‌شود و همه آثار ادبی و هنری و فکری را دربر می‌گیرد، همه آنچه از درون آن، سرچشمه گرفته و در برون، تجلی خود را در سازندگی یافته است.^۱

آقای اسلامی ندوشن در مورد فرهنگ معنوی می‌گوید: «بنابراین از فرضیه نسبی انیشتین تا دخیل بستن به انجیر و از غزلیات حافظ تا ترانه‌های چوپانی همه فرهنگ است.»^۲

۵- فرهنگ و مذهب

تی. اس. الیوت می‌گوید:

... می‌کوشم تا رابطه ذاتی بین فرهنگ و مذهب را عیان سازم... اولین فرض مهم این است که هیچ فرهنگی نتوانسته مستقل از یک مذهب پدیدار شود و گسترش یابد. چنین می‌نماید که فرهنگ محصول مذهب یا مذهب محصول فرهنگ است.^۳

بنابراین وقتی که ما از فرهنگمان دفاع می‌کنیم، بالاجبار از مذهبمان هم دفاع کرده‌ایم. الیوت برای اثبات این نظریه خویش، هندوستان را مثال می‌زند که انگلیسی‌ها با تمام شیوه‌هایی که بکار بردند، نتوانستند بر فرهنگ آنها تسلط کامل یابند. انگلیسی‌ها در ابتدای حکومت‌های استعماری خود به حکم راندن، راضی بودند، سپس با نشان دادن برتری سازماندهی سیاسی و فرهنگی غرب، برتری آموزش انگلیسی، برتری عدالت انگلیسی و برتری علوم غربی، مردم انگلیس را در پذیرفتن منافع غرب راضی کردند. اما چون به اهمیت مذهب در فرایند پدید آوردن فرهنگ آگاهی نداشتند پس از پیروزی در

۱- همان، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۷۸.

۳- تی. اس. الیوت، درباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخ، ص ۱۱.

بعد سیاسی و نظامی شکست خوردند.

به نظر الیوت یک فرهنگ چیزی بیشتر از مجموعه هنرها و آداب و اعتقادات مذهبی است همه این چیزها بر هم اثر می‌گذارند. برای مثال، یک ایرانی ممکن است که به اسلام ایمان نداشته باشد، با این همه هر آنچه را که می‌گوید و انجام می‌دهد همه از میراث فرهنگ اسلامی و ایرانی او نشأت گرفته است.

با قبول نظریه الیوت می‌توان به این نکته ایمان داشت که اگر گرایش‌های اسلامی از بین برود، فرهنگ ما دچار بحران خواهد شد. آنگاه ما باید برای جانشین کردن فرهنگی دیگر، عقب افتادگی‌های بسیاری را پشت سر بگذاریم. شاید علت اصلی اینکه استعمارگران در زمان حاضر، به شیوه‌های گوناگون با مذهب به جنگ می‌آیند همین برندگی و قدرت انکارناپذیر دین در اذهان و اعمال ملت‌ها باشد تا جایی که امروز دیگر کار به جایی رسیده است که دین بعنوان یک حربه سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از طرف دیگر هر جا دین کمکی به حفظ منافع آنها کرد، آن را جلو می‌اندازند و هر جا مانعی بر سر راه منافع ایجاد نمود رهاش می‌کنند. فردوسی در هزار سال پیش می‌فرماید:

زبان کسان از پس سود خویش

بجویند و دیسن اندر آرند پیش!

۶- فرهنگ و استعمار

استعمار یک سیستم اجتماعی است و فرهنگ استعماری مظهر تسلط ایدئولوژیکی استعمار در جوامع مستعمره است. پس هیچ مبارزه ضد استعماری وجود ندارد که در آن مسأله فرهنگی مطرح نباشد، زیرا از وقتی که استعمار خود را تمدن هم معرفی کرد، لازم آمد که غارت خلق‌های تحت تسلطش را در قالب فلسفی بگنجانند، در نتیجه تکه پاره‌های علمی و فرهنگی این فلسفه به سرعت در اروپا ساخته شد و از سر هم کردن آنها ایدئولوژی استعمار پدید آمد. رسالت پخش تمدن در جهان.

چنانکه در بخش «فرهنگ و تمدن» خواهد آمد، تمدن تنها تکنیک نیست، پس استعمار برتری خود را نه تنها در زمینه مادی و تکنیکی، بلکه در زمینه فکری - معنوی هم چون حقیقتی آسمانی به جهانیان تلقین نمود. این فرهنگ استعماری بر مبنای برتری تمدن غرب مانند تیغ دودم، بر فرهنگ خود استعمارگران هم نیز صدمه وارد کرد، زیرا کم‌کم باورشان شد، که اگر دارای زندگی و تمدن برترند، به دلیل آنست که از نژادی برتر می‌باشند. فرهنگ و تمدن‌های بومی و ملی، ابتدا نفی و در بعضی مناطق قتل عام شدند. استعمارگران برای اینکه انسانهای این مناطق به بازوی کار تبدیل شوند، لازم دانستند که دیگر آنها انسان نباشند و برای اینکه دیگر انسان نباشند یک تخریب کامل فرهنگی، یک قتل عام اخلاقی و معنوی در تمام جوامع مستعمره ضروری به نظر می‌رسید. پس باید تمام رگ و ریشه‌هایی که فرد را با جامعه، با سنت و با قومیت و تاریخ خود ارتباط می‌داد یکی پس از دیگری بریده می‌شد. این امر تنها از راه یک شستشوی مغزی همگانی میسر بود به همین جهت استعمارگران برای کشورهای تحت نفوذ خود تاریخ و فرهنگ نوشتند و ماحصل این نوشته‌ها به هر شکل و قالبی که باشد نفی کامل و مطلق تاریخ اصیل ملی است. خوشبختانه، تاریخ و قومیت و ملیت ایرانی قوی‌تر و نام‌آورتر از آن بوده است که استعمارگران علناً اجازه و جرأت چنین کاری به خود دهند. اما اگر خود ایرانیان در احیا و زنده نگه داشتن تاریخ و فرهنگ و هر آنچه حربه دست آنان است نکوشند، ابرقدرتها بدشان هم نمی‌آید که مثلاً ادعا نمایند «قوم ایرانی ذاتاً دغل کار است.» به هر حال نتیجه این جعل تاریخ و قومیت و فرهنگ، پیدایش انسانهای مستعمراتی بود. آدم‌هایی بی ریشه، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته و بی هیچ دورنمایی از آینده. وقتی که فرهنگ اصیل کشوری از میان رفت باید جای خالی آن را پرکنند. فرهنگی که برای پر کردن، این جای خالی تجویز می‌شود شبه فرهنگ است که کاریکاتور فرهنگ استعمارگران می‌باشد. زیرا استعمارگر هرگز چیزی که به زیانش تمام شود به مستعمره خود نمی‌بخشد. بر این اساس همه کشورهای جهان سوم و کشورهای مورد تهاجم مادی یا معنوی استعمار، برای رهایی از ابعاد گوناگون وابستگی باید در همه زمینه‌ها بخصوص فرهنگی مبارزه

کنند و همین است که مبارزه ضد استعماری در جبهه فرهنگی با بیرون راندن استعمار پایان نمی‌پذیرد و باید تا مدتها ادامه یابد و کشورهای مورد تهاجم و یا در خطر و کمین استعمارگران پیوسته در تقویت و نگهداشت فرهنگ ملی خود بکوشند.

ابرقدرتها برای ضعیف کردن فرهنگهای ملی دام دیگری هم گسترده‌اند و آن عبارت از این است که به شما گوشزد می‌کنند که حق ندارید تصمیم بگیرید، چه ارزشهایی را باید حفظ کنید و چه ارزشهایی را باید بپذیرید. همین جاست که کشورهای در خطر بخصوص ما، همیشه باید گنجینه فرهنگی خود را ارزیابی کنیم و پیوسته درصدد باشیم که بدانیم چه چیزی را از دست داده و به جای آن چه چیزی را قرار داده‌ایم؟ فرانتز فانون می‌گوید: «ممکن نیست بتوان انسانها را به اسارت درآورد، بدون آنکه آنها را تحقیر نمود.»^۱ و استعمارگران با تحقیر فرهنگها و ملتها می‌کوشند تا از آنها ملتی ضعیف و رنجور با فرهنگی از هم گسیخته و بدون محتوا بسازند. این است که ناچاریم در این روزگار پر آشوب بخود آییم. از ارزشهای به جا مانده پاسداری کنیم و با درایت و زیرکی در انتخاب آنچه از دیگران فرا می‌گیریم آگاهانه عمل کنیم.

یونسکو در سالهای اخیر به این امر مهم توجه داشته است و اظهار می‌دارد که وابستگی بین فرهنگ و تغییرات اجتماعی امری حتمی است و در آینده در نتیجه آگاهی ملتها، دیگر فرهنگ غرب نمی‌تواند بر کشورهای در حال توسعه حاکم باشد و با مقاومت شدید آن فرهنگها روبرو خواهد شد. این فشار آگاهانه فرهنگها حتی در مقابل قدرتهای اقتصادی و سیاسی غرب می‌ایستد و از این پس تعلیم و تربیت مطابق با فرهنگ کشورها به اجرا در می‌آید.^۲

۱- فرانتز فانون، نژاد پرستی و فرهنگ، ص ۶۰.

۷- فرهنگ و تمدن

با همه پیوستگی که فرهنگ و تمدن دارد، دو تفاوت عمده میان آنهاست. نخست آنکه تمدن بیشتر جنبه عملی و عینی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه ذهنی و معنوی. هنرها و فلسفه و حکمت و ادبیات و اعتقادات و آداب و رسوم در قلمرو فرهنگ هستند، درحالی که تمدن بیشتر ناظر به رفع حوایج مادی انسان در اجتماع است. برای مثال، انسان از چوب، کشتی می‌سازد یا از معدن، فلز استخراج می‌کند و آن را برای ساختن ابزار به کار می‌برد، این تمدن است، اما در عین حال قدمی از این فراتر می‌نهد، یعنی می‌کوشد تا این کشتی را به سبک خاص و طرزی زیبا بسازد یا شیئی که از این فلز پدید می‌آورد شکل هنری داشته باشد، این فرهنگ است.

دوم آنکه تمدن بیشتر جنبه اجتماعی دارد و فرهنگ بیشتر جنبه فردی. تمدن تأمین کننده پیشرفت انسان در هیأت اجتماع است. فرهنگ، گذشته از این جنبه، می‌تواند ناظر به تکامل فردی انسان باشد. تمدن و فرهنگ ارتباطی با هم دارند ولی ملازم نیستند. ما جامعه‌های متمدنی را می‌شناسیم که ممکن است فرهنگ در آنها به پایین درجه تنزل کرده باشد. بطور کلی مفهوم فرهنگ وسیع‌تر و قدیم‌تر از تمدن است. بشر پیش از آنکه بر اثر شهرنشینی به تمدن دست یابد فرهنگ داشته است و نشانه‌اش همین آثار هنری‌ای است که از او به دست آمده و تاریخ آنها به چندین هزار سال پیش از شهرنشینی می‌رسد. بنابراین همانگونه که متمدنی بی فرهنگ داریم، با فرهنگی بی تمدن نیز بوده است. جامعه بشری هر چه پیشرفته‌تر شده، آمیختگی فرهنگ و تمدن در آن بیشتر گردیده، اما جامعه صنعتی هر چه از قرن هیجدهم به جلو آمده توازن میان تمدن و فرهنگ، به سود تمدن و به زیان فرهنگ، در آن به هم خورده است.

۸- نفوذ فرهنگ ایران در ملل دیگر

(از ابتدای تاریخ تا زمان قاجار)

تاریخ ایران مانند یک رمان بسیار مهیج سرشار از وقایع عجیب و غریب است. ایرانیان که در آغاز در سرزمین کوچکی زندگی می‌کردند، ناگهان در زمان کوتاهی با روی کار آمدن پارسی‌ها، بر جهان شناخته شده آن روز مسلط شدند و مدّت دو قرن به فرمانروایی پرداختند.

اسکندر مقدونی، امپراتوری پارس را درهم می‌نوردد و به نظر می‌رسد که ایران و ایرانی برای ابد نابود گشته است، ولی بیش از صد سال نمی‌گذرد که باز ایرانی سربلند می‌کند و با فرمانروایی اشکانیان و ساسانیان به قدری قدرت پیدا می‌کند که امپراتوری روم را تهدید می‌نماید. بار دیگر در قادیسه شکست می‌خورد. اما پس از دوست سال زندگی را از سر می‌گیرد و دشمن را از ایران بیرون می‌راند. مغولها حمله می‌کنند و باز در صد و پنجاه سال بعد خود را نجات می‌دهد در حالیکه روسی‌ها لااقل سیصد و پنجاه سال طول می‌کشد تا از شر مغولها رهایی یابند. امیر تیمور می‌آید ولی چندی نمی‌گذرد که ایرانی این دشمن را هم در خود تحلیل نموده، کاملاً نابود می‌سازد. صفویه به صورت یک معجزه به اریکه قدرت می‌نشیند. این بار رقیب او دولت عثمانی است، که بارها از ایرانیان شکست می‌خورند. خلاصه آنکه تاریخ ما عبارت از یک سلسله حماسه‌های افتخارآمیز است که با مطالعه آن هر ایرانی احساس غرور می‌کند. ایرانیان نه تنها بر تمام دشمنان خود غلبه کرده و آنها را در خود تحلیل برده‌اند، بلکه با لطایف الحیل فرهنگ خود را حتی در حال شکست بر آنها تحمیل کرده‌اند. مثلاً اسکندر می‌خواست هلینیسم را بر ایران تحمیل کند و فرهنگ و تمدن ایران را کاملاً نابود سازد، اما جریان برعکس شد و فرهنگ و تمدن ایران در یونان راه یافت تا جایی که حتی اسکندر لباس ایرانی می‌پوشید و به قول هارولد لمب حمله اسکندر سبب شد که فرهنگ ایران، عالم هلنی را سروسامان بخشند و بعداً فرهنگ هلنی دنیای روم را رونق و تجلی دهد. این جریان در

زمان اعراب هم تکرار شد و آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی روی کار آمد. به قول ادوارد براون در امپراتوری بزرگ اسلامی که از جبل الطارق تا جیحون ادامه داشت، ایرانیان در علوم عقلی برتری یافتند و جزء افرادی به شمار آمدند که خدمات مهمی به علوم و فلسفه و تاریخ اسلامی نمودند. معماری و هنر ایرانی حتی تا اسپانیا نفوذ کرد و سراسر امپراتوری اسلامی را فراگرفت. نفوذ تمدن ایران در اسلام به حدی بود که به گفته پ. ژ. توماس، بزرگترین متفکران اسلامی و برجسته‌ترین نمونه هنر از معماری گرفته تا کوزه‌گری، خصلت ایرانی داشت. در زمان عباسیان مانند زمان اسکندر مقامهای حساس و مهم به ایرانیان سپرده شد و در عهد سلجوقیان ترک، اداره امور مملکتی به عهده آنها بود و ترکان بزودی رنگ ایرانی به خود گرفتند و تمدن و فرهنگ و رسوم آنها را پذیرفتند. در زمان مغول هم باز نبوغ ایرانی به کمک می‌آید و او را نه تنها از شر مغول نجات می‌دهد، بلکه باعث می‌شود، این قوم وحشی رام گردد. مرحوم جمالزاده می‌گوید: «فرهنگ ایرانی حکم کیمیایی دارد که مس کثیف و خشن این جانوران آدمی صورت را در اندک زمانی خاصیت طلا می‌بخشد» در زمان فرمانروایی مغول گورکانی بر هند، با اینکه فاتحان بزرگ، ترک بودند، فرهنگ و زبان فارسی در هند رواج یافت. تاج محل بهترین نمونه معماری ایرانی در آن زمان است.

به هر حال آنچه ملیت ایران را زنده و پایدار نگهداشته، یکی زبان و ادبیات فارسی و دیگری علاقه ایرانیان به حفظ سنت‌های ملی است. در این باره هانری رنه واقعیت را بیان می‌کند که ایرانیان ذاتاً به سنن و آداب و رسوم دیرینه خود دلبستگی تمام دارند و در تمامی انقلاباتی که بر اثر تهاجمات خارجی در این سرزمین روی داده، ایرانی همیشه کوشیده است تا از سنت‌ها و عادات نیاکان خود دست نکشد، بلکه آنها را هم به آداب و رسوم خود علاقمند کرده، سپس در خود تحلیل برده است.^۱

۱- مهرداد مهربن، «فرهنگ ایرانی»، مجله فروهر، مرداد و شهریور ۱۷۶، صص ۵-۳۴.

فصل سوم :

تاریخ

و

اصالت قوم کهنسال ایرانی

۱- تاریخ و نژاد ایرانیان

ایران که قسمت مهم آن شامل سرزمین امروزی است، مهد تمدن کهنسال و برجسته‌ای است که به موجب پژوهش‌های باستان‌شناسی در بسیاری از موارد قدیمی‌تر و ممتازتر از تمدن جلگه بین‌النهرین و سایر تمدن‌های همعصر با آن بوده است. این تاریخ و فرهنگ، پیشینه دارتر از آن است که در حال حاضر مدارک و اسناد آن موجود می‌باشد. آنچه که پژوهشگران نوشته‌اند و اینک مورد حیرت و تحسین جهانیان و سربلندی و مباحات ما است، تنها ذره‌ای از آن عظمت و بزرگی می‌باشد که تاکنون با پیدا شدن اسناد و مدارک، مورد توجه جهانیان قرار گرفته است. بر ایرانیان فرض است که تاریخ و فرهنگ خود را بیش از پیش به جهانیان معرفی کنند و از خلال آثار و نوشته‌ها و

گفته‌ها، حقیقت تاریخ و فرهنگ سرزمین خود را در برابر دیدگان جهانیان نمایان سازند تا همه بخصوص فرزندان ایران دریابند که این سرزمین و مردمان اندیشمند و هنرمندش از هزاران سال پیش دارنده و نگهدارنده تمدن شگرف و ریشه‌دار جهانی بوده و آن را به هر سوی جهان پراکنده ساخته‌اند.^۱ انعکاس نظرات و نوشته‌های سفرنامه نویسان اروپایی از میان صفحات کثیر کتابها درباره تاریخ و اصالت قوم ایرانی کوششی است در راه نشان دادن عظمت دیرینه تاریخ و فرهنگ ایران و دورنمایی است از طرز تفکر غربیان درباره این سرزمین و مردم آن، آنها که به گفته ویل دورانت مؤسس واقعی تمدن اروپا و آمریکا می‌باشند.^۲

ایران سرزمین شاه شاهان^۳، سرزمین شیر و خورشید^۴ که مسافران خارجی را با عجایب خیال‌انگیز و جاذبه‌های مفتون‌کننده به خود جلب می‌کند، سرزمینی است که داستانهای تاریخی و سرگذشت‌های عشقی و حماسی و شاعران بزرگ و عرفا، و شعر و ادبی احترام‌انگیز، با مردمی مهربان و اهل ذوق دارد، و به تعبیر اکثر سفرنامه نویسان اروپایی سرزمینی که شاردن، تاورینه، پیترو دل‌واله و صدها جهانگرد دیگر را عاشق و پای‌بند خود ساخته و منتسکیو و ولتر و دیگر فلاسفه غرب جای بزرگی برای آن در کتاب‌های خود اختصاص داده‌اند، سرزمینی که گوته را عاشق حافظ، دیدرو را شیفته سعدی، هایدبرون و نیچه را مفتون زردشت، براون را علاقه‌مند ادبیات و پوپ را واله هنر، ویلیام جکسن را دل‌باخته آثار تاریخی آن کرده، اما عموم ایران پژوهان را ستایشگر گوهر

۱- علی سامی، به کوشش غلامرضا وطن دوست، پاسارگاد، پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی، صص ۳-۱.

۲- ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن، ص ۱۷۵.

۳- جرج ن. لرد کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۶۱.

۴- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۳۶۴.

ذاتی و تاریخی این ملت نموده است. ارنست اورسل می‌گوید:

ملت ایران چون یک ملت کهن است در قرون و اعصار گذشته ریشه‌هایی محکم دارد. بدین سبب یک ملت پا برجا و پرجاذبه است. این ملت چنان اصلاتی دارد که تمامی اقوام و عناصر خارجی را که طی چند هزار سال به دفعات به ایران برورش آورده و ساکن شده‌اند در خود مستحیل کرده و همسان خود گردانده است.^۱

ژنرال سایکس درباره تاریخ و ملت ایران چنین می‌نویسد:

پس از چشم پوشی از بعضی معایب بسیار جزئی. ایران ملتی است که در گذشته خیلی دوره‌های مجید و عظمت تاریخی بوده و هنگامی که انگلیسی‌ها در توحش و بربریت بسر می‌برده‌اند، به سرزمین‌های وسیعی در دنیای آن روزگار حکومت می‌کرده‌است.^۲

گویینو هم چنین عقیده دارد:

ایرانیان یک ملت قدیمی هستند. نه تنها خانواده‌های تربیت شده بلکه عامی‌ترین ایرانیان همواره این موضوع را در نظر دارند که ایرانیان قدیمی‌ترین ملل دنیا هستند. این اولویت یکی از مبانی اخلاقی ایرانیان را تشکیل می‌دهد. یکی از نتایج این عقیده این است که شعایر باستانی در ایران خیلی طرف توجه می‌باشند. سپس اضافه می‌کند:

زندگی این ملت اگر بکلی با زندگی اروپاییان فرق نداشته باشد، خیلی با آن فرق دارد و شاید یکی از علل آن ناشی از این باشد که نژاد ایرانی مخلوطی از اقوام بسیار است... من نمی‌گویم که نژاد ایرانی از اقوام بسیار ترکیب شده زیرا این نژاد هرگز با نژاد دیگر ترکیب نمی‌گردد. بلکه همواره شخصیت خود را حفظ می‌کند.^۳

۱- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۲۷۱.

۲- ژنرال سربرسی سایکس، سفرنامه دو هزار میل در ایران، صص ۵۳-۴۵.

۳- کنت دو گویینو، سه سال در ایران، ص ۶.

چنانکه پیداست گویینو به برتری نژاد ایرانیان اعتقاد دارد و فکر می‌کند که نژاد ایرانی حتی اگر با سایر نژادها مخلوط شود چون قوی‌تر از دیگر نژادها است برتری خود را حفظ می‌کند. واتسن هم با گویینو هم عقیده می‌باشد وی می‌نویسد:

تاریخ دو هزار ساله ایران حکایت می‌کند که ایران مکرر مورد تهاجم مهاجمین خارجی واقع شده و در هر مورد نتیجه یکسان بوده چون تأثیر آب و هوا و عادت راحت طلبی ایرانیها خوی اصلی مهاجمین را تغییر داده و آنها را برای طعمه مهاجمین بعدی آماده کرده است.^۱

به عقیده بلوشر ایرانیان از این اصالت و تاریخ درخشان دو هزار و پانصد ساله خویش آگاهی دارند و به همین جهت با بغض و کینه نگران آن است، زیرا اروپاییان هر چقدر هم دوستدار ایران باشند، منافع خود را بیشتر دوست می‌دارند و افتخارات بزرگ ایرانیان را نمی‌پسندند و از آن می‌هراسند. وی می‌نویسد:

ایرانیان برای دست‌یابی به ایرانی ملی و تأمین استقلال و تمامیت آن مبارزه می‌کردند و می‌پنداشتند که سر رشته تاریخ درخشان دو هزار ساله‌ای به آنان سپرده شده است.^۲

فریزر هم از این بالندگی ایرانیان و تأثیر فرهنگ ملی بر روحیه آنها آگاهی دارد و آن را از عوامل تشویق کننده در مبارزه با استعمارگران می‌داند، لحن فریزر مغرضانه و تحقیرآمیز می‌باشد، اما در محتوای کلام وی حقیقتی آشکار است که رمز بقای ایران محسوب می‌گردد. با اینکه اکثر سفرنامه نویسان، ایرانیان را دارای تاریخی دو هزار ساله می‌دانند، سفرنامه نویس ژاپنی - یوشیدا ماسهارو - که در زمان قاجار به ایران سفر کرده است تاریخ ایرانیان را به ۴۰۰۰ سال پیش می‌رساند.

بیشتر سرزمین‌های غرب آسیا کشورهای اسلامی‌اند. اما ایران تاریخ بسیار

۱- گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ص ۳۰.

۲- ویرت بلوشر، گردش روزگار در ایران، ص ۱۵۹.

کهن دارد که به ۴۰۰۰ سال می‌رسد و پروردگار جهان آن را در پهنه‌ای میان ارمستان از شمال، عربستان از جنوب، دریای خزر و سرزمین ماورای قفقاز و آسیای صغیر در خاور اروپا با ظرافت ساخت و پرداخت.^۱

با آنکه سفرنامه‌نویسانی که نام آنها ذکر گردید و بسیاری از سفرنامه نویسان دیگر معتقدند که نژاد ایرانی خالص مانده است. ویلیام جکسن آمریکایی تنها اهالی فارس و پارسیان هند را نژاد خالص ایرانی می‌پندارد.

مردم ایران از نظر نژاد شناسی آریایی هستند، اما چنین می‌نماید که خون عده‌ای از آنان با خون بیگانگان بر اثر غلبه آنان یا آمیزش ایرانیان با ملت‌های همسایه بهم آمیخته است و این معنی بخصوص در مورد اختلاط و امتزاج شدید ایرانیان ساکن شمال شرقی با تاتاران و ایرانیان ساکن شمال غربی با ترکان مصداق دارد. بطور کلی مردم فارس یا پارس اصلی، از آمیزش با بیگانگان مصون مانده‌اند و بیش از دیگر هموطنان خود ایرانی نوع داریوش را حفظ کرده‌اند. همان داریوش یا دارایی که در سنگنبشته خود می‌نازد به این که پارس پسر پارس و آریایی از نژاد آریایی است.

ناب‌ترین ایرانیان را شاید بتوان گفت که زردشتیانند که عده آنان از دیگر ایرانیان کمتر است این جماعت، کیش باستانی ایران را حفظ کرده و هرگز با نژادهای بیگانه نیامیخته‌اند. از نظر تاریخی ایرانیان یکی از بزرگترین ملت‌های باستانی به حساب می‌آیند. از میان کشورهای مشرق زمین که با یونان و روم برخورد داشته‌اند، تنها ایران استقلال خود را تا به امروز حفظ کرده است.

پادشاهان ایرانی سه هزار سال فرمان رانده‌اند و شاهی که امروز [محمد شاه] بر تخت طاووس نشسته است می‌تواند فخر کند بدین که جانشین جمشید شاه، پادشاه افسانه‌ای و وارث دیهیم دیاکو شهریار مادّی و تاج و تخت کوروش بزرگ است.^۲

۱- یوشیدا ماسهارو، سفرنامه یوشیدا ماسهارو، ص ۲۹.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۴۲.

با وجود آنکه اکثر سفرنامه نویسان اروپایی، ایرانیان را هم‌نژاد خود می‌دانند مکنزی که در ایران مأموریت سیاسی داشته و برای تثبیت منافع استعماری انگلیس فعالیت می‌کرده است برای اینکه حاکمیت انگلیس حفظ شود و ملت ایران را از نظر نژادی پایین‌تر از اروپاییان قلمداد کند با بی‌پروایی مقایسه‌ای بی‌جا و بی‌ربط از ایرانیان و بنگالیها به عمل آورده و چنین اظهار می‌کند:

برای اینکه بتوانیم حاکمیت خود را حفظ کنیم نباید به بومیان [ایرانیان] اجازه بدهیم که با ما برابر شوند. اقدام لرد دلهازی [فرمانفرمای انگلیس در هند] که اجازه داد یکی از بومیان بنگال در کلکته، عضو دادگاه بخش شود کار خطرناکی بود. به قول اروپاییان مقیم هند، او با این کار به برتری نژاد خود لطمه زد و نژاد خود را با نژاد بنگال که هیچوقت با آزاد مردان انگلیسی برابر نخواهند شد، یکسان جلوه داد.^۱

ناگفته نماند که ما ادعا نداریم از نژاد برتر هستیم معتقدات تاریخی، اسلامی و فرهنگی ما مخالف با نژاد پرستی است و خوشبختانه در عصری زندگی می‌کنیم که با پیشرفتهای سریع نژادهای غیرآریایی روبرو گشته‌ایم. آنچه باعث افتخار است، نژاد آریایی ما نیست، طرز سلوک و رفتار و روزگاران گذشته ما می‌باشد. روزگاران که کوروش فریاد عدالت و برابری سر می‌دهد و قوم یهود و خارجیان را زیر لوای حرمت و احترام خود عزیز می‌دارد. خود اروپاییان بخصوص ایران پژوهانی مشهور چون ریچارد فوردها جوا بگوی سخن نابخردانه کسانی چون مکنزی می‌باشند که می‌گویند:

«هنگامی که رومی‌ها ۵۵ سال پیش از میلاد در انگلستان پیاده شدند، یعنی این کشور هنوز وجود نداشت، ایرانیان ۵۰۰ سال بود که تمدن را تجربه کرده بودند»

ویلسن حقیقت تاریخی تمدن و نژاد ایرانی را این چنین معرفی می‌کند:

فراموش نباید کرد که ایران در گذشته مشعل دار تمدن و فرهنگ گیتی به شمار

می‌رفته و در زمان داریوش و خشایارشا آوازه عظمت آن از آفاق تا آفاق می‌رسیده است. آن روزگاران که ایرانیان به اصول تمدن و فرهنگ، آگاه و آشنا بودند مردم اروپا، فرسنگ‌ها با کاروان تمدن فاصله داشتند و شاید هم در توحش و بربریت بسر می‌برده‌اند. کیفیت تمدن ایران در روزگاران گذشته به قدری نیرومند بوده که هنوز آثار آن در کلیه شئون و مظاهر زندگی کنونی مردم این کشور آشکارا هویداست.^۱

اگر در بین سفرنامه‌نویسان، معدودی ناآشنا با تاریخ و تمدن ایران پیدا می‌شود، سر پرسی سایکس در کتاب تاریخ خود چه زیبا سخن اردشیر بابکان را به یاد می‌آورد که: «چون اردشیر بابکان به شاهنشاهی ایران رسید و رومی‌ها را از انطاکیه، شام و سراسر سواحل شرقی دریای مدیترانه بیرون راند گفت که آسیا و پاسداری آن از ایران است.»^۲

۲- قیافه و وضع جسمانی

پولاک طبیب مخصوص ناصرالدین شاه که سالها با ایرانیان زندگی کرده است چهره آنها را چنین به تصویر می‌کشد:

این‌ها [ایرانی‌ها] معمولاً پوستی گندمگون دارند و هرگز به سفیدی اروپاییان نیستند. مردمک چشم‌شان میشی رنگ (و به ندرت سیاه)، موی آنها صاف و به رنگ آبنوس، ریش‌شان پرپشت و خوش رشد، جمجمه آنها بیضوی، با پیشانی به حد اعتدال بلند، به طوری که در طرف شقیقه‌ها یخ است. دارای چشم‌های درشت‌اند با قرنیهای مقوس و پلک‌های بلند که قسمتی بزرگ از قرنیه را می‌پوشاند. ابروها کمائی که در روی بینی به هم پیوسته است. گونه‌ها کمی گوشت آلود بدون سرخی، لب‌ها نازک، چانه باریک، گردن کوتاه، گلو کمی برآمده، قفسه سینه پهن، استخوان‌ها نازک، اعضا خوب رشد کرده و در حدود مفاصل ظریف، دست‌ها و پاها زیبایی خاصی دارد. بدنشان به هیچ وجه چربی

نمی‌آورد و چاق نمی‌شوند. از طرف دیگر لاغری بسیار هم بندرت دیده می‌شود. من در مجموع سه ایرانی فربه دیده‌ام. قامت ایرانی‌ها قدری از قامت متوسط یک پیاده نظام بلندتر است. افراد خارق العاده بلند و باریک و یا به طور غیرعادی کمتر دیده می‌شود.^۱

درویل چنین می‌گوید:

مردان ایرانی بسیار خوش اندامند، ریش بلند و چهره‌ای سوخته دارند. خطوط سیمای آنان بسیار منظم است، آن‌ها شیفته زلف سیاه و ریش سیاه‌اند. بهتر بگویم سری خاکستری رنگ در ایران دیده نمی‌شود. (یعنی همه رنگ و حنا می‌گذارند) فقط برخی از روحانیون برای اینکه سیمای افتاده حالی به خود دهند، از خضاب کشیدن خودداری می‌کنند.^۲

بسیاری از سفرنامه‌نویسان دیگر هم از خطوط منظم و زیبای چهره ایرانی صحبت

می‌کنند جکسن اظهار می‌دارد:

رئیس چاپارخانه (درشهر صوفیان) که می‌بایست با او معامله بکنم مانند هویج بود و محققاً خون تورانی در رگهایش جریان داشت، چه در وجنات او خطوط چهره ایرانی دیده نمی‌شد. با این همه مهربان و مبادی آداب بود و حرکاتش شرقی یعنی کند و بطشی بود.

همین سفرنامه‌نویس در مورد قیافه مردم فارس چنین می‌گوید:

اهالی فارس، زیباترین چهره‌های ایرانی را که تا آن موقع دیده بودم داشتند و این نکته سخت توجه مرا جلب کرد. چیزی دیگر نیز توجه مرا به خود معطوف داشت و آن آب‌خورهایی از پوست یز بود که با آنها برای درست کردن چای آب می‌آوردند.

...تصور می‌کنم که سربازان سخت‌کوش و دلیر کوروش در آغاز از یک چنین آب‌خورهایی آب می‌نوشیدند. اما بعدها تجمل پرستی و تن‌آسایی، استفاده از

۱- ادوارد یاکوب پولاک، سفرنامه پولاک، صص ۱۷-۱۶.

۲- گاسپار. دروویل، سفرنامه دروویل، صص ۵۰-۴۹.

جامه‌های سیمین و آلات تجملی دیگر را بدانها آموخت و همین‌ها، اراده و قدرت آنها را که با آن کشورهای بسیاری فتح کرده‌بودند، سست نمود.^۱ مشهدی لقبی بود که خواه اسم او حسین باشد خواه چیز دیگر، محتملاً مردی است بلند قامت و متین و موقر و غالباً زیبا، با چهره‌ای ظریف و بینی قلمی و پیشانی پهن و کلاه لبه بلند ایرانی که بر سر دارد. هنوز در رگ او خونی از مایه بزرگی و بلند اختری نژاد کوروش جریان دارد. اما در کارها سست و تبیل است و به فکر آینده نیست و در آن واحد پایند سود خویش است. لیکن همیشه در راه و روش آرام و معتدل خود ملایم و مهربان است.^۲

بلوشر هم در کتاب خود ایرانیان را داری سیمایی نجیب و خوش تراش می‌داند و اینکه ایرانیان به آهستگی حرف می‌زنند و هرگز گفتار آنها با تأکید و هیجان همراه نیست.^۳ نوردن هرمان در سفرنامه‌اش درباره چهره یک پسر ایرانی چنین می‌نویسد:

آن پسرک زیبایی چشم‌گیری داشت، اعضای صورت او تک تک زیبا، و هاله‌ای از موهای پر پشت سیاه این زیبایی را دربرگرفته بود و او را به صورت شاهزادگان رم قدیم تصویر می‌کرد.^۴

اگر چه سخن اورسل مبالغه آمیز به نظر می‌رسد. تصور یک سفرنامه‌نویس اروپایی را نشان می‌دهد: «ایرانیان از لحاظ جسمانی، شاید در بین تمامی ملل دنیا به نمونه زیبایی واقعی، آن طور که ما مفهوم این کلمه را تعبیر می‌کنیم نزدیک‌تر باشند.^۵ تاریخ نویسان و مردم شناسان اروپایی هم با سفرنامه‌نویسان اروپایی هم عقیده‌اند.

ایرانیان عصر حاضر که به خوش سیمایی معروفند، قیافه منظم و صورت دراز و بیضی شکل و ابروان مشخص مشکی و چشمان سیاه غزالی دارند و در سراسر مشرق زمین پراکنده‌اند، نه تنها در شهرهای ایران بلکه در شهرهای ماوراء النهر و

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۵۵ ۲- همان، ص ۱۲۹.

۳- بلوشر، سفرنامه بلوشر، صص ۸۵ و ۷۷. ۴- نوردن هرمان، سفرنامه نوردن هرمان، ص ۲۵.

۵- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۲۴۵.

کشورهای تحت تسلط ازبک‌ها به نام تاجیک سکونت دارند.^۱
ویا: «ایرانیان از هر طبقه و تیره، مردمی سالم و نیرومند هستند»^۲

۳- سرشت ذاتی ایرانیان و مقایسه آن با ملت‌های مجاور

آدمی زاده طرفه معجونی است که سرشته از فرشته و حیوان
گر رود سوی این شود به از آن گر رود سوی آن شود بد از آن
سرشت این ملت کهنسال را بسیار در ترازوی سنجش آورده‌اند. خویش و بیگانه
تاریخ نویس و مردم شناس، عالم و عارف، فیلسوف و شاعر و بالاخره مسافرانی که پا به
این سرزمین اهورایی گذاشته‌اند، از جمله سفرنامه‌نویسان اروپایی نظرها داده‌اند. خوب
و بدمان را بدون تعارف و بدون هیچ ملاحظه‌ای، گاهی صادقانه و گاه مغرضانه به رشته
تحریر درآورده‌اند. اما هر چه گفته و نوشته و از آنچه برداشت کرده‌اند سجایای نیک و
سرشت پاک ایرانیان بر بدیهای آنها رجحان دارد. آن هم در زمانی که حکومتی ظالم و پر
از فساد یعنی قاجار بر سر کار بوده است. اظهارات سفرنامه‌نویسان اروپایی بدون کم و
کاست در این مورد نوشته خواهد شد. زیرا هدف آنست که خود را بشناسیم و بار دیگر
به شعار ملی یعنی کردار نیک، گفتار نیک، رفتار نیک بازگردیم و با بدیها و نقصهای خود
مبارزه کنیم. هانری رنه می‌نویسد:

بطور کلی می‌توان گفت اگر ایرانی در اثر کشیدن تریاک فاسد نشود، بسیار با
هوش است و نیروی فهم و ادراکی پر توان دارد. ایرانی به آسانی یا هر کس جور
می‌شود. ایرانیان بطور عموم متجسس و دارای افکار معنوی و فلسفی هستند اما
اغلب رؤیایی و خیالبافند و کمتر به کارهای سودمند می‌پردازند. ایرانی افزون بر
خیالبافی بسیار جاه طلب نیز هست. ادیب‌ها و نویسندگان ایرانی دارای

۱- هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ص ۴۸-۴۵.

۲- گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ص ۶۰.

حافظه‌ای قابل ملاحظه هستند و در میان آنها عدّه زیادی دیده می‌شوند که اشعار
بزرگترین شعرای کشور خود را در خاطر محفوظ داشته‌اند و در موقع مناسب
ایراد می‌کنند. ایرانی بالطبع موقر و سنگین است. غالباً هم خود را عبوس و
خشن نشان می‌دهد.^۱

ژوبر از قول سیاح معروف، اوتر^۲ چنین می‌نویسد:

سیاح معروف اوتر با من هم عقیده است که تنوع و وسعت دانایی ایرانی از
دیگران برتر است، او می‌گوید: روح و خلق ایرانیان خیلی دقیق و موشکاف
است. آنان در دانش‌ها و هنرها و بطور کلی در هر کاری که اقدام می‌کنند کامیابی
به دست می‌آورند. آنان خیلی هوشیار و با اندکی تأمل در همه چیز خبره هستند
و فریب دادن آنان بسیار دشوار است.^۳

سرپرسی سایکس با دقت و شور و شوقی خاص درباره مردم ایران چنین می‌گوید: «من
به هزاران دلیل معتقدم که مردم ایران از هر جهت به کلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند»
همچنین قول پژوهشگران دیگر از جمله هنری راولینسون را به این اظهار نظر خود
افزوده است، راولینسون می‌گوید که ایرانیان بر سایر ملل آسیا، اعم از هندی و ترک و
روسی امتیاز و تفوق دارند. سایکس برای تأیید نظر خود عقیده سر چارلز مگ گریگور،
مأمور سیاسی انگلیس در پکن را، که از شخصیت ممتاز ایرانی تعریف می‌کند،
می‌افزاید.

جرج کرزن ایرانیان را با ذکاوت و با نژادی خوش آیند خوانده و می‌گوید:

«ایشان منشی نجیبانه دارند و... با این صفات این ملت، از دیگر ملل آسیا و حتی
هندی‌ها برتر هستند»^۴

۱- هانری رنه، سنن ملی ایران، ص ۳۵-۳۴.

2. Otter

۳- امده. پ. ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۲۴۲.

۴- جرج کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۷۵۲.

دیولافوا در سفرنامه خود می‌نویسد که ایرانیان نسبت به رنج و خستگی چندان حساسیتی بروز نمی‌دهند ولی نسبت به تشنگی که شاید غالباً مزه آن را چشیده و رنج آن را دیده‌اند بیشتر توجه می‌کنند.^۱ اورسل هم مانند سایر سفرنامه‌نویسان اروپایی معتقد به باهوشی ایرانیان است و در کنار آن معایب آنها را بر می‌شمارد.

از لحاظ معنوی نیز سرعت درک و یادگیری و قدرت حافظه این ملت واقعاً اعجاب آور است ولی ثبات رأی ندارند و به یادگیری سریع اکتفا می‌کنند، اما کمتر در صدد غور و بررسی عمیق برمی‌آیند. از لحاظ روحی و اخلاقی خصوصیات نیاکان خود را از دست داده‌اند. این فرزندان آریایی‌های خالص، که در روزگاران شکوه و عظمت خود از کودکی تیر و کمان به دست گرفتن و سخن راست گفتن را بیش از هر چیز می‌آموختند، اکنون به جای این دو صفت برجسته در روحشان متصور شده که اولی در دوران ما بی‌فایده و دومی زاید می‌باشد. بسیاری از مردم به عمد دروغ می‌گویند و دروغ نگفتن، وقتی که ادب و نزاکت ایجاد کند، کار یک روستایی غیر متمدن دانسته می‌شود.^۲

وصف تیزهوشی ایرانیان در تمام سفرنامه‌ها چشم‌گیر است، فلان‌دن هم بر این صفت ایرانیان تأکید دارد و می‌نویسد:

یکی از عمده انگیزه‌هایی که باعث می‌شود ایرانیان بتوانند به منصب و مقام بلند برسند هوش فطری ایشان است. تقریباً می‌توان گفت ایرانی کم‌هوش یافت نمی‌شود. به علاوه کسی نیست که جاهل و عامی صرف باشد. عموماً تیزهوش، فعال و چابکند و به هر کاری دست بزنند از عهده آن برمی‌آیند و آن کار را به انجام می‌رسانند.^۳

جسای سرافرازی است که در آن دوره انحطاط با آنکه از نظر ایران پژوهان و سفرنامه‌نویسان معایب و نقطه ضعف‌های ایرانیان چشمگیر بوده است، باز آن قدر از

۱- دیولافوا، خاطرات کاوش‌های باستانی شوش، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۲۴۵. ۳- اوژن فلان‌دن، سفر به ایران، ص ۳۳۶.

خود فضیلت و بزرگواری نشان داده‌اند که در موارد بسیار ضمن برتر شناخته شدن از اغلب ملت‌های همجوار و آسیایی، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. در ادامه این مبحث گوهر ذاتی ایرانیان و ملت‌های همسایه و آسیایی دیگر از دیدگاه سفرنامه‌نویسان بطور اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- ایرانی و روسی:

نیکیتین معتقد است که در زمان صفویه اقتدار و ابتهت ایران به درجه‌ای رسیده بود که یکی از تاریخ‌نویسان ایرانی آن عصر، روسها را از بکهای فرنگی خطاب می‌کند.^۱ سخن وی، ناچیز بودن روسها را از نظر دولت صفویه نشان می‌دهد، این احساس برتری در زمان قاجاریه هم وجود داشته است، تا جایی که سفرنامه نویس فوق از قول یکی از متفکران معروف روسی می‌گوید که ملت روس از حیث ترکیب هوش و روح ملتی است خاوری... من هم تحت تأثیر افکار ایرانیان هستم. زیرا توانسته‌ام چگونگی تصوف عمومی ملت روس را که شبیه همان عملیات روحی صوفیان ایرانی است مطالعه کنم.^۲

۳-۲- ایرانی و هندی:

ویلسن، مأمور اتلیجنت سرویس در ایران مانند کرزن، ایرانیان را از هندی‌ها برتر دانسته و می‌نویسد:

به نظر اینجانب کلیه اهالی ایران حتی آنهایی که فعلاً به واسطه نامساعد بودن شرایط محیط زیست (ایلات و عشایر)، به وسیله دزدی و شرارت امرار معاش می‌کنند به مراتب زودتر و آسان‌تر از مردم هندوستان برای قبول تمدن جدید آماده‌اند. ایرانی‌ها عموماً و بدون استثنا از هر طبقه، مهربان، دلسوز، بردبار و

۱- نیکیتین، ایرانی که من شناختم، ص ۱۵۵. نیکیتین مأمور سیاسی و کنسول روسیه در ایران بوده است.

۲- همان، ص ۷۰.

شکیبا هستند. جای تأسف است که یک چنین ملتی با این اوصاف حمیده و ملکات فاضله در نتیجه آشفتگی اوضاع، به این روز سیاه افتاده‌است.^۱

ویلسن همچون کرزن بار دیگر ایرانیان و هندی‌ها را مقایسه می‌کند و چنین می‌گوید:

این که استعمال کرده بودید اختلاف بارز ایرانیان و هندیان چیست، باید بگویم که به نظر اینجانب، هندوها از بذله‌گویی و شوخی خودداری می‌کنند و از کسانی که احیاناً به این کار مبادرت ورزند دوری می‌جویند. ولی ایرانیها برعکس شوخی و خوشمزگی را چاشنی زندگی دانسته و این کار را تنها وسیله درمان افکار خسته و مرهم جراحات ناگوار زندگی تلقی می‌کنند به عقیده من سنخ فکر و معتقدات ایرانی‌ها با مردم انگلیس تفاوت ندارد.^۲

۳-۳- ایرانی و ترک:

بسیاری از سفرنامه نویسان به مقایسه ایرانیها و ترکها پرداخته‌اند. وامبری چنین می‌گوید:

اگر راستش را از من بپرسند من برای ایرانی‌ها آن آداب دانی ظاهری و آن سرعت فهم و استعداد را که ترکها از آن بی‌بهره‌اند قایل هستم. ولی در عوض یک نفر ترک دارای یک نوع جاهلیت و صفا و صمیمیتی است که رقیب ایرانی او بکلی فاقد آن است. ایرانی می‌تواند با شعر و شاعری و تمدن خود که از دورترین روزگاران سرچشمه می‌گیرد ادعای برتری کند، ولی تفوق ترک عثمانی به دو چیز است: اول از جهت روابط او با باختر که زبان‌های اروپایی را مطالعه می‌کنند و دوم این که رفته رفته دارای قدرت‌هایی شده و می‌شوند که به کمک آنها می‌کوشند اکتشافات دانشمندان خارجی را جذب و هضم کنند.^۳

چنانکه ملاحظه می‌شود عثمانی از نظر آنها وقتی تفوق پیدا می‌کند که به غرب

۱- ویلسن، سفرنامه ویلسن، ص ۲۲۴. ۲- همان، ص ۶۲.

۳- آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ص ۱۹.

نزدیک شود اما در زمان اخیر با آنکه چنین تفوقی هم به دست آورد باز نتوانست چندان پیشرفتی حاصل نماید.

۳-۴- ایرانی و چینی:

همچنانکه ویلسن، سنخ فکر و جهان بینی ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها را یکی می‌داند، ظرافت طبع و فیلسوف منشی و اصالت جویی ایرانی و چینی را یکسان می‌شمارد. به عقیده من ایرانی‌ها مانند چینی‌ها ملتی ظریف طبع و شاعر و فیلسوف منشی و دارای تمدنی قابل احترام هستند و فکر خونریزی و فعالیت‌های جنگجویی کمتر از خاطر شهرنشینان می‌گذرد.^۱

۴- تاریخ و آثار باستانی

تاریخ و آثار باستانی ایران در اکثر سفرنامه‌های دوره قاجار، به وضوح می‌درخشد. بسیاری از آنان با دیدی عمیق و کنجکاوی قابل تحسین به آن توجه دارند. حتی اگر سفرنامه‌نویسی همچون لیدی شیل و همسرش به ارزش آن واقف نباشند، در میان ویرانه‌های تاریخی در جستجوی گنج هستند.^۲

سفرنامه‌نویسان و سیاحان این دوره، آنچنان به آثار تاریخی ایران عشق می‌ورزند که در میان آنها راولینسن موفق به خواندن خط میخی می‌شود و یا ویلیام جکسن آمریکایی قسمت اعظم سفرنامه خود را به ذکر جزئیات آثار باستانی ایران می‌پردازد. بطور کلی در هر سفرنامه، نامی از تاریخ و آثار کهن ایران برده می‌شود. چون این کتاب گنجایش ذکر نمونه‌های زیادی را ندارد تنها به شمه‌ای از نوشته‌های آنها اکتفا می‌گردد.

۱- ویلسن، سفرنامه ویلسن، ص ۴۲.

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ص ۵۰-۱۴۰.

زیباترین سفرنامه‌ای که با دیدی بسیار علمی و دقیق به تاریخ گذشته ایران و آثار باستانی آن توجه دارد، سفرنامه ویلیام جکسن آمریکایی است. نوشته‌های وی نه تنها تاریخ و آثار به جا مانده از روزگاران کهن ایران را به معرض نمایش می‌گذارد، بلکه جلوه‌هایی از شکوه و عظمت همراه با هنر چشمگیر ایرانی را به خواننده ارایه می‌دهد. وی به هر جایی از خاک ایران قدم می‌گذارد، به دنبال آثار بجا مانده از گذشته‌های ایران است، و آنقدر دقیق و عمیق که هر ایرانی را به وجد می‌آورد. معلومات و اطلاعات جکسن از تاریخ گذشته ایران نمایانگر مطالعات و دقت نظر بسیارش در این زمینه است.

ذکر جزئیات آثار باستانی توسط جکسن قابل تحسین می‌باشد. وی می‌نویسد:

این بار هدفم آن بود که از نقوش برجسته سواران عهد ساسانی که می‌دانستم در دامنه تپه سنگی صورت داغی (کوه تصویر) کنده‌اند دیدن کنم... این نقوش... بی شک متعلق به دوران ساسانی است. زیرا دارای تمام خصوصیات نقوش سنگی طاق بستان و نقش رستم و نقش رجب است. مجموعاً نقشهای صورت داغی مرکب است از چهار نقش دو سواره و دو پیاده. سواران پادشاهانی هستند که ظاهراً آنها را در حال گرفتن تاج از دست آن دو پیاده نشان داده‌اند. پیادگان به چاکران و بیشتر به مهران می‌مانند. چنین می‌نماید که یکی از دو سوار از دیگری به سال بزرگتر است و به ظاهر نیز ریش دارد. دومی جوانتر است و به ظاهر ساده رو می‌نماید. اما پس از دقت معلوم می‌شود که این بی‌ریشی ظاهری است نه واقعی، و سبب آن است که قسمت پایین چهره به واسطه نوعی تمثال شکنی خراب‌ودیدگون شده است. هر دو سوار سربند یا کلاه بالن شکلی به سر دارند که نوارهای بلندباریک آن از عقب در اهتزاز است و شال‌گردنی از پایین شانه‌های ایشان موج می‌زند. شنلی که هر یک بردوش دارند پیداست که به آسانی باز و بسته می‌شده است. در جامه سوار مسن‌تر، صنعت بیشتر به کار رفته است. هر یک از سواران عنان مرکب خود را به دست چپ گرفته‌اند و در آن واحد، این دست را به دسته شمشیر راست و دراز خود تکیه داده، دست راست را برای گرفتن هدیه‌ای که به ایشان تقدیم می‌شود دراز کرده‌اند.

هدیه‌ای که می‌خواهند به نخستین سوار بدهند در پس کله اسب او پنهان است.

اما از آن سوار دومی شبیه به حلقه گل یا تسبیح است. نیم تنه چسبان و شلوار کیسه ماندی که از پارچه گرانبهاست و از زانو به پایین خود را انداخته است. (شلوار مسن‌تر را از شلوار سوار جوان‌تر با استادی بیشتر تراشیده‌اند.) زین و برگ و تجهیزات سنگین اسبان از جمله زنجیری سنگین و گلوله‌ای که در پهلوی چپ آن تاب می‌خورد، نمودار حجاری دوران ساسانی است. وضع و حالات سواران، طبیعی و جاندار است، هر چند صنعتی که در تصویر ایشان بکار رفته است خالی از نقص نیست. پیادگان را سر برهنه با سبیل و ریش و موهای انبوهی که در طوفین سر و گردن ریخته است تصویر کرده‌اند. چهره پیاده سمت چپ، خرد و خراب شده است اما چهره پیاده سمت راست چندان واضح است که جزئیات آن را می‌توان تشخیص داد. از جمله آنچه به ظاهر یقه یا گردن‌بند می‌نماید. هر دو پیاده به طرز ساده‌ای لباس پوشیده‌اند. بالاتنه ایشان با چیزی شبیه کت یا نیم تنه پوشیده شده است و پایین تنه هر یک بزرگ و برآمده و هر کدام کمربندی مضاعف بسته‌اند. اما آثاری از شمشیر پدیدار نیست. از این گذشته هیچ نوع تجهیزات یا تزئیناتی ندارند، ولی از ساعد نقش سمت راست، زیوری آویخته است که به حلقه‌ای از زر یا گهر می‌ماند که به نواری کوتاه پیوسته باشد. رأی عمومی بر آن است که این نقشهای سنگی اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی و فرزندش شاپور را در حالی نشان می‌دهد که فرمانروایان ارمنی به ایشان اقرار چاکری می‌کنند.^۱

ویلیام جکسن پس از دیدن تخت جمشید چنان تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد که حدس می‌زند بار دیگر کسی پیدا می‌شود و عظمت‌های گذشته و مردم سرزمین شیر و خورشید را به اوج اعتلا می‌رساند.

این کاخ داریوش، آنجا تختگاه اردشیر، و آن سوتر تالارهای ستوندار خشایارشا و اندکی دورتر مقابر شاهان قرار دارد. اما همه ویرانند. همه ویرانه‌های شکوه و جلال تباه شده گذشته هستند، اما کسی چه می‌داند شاید از درون سایه‌های ایام گذشته از میان گرد و غبار قرون از یاد رفته، از میان خاکسترهای آتش سیمرخ و از

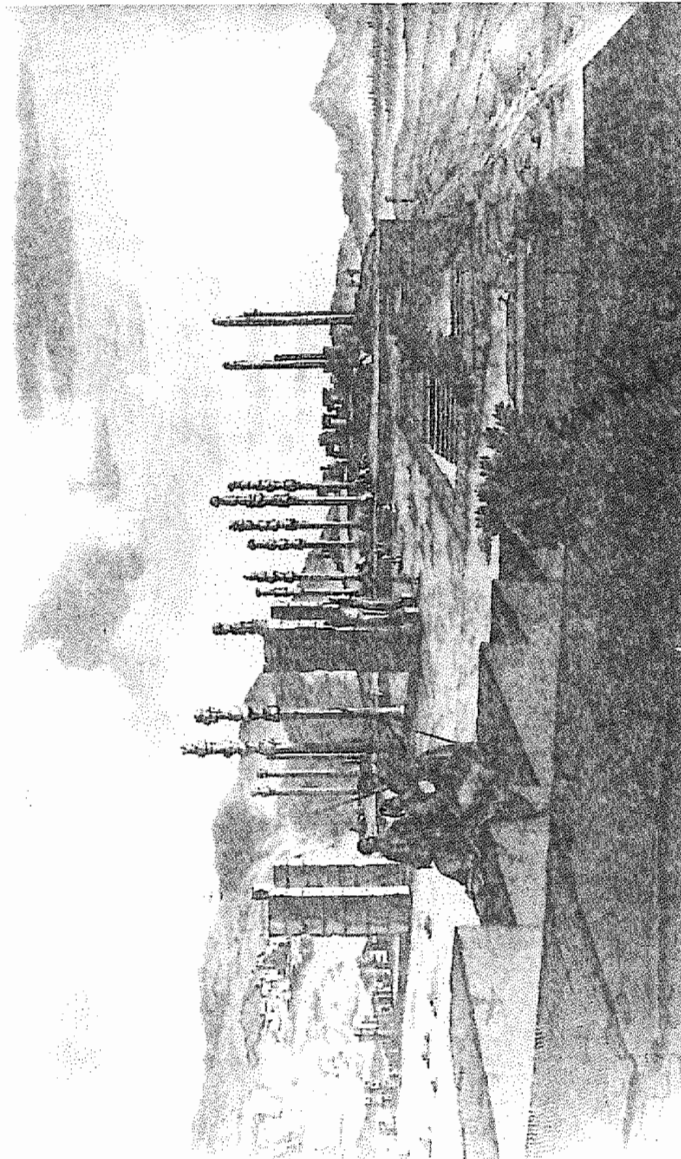
۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، صص ۷-۹۶.

میان ایران متلاشی و از هم‌گسیخته، کسی پیدا شود که دست توانایش شکوه شاهنشاهی گذشته ایران را بدان بازگرداند. بار دیگر صفحات تاریخ ایران را تابناک سازد و عظمت‌های عهد پارتیان و شاهنشاهی ساسانیان را زنده سازد و بار دیگر مردم سرزمین شیر و خورشید را به اوج اعتلا برساند.^۱

کرزن معتقد است که آثار گذشته ایران برای مردمش تکریم و احترام در دلها به وجود آورده است. وی می‌نویسد:

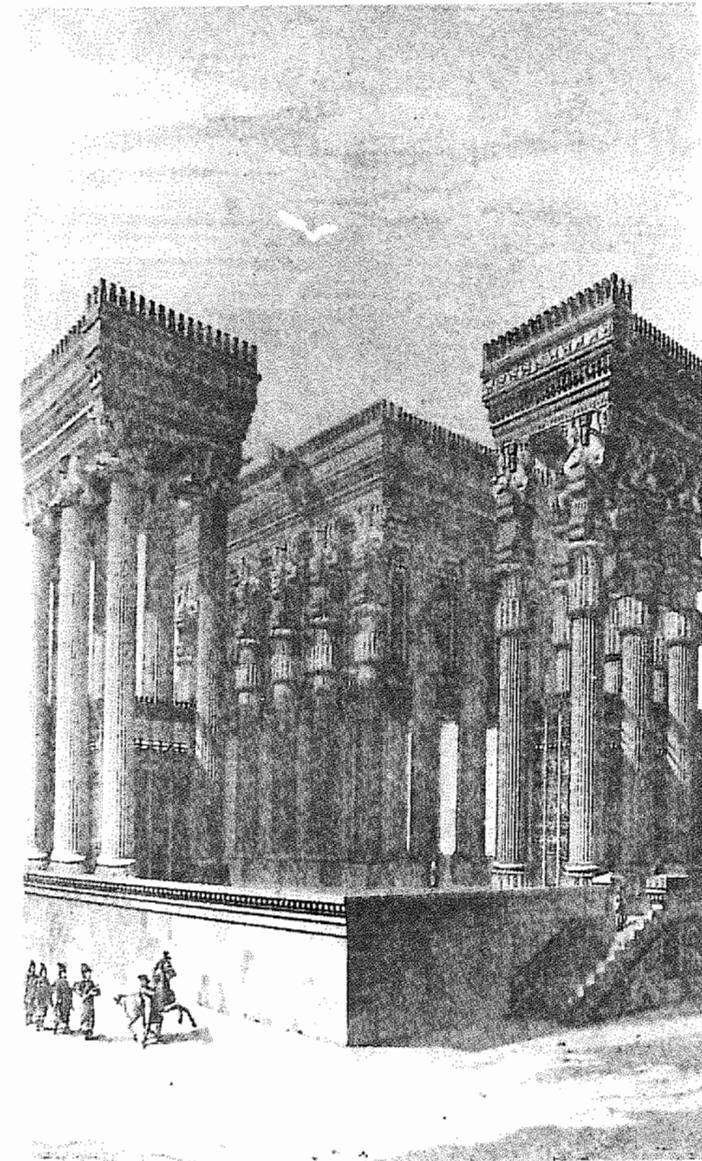
این آثار در نظر ما آشکار می‌سازند که به همان ترتیبی که ایران دوره قرون وسطی یا ایران جدید از لحاظ ثروت و جلال بسیار متفاوت بوده، به همان قسم ایران باستانی زمان هرودت و گزنفون هم از جهت عظمت و جلال بر ایران قرون وسطی تفوق داشته و هنوز با وجود وضع و حال ویران خود بیشتر مورد تکریم و احترام است.^۲

و در جایی دیگر می‌نویسد: وقتی که از مدارج عالی و پرشکوه تاریخ ایران به پایین بنگریم با نام‌های بسیاری برمی‌خوریم که از کودکی در خاطرمان مانده است که اگر بخش اساطیری آن را کنار بگذاریم باز اسامی درخشانی مانند کوروش، داریوش، خشایارشا و اردشیر را خواهیم دید که کتیبه‌های ایشان هنوز آوازه عظمتشان را از تالارهایی که از آنجا فرمانروایی می‌نموده و جشن‌ها بر پا می‌داشته‌اند منعکس می‌سازد. افراد و اتفاقات پی در پی و درخشان که گاهی از بدایع روزگار و زمانی هم از فجایع بشریت بوده است مانند اسکندر، چنگیز یا تیمور و نادر در دوره‌های مختلف با آثار آتش و خون در صحنه تاریخ ایران ظاهر شدند. دوبار قیصران روم در پیشگاه یک فاتح ایرانی و نیمه ایرانی سر تسلیم فرود آوردند: شاپور و آلب ارسلان. در دوره‌های بعد نام‌های درخشان بوعلی سینا، فردوسی، خیّام، سعدی و حافظ، زیور تاریخ ادبی ایران شد و برای ایران میراث افتخار



تخت جمشید و خرابه‌های آن

تیر سدا
barestan.info



طرح بازسازی شده تخت جمشید

به جا گذاشت. در همین روزگاری که قلمروی ایران در زیر فرمان سلسله‌ای ترک نسب است، یعنی قاجاریه، اگر ایران سبب دیگری هم در زمینه جلب قدر و احترام نمی‌داشت، دست کم تاریخ بادوام و پایدار دوهزار و پانصد ساله‌اش وجه امتیازی است که فقط معدودی از کشورها را امکان ادعای آن است.^۱

ویلیام جکسن پس از شرح خدماتی که راولینسون در مورد کشف خط میخی و خواندن آن به ایران و جهان کرده، امیدوار است که دعای داریوش در مورد آنها مستجاب شود. داستان کشف رمز قرائت خط میخی یکی از آموزنده‌ترین فصول تاریخ تحقیقات فقه‌اللغة است. پیروزی گرونفید و پیروانش را باید در ردیف موفقیت‌های جاودانی بشر در قرن نوزدهم شمرد. امید است، برکات و نیکیهای آن، که داریوش در کتیبه خویش بر کوه بهستان برای کسانی که کتیبه‌اش را حفظ کنند و مطالب آن را بر مردم بخوانند از خداوند خواستار شده است، راست بیاید و اهورا مزدا یار و مددکار چنین مردمانی باشد. چنین گوید داریوش:

کرده من ترا راست نمایاد، چنانکه هست، پس آن را پنهان مکن. اگر این فرمان را پنهان نسازی و به مردم برسانی اهورا مزدا ترا دوست بادا و تخمه تو بسیار بادا و زندگانیت دراز بادا چنین گوید داریوش شاه: اگر این فرمان را پنهان سازی و به مردم نرسانی اهورا مزدا ترا بکشاد و تخمه‌ات بریده بادا.^۲

جکسن در دنبال این مطالب اضافه می‌کند که: وقتی وی از کتیبه‌های باستانی دیدن می‌کرده، از زمان راولینسن کتیبه‌ها آسیب بسیاری دیده بوده است.^۳

ادوارد براون علت تغییر نام بعضی از بناهای تاریخی را هوشمندی ایرانیان و علاقه آنها به گذشتگان خود می‌داند. هنگامی که ادوارد براون از تخت جمشید و پاسارگاد و تغییر نام آنها به مسجد مادر سلیمان و تخت سلیمان سخن می‌گوید، اضافه می‌کند که این

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۲۰۸.

۲- همان، ص ۳۰.

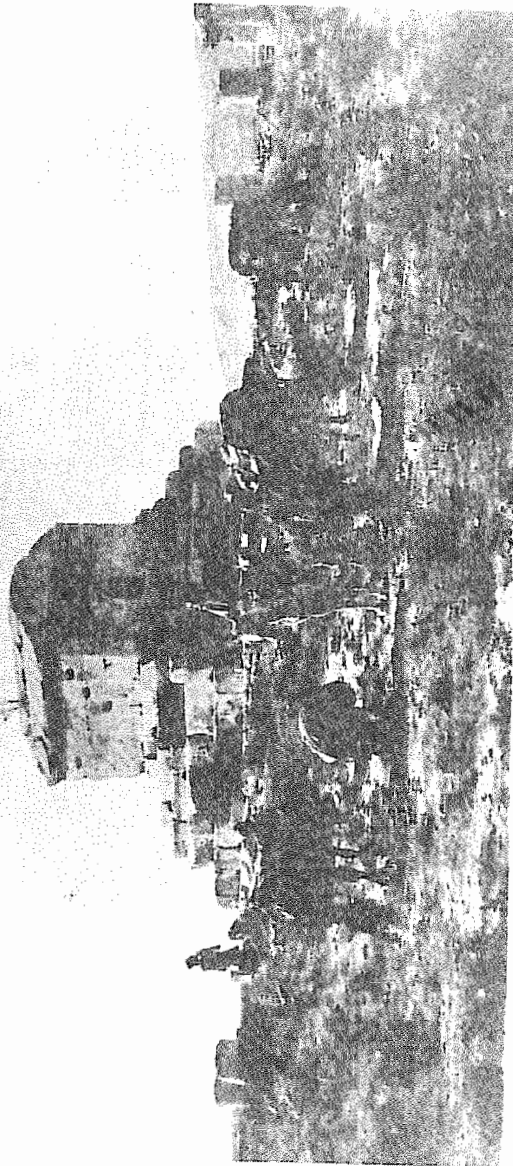
۳- همان، ص ۲۱۳.

مکانها از نظر ایرانیان چنان مقدّس بود که فکر می‌کردم مانند مسجد و زیارتگاهها اجازه ورود و تماشای آنجا را نداشته باشم وی در مورد آرامگاه کوروش، چنین می‌نویسد:

روی دیواری که طرف راست مقبره سیروس است یک محراب بی‌قواره ساخته شده بود. بااحتمال قوی این محراب را مخصوصاً ساخته بودند تا اسم مسجد مادر سلیمان نام بامسمّانی باشد. در قسمت پایین محراب کلمه "الله" جلب توجه می‌کرد و اطراف آن نوشته‌اند: «اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مَبِينًا» و در طرف چپ، نزدیک زمین کتیبه‌ای بود به رسم الخطّ عربی، و در انتهای اتاق و آنجا که نقطه مقابل در ورودی است چیزهایی از طرف مسافرین و زائرین هدیه شده از قبیل نوار و بعضی از پارچه‌ها و انواع مهره‌ها و کوزه‌ها و غیره که آویزان کرده‌اند و بالاخره در یک گوشه یک جمله قرآن دیده می‌شود. مدخل مقبره به وسیله دو سنگ طولانی ساخته شده و سنگها را طوری کار گذارده‌اند که یک V وارونه را تشکیل می‌دهد. هرکس می‌خواهد وارد مقبره، به قول ایرانیها مسجد شود باید از وسط دو شاخه V بگذرد و نظر به اینکه عرض دو شاخه کم است بدن زائرین با این سنگها تماس حاصل کرده و آنها را مثل آینه صاف نموده است. در سطح داخلی سنگ نمای مزبور نیز خطوطی به زبان عربی مشاهده می‌شود. راهنمای من می‌گفت که این سنگها دارای معجزه است و هرگاه سگ هاری کسی را بگذرد و او خود را بین این دو سنگ بمالد و از وسط آن بگذرد معالجه می‌شود.^۱

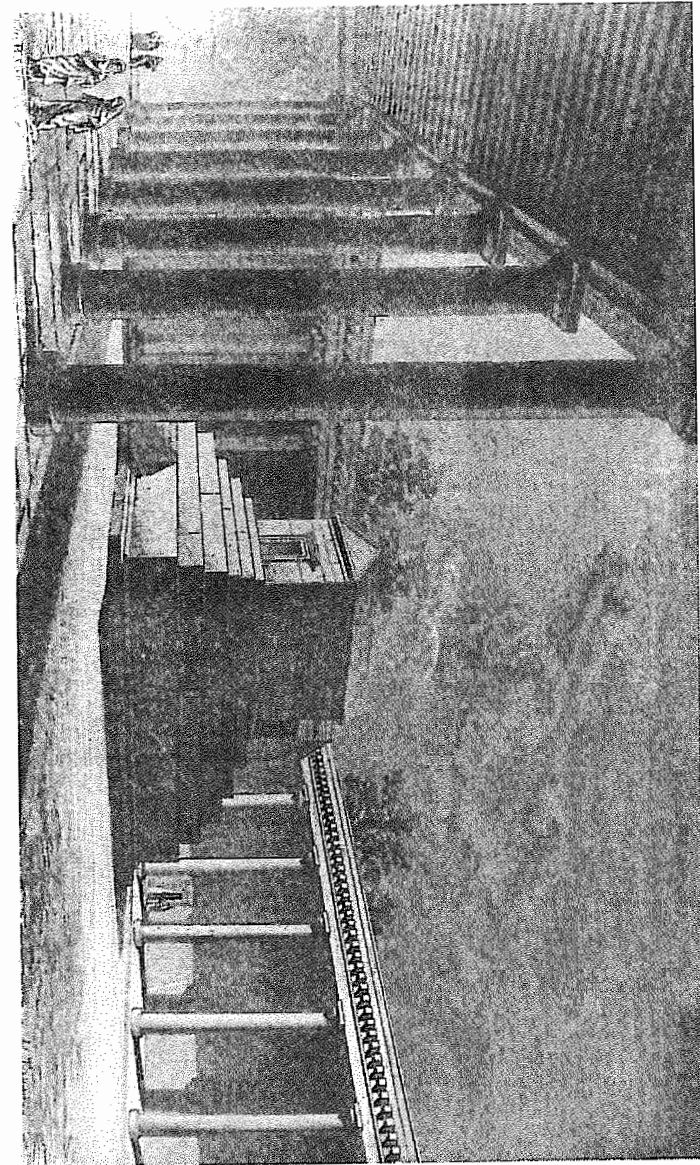
ساختن مسجد در مقبره حکایت از هوشمندی ایرانیان در حفظ و بقای آثار باستانی و قداست دادن به یادگارهای ملی و تاریخی خود دارد. ایرانیان آن زمان، چنان به حفظ این آثار و احترام به آن اعتقاد دارند که آن را دارای معجزه هم می‌دانند و این حقیقتی است که نگاهیانی از ارزشهای گذشته برای هر ملتی می‌تواند درمان درد بی‌هویتی و بی‌ریشگی باشد. داستان درمان هاری هم بی‌حکمت نبوده است، شاید فلسفه آن چنین باشد که هرگاه بیگانه‌ای به ایران حمله کند باید از گذشتگان خود یاری طلبید، خود را بازیافت و بخاطر آورد که باز هم ما می‌توانیم به نیروی شگفت‌انگیز گذشته خود

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۱۵.



مقبره کوروش

تبرستان
tabarestan.info



طرح بازسازی شده مقبره کوروش

بازگردیم تا از یورش بیگانگان و گزند ظالمان در امان بمانیم. ادوارد براون با آنکه به آثار تاریخی ایران، همراه با اعتقادات فرهنگی و ملی ایرانیان توجه داشته است، در آن زمان به نظر می‌رسد که همچون ویلیام جکسن آمریکایی از مطالعه و معلومات کافی در مورد آثار باستانی برخوردار نیست، چه در سفرنامه خود دچار اشتباهاتی شده و تمزهای تاریخی و ملی ایرانیان را به درستی نشناخته است.

در آنجا چهار لوح به نظر می‌رسید که دو تا در طرف چپ و دو تا در طرف راست قرار داشت ولی دو لوح طرف چپ دارای خطی نبود، گویی که لوح را بوجود آورده اما فرصت نکرده بودند که روی آن چیزی بنویسند. ولی در عوض روی دو لوح طرف راست کتیبه‌ای به حروف پهلوی نوشته بودند. یکی از این دو لوح ساسانی و دیگر کلده پهلوی است ولی هر دو لوح مربوط به دوره سلطنت شاپور اول فرزند اردشیر بابکان است که اردشیر سر سلسله ساسانی بوده است. بنابراین آن دو کتیبه مربوط به قرن سوم میلادی می‌باشد. چهار مزار که از زمان هخامنشیان باقی مانده و از طرف خارج مانند یک صلیب است که در کوه بوجود آورده باشند. کنار دهلیز آن در روی شاخه بالایی صلیب علایم مرگ و مقبره نقش شده و از آن جمله آتشکده کوچکی به چشم می‌خورد که بالای آن یک صورت بالدار که علامت ابدیت است و در تمام قبور هخامنشی دیده می‌شود نقش کرده‌اند.^۱

ادوارد براون در این تعریف علامت‌های باستانی و بخصوص فروهر را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته که نقش فروهر نه علامت ابدیت بوده و نه تنها در مقبره‌ها کنده شده است.^۲

با بررسی سفرنامه‌های دوره قاجاریه به سفرنامه نویسانی چون لیدی شیل هم برمی‌خوریم که کوچکترین ذوق و تمایلی به آثار باستانی ایران نشان نمی‌دهند و اگر به

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۳۳۱.

جستجویی پرداخته و یا مطالبی نوشته‌اند، در صدد پیدا کردن گنج و منافع خود می‌باشند چه بگفته آنها ایرانیان بر طبق روایات شاهنامه فردوسی عقیده داشته‌اند که در اطراف این خرابه‌ها (تخت جمشید) گنج پیدا می‌شود. گو اینکه برای ما ایرانیان اگر از این خرابه‌ها آثاری بدست می‌آمد پر بهاتر از هر گنجی بود. لیدی شیل می‌گوید:

چندی پیش شوهرم یک نفر ایرانی را با چند لیره به مرغاب فرستاد تا در اطراف قبر کوروش به حفريات باستان شناسی پردازد ولی از این کار هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد و با اینکه حدس بالا کشیدن آن پول را به مخیله‌ام راه نمی‌دهم ولی با خود فکر می‌کنم که چقدر خوب بود اگر این هزینه صرف کاوش در همین تپه‌های خاکی و رامین می‌شد.^۱

اگر چه در آن زمان لیدی شیل انگلیسی نمی‌تواند ارزش میراث باستانی ما را دریابد روستاییان پاکدل ایرانی برای آن بهایی بیش از گنج قایل می‌باشند. ادوارد براون هنگامیکه برای دیدن نقش رستم با طناب بالا کشیده می‌شود و پس از بازدید فرود می‌آید، چنین می‌نویسد:

... دیدم عده‌ای از روستاییان جمع شده‌اند. از من پرسیدند که آیا توانستم کتیبه‌ها را بخوانم؟ من گفتم: نه. آنها از من پرسیدند مگر ملاً نیستم و نمی‌توانم خط را بخوانم؟ چون روستاییان تصور کرده بودند که کتیبه‌ها به خط فرنگی نوشته شده و من باید بتوانم آن را بخوانم.^۲

جالب توجه اینجاست که روستاییان به ارزش و اهمیت سنگ نبشته‌های تاریخی واقف و در انتظار خواندن آن بودند، نه پیدا شدن گنج، زیرا هیچکدام نمی‌پرسند که آیا در آنجا گنجی وجود داشت؟

دیولافوا همچون دیگر سفرنامه‌نویسان، هنگامی که در عراق پایتخت قدیمی ایران به

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۱۴۰.

۲- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۳۳.

تماشای طاق کسری می‌پردازد از دیدن این شاهکار با عظمت مبهوت می‌گردد و معتقد است که هنوز هم این کاخ غول پیکر، از عظمت و توانایی شاهنشاهان تیسفون نشین ایران باستان حکایت دارد. آنگاه وی به همراه ایرانیان دیگر از زبان خاقانی برای نابود شدن این عظمت، شکوه و ناله سر می‌دهد، و شعر شیون بارید بر مرگ خسرو را از شاهنامه فردوسی نقل می‌کند. شعر فردوسی - دهقان زاده اصیل ایرانی - که هنوز هم در دل ایرانیان، آتش به پا می‌کند، پایان بخش این فصل است.^۱

کنارش ز دیده چو دریاکنار	بجارید چشمش چو ابر بهار
دو رخساره زرد و دل پر ز درد	ابر پهلوانی برو مویه کرد
جهان را همی داشتی زیر پر	کجاست آن همه مردی و زور وفر
کجاست آن همه تیغ‌های بنفش	کجاست افسر و کاویانی درفش
که با تخت زر بود و با گوشوار	کجاست آن سرو افسر جان سپار
که دشمن بدی تیغ‌شان را نیام	کجاست آن سواران زرین ستام

۵- علاقمندی ایرانیان به میهن و تاریخ کشورشان

علاقه ایرانیان به تاریخ و آثار تاریخی گذشته خود با تعاریف جکسن و ادوارد براون و دیگر سفرنامه نویسان در مبحث پیش بخوبی نمایان بود. اینک نظر چند سفرنامه نویس دیگر برای تأیید تاریخ دوستی ایرانیان ذکر خواهد شد. گوینو می‌نویسد:

توده ایرانی ذاتاً دانا است، از این روی علاقه‌ای فراوان به تاریخ کشور خود دارد و من این شدت علاقه به تاریخ کشور خود را، در هیچ یک از ملت‌ها ندیده‌ام. در ایران با هر کس و از هر طبقه که برخورد کنید می‌بینید از تاریخ کشور خود آگاهی دارد و چگونگی وقایع جهان را از آغاز پیدایش عالم تا به امروز بطور مختصر برای شما حکایت می‌کند. ممکن است این شخص، تاریخ آمدن و رفتن

۱- دیولافوا، خاطرات کاوشهای باستانی شوش، ج ۱ ص ۵۳۹.

پادشاهان را با هم اشتباه کند و رویدادهای دوره یک پادشاه را به جای حوادث زمان سلطنت پادشاه دیگر بگیرد، ولی جالب توجه این است که وی بطور کلی از تاریخ کشور خود آگاهی دارد. ناگفته نماند که ملت ایران تنها خواهان سرگذشت‌های تاریخی خود است و علاقه‌ای به تاریخ آلمان یا فرانسه ندارد، هر چه در این باره برای او حکایت کنند در خاطرش نمی‌ماند و حتی از شنیدن آنها کسل می‌شود، اما اگر درباره کشور خودش باشد ... به دقت به سخنان ناطق هر کسی که باشد نقال قهوه‌خانه، ملای بالای منبر، معرکه گیر میدان و یا ریش سفیدان مجالس گوش می‌دهد و تا سخنگو حرف خود را تمام نکرده مجلس او را ترک نمی‌کند و به قدری توجه و دقت دارد که ما نظیرش را در هیچ یک از کنفرانس‌های علمی پاریس ندیده‌ایم. سپس وی ادامه می‌دهد که: ... ایرانی ذاتاً و فطرتاً اطلاع از حوادث تاریخی را دوست دارد و از شنیدن سرگذشت‌های تاریخی لذت می‌برد و هر فرصتی که برای اطلاع از وقایع گذشته به چنگش می‌افتد از آن استفاده می‌نماید.

... در فصل تابستان که هوا گرم شده بود و ما از تهران به بیلاق رفته بودیم هر شب مستخدمین [ایرانی] سفارت فرانسه در چادر پیشخدمت [ایرانی] من جمع می‌شدند و تا پاسی از نیمه شب به سرگذشت‌های تاریخی او گوش می‌دادند. نه تنها مستخدمین سفارت فرانسه بلکه رعایا و بزرگان آن حدود هم عاشق این حکایات بودند. رعایای اطراف دسته دسته زیر چادر او روی زمین می‌نشستند و با کمال دقت به حکایت‌های تاریخی ایران گوش می‌دادند.

اینک فکر کنید که آیا شما می‌توانید در فصل تابستان یک عده از بزرگان فرانسه را دور خود جمع کرده و مثلاً افتخارات جنگی ناپلئون را برای آنها حکایت نمایید؟ من که این کار را محال می‌دانم زیرا بزرگ فرانسوی همین که کارش تمام شد و آفتاب غروب کرد، به هیچ چیز توجه ندارد، جز این که به کافه و میخانه قصبه برود و چند فنجان قهوه و یا جام شراب بیاشامد و خود را به بازیهای مختلف مشغول نماید.^۱

۱- کنت دو گوبینو، سه سال در ایران، صص ۶۴-۶۵.

تاریخ دوستی ایرانیان، چنان مورد توجه سفرنامه‌نویسان قرار گرفته است که موجب انتقاد و عیب جویی آنان را فراهم آورده است. سفرنامه نویسانی که مأموریت سیاسی هم در ایران داشته‌اند از این احساس ملی ایرانیان اظهار ناخشنودی می‌کنند و آن را وسیله‌ای برای دست‌یابی به تأمین استقلال و تمامیت کشور خود می‌پندارند. بلوشر می‌نویسد که:

«ایرانیان برای دست‌یابی به ایرانی ملی و تأمین استقلال و تمامیت آن مبارزه می‌کردند و می‌پنداشتند که سر رشته تاریخ درخشان دو هزار و پانصد ساله‌ای به آنان سپرده شده است.»^۱ گوبینو می‌گوید:

شما اگر در ایران با صد نفر از چیز فهم‌ترین و برجسته‌ترین افراد قوم صحبت نمایید می‌بینید که هیچ کس در فکر اصلاح کشور نیست و حتی در مخیله کسی خطور نمی‌نماید که در آینده می‌توان این وضع را تغییر داد و همان طوری که همه چیز دنیا عوض می‌شود، زندگی اجتماعی و سیاسی ایران باید عوض گردد، ولی در عوض تمام صحبت‌های آنها مربوط به گذشته است. هر لحظه دم از بزرگان و پهلوانان گذشته می‌زنند و به وجود آنها افتخار می‌نمایند و به این ترتیب همواره فکر آنان معطوف به گذشته است. شاید هم، حق با آنها باشد. چرا که ما هیچ چیزی را در زندگی خود پیدا نمی‌کنیم که مبدأ آن مشرق زمین نباشد. هر پیشرفتی که نصیب بشر شده از مشرق زمین سر چشمه گرفته است. منتهی پس از این که افکار و علوم را از آنها اقتباس کردیم، به نوبه خویش در آنها دخل و تصرف نمودیم و تغییراتی بوجود آوردیم که باعث کمال یا رفع نقایص آن باشد.^۲

سخن گوبینو هشدار برای ایرانیان است و واقعیتی انکارناپذیر، چه تنها، بالیدن به گذشته‌ای پر افتخار نمی‌تواند در ساختن جامعه‌ای پیشرفته نقش اساسی را ایفا کند. ما می‌توانیم از گذشته خود عبرت بگیریم و برای حال و آینده با توجه به لیاقت‌هایی که

۱- ووبرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۱۵۹.

۲- کنت دو گوبینو، سه سال در ایران، ص ۱۶۱.

داشته‌ایم به فکر اصلاح و چاره‌جویی برآیم. گر چه تاریخ و گذشته ایرانیان شگرف، غنی و عبرت آموز است و در این فلات کوهستانی آفتاب زده، طی زمانهای دراز، انسانهایی بزرگ زیسته‌اند که هر یک، در کالبد مادی و معنوی عصر خود با شراره‌های ناب، به خاطر آنچه که آنها عدالت و فضیلت شمرده‌اند، سوخته‌اند.

برای من آشنایی با کارنامه خونین و سوزان حیات معنوی گذشته یک بیداری، یک غرور ملی و یک احساس وظیفه ژرف است، اما اگر احساس غروری که از بررسی این کارنامه عبرت‌انگیز حاصل می‌شود تنها بغض و کینه به دیگران و لاف و گزاف درباره خود، نتیجه آن باشد، ایستایی در تاریخ گذشته است. غرور ما باید به چیزهای نجیب و شریف به ابداعات و آفرینش باشد. غروری که همچون موتور ما را به سوی آینده‌ای روشن حرکت دهد.^۱

به هر حال سفرنامه نویسان و همگام با آنها تاریخ نویسان اروپایی پس از اثبات احساس تاریخ دوستی و میهن پرستی ایرانیان که آنرا جزء خصایل ممتاز آنها می‌دانند، حفظ آداب و رسوم و منش‌های گذشتگان را معلول عشق به میهن و ملیت ذکر می‌کنند. واتسن که کتاب تاریخ ایران در دوره قاجاریه را به رشته تحریر درآورده است چنین می‌گوید:

آداب و رسوم ایرانیان همان آداب ایرانیان قدیم است و هیچگونه تغییری نکرده است. ایرانی تصور می‌کند که در روی زمین جایی پیدا نمی‌شود که با ایران قابل مقایسه باشد. اگر یک ایرانی به تبعید محکوم شود و متعهدش سازند که هرگز به ایران برنگردد و اگر برگشت اعدام می‌شود، باز قادر نیست که از دیدن ایران صرف نظر کند. وقتی که یک ایرانی خارج از وطن راجع به ایران صحبت می‌کند، مستمع تصور می‌نماید که ایران از تمام دنیا قشنگ‌تر است، آب و هوایش، میوه‌هایش، اسبها و مناظر و انسانهایش. باآنکه ایرانی در مهمانیهای

مجلل اروپایی شرکت می‌کند، اما باز آرزو دارد که در کنار چشمه‌ای باشد و برایش یک آواز از غزل حافظ بخوانند.^۱

هانری رنه و کرزن هم علاقمندی ایرانیان به میهن و حفظ سنت‌های گذشته خود را از علل تغییر نکردن ایرانیان می‌دانند هانری رنه چنین اظهار می‌کند:

ایرانیان به سنن و آداب و رسوم دیرینه خود دلبستگی تمام دارند و در تمام انقلاباتی که بر اثر تهاجمات خارجی در این سرزمین روی داده است، ایرانیان با سماجت کوشیده‌اند که سنت‌ها و عادات نیاکان خود را زنده نگاهدارند. ایرانی نه تنها به آداب و رسوم فاتحان اعتنائی نکرده بلکه آنها را هم به آداب و رسوم خویش آشنا ساخته و سپس در خود تحلیل برده است. سپس ادامه می‌دهد که:

در ایران اگر چه خط آهن نیست، اما لطف بی‌کرانی فراهم است. زیرا هنوز در بسیاری از نواحی، مردم عادات بومی و راه و رسم زندگی آسیایی خود را نگاهداشته‌اند. پنجاه سال دیگر، طرز شهرسازی در ایران شاید مقداری از جذبه و جلال پایتخت را نابود کند و وضع اقتصادی آمیخته با وقار و عقب افتادگی آن از بین برود، اما در حال حاضر ایران مترقی‌ترین کشور مشرق زمین است، اگر چه ممکن است، اشراف ایران سوار درشکه سویسی شوند و تاجر ایرانی از ساعت ساخت فرانسه استفاده کند، و دهاتی ایرانی از پارچه منجستر جامه بدوزد، ولی حالت ملت هنوز همان است که بود، با رفتاری تعصب‌آمیز، که همیشه مایه تأسف نیست به سبک و نظم دیرین وابسته است.^۲

بسیاری از آداب و رسوم کنونی ایرانیان، همچون جشنها و آیین‌های ملی، ادعای کرزن را به اثبات می‌رساند. اگر چه روش زندگی به تبعیت از زمان و صنعت دگرگون شده، فرهنگ و بسیاری از آداب و رسوم ملی به جای خود باقی مانده است. برای مثال با هواپیما سفر می‌کنیم اما به هنگام بدرقه هنوز هم با آب و سبزی و آینه به مشایعت سفر

۱- گرنٹ واتسن، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ص ۱۴-۱۲.

۲- غلام‌رضا انصاف‌پور، ایران و ایرانی، ص ۷۹.

۱- احسان طبری، بررسی درباره جهان بینی ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۱.

کرده می‌پردازیم. اروپاییان، بجز خداوندان سیاست‌های اقتصادی و استعماری، که به ایران همچون طعمه نگریسته‌اند، بخصوص ایران‌پژوهان و محققان و سفرنامه‌نویسان اروپایی، به ایران، همچون مادر سرزمین‌های آریایی نظر دارند و در نوشته‌ها و گزارش‌های خود با مهر و دلسوزی از آن یاد می‌کنند و گاه همچون طبیعی برای نقاط ضعف ایرانیان نسخه درمان‌هایی صادر می‌نمایند. کسانی که با بغض و کینه به ایران مادر نگریسته‌اند در بین سفرنامه‌نویسان بسیار معدودند و اکثر آنان از جهتی به ایران عشق ورزیده و برای عقب افتادگی آن در زمان قاجار دل می‌سوزانند. حتی مأموران سیاسی خارجی هم به نوعی با این سرزمین اهورایی احساس نزدیکی کرده و نسبت به آن ابراز همبستگی و محبت داشته‌اند. ویلیامز، ایران‌پژوه انگلیسی چنین می‌نویسد:

اکنون ایران در پیش پای من گسترده است. سرزمین شیر و خورشید گرچه آن شیر، امروز تنها در پندار زاینده شاعران ایرانی می‌تواند شکل بگیرد و آن خورشید هم که همچنین مثل همیشه بشدت می‌تابد دیگر خورشید آن شیر واقعتاً از دست داده نیست. ایران در این روزگار با همه پهنواری‌اش در سوگ دوران عظمت از دست داده‌اش که با قدرت شیر بر جهان فرمانروایی داشت مویه می‌کند. امروز در این سرزمین، جای آن شکوه جهانی گذشته را چوپانان تپه‌ها و بازرگانان بازارها و مردمی از نوع حاجی بابای اصفهانی گرفته‌اند، که برای مثال به هیچ روی با نیاکان بزرگ منش و ارجمند خود قابل مقایسه نیستند. اکنون ایران در پیش راه ما گسترده است، سرزمین کوروش، سرزمین داریوش، سرزمین خشایارشا و اسکندر، سرزمین بسیاری از قهرمانان تاریخ بشر، که روزگاری بر سراسر جهان فرمانروایی داشته‌اند، سرزمین عمر خیّام، ابن رشد مسلمان، سرزمین الهیات عرفانی، سرزمین سعدی و حافظ و بسیاری از شاعران فیلسوف دیگر که هر یک به نوبه، روزگاری زندگی کردند، شعرها و نغمه‌های سرمستی بخش سرودند و سپس جهان را بدرود گفته و اکنون در آرامگاه‌های خود در میان باغهای گل و در زیر سایه سروها به ابدیت پیوسته‌اند.

امروز در این سرزمین پهناور بسیاری از آثار شگفت‌انگیز دنیای ایران باستان را می‌بینیم که در هر جا با تمام عظمت خود جلوه‌گری می‌کند، مانند کاخ‌های فرو

ریخته، نقش‌های برجسته آسب دیده سینه کوهها، پیکرهای هیولایی سرنگون در خاک، آرامگاه‌های شاهنشاهان بزرگ، که تخته سنگ‌های عظیم آنها در هر طرف از هم گسیخته‌اند.^۱

چنانکه ملاحظه گردید سفرنامه‌نویسان اروپایی عهد قاجار ایرانیان را ملّتی می‌دانند که در قرون و اعصار گذشته ریشه‌ای محکم و استوار دارد و به همین جهت با برجا و پر حاذبه‌اش می‌خوانند و پس از آنهمه یورشهای سهمناک دشمنان، در دوران مختلف تاریخ، این امر را باعث بقای ایران می‌دانند. ایرانیان به تعبیر اروپاییان از نژاد برترند و ایران، مادر سرزمین‌های آریایی است و به صورتهای گوناگون همگی شیفته آن می‌باشند. این آریاییان کهن یعنی ملّت ایران در زمان قاجار به تصویر سفرنامه‌نویسان، بلند قامت، دارای چهره‌ای زیبا با خطوط منظم و دلنشین، موهای مشکی بوده، و مردم فارس از همه خوش سیماتر، و مدل ایرانی داریوش که بینی کشیده و چهره‌ای گندمگون دارند، معرفی شده‌اند.

بطور کلی از نظر سفرنامه‌نویسان اروپایی ایرانیان از مردم کشورهای همجوار بهتر و باهوش‌تر هستند و آداب دانی، هوش و ذکاوت از امتیازات ذاتی آنها است. ارزش آثار تاریخی ایران بر هیچکدام از آنها پوشیده نیست. حتی بعضی از سفرنامه‌نویسان، چون جکسن و راولینسون بیدریغ به آن عشق ورزیده‌اند. تا جایی که راولینسون با علاقه و اشتیاق بسیار به کشف خط میخی و خواندن آن نایل می‌گردد و پرده ابهام از چهره با ارزش‌ترین میراث فرهنگی ایرانیان کنار می‌زند. سفرنامه‌نویسان اروپایی الحق در معرفی آثار کهن تاریخی ایران خدمتی بسزا انجام داده‌اند و کشف بسیاری از رازهای نهفته در دل تاریخ، مدیون زحمات آنها می‌باشد. بطور کلی از گفته‌های سفرنامه‌نویسان چنین برمی‌آید که ایرانیان زمان قاجار به عظمت تاریخ کهن و اصالت نژادی خود آگاهی

دارند و به همین جهت با تاریخ کشورشان آشنا هستند و به آثار باستانی به دیده حرمت می‌نگرند و به ایرانی بودن خود مباهات می‌کنند. همه سفرنامه‌نویسان اروپایی معترفند که ایرانیان بیش از مردم سایر کشورها به سرزمین و میهن خویش علاقمندند و ایران را بهترین جای دنیا می‌نامند و شاید به همین دلیل است که آداب و آیین‌های کهن خویش را حفظ کرده‌اند و از دو هزار سال پیش تاکنون به آن پایبند می‌باشند. دعای خیر داریوش شامل حال سفرنامه‌نویسان دوستدار ایران و راستی باد!

فصل چهارم :

دین و مذهب

۱- مذاهب ایرانی

با آنکه در هر جامعه دین و مذهب یکی از جلوه‌های بارز فرهنگ می‌باشد، سفرنامه‌نویسان غربی کمتر به آن پرداخته‌اند، برخی از آنها هم بنا به سلیقه و زمان خود نسبت به یکی از مذاهب، چه آنهایی که پیشینه تاریخی دارند و چه مذاهب نوظهور قضاوتی یک جانبه می‌کنند بطور کلی می‌توان چنین ادعا نمود که سفرنامه‌نویسان اروپایی نسبت به دین باستانی ایرانیان یعنی زردشتی و کتاب اوستا دیدی گسترده داشته و بیش از اسلام و مذاهب اسلامی درباره آن به بحث و اظهار نظر پرداخته‌اند و بسیاری از آنان این دین کهن ایرانی و اوستا را ستوده‌اند. در میان سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار جکسن درباره دین زردشتی و گوینو در مورد دین اسلام و مذاهب و گرایشهای

مختلف آن بیشتر مطلب نوشته‌اند که حکایت از اطلاعات وسیع و مطالعه و تحقیق آنها دارد. چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد ادوارد براون یکی از مذاهب نوظهور یعنی بابی و بهایی را شرح و بسط داده و به صورتهای مختلف به معرفی آن پرداخته است. به هر حال سفرنامه نویسان به دو دسته تقسیم می‌شوند: آنهایی که در مورد دین و مذهب کهن ایرانیان صاحب نظرند و گروهی که به دین و مذهب ایرانیان، بعد از اسلام توجه داشته‌اند. ناگفته نماند برخی هم در هر دو مورد مطالبی آورده‌اند.

۱-۱- قبل از اسلام:

زردشت، صورت ایرانی کلمه زر توشتره شخصیتی بارز و برجسته در تاریخ باستانی ایران می‌باشد که حدود پنج یا شش قرن قبل از میلاد مسیح (ع) می‌زیسته و تعلیماتش از طریق سروده‌های وی به نام گائها به ما رسیده است. یونانیان زردشت را پیشوای مغان و فرزانه ایرانی دانسته و نوشته‌اند که مغی تعلیم سقراط را به عهده داشته است. به نظر زردشتیان ظهور زردشت حادثه‌ای تاریخی نیست بلکه نقطه عطفی مقدر در تاریخ می‌باشد. نطفه زردشت از فرّه ایزدی و روان وی از طریق شاخه هوم به مادر منتقل شد. زردشت در عین حال که انسان است تولدش معجزه و پاداش نیایشهای هوم بود که پدرش انجام داد. او به محض زاده شدن خندید و همه جا را روشن کرد و از همان لحظه تولد توانست با اورمزد حرف بزند. در سی سالگی به کشف و شهود رسید. گویند که زردشت به دست جنایتکاری در سن هفتاد و هفت سالگی در آتشکده‌ای کشته شد. زردشت مردی آرمانی بود که خواست خدایش را بر انسان آشکار نمود و بدین وسیله ایرانیان را به کیش و آیین خود در آورد.^۱

این دین و آیین کهن برای سفرنامه نویسان اروپایی جاذبه خاصی داشته است.

۱- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد نفضلی، ص ص ۴۸-۱۴۷.

جکسن آمریکایی دین زردشتی را شبیه به ادیان مسیحی و یهودی می‌داند و می‌نویسد که کیش زردشتی دین قدیم ایرانیان است و از جهت شباهتی که به آیین یهود و مسیحی دارد مهم می‌باشد. سپس مهر پرستی و میترا بیسم را یکی از شکلها و مظاهر آن می‌پندارد که در نخستین قرنهای مسیحی در امپراطوری روم گسترش یافت و آیین مانویت شعبه دیگر آن که در سرزمین ایران پا گرفت و توانست با پیروان زیادی که داشت با کیش نوافلاطونی و دین مسیح برای احراز تفوق دینی و معنوی در امپراطوری روم رقابت کند.^۱

جکسن از زردشت و موبدان با احترام یاد می‌کند و آن‌ها را همان پیشگویان و کسانی می‌داند که درباره تولد مسیح (ع) پیشگویی کردند و چون مسیح (ع) به دنیا آمد در بیت‌اللمح به دیدن وی شتافتند. برحسب سنت ترسایان خردمندانی که از مشرق برای پرستش عیسی (ع) به بیت‌اللمح آمدند و او را در گهواره‌ای که در آخوری قرار داشت زیارت کردند، بنابر پیشگویی زردشت به این سفر مقدس روی نهادند. از این گذشته نام این پیشرو مجوسان در ادبیات اعصار بعد مرادف با عقل و حکمت بکار رفته است. از نظر بایرون زردشت مردی خردمند و فرزانه بود. شلی وی را مجوس یا فرزند مرده زمین می‌دانست.^۲

از نظر جکسن، زردشت یکی از مصلحان بزرگ است که ایرانیان را به سوی معرفت و صلاح رهبری می‌کند و ملتی می‌سازد که بالاخره کوروش بزرگ از میان آنان سر بر می‌آورد و داریوش را تربیت می‌کند تا پرستشگاه اورشلیم را از نو بسازد. وی زیان زردشت را هم شبیه به سانسکریت قدیم ذکر می‌کند.

زردشت آمد تا چشم و گوش مردم جهان را باز کند و اندیشه آنان را به نور

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، ص

۲- همان، ص ص ۵-۷۴.

معرفت روشن سازد. در چنین عصری زردشت مسیح آسا ظهور می‌کند و بانگ اصلاح و ارشاد در سراسر ایران طنین می‌افکند. مقزّر بود که او در چنین روزگاری پا به عرصه هستی گذارد وی برخاست تا اندیشه‌های مذهبی ایرانیان را دگرگون سازد، تا مردم بلخ و ماد را از جای برانگیزد و به ملت ایران که بعدها روی کار می‌آمد کیشی عرضه کند که کسی چون کوروش در مقام فخر بگوید که: "من شبان خداوندم" و مردی مانند داریوش فرمان دهد تا پرستشگاه اورشلیم را از نو بسازند.^۱

به هر حال نوشته‌های جکسن از اطلاعات وسیع وی درباره زردشت و اوستا خبر می‌دهد. وی چنان شیفته این دین کهن است که در هر کجا که می‌رود زردشت و اوستا برایش تداعی می‌شود. برای مثال، هنگامی که چشم‌انداز دریاچه ارومیه و کوه سهند را می‌بیند می‌گوید که توانستیم منظره ساحل شرقی دریاچه ارومیه و کوه سهند را بنگریم. از نظر من این دو جا صحنه وقایع مهم تاریخ بوده است، زیرا اولی همان دریاچه‌ای است که زردشت آن را بخوبی می‌شناخته است و دومی به عقیده من محتمل است که همان کوه آسنوند مذکور در اوستا باشد، همان کوهی که گفته‌اند زردشت خوابی آسمانی دید و با هورواتات^۲، فرشته نگهبان آبها گفتگو کرد.^۳ گوینو هم از دین قدیم ایرانیان در سفرنامه‌اش سخن می‌گوید و درباره اوستا نظراتی ارایه می‌دهد، برای مثال می‌نویسد:

در گاتاها کهن‌ترین بخش اوستا سخن از دو خدا نمی‌رود، و دیگر اینکه ایرانیان ادوار کهن معبد نمی‌ساختند و برای موجوداتی که می‌پرستیدند شکل ظاهری قایل نبودند، آنان معتقد بودند که جهان و هر چه در او هست، برای آدمیان آفریده شده و از مظاهر طبیعت آنچه که هست باید به درد آدمیان بخورد و نیازمندیهای آنان را رفع کند. از نظر ایرانیان قدیم، حتی مردن که یکی از حلقه‌های زنجیر

۱- همان، ص ۷۷.

2. Haurvatat

۳- همان، ص ۵۵.

زندگی است، آدمی را در عظمت جهان آفرینش سهیم می‌سازد و نیاکان در گذشته به همین دلیل شایسته بزرگ داشتن هستند.^۱

مادام کارلاسرنا زردشت را در عشق و شجاعت سرآمد می‌داند و درباره عشق زردشت به افسانه‌ای اشاره می‌کند که می‌گوید ماری دو سر در قلّه دماوند پیدا شد که هر روز برای جستجوی مغز آدمیزاده به پایین کوه می‌آمد و هیچکس قدرت کشتن آن را نداشت. زردشت به عشق دختر زیبایی گرفتار شد ولی دختر قبول همسری او را مشروط به کشتن مار دانست. زردشت به پایمردی عشق، شبی از کوه دماوند بالا رفت، هنگامیکه مار را خفته یافت آن را کشت و با افروختن آتش بزرگی در قلّه کوه مژده این پیروزی را به معشوق رساند.^۲

لیدی شیل به آداب و رسوم زردشتیان توجه دارد، بخصوص از مراسم زناشویی آنها سخن می‌گوید که، گبرها چون بیش از یک زن نمی‌گیرند به مراتب سعادتمندتر از ایرانیان مسلمان می‌باشند.^۳ ادوارد براون اگر چه به نسبت اطلاعات و تحقیقات خود درباره دین زردشتی در سفرنامه‌اش مطالب مختصری نوشته است، اما چنانکه خود می‌گوید درباره کتابهای زردشتیان به پژوهش و تحقیق پرداخته و به این نتیجه رسیده است که طبق گفته زردشتیهای یزد آنها تقریباً تمام کتابهای مهم خود را به هندوستان فرستاده‌اند، اما باز از وجود دو کتاب قدیمی در یکی از آتشکده‌ها خبر می‌دهد که یکی از آنها مجموعه وندیداد بوده که تفسیر پهلوی آن را با خط قرمز نوشته بوده‌اند. در کتاب نقشه‌ای وجود داشته که طرز ایستادن موبدان را در مقابل آتش، هنگام اجرای مراسم هوما [هوم] نشان می‌دهد.^۴

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۱۴.

۲- مادام کارلاسرنا، آدمها و آیین‌ها در ایران، ص ۵۴.

۳- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۷۹.

۴- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۵۰.

۱-۲- بعد از اسلام:

با آنکه سفرنامه‌نویسان به دین اسلام چندان توجهی نشان نمی‌دهند، به علت شرایط خاص روحانیان آن زمان مطالبی نه چندان گویا درباره اسلام، دین اکثریت ایرانیان در کتابهایشان به چشم می‌خورد. بلوشر می‌نویسد:

دولت ساسانی پس از چهارصد سال کنار رفت و در نتیجه دین اصلی و بومی این سرزمین جای خود را به اسلام داد. اما ایرانیان صورتی تازه از این دین را که با دانسته‌های آنها قرابت داشت بنیاد کردند.^۱

به عقیده بلوشر مذهب تسنن با روحیه ایرانیان سازگاری ندارد، زیرا ایرانیان همگی از طبقات تحصیل کرده و یا بی‌سواد، اعتقادات ظریف و مابعدالطبیعه بسیار قوی دارند، ناگفته نماند که ادوارد براون هم چنین نظریه‌ای ارایه می‌دهد. بلوشر معتقد است که مذهب تسنن در دیده ایرانیان غالباً با جنبه‌های روزمره و ملموس زندگی سروکار دارد که از خصوصیات عرب و نژاد سامی است. به همین مناسبت ایرانیان به نوآوری مطابق با طرز تفکر و بینشهای خاص خویش پرداختند و به مذهب شیعه روی آوردند.^۲ بلوشر می‌کوشد تا شیعه را به مسیحیت نزدیک کند سپس تفاوت عمده شیعه و مسیحیت را این چنین ذکر می‌نماید.

تشیع علاوه بر ایمان به خدا و تجلی ذات باری در قرآن کریم به ولایت حضرت علی (ع) از جانب خدا معتقد است تشیع چنین تعلیم می‌دهد که حضرت علی (ع) و ائمه جانشین وی همگی به‌نحوی صاحب و حامل امانت الهی بوده‌اند و برای نجات روح مؤمنین به شهادت تن در داده‌اند. بدین ترتیب مذهب تشیع دارای دو اصل دینی دیگر شد. تجلی الوهیت در هیأت بشر و شهادت که نجات و رهایی روح را سبب می‌شود. در اینجا است که تشیع به نحوی روشن و آشکار با مسیحیت نزدیک می‌شود اما تفاوت آن دو در این است که در تشیع ذات باری تعالی در وجود شخص واحدی متجسم نمی‌شود بلکه در وجود ائمه‌ای

۱- ویرت فون بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۱۴. ۲- همان، ص ۱۶.

تجلی می‌کند که پی در پی جانشین یکدیگر شده‌اند.^۱

گفته شد که اکثر سفرنامه‌نویسان از اسلام و قرآن بسیار کم نوشته‌اند در میان آنان بارنر انگلیسی در کمال بی‌اطلاعی به اظهار نظر می‌پردازد. بارنر حتی نمی‌تواند بفهمد که مثلاً چرا برای ایرانیان قداست شهر مشهد بیشتر از شهر بخارا است و از این موضوع بسیار تعجب می‌کند. در عین حال نسبت به حقایق بارز دین محمدی نظر می‌دهد و می‌گوید:

اگر چه ما براساس خود قرآن ثابت کرده‌ایم که بنیاد اصلی دین اسلام بر معجزات استوار نیست ولی مسلمانان به چنین اعتقاد ندارند و یکصد هزار خرق عادات طبیعت را در تأیید آیین محمدی برمی‌شمارند.^۲

برخلاف ادعای نویسنده نص قرآن مجید به دلالت آیات متعدد خود در حکم معجزه‌های بزرگ و باقی است، (آیات ۸۸ سوره اسری، ۱۳ سوره هود، ۲۳ سوره بقره، ۳۸ سوره طه و امثال آنها)

نوشته‌های بارنر و سایر سفرنامه‌نویسان اروپایی درباره اسلام و پیامبر اسلام گفته‌اند که در کتابش می‌گوید: اروپایی‌ها از زمان جنگهای صلیبی با مسلمانان دشمنی دارند و از هرگونه ناسزاگویی و دروغ نسبت به اسلام و مسلمانان کوتاهی نمی‌کنند. نوشته‌های گیبون، ولتر و هگل نمایانگر آن است، اگر چه ولتر در واپسین سالهای زندگی خود داوری تا اندازه‌ای دوستانه نسبت به اسلام کرده است.^۳

۱- بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۴.

۲- آلکس بارنر، سفرنامه بارنر (سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار)، ترجمه حسین سلطانی‌فر، ص ۵۲.

۳- عبدالهادی حابری، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۱۱۵.

در میان سفرنامه نویسان اروپایی دوره قاجار پروفیسور ادوارد براون نسبت به مسایل مذهبی، علمی و ادبی ایرانیان الحق از همه آگاه‌تر و محقق‌تر است اما با کمال تعجب در سفرنامه خود تا ص ۴۲۶ کوچکترین اشاره‌ای به دین و مذهب آن زمان ایرانیان ندارد و تنها چند بار از بی‌سوادی ملایان سخن می‌گوید. دیگر اینکه از مسلمانی بنام حسین جندقی که اهل تسنن است حرف می‌زند، و مسایلی که با وی بحث می‌کند درباره سه خلیفه اول اهل تسنن است که آن هم مشاجره‌ای است با یکی از بابی‌ها و خود براون هیچگونه اظهار نظری نمی‌نماید. اگر هم به شیعه بودن ایرانیان اشاره می‌کند می‌خواهد امتیاز آریاییها را بر اعراب بازگو کند. چنانکه می‌نویسد:

به نظر می‌آمد که ملت ایران بعد از شکست از اعراب تغییر ماهیت دهند و نژاد آریایی یعنی ایرانیان از قوانین و مقررات سوسمار خواران پیروی کنند [آریاها اعراب را سوسمار خوار می‌نامیدند] اما این تغییرات فقط ظاهری بود و طولی نکشید که از سرزمین ایران عقاید جدید از قبیل شیعی و صوفی و اسماعیلی بروز کرد و نژاد آریایی بدین ترتیب مقاومت خود را در قبال اعراب نشان داد. اگر چه تمام این عقاید مرتبط با اسلام بود ولی کم و بیش با اسلامی که در صدر اسلام به وجود آمد، فرق داشت.^۱

ادوارد براون در صفحات بعد سفرنامه‌اش شرح ملاقات خود را با بزرگترین عالم روحانی کرمان بنام مجتهد ملا محمد صالح کرمانی چنین شرح می‌دهد:

مردی است خوش قیافه با ریش سیاه بلند و یک پیشانی چین خورده. وقتی وارد شدم از ورود من اظهار مسرت کرد و طولی نکشید که مذاکرات مذهبی شروع شد. او سعی کرد رجحان دین اسلام بر دین مسیحی را نشان دهد و مخصوصاً از بعضی رسوم اروپاییها مربوط به نظافت انتقاد نمود.^۲

این محقق شهیر در کتاب خود گاهگاهی با سید حسین جندقی که گفته شد مسلمان

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۴۲۷.

است مذاکره دارد، اما هیچگاه صورت مذاکره را نمی‌نویسد. از آنچه بین آنها رد و بدل شده است این نتیجه گرفته می‌شود که براون و دوستان بابی او از این مسلمان نفرت دارند. ناگفته نماند که نفرت و بی‌توجهی اروپاییان نسبت به علما و بزرگان روحانی متقابل بوده است. برای مثال وقتی که براون با ریس شیخیه کرمان بنام حاج محمد کریم خان ملاقات می‌کند، همان موقع دو نفر فرانسوی وارد می‌شوند اما هر چه محمد کریم که فرانسوی را بسیار خوب صحبت می‌کند، سعی دارد از آنها پرسد برای چه به ایران آمده‌اند؟ جوابی قانع کننده نمی‌شنود. کلام و پرسشهای وی از آن دو نفر فرانسوی حالتی بدبینانه دارد.^۱ به نظر می‌رسد که نه تنها مسلمانان بلکه رؤسای فرق مختلف و آنهایی که با اجانب دست به یکی نبودند از آمدن اروپاییان به ایران دلخوش نیستند و به جاسوس بودن آنها مشکوک می‌باشند.

۲- خصوصیات شیعی ایرانیان

اگر چه شیعیان در سراسر جهان خود را پیرو یک مکتب و یک آیین به حساب می‌آورند سفرنامه نویسان برای شیعه بودن ایرانیان خصوصیات خاصی ذکر کرده‌اند که به شرح زیر می‌باشد:

۲-۱- ویژگیها:

چنانکه گفته شد، بهر علتی که باشد سفرنامه نویسان اروپایی عهد قاجار با بزرگان دین آن زمان کمتر برخورد داشته‌اند، و اگر ملاقاتی هم صورت گرفته است نظر آن‌ها بدبینانه و مغرضانه است. البته در بین گفته‌های آن‌ها هم مسایلی به چشم می‌خورد که چندان از واقعیت دور نیست. به هر حال حقیقت، حقیقت است حتی اگر دشمن آن را بر

۱- همان، ص ۴۲۷.

زبان آورد.

بارنر از مسلمانان انتقاد می‌کند که برخلاف اهل کلیسا در اروپا که زبان فاضلانه متون مقدّس را بخوبی درک می‌کنند بعضی از ملّایان فقط قادر به خواندن هستند و نمی‌توانند معانی کتاب مقدّسشان را دریابند و پس از آن توضیح می‌دهد که «تعداد اشخاص برجسته و عالم کم نیست ولی طبقات مشخصی هستند که قادر به درک معانی قرآن می‌باشند.»^۱ سپس می‌افزاید که هیچکدام از دو گروه که معانی قرآن را می‌دانند و یا فقط می‌توانند آن را بخوانند در بیان علم و جهل خود تردیدی به خود راه نمی‌دهند زیرا به نظر آنها خواندن قرآن کار والایی است که ثواب دارد.

جیمز بیلی فریزر وقتی که شیخ الاسلام تهران را ملاقات می‌کند درباره وی نظریاتی متضاد دارد. از یک طرف مردم به احترامش برمی‌خیزند و از سوی حضور وی را برای مهمانان رنج آور می‌دانند. چنانکه می‌نویسد:

...اما به زودی مردی با کمی قیل و قال وارد شد که پیروکور و زشت بود و دستاری بزرگ بر سر داشت. همه به احترام او برخاستند. وی در صدر مجلس نشست. این شیخ الاسلام تهران بود. این چنین می‌نمود که حضورش برخی از مهمانان را آزرده خاطر می‌کند.^۲

بیلی فریزر بار دیگر در صفحات بعد سفرنامه خویش نشان می‌دهد که اگر انگلیسی‌ها از ملّایان دل خوشی ندارند ملّایان هم متقابلاً ماهیت آنها را دریافته‌اند و رفتارشان با آنها خشن و از روی سوء ظنّ و بدبینی است. بدیهی است که روحانیان دوره قاجار نقش بسزایی در شیوه رویارویی با غرب داشته‌اند. این شیوه برخورد در زمانی که اروپا از طرفی تمدّن و از سوی استعمار را به کشورهای مشرق زمین وارد می‌کند قابل بررسی عمیق می‌باشد.

۱- آکس بارنر، سفرنامه بارنر، ص ۵۳.

۲- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری، ص ۱۲۴.

بارنر مسأله طاهر و نجس بودن را در اسلام به درستی درک نکرده بوده است و نمی‌دانسته که هر جسم نجس با شستن و یا سایر آداب مذهبی می‌تواند طاهر گردد. همین نادانی وی را برآن می‌دارد که مجتهد اعظم ایران در کربلا را مورد انتقاد قرار دهد و سخنانی یاهو درباره وی بنویسد:

آلمانیها لازم دیدند که با مجتهد اعظم ایران در کربلا تماس برقرار کنند افسری آلمانی مأمور این کار شد... وقتی که افسر آلمانی از حضور ابن مرد مقدّس خارج شد، وی اثاث و لوازم خود را که به سبب حضور مردی کافر نجس شده بود آتشی زد.^۱

بلوشر با اعتقادات معنوی ایرانیان مسلمان آشنایی ندارد و فلسفه تربیت مقدّس کربلا را نمی‌فهمد و می‌خواهد داروهای آلمانی را به جنگ تربیت کربلا بفرستد.

در کرمانشاه زیر نظر طبیب سفارت که از آلمان آمده بود با داروهایی که از آلمان به همراه آورده بود بیمارستانی تأسیس کرد که نظام السلطنه آن را رسماً افتتاح نمود و از عهده رقابت با تربیتی که از کربلا می‌آوردند و هنوز هم مردم برای آن معجزات درمانی فراوانی قایل بودند برمی‌آمد.^۲

با کمال اطمینان می‌توان گفت اطلاع سفرنامه نویسان در مورد دین ایرانیان بسیار ناچیزتر از اطلاعات آنها در زمینه‌های تاریخی و باستانی و جغرافیایی می‌باشد و آنها از احکام اسلام بی‌خبرند. کنت دوسرسی این چنین ناآگاهی خود را نشان می‌دهد: «بنا به قانون پیامبر تنها پادشاه حقّ دارد که اتباع مسلمانان را به مرگ محکوم کند.»^۳

سفرنامه نویسان، احکام دولتی را با احکام اسلامی یکی می‌دانند و می‌پندارند اگر کشوری نام اسلامی بر خود می‌گذارد و یا حاکمانش خود را مسلمان می‌خوانند احکام اسلامی کاملاً اجرا می‌شود. شاید آنها زیاد هم مقصّر نباشند، چون در زمان قاجار بارها

۱- بلوشر، گردش روزگار در ایران، ص ۶۸. ۲- همان.

۳- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹، ترجمه احسان اشرافی، ص ۱۹۰.

با چشم خود انجام فرایض دینی را توسط شاهان و شاهزادگان در دربار مشاهده کرده‌اند. کنت دوسرسی معتقد است که اصولاً ایرانیان در مذهب خود متعصب نیستند، حتی افراد معمولی^۱. چنانکه می‌گوید:

هر جا که می‌رفتم به من اجازه می‌دادند که آزادانه به مساجدشان بروم، کافی بود که من مطابق رسوم کشور رفتار کنم. مردم طبقات معمولی که بیش از دیگران راجع به این قبیل موضوع‌ها وسواس داشتند تعجب نمی‌کردند که من در میان این تشریفات و تظاهرات حضور داشته باشم. حتی در قم هم تعصب خاصی وجود نداشت. ولی از مردم راهزنی که در آنجا وجود داشت می‌ترسیدم چون بیشتر خاینان و راهزنان برای تأمین جانشان به آنجا پناه می‌بردند.^۲

۲-۲- تفاوت اسلام ایرانیان با مسلمانان دیگر:

در برخی از سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار اظهاراتی مبنی بر اینکه اسلام ایرانیان با اسلام کشورهای مسلمان دیگر تفاوت دارد، دیده می‌شود. گوینو در این زمینه چنین می‌گوید:

من و بسیاری از جهانگردان دیگر که در ممالک اسلامی گردش کرده و کشور ایران را دیده‌ایم همگی متفق العقیده هستیم که دیانت اسلام در ایران با دین اسلام در سایر کشورهای اسلامی فرق دارد و این به واسطه روح ایرانیّت و طبقه موبدان است که بعدها همان علمای روحانی شدند، می‌باشد.^۳

اظهارات گوینو احتیاج به بررسی موشکافانه و دقیق دارد. اگر چه دین اسلام و حقایق آن هرگز دچار تحریف و تغییر و تحوّل نگشته است اما باید اذعان کرد که اجرای احکام دینی بنا بر ریشه‌های فرهنگی و ملی هر کشوری می‌تواند اندک تفاوت‌هایی داشته

۱- همان، ص ۱۵۸.

۲- همان، ص ۱۶۸.

۳- کنت دو گوینو، سه سال در ایران، ص ۶۹.

باشد و بینشهای متفاوتی را ارائه دهد.

گوینو این سفرنامه‌نویس قدرتمند و برجسته به نسبت سایر سفرنامه‌نویسان از احکام اسلامی آگاه است، اما این آگاهی بیشتر مربوط به اهل تسنن می‌باشد و از فقه شیعه چندان سر رشته‌ای ندارد. هر جا که وی از شیعیان ایرانی حرف می‌زند در چهارچوب اعتقادات اهل تسنن آنها را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و مذهب آنها را مذهبی بنا بر پندارها و تعبیرات ایرانی می‌داند.

یکی از مظاهر برجسته نفوذ روح ایرانیّت در دیانت اسلامی این است که ایرانیان به عنوان تفسیر قرآن، آیات و احکام آن را هر طور که خواستند تعبیر کردند و به همین هم اکتفا نمودند برای اینکه در مقابل اعراب متفاوت نمایند و عقاید خصوصی خود را در دیانت مداخله دهند متوسّل به حدیث شدند.^۱

واقعیت این است که در جهان‌بینی جدید غربی، اسلام و عربیت را یکی می‌دانند. شاید اگر اسلام دینی عربی بود با روح ایرانی سازگاری نداشت، اما نه تنها اسلام برآمده از روح عربی نیست، بلکه به عرب روح و عزّت بخشید. با آنکه هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که اسلام بر ایرانیان تحمیل شده باشد، علاوه بر سفرنامه نویسان، شرق شناسان نامداری مانند دوزی و کارادوو گفته‌اند که تشیع واکنش روح ایرانی در برابر عربیت است. حال اگر پرسیده شود که روح ایرانی یا عربی چیست؟ جواب آنها متفاوت می‌باشد. اگر حقیقتاً تشیع واکنش روح ایرانی در برابر روح عربی باشد، اهمیت دین تشیع تا حدّ یک صورت دفاع نفسانی تنزّل می‌یابد و به نظر می‌رسد که روح عربی چنان ضعیف است که یک قوم شکست خورده با پنهان کاری و ظاهر سازی می‌تواند نقش و مهر روح خود را بر آن بزند. نکته دیگر اینکه در قرون اوایل اسلامی بیشتر مردم ایران و حتی دانشمندان ایرانی شیعه نبوده‌اند، در حالیکه نمایندگان روح ایرانی به حساب می‌آیند. شاید بتوان گفت که اکثر دانشمندان شیعه ایرانی هستند، اما مگر دانشمندان

۱- همان.

سنی و حتی بعضی از ائمه اهل سنت ایرانی نیستند؟ آیا کسانی چون شیخ مفید، شیخ طوسی، حسن بصری، ابوالحسن اسفراینی، غزالی، فخرالدین رازی، تفتازانی، میرسید شریف جرجانی، قاضی عضدالدین ایجی و مانند آنها مقیم ایران و ایرانی نبوده‌اند؟ برخی از دانشمندان ایرانی به عالم اسلام تعلق داشته‌اند و برخی مانند ابوحنیفه، امام فقه حنفی، و صاحب بن عبّاد عرب را بر عجم ترجیح می‌دادند. از همه مهمتر آنکه اصولاً مردم بیشتر نقاط ایران مذهب تسنن داشته و تا زمان صفویه وضع بدین منوال بوده است. حتی سران و رهبران نهضت‌های ایرانی مانند ابو مسلم خراسانی، طاهریان، صفاریان و سامانیان هم شیعه نبوده‌اند.^۱ گویینو حدیث را هم ساخته ایرانیان می‌پندارد و می‌نویسد:

حدیث که تقریباً جنبه احکام قرآن را دارد، در سایر کشورهای اسلامی نیست و اگر هم امروز در جاهای دیگر دیده می‌شود، مبدأ آن ایران است.^۲

مسئلاً علت اشتباه کنت دو گویینو این بوده است که صاحبان کتاب‌های اربعه که کتبشان استنباط احکام اسلامی در مذهب تشیع می‌باشد سه نفر ایرانی به نام‌هایی محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه [بن بابویه] و شیخ طوسی است. همچنین شش تن از بزرگان علمای اهل سنت که هر یک کتب جامعی در احادیث نبوی تألیف کرده‌اند و به صحاح سته معروفند هر شش نفرشان ایرانی می‌باشند. گویینو چنین نوشته است:

این احادیث که از طرف ایرانیان نقل شده تعدیل بسیاری در دین اسلام نموده و بزبان ساده دین اسلام را مطابق سلیقه و ذوق ایرانیان درآورده است. شاید یکی از علل این تعدیل آن باشد که دین اسلام که بدو در میان قبایل عرب به وجود آمد و دینی ساده بود با ذوق لطیف ایرانی درست کنار نمی‌آمد، به همین جهت برای

اینکه دین اسلام را با ذوق و قریحه سرشار و لطیف خود تطبیق دهند متوسل به این وسایل شدند. از وسایلی که موبدان برای تعدیل دین اسلام بکار بردند، این بود که از علاقه ایرانیان نسبت به خاندان علی (ع) استفاده کردند. ایرانیان از صدر اسلام به خاندان علی (ع) علاقه داشتند و علت این علاقه بواسطه محبتی بود که علی نسبت به ایرانیان داشت معروف است که علی (ع) زبان فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کرد و علاقه مفروطی به زبان و ادبیات ایران داشت و می‌گویند بر اثر همین علاقه بود که رضایت داد شهربانو دختر یزدگرد سوم به ازدواج فرزند او درآید. بعضی از مورخین معتقدند که شهربانو برای اینکه شوهر خود را جانشین شاهان ساسانی کند خیلی زحمت کشید.^۱

این سفرنامه‌نویس حقایق علی (ع) و فرزند بزرگوارش سیدالشهدا را نادیده می‌گیرد و از عظمت مقام و برحق بودن آنان چیزی نمی‌داند، بزرگواری که به همه شاهان جهان خندیده است و برایش دنیا که هیچ، در برابر عظمت خداوندی بهشت را بی‌ارزش می‌داند چگونه ممکن است که شهربانو همسر ایرانی‌اش برای وی تدارک جانشینی یزدگرد دیده باشد و این سخن تنها بی‌اطلاعی گویینو از بزرگان شیعه و پیشوای آزادگان جهان می‌رساند و بس. گویینو علت این که قضاوت در ایران مطابق میل علمای روحانی است چنین می‌گوید:

بواسطه نفوذی که علمای روحانی ایران داشتند، در طرز قضاوت هم مطابق میل خود رفتار کردند زیرا در کشورهای دیگر قاضی و یا مفتی صرفاً از روی نص آیات قرآن حکم صادر می‌کند. ولی موبدان ایرانی پس از مسلمان شدن نظر به اینکه از حقوق ایران قدیم آگاه بودند. احکامی صادر کردند که ذوق و سلیقه آنها در آن دخیل بود. در زمان صفویه روح ایرانیّت آنطور که باید در دیانت تجلی می‌کند و تأثیر ذوق و سنخ فکر خود را در دیانت آشکار می‌نماید.^۲

واقعیت این است که تا به حال هیچ حکومتی در جهان بوجود نیامده است که بتواند

۱- رضا داوری اردکانی، «اسلام و ایران»، نامه فرهنگ، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۶-۴.

۲- همان.

۱- همان.

۲- کنت دو گویینو، سه سال در ایران، ص ۷۰.

احکام اسلامی را چنان که هست به اجرا در آورد و حکومت قاجار هم، چنین بوده است.

۳-۲- علمای شیعه در دوره قاجار:

قاجاریه چون از نژاد عشایر بودند، برخلاف صفویه از ابتدا هیچگونه ادعای مذهبی نداشتند. اگر صفویه خود را از اعقاب ائمه می‌دانست، شاهان قاجار تنها می‌توانستند به اجداد مغول خود اشاره کنند. آغا محمد خان هنگام تاجگذاری (۱۲۰۰ هـ ش. / ۱۷۸۵ م.) شمشیری شاهانه را که وقف مقبره مؤسس سلسله صفوی شده بود به کمر بست و ضمن آن عهد کرد که سلاح مقدس را در دفاع و حمایت شیعه بکار برد، اما در عمل میزان ارتباط شاه با علما نسبت به دوره‌های بعد محدود بود، اگر چه علایم دینداری بسیاری در آغا محمد خان وجود داشت.^۱

پس از آغا محمد خان، فتحعلیشاه مساجد زیادی ساخت و کتابهای مذهبی اغلب به سفارش وی نوشته شد. علما به تهران دعوت شدند و شاه به آنها اظهار محبت و ارادت نمود. تنها در سال دوم حکومت او بیش از صد هزار تومان خرج اماکن متبرکه عراق و قم و شاه‌چراغ شد. به هر حال در سرتاسر حکومت فتحعلیشاه (۱۲۱۲ - ۱۲۴۸ هـ ش. / ۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ م.) این ادای احترام نسبت به علما دیده می‌شود.^۲ در اواخر دوران فتحعلیشاه با آنکه همچنان به ملاحظات دینداری و سیاسی، سازش با قدرت روحانیان ادامه دارد، خودکامگی وی با ادعاهایش سازگاری نداشت و در بسیاری از جهات این تناقض آشکار گردید.

محمد شاه که به تصوف دل بسته بود عملاً برای ارتباط با علما اقدامی ننمود و در نتیجه دشمنی علما نسبت به دولت که تا حدی در گذشته فروکش کرده بود علنی‌تر شد.

۱- حامد آنگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، صص ۹-۵۸.

۲- همان، ص ۶۴.

در دوره ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ هـ. ق. / ۱۸۹۶-۱۸۴۸ م.) این خصومت ادامه داشت، دینداری شاه هویدا بود اما چنان نبود که بر علما تأثیری داشته باشد، بخصوص اقدامات امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار در زمینه اصلاح که می‌بایست دولت را تقویت کند نفوذ علما را کم کرد. به هر حال مسأله اصلاح با نفوذ بیگانه ارتباط داشت و واکنش دشمنانه علما اجتناب ناپذیر بود.^۱ نقشی که علما از این پس در دوره قاجار ایفا کردند از نظر روشنگری مردم قابل توجه است، آنها در دستیابی به هدفهای فوری سیاسی موفق بوده‌اند ولی در ماجرای جنگ ایران و روس (۱۸۲۸-۱۸۲۶ م) که به زبان ارضی ایران خاتمه یافت جای بحث و گفتگو دارد.^۲ سفرنامه نویسان اروپایی درباره علمای شیعه آن زمان در کتابهای خود اشاراتی دارند، از جمله گوینو می‌نویسد:

علمای روحانی ایران مانند اجداد خود یعنی مویدان باستانی، با آنکه حرص و هوای بزرگی داشتند، باسواد هم بوده‌اند در حالیکه بعد از آنها سطح معنوی علمای روحانی رو به تنزل گذاشت و دیگر دارای مقام شامخ کسانی از قبیل غزالی و امام فخر رازی نشدند. به هر نسبت که سطح معنوی روحانیان تنزل می‌کرد، زمامداران از آنها دوری می‌گزیدند و دیگر به درجه زمان گذشته از نفوذ آنها بیمناک نبودند، گر چه هنوز هم احترامی داشتند، اما برخلاف گذشته قدرت آنها هرگز به درجه ترس نمی‌رسید. پس از آن تصنیف‌ها و اشعاری در افواه افتاد که موضوع آنها تنقید عملیات بعضی از آخوندها بود، در صورتیکه قبل از این تاریخ اثری از این هجوها و انتقادات دیده نمی‌شود، حاصل این بود که روحانیان در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه تسلیم می‌شدند و علمای حقیقی برای حفظ احترام و نفوذ معنوی خویش هرگز در امور دنیوی مداخله نمی‌نمودند.^۳

گوینو که خود در دربار حضور داشت وضع روحانیون را در زمان ناصرالدین شاه بهتر می‌داند و چنین اضافه می‌کند که:

۱- همان، ص ۳۵۷.

۲- همان، ص ۳۵۹.

۳- کنت دو گوینو، سه سال در ایران، ص ۷۰.

در زمان ناصرالدین شاه متوجه شدند که گاهی از اوقات، دولت برای مصالح داخلی و خارجی ناچار است که از نفوذ روحانیون استفاده نماید و نفوذ این طبقه در مواقع سخت، نیروی معنوی بزرگی است که می‌تواند به طرز مؤثر پشتیبان دولت باشد این است که ناصرالدین شاه در صدد ترقع قدر و منزلت آخوندها برآمد.^۱

در اینجا ذکر واقعیتهای ضروری است و آن این است که مذهب شیعه و تأثیر روحانیان بر مردم و حکومتها به رغم اهمیت آن در فهم درست تاریخ ایران نه تنها در نظر سفرنامه نویسان بلکه بطور کلی در غرب به ندرت موضوع یک مطالعه تحلیلی قرار گرفته است. مثلاً کتاب مذهب شیعه اثر دوایت دانالدسون به علت اینکه تشیع را با عقاید خرافاتی عامه در مورد امامان کاملاً یکی دانسته از اساس و جوهر مذهب شیعه غفلت کرده است.^۲ هانری کربن پژوهنده فرانسوی با جدا کردن مذهب از زمینه اجتماعی و سیاسی آن به قطب افراطی دیگر رفته است.^۳ آن لمبتون با ربط دادن تاریخ اجتماعی معاصر ایران به تطورات مذهب شیعه، نگرش تازه‌ای در مطالعات ایرانی آغاز کرده است. در میان این نظریه پردازان و پژوهندگان حامد الگار در کتاب دین و دولت در ایران قاجاریه، چاپ دانشگاه کالیفرنیا (۱۹۶۹ م.) مطالعه دقیق و جستجوگرانه‌ای درباره تأثیرات متقابل زمامداران و علما در یکی از دوره‌های کمتر شناخت شده تاریخ ایران عرضه می‌کند.^۴

اکنون جای آنست که خود به این امر مهم پردازیم و زوایای پنهانی این دوره برجسته تاریخ ایران را از پرده ابهام بیرون کشیم تا بدانیم بر ما در یکی از دوره‌های مهم تاریخ جهان چه گذشته است. به هر حال مذهب شیعه به علت اعتقاد اساسی خود به

۱- همان، ص ۷۴.

۲- حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، ص ۹۹.

۳- همان.

۴- همان.

مشروعیت انحصاری حکومت امام زمان، سازش با قدرتهای موقت را همواره غیر ممکن و یا دشوار یافته، از جهتی راه و رسم تقیه و عزلت‌گزینی را بوجود آورده است و از طرفی دیگر، الهام از قیام امام حسین (ع) علیه یزید که اثرات فوق‌العاده مثبتی بر جای نهاد در مکتب شیعه نمایان است اما الگار به این جنبه دوم مذهب شیعه هیچ‌گونه اشاره‌ای نمی‌کند و این امر وی را دچار اشتباه می‌سازد زیرا علما را پیشگامان یک مبارزه جوی بی‌سابقه در مذهب شیعه نشان می‌دهد. کتاب حامد الگار شرحی مفصل درباره کوششهای تاریخی حکمرانان قاجاریه در راه ضعیف کردن این رهبری و مقهور ساختن علما در برابر منافع دولت دارد و می‌نویسد:

در آغاز حکومت قاجار، یعنی در زمان آغا محمد خان اساس ایلی حکومت جای زیادی برای مذهب باقی نمی‌گذاشت و اگر چه مرد مذهبی سرسختی بود اما باز با علما چندان میانه‌ای نداشت. علما هم در مقابل او را خوار شمردند. در زمان فتحعلی‌شاه علما برتری چشم‌گیری بدست آوردند و خصلت مذهبی جامعه ایران تقویت شد. در این زمان علما قدرت و اعتبار تازه‌ای بدست آوردند. و در جنگ ایران و روسیه به گونه‌ای نیرومند آن را نشان دادند و با استفاده از احساسات عمومی او را وادار کردند که بر تردید خود فایق آید و به دومین جنگ با روسیه دست بزنند، عواقب مصیبت بار جنگ، شاه را پشیمان ساخت و در نتیجه باعث خودداری بعدی او در برآوردن خواسته‌های آنان در ماجرای گریبایدوف شد. سردی روابط رهبران دینی و حکومت در زمان سلطنت شاه بعدی، محمد شاه، بیشتر شد و با تشویق وزیر بی تدبیر خود حاجی میرزا آقاسی تشدید گشت.^۱

تا اینجا دکتر حامد الگار روابط روحانیان را با دربار مطابق واقعیت نشان می‌دهد اما از این پس او مانند گوینو البته به طریق دیگر، دچار اشتباه می‌شود. زیرا وی مخالفت شاه را با علمای مذهبی، به سرسپردگی او به تصوف نسبت می‌دهد، و تصوف و شیعه را

۱- حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، ص ۹۹.

به عنوان دو قطب مخالف هم معرفی می‌کند. بی آنکه پیوند ظریف میان آن دو را به حساب آورد. جبهه‌گیری قطعی افکار مذهبی بر ضد حکومت در زمان ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه. ق. / ۱۸۹۶-۱۸۴۸ م.) روی داد. این وضع چند علت داشت.

اول، کوشش برای نوگرایی به رهبری امیرکبیر که بدگمانی برخی از علما را تقویت کرد زیرا در آن خطر غیر مذهبی شدن وجود داشت و به استبداد این امکان را می‌داد که خود را به گونه‌ای مؤثرتر تحمیل کند. دوم، نفوذ روزافزون قدرتها و بیگانگان در زندگی ملت که اغلب شکل فعالیت اقتصادی و تجاری به خود می‌گرفت که برای ذهن ایرانی مسلمان ناآشنا بود. سوم، انتشار عقاید ترقی خواهانه، تحت تأثیر اروپا.

دکتر آنگار کتاب را با بررسی انقلاب مشروطه به پایان می‌رساند و این نتیجه قابل تردید را می‌گیرد که انقلاب نقطه اوج یک دوران طولانی مبارزه میان دولت و علما بود.^۱ این ادعا علل عمیق اجتماعی انقلاب را نادیده می‌گیرد. نویسنده در خلال انقلاب مشروطه علما را به دو گروه تقسیم می‌کند. گروه اصیل که نماینده مخالفت سنتی مذهب شیعه با دولت محسوب می‌گردید و گروه فاسدی که در صف حکومت در آمده بود. اما واقعیت این است که الگار و سفرنامه‌نویسان از جمله گوینو، به گروه سومی که به رهبری مؤمنانی مجتهد و مجاهد مانند ملا محمد کاظم خراسانی و محمد حسن نائینی برای نخستین بار از سازش موقت با حکومت به طور مشروط هواداری کردند نامی نمی‌برند. این مکتب فکری جدید بود که بعضی از علمای مبارز را قادر کرد تا با روشنفکران آزادیخواه و ملی در مبارزه ملی علیه استبداد و تسلط خارجی اتحادی سازمانی به وجود آورند.

۱- حامد آنگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۵۷-۳۵۶.

۳- دینداری ایرانیان

گوینو در سفرنامه خود می‌نویسد:

«اگر چه اکثر ایرانیان ظاهراً مسلمانند و اداهای مسلمانی را در می‌آورند اما بیشتر آنها دروغ می‌گویند و در این مورد دور و ریاکار هستند»^۱

البته دلایلی هم برای آن ذکر می‌کند. ناگفته نماند که گوینو این حقیقت را از صفات جالب ایرانیان می‌داند. متأسفانه این خصلت ناپسند به هر دلیلی که باشد هنوز هم در بین ایرانیان به چشم می‌خورد. اگر بیگانه‌ای چون گوینو این حقیقت برایش امری جالب و قابل توجه باشد برای ماکه اکثر مسلمان و ایرانی هستیم، صفتی شرم‌آور و دور از اخلاق محسوب می‌گردد، و باید در رفع آن تا سرحد امکان کوشید. البته بهترین راه مبارزه با این تظاهر دور از شئون انسانی همانا از بین بردن عوامل آن است. گوینو علت آن را مربوط به دوران قبل از اسلام می‌پندارد و می‌افزاید:

هر خارجی که وارد ایران می‌شود تصور می‌نماید که ایرانیان مؤمن‌ترین ملل جهان می‌باشند. شما اگر یک ربع ساعت با یک ایرانی صحبت کنید خواهید دید که چندین مرتبه می‌گوید ان شاء الله، ماشاء الله، خدا بزرگ است، الله اکبر،... ولی در میان هر بیست نفر که با خلوص نیت ظاهری اظهار ورع می‌نمایند مشکل بتوان یک نفر را یافت که باطناً هم چنین خلوص نیتی داشته باشد. عجیب اینجاست، با اینکه تمام ایرانیان از این موضوع اطلاع دارند و می‌دانند که این اظهار تقدس صوری است با این وصف بروی خودشان و دیگران نمی‌آورند، گویی این ملت بزرگ به موجب یک نوع پیمان معنوی یا مرموز موافقت کرده‌است که متفقاً این ریاکاری را بپذیرد. این موضوع از نکات جالب ایرانیان است که باید زیاد روی آن تعمق کرد تا فهمید چرا این ظاهر سازی و ریاکاری جمعی در ایرانیان پیدا شده است.^۲

سپس گوینو خود جواب می‌دهد که:

۲- همان، ص ۷.

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۷.

به عقیده من علت این دورویی و ریاکاری بهیچ وجه مربوط به اسلام نیست بلکه قبل از اسلام و در زمان ساسانیان به وجود آمده است و علت آن موبدان بودند که بین خودشان تفرقه وجود داشت و مخالفین خود را رنج و آزار می‌دادند، اما نمی‌توانستند به کلی آنها را از میان بردارند، زیرا مخالفین زیاد و نیرومند بودند. مخالفین هم که همواره جان خود را در معرض خطر می‌دیدند به تدریج سعی نمودند که شعایر مذهبی را به تنهایی انجام دهند و سکوت اختیار کنند. در قبال سکوت و عدم تظاهر مخالفین، موبدان هم چشم خود را می‌بستند و وانمود می‌کردند که از حقیقت بی‌خبر هستند. با این طریق مذاهب پنهانی در ایران رایج شد و هیچکدام از پیروان این مذاهب تظاهرات خارجی نمی‌کردند و نظام کشور برقرار بود اما در عوض اختلال معنوی و اخلاقی بزرگی در ایران پدیدار گردید. پس از اینکه ایرانیان دین اسلام آوردند و آنرا مایه نجات خود دانستند بخصوص آنکه کافی بود کلمه شهادتین را بر زبان آورند، این روش تظاهر کارانه ادامه یافت.^۱

۱-۳- دنیا گرایی و زهدگرایی:

بلوشر، با آنکه به قدرت روحانیان توجه دارد اما چنین می‌پندارد که قضاوت آنها بر طبق شرع باعث کندی پیشرفت ایرانیان می‌شود.

نفوذ و قدرت روحانیان به هر قدرت دنیوی تفوق داشت. زیرا مجتهدین برجسته‌ای که در رأس امور قرار داشتند نماینده امام غایب که هر لحظه امکان دارد ظهور کند محسوب می‌شدند یکی از نیرومندترین وسایل اعمال قدرت قضاوت بود که مختص آنها شمرده می‌شد، آنها بر طبق قوانین شرع که به قرآن و حدیث مربوط می‌شود حکم صادر می‌کردند و چنین قوانین موجب سهولت در پیشرفت نبود و زندگی خصوصی و کسب و کار مردم را از حرکت بازمی‌داشت.^۲

بلوشر در مورد قضاوت و قدرت روحانیان اشتباه نمی‌کند زیرا قدرت حیاتی تشیع در اصل اجتهاد یا قضاوت استوار است، اگر چه فقهای شیعه در اعصار گذشته از این وسیله، چنانکه باید در حل و فصل مسایل اجتماعی و سیاسی استفاده نکرده‌اند و ذهن شیعه همچون سایر فرق اسلامی دچار فتور و سستی بوده‌است. در دو قرن اخیر تشیع در ایران، هم در تئوری و هم در عمل از خود تحرک و استقلال نشان داده که در تاریخ طولانی بی‌سابقه بوده است.^۱

بلوشر در این طرز تلقی از دین اسلام، تنها نیست و نه تنها در اروپای آن زمان بلکه امروز هم این باور رواج دارد که اصولاً مذهب مانع پیشرفت است. اگر چه در مکتب کالونیسیم یعنی مذهب پروتستان کالون بر جمع آوری مال، کار، زهد اخلاقی و مطالعه علوم طبیعی برای شناخت خداوند تأکید دارد.^۲ با آنکه نحوه تلقی مسیحیت از زندگی در قرون وسطی با طرز تلقی مذهب اسلام، بودایی، کنفوسیوس، تائونی، هندو و سایر مذاهب و فلسفه‌های غیر غربی در بسیاری از جهات یکسان نیست، اما آثار عملی این عقاید و نظریات در امور توسعه و پیشرفت کمابیش یکسان است. امروز هم اروپاییان با مشاهده عقب ماندگی کشورهای اسلامی نتیجه می‌گیرند که اسلام مانعی در برابر توسعه است. مثلاً پارکینسون برخورد قضا و قدر گرایانه با زندگی را مانع پیشرفت مسلمانان می‌داند. ماکس وبر اسلام را به معنی تسلیم و دست کشیدن از اراده و اختیار می‌پندارد. سویت^۳ نیز دعوت مسلمانان به کم توجهی به مال دنیا را مانعی برای حرکت و سعی و تلاش تصور کرده است. عده‌ای دیگر بعضی از مفاهیم اخلاقی در دین همچون زهد و یا تحقیر عقل و علم و دانش را باعث عقب ماندگی مسلمانان خوانده‌اند.

۱- حمید عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۲۲۰.

۲- گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور و نوقی، ص ص ۸-۸۷.

سفرنامه‌نویسان اروپایی هم از چنین مایه‌های فکری برخوردار می‌باشند. جا دارد که با توجه به کتاب قرآن و احادیث نظریه آنها مورد بحث قرار گیرد و باطل بودن فرضیه آنها به اثبات رسد، حتی اگر در کشورهای اسلامی هم چنین گرایش‌های منفی حکمفرما باشد نمی‌تواند به دین اسلام و احکام قرآنی ربط داده شود.^۱ غربیان معتقدند که دین اسلام باعث بریدن مسلمانان از دنیا و عدم پیشرفت آنها بخصوص ایرانیان تیزهوش شده است. به دلایل زیر این نظریه اشتباه می‌باشد زیرا در اسلام رهبانیت و دوری جستن از نعمتهای دنیوی منع شده است.

آیات و روایاتی که درباره دنیا آمده است را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- آیات و روایاتی که بیانگر مذمت دنیا است.

۲- آیات و روایاتی که بیانگر محبوبیت دنیا می‌باشد.

۳- آیات و روایاتی که توضیح دو دسته بالا است.^۲

دسته نخست، دنیا را با صفاتی نظیر لَهو و لعب و بازیچه و سرگرمی، متاع قلیل، متاع غرور، تکاثر و تفاخر معرفی می‌کند که همه بار منفی دارد. دسته دوم دنیا را با صفاتی مانند فضل الهی، خیر، رحمت حسنه، نام می‌برد که مطلوب بودن دنیا را نشان می‌دهد و دسته سوم تضاد بین این دو دسته را روشن می‌سازد. در نهج البلاغه گفتگوی علی (ع) با مردی که دنیا را مذموم می‌دانسته، آمده است. این مرد می‌پنداشت که دنیای مذموم همین جهان مادی است. علی (ع) او را مورد سرزنش قرار داد و به اشتباهش آگاه نمود. شیخ عطار این جریان را در مصیبت نامه به نظم در آورده است:

آن یکی در پیش شاه دادگر ذم دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد بدتویی زیرا که دوری از خرد

۱- مبسوط موسایی، دین و فرهنگ توسعه، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۱۲۴.

هست دنیا بر مثال کشتزار هم شب و هم روز باید کشت و کار
زانکه فرّ و دولت دین سر به سر جمله از دنیا توان برد ای پسرا
تخم امروزینه فردا بر دهد ورنکاری "ای دریغا" بر دهد
پس نکوتر جای تو دنیای توست زانکه دنیا توشه عقبای توست
تو به دنیا در مشو مشغول خویش لیک در وی کار عقبی گیر پیش
چون چنین کردی تو را دنیا نکوست پس برای این تو دنیا دار دوست

حقیقت این است که منظور از علاقه به دنیا که اسلام آن را مذموم می‌داند تمایلات فطری و طبیعی نیست بلکه وابسته بودن به امور دنیوی و مادی و در اسارت آنها بودن است که توقّف و رکود می‌باشد. بنابراین از نظر اسلام کسب ثروت و کار و کوشش به عنوان هدف مطلق مردود است. همچنین دنیا می‌تواند وسیله تکامل معنوی باشد و برای دستیابی به آخرت باید از راه دنیا گذشت و ترک دنیا به بهانه رسیدن به آخرت از دیدگاه اسلام ناپسند است.^۱

آنچه اندیشمندان لایبک در خصوص آخرت گرایی صرف به عنوان یکی از موانع فرهنگی برای پیشرفت نام برده‌اند، بیشتر ناظر به تعلیمات مسیحیت است که در قرون وسطی توسط کلیسا مطرح می‌شد و اکنون نیز چنین می‌باشد، آنها همه ادیان را در این بینش مانند هم می‌پندارند. چنانکه در صفحات پیش گفته شد اسلام هرگز دنیا را به بهانه آخرت فدا نمی‌کند و بر خلاف مسیحیت دنیا و آخرت را قابل جمع شدن می‌داند. در اسلام برخورداری از دنیا مستلزم محرومیت از آخرت نیست، بلکه یک سلسله از گناهان است که چنین محرومیتی را به دنبال دارد. بسیاری از پیامبران و امامان و صالحان که در صلاح آنها تردیدی نیست کمال برخورداری از نعمتهای حلال دنیا را داشته‌اند. آنچه در زهد اسلامی اصالت دارد جنبه روحی زهد است و جنبه عملی آن در مواردی خاص

۱- همان.

ضرورت پیدا می‌کند. همچنین دستور زهد عملی در مباحثات، برای عموم نیست. نتیجه اینکه زهد، دعوت به ترک دنیا نمی‌باشد تا با پیشرفت و توسعه مغایرتی پیدا نکند. در مواردی هم که زهد عملی مطرح شده در حیطه مصرف، صادق است نه در کسب و کار، یعنی مصرف جامعه کاهش می‌یابد و نه تولید و پیشرفت.^۱

۳-۲- ثبات دینی:

در میان سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار کنت دو گوینو بهتر توانسته است به زوایای فکری و دینی ایرانیان راه یافته و از آنها شناخت عمیق‌تری داشته باشد. وی در کتاب سه سال در ایران بطور وضوح اظهار می‌دارد که ایرانیان اگر چه در کنار خود هر مذهبی را می‌پذیرند و با آن کنار می‌آیند اما به ندرت دین خود را تغییر می‌دهند. وی می‌نویسد:

یکی دو نفر از مسافران اروپایی که سابقاً به ایران سفر کرده و اختلافات مذهبی ایرانیان از قبیل مذاهب زردشتی و شیعه و سنی و صوفی و شیخی و بهایی و غیره را دیده‌اند، اظهار عقیده کردند اینک موقع آن فرا رسیده است که دیانت مسیح وارد ایران شود و از این اختلافات استفاده نموده و مستقر گردد. ولی من با این عقیده مخالفم و می‌گویم محال است که دیانت مسیح در ایران مستقر شود، و نه تنها دیانت مسیح بلکه هیچ مذهب اروپایی در ایران راسخ نخواهد شد و هر مذهبی که وارد ایران شود به دورویی و شک و تردید جبلی ایرانیان برخورد خواهد کرد. سپس می‌گوید:

ایران ملتی است که از چند هزار سال قبل از این با صدها مذهب مختلف کنار آمده است و خصوصاً مسأله مذاهب پنهانی بطوری این ملت را شگاک و دورنگ و بوقلمون صفت نموده که محال است بتوان به گفته آنها اعتماد کرد، زیرا هر چه می‌گویند غیر از آن است که فکر می‌کنند... ایرانیان ممکن است که

۱- مبسوط موسایی، دین و فرهنگ توسعه، ص ۱۴۵.

ظاهراً به شما تبسم نمایند و خود را صمیمی‌ترین دوست قلمداد کنند و حتی هدایایی هم به شما بدهند و شما را به خانه خود دعوت کنند و در عین حال باطناً دشمن شما باشند. از لحاظ مذهبی کشور ایران به منزله اقیانوس عمیقی است که شما هیچ پایه ثابتی نمی‌توانید در آن کار بگذارید ولی در عوض تمام پایه‌هایی که در آن کار گذارده‌اید در خود فرو می‌برد. بنابراین باید این فکر را از سر بیرون کرد که ایرانیان را مسیحی نمود.^۱

شاید با این پیشداوری بوده است که در همان سالها چون تعدادی محدود از ایرانیان به فرقه بابی و بهایی می‌پیوندند همه سفرنامه‌نویسان اروپایی در صدد تحقیق و کشف این مرام نوظهور برمی‌آیند که آیا ایرانیان در آن چه دیده‌اند که با آنهمه سرسختی و پایبندی به دین خود به سوی آن کشیده شده‌اند در صفحات آینده گفته‌های سفرنامه نویسان را در این باب بر شمرده و نظرات آنان ذکر خواهد گردید.

۳-۳- فرقه بابی و بهایی:

بسیاری از سفرنامه‌نویسان اروپایی درباره این دو فرقه در سفرنامه‌های خود مطالبی نوشته‌اند. در میان آنها کسانی چون دکتر فوریه، ویلیام جکسن، کنت دو گوینو و لیدی شیل، بیش از همه به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند، اما ادوارد براون نه تنها آن را تشویق و تمجید و حتی تبلیغ کرده بلکه با جرأت می‌توان گفت بیشتر صفحات سفرنامه خود را به شرح احوال بابی‌ها و اعتقادات آنها پرداخته است.

جکسن آمریکایی علی محمد باب را معلم اخلاق می‌داند. دکتر فوریه و گوینو آن را شعبه‌ای از اهل‌الحق می‌پندارند و چنانکه گفته شد ادوارد براون در گوشه گوشه ایران اسلامی در جستجوی بابی و بهایی است. این محقق بزرگ چنان به این شیوه نوظهور توجه دارد که حتی از گفتگو با کفّاشی بی‌سواد و یا گدایی دوره‌گرد که بابی باشد لذت

۱- کنت دو گوینو، سه سال در ایران، ص ۸۶.

می‌برد. ادوارد براون آنقدر از بابی‌ها و بهایی‌ها در سفرنامه خود می‌نویسد که به نظر اینجانب بهتر بود نام کتابش را «به دنبال بهایی‌ها» می‌گذاشت. گویی آنها با پذیرفتن این دین استعمار ساخته و خود پرداخته کاری خارق‌العاده انجام داده‌اند. جای تعجب است که محقق و پژوهشگر بزرگی چون ادوارد براون چگونه ممکن است سیر این همه مذاهب و تحولات فکری را بداند اما اقلیتی بسیار محدود برایش چنین مورد احترام باشد. چنانکه می‌گوید:

هر چه زیادتر راجع به بابی‌ها کسب اطلاع می‌کردم، علاقه من به دیدار آنها بیشتر می‌شد و من هم مثل بعضی از ایرانیها از شجاعت و استقامت آنها در میان انواع شکنجه‌های مخوف حیرت کرده بودم و فکر می‌کردم که لابد این اشخاص چیزی را فهمیده‌اند که اینگونه استقامت به خرج می‌دهند!...

چه خوب بود که خود ادوارد براون هم به عنوان کسی که در تمام زمینه‌های فکری ایرانیان صاحب‌نظر بوده‌است در این مورد نظری می‌داد و آن چیزی که آن اشخاص فهمیده‌اند برای خوانندگان کتابش بازگو می‌نمود. براون از زبان دیگری در مورد کتابهای بابی چنین می‌گوید:

در تهران یک کشیش آمریکایی می‌گفت که وی در گذشته با یک بازرگان شیرازی که بابی بوده مذاکره کرده و بازرگان مزبور خیلی کوشیده که او را مجاب و وارد فرقه بهایی کند و می‌گفت که کتابهای بابی به زبان عربی و فارسی نوشته شده و عربی آن از قرآن و فارسی آن از گلستان فصیح‌تر است!!! و نیز راجع به یکی از کتب بابیها که به زبان عربی نوشته شده و با آب طلا تحریر کرده‌اند صحبت می‌کرد که قیمت آن پانصد تومان می‌باشد و سپس اضافه کرد که هنگام تولد باب علایمی آشکار شد که تولد او را خبر می‌داد، میرزا محمدعلی باب در کوچکی، تمام معلمین خود را بواسطه هوش فوق‌العاده خویش قرین حیرت می‌کرد و سوالات بزرگ و عجیبی می‌نمود، مثلاً روزی مشغول صرف و نحو

بود ناگهان از معلم خود پرسید: هو کیست؟^۱

از ادوارد براون بعید بنظر می‌رسد چنین پرسشی را از معجزات بدانند، این است که از قول دیگری بازگو می‌کند. چنانکه از سفرنامه یک سال در میان ایرانیان برمی‌آید وی قبل از این که وارد ایران شود باب و شاعران بابی مانند قزّال‌العین را می‌شناخته است.

یکی از آشنایان بابی از من دعوت نمود شبی شام را با او صرف کنم و رئیس بیت و چند نفر از رفقای محرم هم حضور داشته باشند و بتوانیم بدون بیم از حضور بیگانه صحبت نماییم. گفتم: متشکرم و خیلی میل دارم شبی را که خود شما انتخاب خواهید کرد با شما و سایر رفقای بابی بگذرانم، زیرا با اینکه عده‌ای از رفقای من بابی هستند صحبت‌هایی که من تاکنون با آنها کرده‌ام مربوط به بها بوده است و هنوز راجع به باب هیچ صحبتی نکرده‌ایم، در صورتیکه من علاقه دارم که در خصوص باب و قزّال‌العین اطلاعات زیاد تحصیل نمایم، زیرا قبل از اینکه از وطن خود بطرف ایران حرکت کنم در درجه اول باب و قزّال‌العین و سایر بابی‌های دوره اول را می‌شناختم و فداکاری و تحمل و پایداری آنها در من تولید تمجید کرد. من منکر نیستم که بها آدم خوبی باشد ولی آنچه بدان علاقمند می‌باشم کسب اطلاع راجع به باب است.^۲

ادوارد براون چنان شیفته دیدن خانه باب است که بارها اصرار به دیدن آن دارد و چون موفق به دیدن آن نمی‌شود با تأسف از آن یاد می‌کند.

من بار دیگر با اصرار درخواست خود را برای دیدن خانه باب تکرار کردم و یک مرتبه درخواست من در مجلس تولید پروت کرد و گفتند که این کار دو اشکال دارد. اول اینکه متولیان کنونی آن خانه زن هستند و دوم اینکه رفتن یک فرنگی به آن خانه جلب توجه مسلمین می‌کند. ولی با وجود این دو اشکال بابی‌ها به من قول دادند که پس فردا آن خانه را بمن نشان بدهند. ولی افسوس که بعد از مراجعت به منزل واقعه‌ای روی داد که نقشه مرا به هم زد و نتوانستم خانه مزبور

را که میل بسیار به دیدن آن داشتم مشاهده کنم.^۱

باور کردنی نیست که مردی اندیشمند همچون براون مدتها وقت خود را تلف کند تا بتواند بر سر قبر دو نفر بابی معمولی برود. اگر برای تحقیق در عقاید آنها آمده باشد باز مشخص نیست که به چه انگیزه‌ای و برای چه منظوری قبر آنها را زیارت می‌کند. شاید برای تبلیغ و خودنمایی باشد. به هر حال وی چندان مطلبی در محاسن و فضیلت‌های آنها نمی‌نویسد، بجز اینکه خود را نزدیک به آنها می‌بیند و یا اینکه اطلاعات بایبان را در مورد مسیح (ع) بیش از مسلمانان می‌پندارد. چنانکه می‌گوید:

ما می‌گوییم حضرت مسیح (ع) واقعاً بدست کلیمی‌ها به صلیب کشیده شد؛ در حالیکه مسلمانان می‌گویند به آسمان رفت همچنین مسلمانان با انجیل آشنایی ندارند در حالی که بابیها هنگام روبرو شدن با فشارها به انجیل و خواندن شرح حال مسیح (ع) علاقمند گردیدند.^۲

ادوارد براون در سفرنامه خویش با شور و شوق می‌نویسد «بها نامه‌ای به ناپلئون می‌نویسد و از او می‌خواهد که بهائی شود وگرنه بدبخت و تیره‌روز خواهد گردید.»

این مطلب را چنان با جدیت بیان می‌کند که انسان به شک می‌افتد که آیا خود ادوارد براون بهایی نشده بوده است. آنچنان که در یزد یکی از نوکرانش به او می‌گوید که مردم دیگر فکر می‌کنند که شما بابی شده‌اید.^۳ در صفحات بعد به شرح عقاید و افکار بهایی‌ها می‌پردازد و از انشعابات این فرقه حرف می‌زند. در حالی که به یزد رفته بوده است تا درباره مذهب زردشتی تحقیق کند.^۴ وی در آخرین شبی که در یزد اقامت دارد و بسیار کم با زردشتیها حرف زده است باز در هنگامی که سه ساعت از شب گذشته، رفقای بابی خود را می‌بیند. چنانکه می‌گوید: «سه ساعت از شب گذشته از نزد حاکم برگشتم

۱- همان، ص ۳۰۶.

۲- همان، ص ۲۰۲.

۳- همان، ص ۲۸۶.

۴- همان، ص ۶۹-۳۰۶.

و پس از آنکه مدتها صرف حساب و کتاب شد دو تن از رفقای بابی برای خداحافظی آمدند.^۱ ادوارد براون در هر شهری که می‌رود از طرف بابیها توصیه نامه دارد و بسرعت رفقای بابی و بهایی را پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد که اصولاً در ملاقات با بابیها از کمکهای برون مرزی هم برخوردار بوده است. چه همیشه ابتدا وارد عمارت تلگراف هند و اروپا می‌شود که مسؤول آن معمولاً یک نفر انگلیسی است.

سه ساعت و نیم بعد از ظهر وارد کاشان شدیم و در عمارت تلگراف هند و اروپا نزول کردیم وقتی که شب شد میزبان من راجع به بابی‌ها توضیحاتی داد و گفت: در کاشان و یزد و آباده بابی زیاد است و در آباده این مذهب نه فقط بین مسلمین بلکه بین زردشتی‌ها رواج دارد.^۲ هفته اول که وارد اصفهان شدیم با ایرانیها جز با میرزا ارتباط نداشتیم. من چند مرتبه از او تقاضا کردم که مرا با بابی‌ها مربوط کند و یا اقلاً کتب آنان را برای من خریداری نماید، ولی میرزا نمی‌خواست و یا نمی‌توانست. لیکن بعد از یک هفته... واقعه‌ای روی داد که مرا از کمک میرزا مستثنی کرد و من توانستم بطور مستقیم با بابی‌ها تماس بگیرم.^۳

براون از این واقعه چیزی نمی‌نویسد، اما از آن پس هر جای ایران که می‌رود با خود توصیه‌نامه دارد و بابی‌ها و بهایی‌ها از او استقبال می‌کنند. حتی اسامی بابیها را به او می‌دهند.^۴ مثلاً اسامی بابی‌های نوک بهرام آباد و نی‌ریز. نوشته زیر از توصیه‌نامه‌ها حکایت دارد:

دو ساعت بعد از ظهر آن روز وارد شهر آباده شدیم که یکی از مراکز بابی‌هاست. بابی‌های اصفهان بطوری که گفتم کاغذی به بابی‌های آباده نوشته بودند که هنگام

۱- همان، ص ۳۷۵.

۲- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۶۴.

۳- همان، ص ۱۹۲.

۴- همان، ص ۳۷۵.

عبور من به طرف شیراز با من ملاقات کنند.^۱

ادوارد براون وقتی می‌خواهد یکی از کتابهای گران قیمت این فرقه را خریداری کند و پول ندارد شخصی بابی مبلغ ۷۰-۶۰ تومان به او می‌دهد. او خود گفته است:

«یکی از رفقای بابی حاضر شد که بدون رنج مبلغ ۷۰-۶۰ تومان به من پردازد و اگر از او قبول نکنم رنجیده خاطر خواهد شد.»^۲

اگر بابی‌ها و بهایی‌ها به براون اظهار علاقه کنند و به او نزدیک شوند چندان عجیب نیست زیرا ادوارد براون برای آنها بهترین مبلغ محسوب می‌گشته است، اما اینکه آنها از نبوع و شهرتی که وی در آینده خواهد داشت از پیش مطلع باشند جای تعجب دارد. چگونه است که براون پس از ورود به هر شهری ابتدا به اداره پست و تلگراف که یک نفر انگلیسی در آن کار می‌کند می‌رود و آن انگلیسی همیشه و در همه جا دوستانی دارد که بابی و بهایی هستند و بالاخره ادوارد براون چگونه ممکن است چنان مجذوب کتابهای بابی شود که دیگر برایش مبلغ مهم نبوده است؟ ادوارد براون از طرف هیچ مؤسسه و یا دولتی وارد ایران نشده است چگونه ممکن است از افراد بیگانه هر مبلغی که می‌خواهد بگیرد و صرف خرید کتابهای بهایی کند؟ با توجه به گفته‌های خودش در سفرنامه و بنا بر اسناد غیر قابل انکار، پروفیسور ادوارد براون انگلیسی است و دولت انگلیس در ظهور مذاهب و فرقه‌های نو برای تحوّل و تغییراتی به نفع خودش، در جوامع زیر سلطه چیره دست است.

چنانکه گفته شد تنها ادوارد براون در سفرنامه‌اش از این دو فرقه یاد نکرده، بلکه سفرنامه نویسان دیگر هم در معرفی آنان سهم بوده‌اند. دکتر فورویه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه علت پیشرفت این فرقه را چنین بیان می‌کند:

این مذهب که بی شباهت به آیین مسیح نیست در اواخر ایّام محمد شاه ظاهر

۱- همان، ص ۲۱۶.

۲- همان، ص ۴۷۶.

شد و پیشرفت کرد. در آن ایّام دولت زیاد به کار آن کاری نداشت و شاید هم برای کاستن نفوذ روحانیان در جلوگیری نکردن از آن تعمد داشت.^۱

جکسن امریکایی بابی‌گری را شبیه مکتب عرفان می‌پندارد.

وی (باب) از مصلحان مذهبی ایران است. این داعی مذهبی گرم‌رو و معلّم اخلاق که نام اصلیش میرزا علی محمد باب است... در سال ۱۸۴۴ به زادگاه خود بازگشت و لقب باب بر خود نهاد یعنی دری که به جهان معنوی گشوده گردد. آرای او تاحدی التقاطی است. همچنین متمایل به وحدت و جود و عرفان می‌باشد.^۲

ناگفته پیداست که جکسن دین را ساخته و پرداخته بشر می‌پندارد. با این تفاوت که دین علی محمد باب التقاطی است و از عرفان سرچشمه گرفته است. با آنکه وی هیچ‌گونه نظر خوشی نسبت به عرفان ندارد و پیروان آن را شراب‌خوار و گرفتار افیون می‌داند، اما آنچه از تعلیمات آنها برگرفته می‌شود اخلاقی و مدعیان آن را از مصلحان می‌پندارد. گوینو بهاییّت را شبیه و یا شعبه‌ای از مذهب اهل‌الحق می‌خواند و می‌نویسد:

مدّت کمی است که در صفحات جنوب ایران مذهب جدیدی بروز کرده که پیروان آن به اسامی مختلف خود را اهل‌المعرفت و یا اهل‌الطریقت می‌خوانند و مردم، آنرا به نام بهایی معروف نموده‌اند. عقاید این جماعت شبیه عقیده مذهب اهل‌الحق است و حتّی من تصوّر می‌کنم که شعبه جدیدی از مذهب اهل‌الحق باشد. زیرا از لحاظ عدم تمایز بین پاکی و پلیدی و تساوی افراد بشر و عدم تمایز افراد از لحاظ مؤمن و کافر بودن کاملاً شبیه بعقیده اهل‌الحق است.^۳

آرمینیوس وامبری در مورد بابی‌ها توضیح می‌دهد که فرقه‌ای هستند که پیامبری محمد (ص) را انکار می‌نمودند و سعی می‌کردند یک نوع آیین اجتماعی و حشیانه‌ای را

۱- فورویه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، ص ۷۹.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ترجمه منوچهر امیری، ص ۶۵.

۳- کنت دو گوینو، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصور، ص ۸۹.

تبلیغ کنند.^۱

۴- مراسم و اماکن مذهبی

۴-۱- تعزیه:

تعزیه تنها هنر ایرانی است که میان ارزشهای زیبایی شناختی آن و بینش اجتماعی - فلسفی اش هماهنگی کاملی وجود دارد و برخلاف هنرهایی که از اروپا آمده از حمایت گسترده طبقات مختلف اجتماعی برخوردار بوده است. مراسم تعزیه در ایران قبل از اسلام، به کین سیاوش، مویه زال و کین ایرج می‌رسد. این مراسم تحت تأثیر ادیان شرقی، یعنی یرهمایی، بودایی، و دینهای ایرانی یعنی، مهرپرستی و زردشتی و مانوی که همراه با رقص و ساز و آواز و انواع ورزشها و بازیها بوده است بعد از اسلام به صورت تعزیه در آمد. گفته اند که بعد از اسلام ابتدا معزالدوله دیلمی در قرن چهارم با صدور فرمانی به مراسم تعزیه و سوگواری شهادت امام حسین (ع) رسمیت داد.^۲ (۳۵۲ ه. ق) سبک نمایش تعزیه از قدیم به سبک سمبولیسم بوده است که جایگاه آن پرده و دکور نداشت و تأثرها مانند تأثرهای یونان قدیم با آواز دسته جمعی که به منزله مقدمه [پرولوگ] نمایش بود شروع می‌شد. از قرن چهارم به بعد مراسم تعزیه کم و بیش رواج داشته و در زمان قاجار اجرامی گردیده است.

دراکثر سفرنامه‌های این دوره، درباره ماه محرم و صفر و مراسم عاشورا و اربعین حسینی مطالبی آمده است. این مراسم چندان تفاوتی با مراسم امروزی ندارد. همه شهر تعطیل و مردم سیاه پوشند. کسانی چون فووریه، لیدی شیل، بارنر و مادام دیولافوا

۱- آرمینیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان،

هرکدام مطالبی مبسوط از مراسم برگزاری تعزیه در تکیه‌های دولت و عباس آباد آورده‌اند. چنانکه در صفحات بعد خواهد آمد این مراسم از شکوه و جلالی خاص برخوردار بوده و تماشاچی زیادی را به سوی خود می‌کشاند است. افسوس که اکنون تکیه دولت ویران گشته و نوشته‌های دکتر فووریه که با دقتی زیاد آنجا را وصف کرده است تنها تصویری دور، در ذهن می‌اندازد. این نمایش مردمی، هنری خودجوش و بی‌پیرایه بوده که متأسفانه به جای اینکه رو به کمال رود کمتر مورد توجه قرار گرفته و افول آن نزدیک است. نمای ظاهری تکیه دولت برای اجرای نمایش مذهبی بسیار مناسب بوده است. وی ساختمان را چنین معرفی می‌کند: عمارتی سه طبقه که دیوارهایش با کاشی مفرس کاری شده، در طبقه تحتانی در وسط تکیه، سکویی مدور است که یک متر از سطح زمین بالاتر می‌باشد و روی آن سه تخت خواب آهنی و یک میز و چند صندلی و نیمکت و مقداری کاه نهاده‌اند. البته کاه نمودار شنهای صحرائی کربلا است. دور تا دور سکو راهی اسب رو است و در حاشیه تکیه قسمت بلندی است که جمعی کثیر زن و بچه در آنجا برای تماشاگرد می‌آیند. پنج ردیف پله دارد که روی آن چراغ و شمعدان و آویز چیده‌اند.^۱

تماشای تعزیه در تکیه دولت آنقدر برای مردم تهران دیدنی بوده است که عبدالله مستوفی در کتاب خود می‌نویسد:

... برای دیدن آن از صبح بسیار زود باید می‌رفتیم و جا می‌گرفتیم حتی در آن زمان هم یعنی دو ساعت پیش از برآمدن آفتاب از جمعیت پر بود. از صبح تا ظهر صدای قیل و قال زنها که گاهی برای جای نشستن با هم دعوا می‌کردند و سر و صدا راه می‌انداختند بلند بود. بعد از ظهر روضه خوانها پیدایشان می‌شد. یکی یکی از پله‌های مرمری منبر بالا می‌رفتند چند کلمه‌ای روضه می‌خواندند ولی هیچکس به آنها گوش نمی‌داد. بالاخره سیدی بالای منبر می‌رفت و معلوم بود

۱- فووریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۰۵.

که او روضه را ختم خواهد کرد. بعد از روضه خوانی سید بلافاصله از سمت یکی از مدخلها، نوای دسته موزیک نظامی بلند می‌شد. موزیکانچی‌ها لباس آسمانی با نوار مغزی سفید پوشیده، آلات موزیک آنها براق و رویهمرفته بسیار زیبا بود.^۱ این دسته نیم دوری به دور تخت تعزیه زده در جای خود قرار می‌گرفت. بلافاصله دسته نقاره‌چی‌ها با کرنا و دهل و طبل وارد می‌شد. این دسته هم لباسشان تقریباً لباس فژاشی بود. بعد چندین دسته سینه زن با علم و نوحه خوان آمده، دوری می‌زدند و رو بروی طاق نمای شاه توقفی کرده، سینه‌ای زده و از در خارج می‌شدند.

دکتر فوریه همه جا از نظم بخصوصی که در تعزیه رعایت می‌شده است صحبت می‌کند و می‌نویسد که:

پس از سینه زنی عده‌ای سی نفری که دو سنج چوبی در دست داشته و با نظم بخصوصی آنها را می‌زدند جلو آمدند، آنگاه نوبت به یک عده بیست نفری رسید که لباس اعراب بدوی بر تن داشتند و حسین حسین‌اگویان به سینه می‌زدند. بار دیگر عده‌ای که فقط شلواری به پا داشتند و نیم خیز، نیم خیز به هوا می‌جستند و به شدت به سر و سینه خود می‌کوفتند و در جلوی ایشان کسی که عمامه‌ای سبز به سرداشت و ایشان را به نوحه خوانی و آواز می‌کرد نمایش می‌داد.^۲

عبدالله مستوفی در میان این خیل رژه روندگان، اسب سواری شاه یعنی جهان پیمان که دم آن را ارغوانی کرده بودند و زین و قاب طهانچه مرصع و براق طلایی دانه نشان داشت را هم ذکر می‌کند و آخر از همه کالسکه لاکمی شبکه مطلقاً شاه که هشت اسب سفید بسیار زیبا آنرا می‌کشیده است در حالیکه عده زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیکخانه جلو و عقب آن بودند هم نام می‌برد.^۳

۱- عبدا. مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ص ۳۹۶.

۲- فوریه، سه سال در دربار ایران، ص ۱۰۶.

۳- عبدا. مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ص ۴۰۰.

هنگامیکه این گروه از افراد و تجمّلات سلطنتی عبور می‌کرد دسته موزیک نظامی مشغول نواختن مارشهای مختلف بود. بعد از اندکی سکوت بالاخره تعزیه خوانها وارد مجلس می‌شدند. عبدالله مستوفی کسی که رهبری تعزیه به عهده اوست را معین البکا و دستیار وی را ناظم البکا می‌نامد.

معین البکا با ریش پهن خرمایی و لباده مشکی و عصای چوب آلبالوی سر و ته نقره، و ناظم البکاء، پسرش در جلو و به دنبال او سی چهل نفر شبیه پسر بچه و دختر بچه و به دنبال آنان سینه زنها و مردها که در تعزیه نقش داشتند با لباس مخصوص خود در صفوف چهار نفری در حالیکه نوحه می‌خواندند وارد شدند.

لیدی شیل طراح تعزیه را ملایی می‌داند که بر سر منبر نوحه می‌خواند در حالیکه طراح اصلی آن شخصی به نام تعزیه گردان و به قول مستوفی معین البکا بوده است.^۲ همه سفرنامه‌نویسان اروپایی که درباره تعزیه مطالبی نوشته‌اند، اجرای آن را به صورت شعر ذکر می‌کنند. مستوفی اظهار می‌دارد که بازیگران نقش خود را به شعر نوشته و از روی نسخه‌ای که در دست داشتند به آواز می‌خواندند. نکته بسیار جالبی که به آن می‌افزاید آنکه هر نقش، آواز مخصوص خود را داشته است.

هر نقش آواز خود را داشت شبیه حضرت عباس (ع) باید چهارگاه بخواند (حز) (ع) عراق می‌خواند. شبیه عبدالله بن حسین (ع)..... گوشه‌ای از آواز راک را می‌خواند که به همین جهت آن گوشه به راک عبدالله معروف است. اگر در ضمن تعزیه اذانی باید بگویند به آواز کردی بود. در سؤال و جواب‌ها هم رعایت تناسب آواها با یکدیگر شده بود. مثلاً اگر شبیه امام (ع) با شبیه حضرت عباس (ع) سؤال و جوابی داشت و امام (ع) شور می‌خواند شبیه حضرت عباس (ع) باید جواب خود را در زمینه شور بدهد. فقط مخالف خوانها اعم از لشکریان و افراد و اتباع با

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۶۹.

۱- همان، ص ۴۰۰.

صدای بلند و بدون تحریر شعرهای خود را با پرخاش ادا می‌کردند.^۱

فوریه از فضای سرشار از اندوه و ماتم تکیه سخن می‌گوید و این که در تعزیه حضرت سیدالشهدا هر وقت نام او را می‌برند تمام فضا را ناله و زاری فرا می‌گیرد. در اواسط تعزیه، نمایش را اندک مدتی تعطیل می‌کنند. یک عده سید ملاً، بر تخت مرمر بالا می‌روند و با لحن مؤثر شرح شهادت امام را بیان می‌کنند و بار دیگر مردم را به حالت گریه و زاری درمی‌آورند، و در همین موقع از بالای دیوارها چند فزاش کرناهای خود را باد می‌کنند و با صدای دلخراش آنها بر حزن این محفل می‌افزایند.^۲

فوریه اظهار می‌دارد: «همینکه تعزیه پایان یافت، سواره نظام و پیاده و زنبورکچیان و مرزیکچیان که یکی از ایشان سرود معروف "آتش نشانان ناتر" را می‌خواند از جلوی شاه می‌گذرند».^۳

برای سفرنامه نویسان اروپایی بخصوص لیدی شیل، از اینکه در مجلسی چندین هزار نفر در ماتم و اندوهی عمیق فرو می‌رفته‌اند بسیار عجیب بوده است. تاحدی که لیدی شیل اظهار می‌دارد من هم از آن همه اندوه به گریه می‌افتادم. وی که از نزدیک در این مراسم حضور داشته است همچون جیمز بیلی فریزر این تعزیه پر از اندوه و ماتم را شبیه به نمایش کاتولیکهای روم قدیم می‌داند که به وسیله آنها وقایع کتاب مقدس را به صورت ناشیانه و غالباً مضحک نمایش می‌دادند. البته در صفحات بعد از زبان عبدالله مستوفی گفته می‌شود که گاهی در این مراسم ممکن بوده است که اتفاقاتی طنزگونه و حتی خنده‌آور هم روی داده باشد، اما آنچه آنها گفته‌اند نمایشی حزن‌انگیز و پر از نظم و زیبایی بوده است.

۱- عبدالله مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ص ۳۹۰.

۲- فوریه، سه سال در دربار ایران، ص ۱۰۶. ۳- همان.



تصویر زنبورکچیان

لیدی شیل که در ماه محرم و روز عاشورا به تکیه عباس آباد و یا تکیه حاج میرزا آغاسی رفته است، دیده‌های خود را این چنین بیان می‌کند.

به دستور صدراعظم عمارت بزرگی که گنجایش چندین هزار نفر را دارد، برای نمایش تعزیه بنا شده است. که تمام خصوصیات یک تأثر جدید را دارد. ولی صحنه نمایش آن به جای آنکه در جلو ساختمان باشد به صورت یک سکوی بلند در وسط قرار گرفته و بدون واسطه پرده از همه طرف برای تماشاگران قابل دیدن است. در اطراف صحنه دو ردیف جایگاه ویژه ساخته‌اند....

تمام محوطه پر از جمعیت می‌باشد که تعداد آنها به چندین هزار نفر می‌رسید. قسمتی از محل تماشاچیان به زنها اختصاص داشت که اغلب آنها از طبقات پایین اجتماع محسوب می‌شدند و آنها در حالیکه خود را کاملاً در چادر پیچیده بودند بر روی زمین می‌نشستند... لباس امام حسین (ع) و خانواده و یارانش به صورت همان دوران تهیه شده بود و آنها را ابتدا در حالیکه عازم سفر کوفه بودند به نمایش درمی‌آوردند. برای تجسم این مسافرت شترها و اسبهای زره پوشیده را با کجاوه در اطراف صحنه حرکت می‌دادند و در همان حال صدای طبل و شیپور از دور و نزدیک شنیده می‌شد. پس از مدتی لشکریان یزیدی پدیدار شدند. فرمانده آنها نطقی کرد و امام حسین (ع) در حال نوحه خواندن^۱ برای جنگ به سراغش رفت. چندی بعد در حالیکه خودش و اسبش پوشیده از تیرهای چوبی بودند به وسط صحنه بازگشت، سپس آب فرات به روی آنها بسته شد و به دنبال آن نوحه سرایی شدت یافت و جنگ مغلوبه گشت. آنگاه شمر خشم‌آلود و سوارانش زره پوشیده و سوار بر اسب جلو آمدند. شمر نطق کرد و امام حسین (ع) در حالیکه از مصیبت خانواده خود اندوهگین بود با وقار به آن جواب داد. سپس پسران جوان امام حسین (ع) برای جنگ از صحنه خارج شدند و پس از مدتی جسد آنها را آوردند و بالاخره کشته شدن [حضرت] سکینه (ع)^۲ و رقیه (ع) دختران کوچک امام حسین سر و صدای گریه و ناله جمعیت

۱- معمولاً قبل از جنگ، بزرگان رجز می‌خوانده‌اند نه نوحه.

۲- حضرت سکینه (ع) در فاجعه مصیبت بار عاشورا به شهادت نرسیده است.

را به اوج رساند. تا آنکه جبریل از آسمان به زمین آمد و به همراه سایر فرشتگان که دارای بال‌های پر زرق و برق بودند از این عمل شنیع در باره اولاد پیغمبر اظهار تفر کرد. پادشاه اجنه به همراه لشکریان خود در صحنه حاضر شد و پس از آنکه سه پیغمبر موسی (ع)، عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) از این مصیبت بزرگ اندوهگین گشتند در پایان برنامه، شمر کار خود را به اتمام رساند فردای آن روز (روز آخر تعزیه) آیین به خاک سپاری امام حسین (ع) و خانواده‌اش در کربلا انجام گرفت.^۱

چنانکه لیدی شیل می‌نویسد تعزیه در ده روز انجام می‌گرفته و در یکی از روزها هم برنامه آن نمایش ایلچی فرنگ بوده است. ایلچی فرنگ سفیر خیالی یکی از کشورهای اروپایی (احتمالاً یونان) بوده و هنگامی که سر بریده حضرت سیدالشهدا را به بارگاه یزید می‌برند وی حضور داشته است و با دیدن این منظره نسبت به این فاجعه اعتراض می‌کند و خود به شهادت می‌رسد. لباس این سفیر به سبک اروپایی بوده و کج کلاه پرداری هم به سر داشته است.

لیدی شیل معتقد است که اصولاً ایرانیها در گریه و زاری خصوصیات ویژه دارند. صداها غیر عادی عجیبی که با گریه همراه می‌شود از خود در می‌آورند. موقعی که یکی از آنها شروع به گریه کرد بقیه هم از او پیروی می‌کنند و ناگهان همه را گریه فرا می‌گیرد چنانکه حتی او هم به گریه می‌افتاده است و با زندهای ایرانی اطراف خود در عزاداری شرکت می‌کرده و باعث خوشحال شدن آنها می‌شده است.^۲

این برنامه همانطور که این نویسنده بر مدعا و خونسرد انگلیسی اظهار می‌دارد باید بسیار عمیق و پراحساس اجرا می‌شده که حتی او را هم به شدت متأثر می‌کرده است. برای نویسنده‌ای که تأثرهای پرآوازه و دیدنی انگلستان آن زمان را مسلماً دیده، اجرای این نمایش مذهبی، جالب توجه و بطور کلی با ارزش و مهم بوده است. به نظر وی در این

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۷۰. ۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۷۱.

نمایش گفتار و نوحه‌خوانی به حرکت و عملیات بازیکنان رجحان داشته و شخصیتی مناسب با نقش آنان انتخاب می‌شده است. برای مثال، حسین(ع) به صورت یک شخص آرام و خونسرد و با وقار مجسم می‌گشت و حضرت سکینه(ع) را پسر کوچکی اجرا می‌نمود که واقعاً شایستگی فراوان داشت. شخصیت شمر هم در قالب یک میرغضب سنگدل و بیرحم بسیار عالی اجرا می‌شد. چنانکه از نوشته‌های شیل برمی‌آید در آن زمان حضرت موسی(ع) به صورت یک نفر عرب در نمایش ظاهر می‌شده است که شاید می‌خواستند صورتی را که از موسی(ع) در نقاشیهای میکال آنژ نشان داده می‌شود. جبران کنند. عیسی(ع) در پوشاکی کهنه و فقیرانه ظاهر می‌شده، اما به نظر لیدی شیل به قصد بی‌احترامی نبوده است. دو زن هم در اطرافش بوده‌اند که چون لیدی شیل از اطرافیاناش علت آمدن آنها را می‌پرسد، جواب می‌شوند که آنها زنهای عیسی(ع) هستند. در عوض برای نمایاندن ابهت و عظمت شبیه حضرت محمد(ص) او را با لباس ابریشم نقره‌ای رنگ و شال کشمیری ملبس می‌کرده‌اند.

براستی، این مردم پاکدل و صمیمی در کدام یک از مکاتب هنری درس خوانده بودند؟ چه کسی آنها را به سوی بازی و نمایش می‌کشاند؟ آیا شور و شوق درونی، آنها را به سوی اجرای تعزیه نمی‌کشاند است؟ آیا این هنر خودجوش، حکایت از کلام بزرگمرد وطن فردوسی نمی‌کند که فرمود: «هنر نزد ایرانیان است و بس.» مگر هنر غیر از آنست که بر دل نشیند، احساسات را برانگیزد و انعکاس باورهای عمیق یک اجتماع باشد؟ به قول عبدالله مستوفی این هنر نامش را هر چه می‌خواهید بگذارید. وجود صدها هزار تماشاچی به قول اکثر سفرنامه نویسان اروپایی و ایرانی حاکی از علاقه مردم به این نوع تئاتر تراژدی و مذهبی است. نمایشی که همه در اجرای آن شریکند و حتی غیر مسلمانان را به گریه می‌اندازد، اما ایرانیان خوب می‌دانند که این همه حزن و اندوه نمی‌تواند دل شادمان ایرانی را اندوهگین و قریحه طنزآوری و شوخ‌طبعی آنان را دگرگون سازد. همه اصطلاح زینب زیادی را شنیده‌اند. اکنون از زبان عبدالله مستوفی

ماجرای آن را بخوانید. وی می‌نویسد:

تعزیه بازار شام که در تکیه دولت برگزار می‌شد طول و تفصیل بسیار داشت. اهل بیت با شتر وارد تکیه می‌شدند. بارگاه یزید تزئین شده بود و یزید با جبهه اطلس سرخ پولک دوزی و عمامه سرخ زربفت حضور داشت. شبیه حضرت سجاد علیه السلام و حضرت ام کلثوم و فاطمه بنت الحسین(ع) همانطور که سوار بر شتر بودند خود را معرفی می‌کردند و خطبه می‌خواندند. شبیه حضرت زینب (بن) باید خطبه‌ای می‌خواند که معنی جمله "امن العدل یابن الطلقاء تحذیرک جراثک و بنات رسول الله سیایا؟" بود و میرزا محمد تقی مجری تعزیه آن را به شعر در آورده بود.

مراسم مقدماتی انجام گرفت. هنگامی که در راهرو پشت تکیه شترها را خوابانده و شبیه حضرت زینب و سایرین و عده‌ای پسر و دختر هر کدام پهلوی شتر خود ایستاده بودند تا هر گاه نوبت آنها می‌شد با شتر وارد تکیه شوند و نقش خود را بازی کنند، زنی با چادر، قدری دورتر می‌ایستد، زیرا فرّاشها به علت نداشتن چادر و چاخچور اجازه نداده بودند که وارد تکیه شود. برای اینکه دست خالی برنگشته باشد، همین که موقع رفتن شتر سوارها به تکیه فرا می‌رسد زن چادری هم پشت یکی از شترها سوار می‌شود و ساریانها می‌پندارند که او یکی از شبیه خوانهاست. البته شتر این زن بعد از شترهای دیگر وارد می‌شود و چون به همراه آن بارهای زیادی از یخدان و ظروف مس حمل می‌گردد هیچکس متوجه زن نمی‌شود، اگر کسی هم متوجه می‌شد فکر می‌کرد که از اختراعات تازه معین البکا است که نقش‌های تازه‌ای را وارد نمایش کرده است. شبیه‌های اصلی هر یک به ایراد خطابه پرداختند، البته خطبه را باید جلو غرفه شاه بخوانند و در این حالت ساریان که زمام شتر را در دست داشت حیوان را نگه میداشت تا هر شبیهی نقش خود را ایفا نماید. شبیه‌ها یکی یکی خطبه خود را می‌خواندند. همین که نوبت شتر سوار چادری می‌شود، ساریان زمام شتر را نگه می‌دارد و زن به اجبار اشعاری سر هم کرده با خاطر جمع مطابق آهنگی که دو زن قبل از او خوانده بودند چنین می‌خواند:

مسن زینب زیادی ام عروس ملاً هادی ام

اومدم پول بسونم چادر و چاخچور بسونم
 حالا دیگر کسی نبود که از شدت خنده از خود بیخود نشده باشد. در عین حال
 مانع از این بود که هو و جنجال راه بیفتد. این پادشاه مستبد هم بدون هیچ
 مؤاخذه از این بی‌تریبی، دستور داد پول چادر و چاخچور به زن دادند و از آن
 روز به بعد اصطلاح زینب زبیدی در محاوره وارد شد.^۱

۲-۴- اماکن متبرکه

اصولاً در دوره قاجار بخصوص در عصر فتحعلیشاه عظمت بناهای مذهبی، اروپاییان
 را به تحسین وامی دارد. حرم ناهن الاثم، حضرت رضا (ع) از بناهایی است که سفرنامه
 نویسان با شرحی مفصل شکوه و جلال آن را ستوده‌اند. بارنر در سفرنامه خویش این
 بنای مقدس را چنین معرفی می‌کند:

قبر امام (ع) تقریباً در وسط شهر و در زیر گنبدی با پوششی از طلا که باد و مناره
 طلا پوش درخشان اطرافش برابری می‌کرد قرار داشت. این گنبد و مناره‌ها در زیر
 پرتو خورشید با درخشش زیادی نورافشانی می‌نمود. نزدیک قبر مطهر و در
 پشت آن، مسجد بزرگی با گنبد و مناره‌های آبی لاجوردی قرار داشت.^۲
 ... در صحن عتیق ایوانها و دیواره‌ها با کاشیهای رنگی که بی‌شبهت به میناکاری
 نیست و منظره‌ای بدیع و با شکوه دارد مزین شده است. مدخل حرم مطهر در
 جانب غربی صحن قرار دارد و از زیر طاق مخروطی بلندی که به سبک معماری
 گو تیک ساخته شده و به بهترین وجهی طلاکاری شده است می‌گذرد. در این جا
 بیشتر دیواره‌ها آینه کاری است.^۳

گذشته از زیبایی اماکن مذهبی مانند مساجد و امامزاده‌ها و بویژه حرم مطهر امام
 رضا (ع) اعتقاد مردم و شور و هیجانی که زایران در طواف و بوسیدن مرقد مطهر از خود

نشان می‌دهند برای سفرنامه نویسان اروپایی باور کردنی نبوده است. کرزن در سفرنامه
 خویش پس از وصف مفصل بارگاه ملکوتی امام رضا (ع) چنین می‌نویسد:
 به راستی که منظره‌ای والا و دیدنی است که چگونه این فرزندان خام و خشن
 آسیا با نهایت اخلاص درهای منبت کاری و سنگ فرش و بخصوص قفل بزرگی
 که بر در آن آویزان است می‌بوسند.^۱

کرزن علاوه بر اینکه به اعتقادات عمیق مذهبی و علاقه ایرانیان به علی و آل علی (ع)
 توجهی ندارد و اصولاً نمی‌تواند چنین خلوص و شیفتگی را دریابد، از اینکه با ملت
 عاشق سروکار دارد آگاه نیست. کرزن نمی‌داند که این مردم همیشه عشق ورزیده‌اند و
 عاشقانه‌ترین دیوانهای شعری جهان را آنها بوجود آورده‌اند. کرزن ایرانیان را به خوبی
 نشناخته است و نمی‌تواند درک کند که این ملت باستانی عصاره و تبلور تاریخی
 وجودش مملو از پرستش و دوست داشتن‌هاست. از همان زمان که مهر می‌پرستید و از
 همان تاریخی که زردشت پرچمدار دوستی و محبت بود و آنگاه که اسلام آورد و مهر
 خاندان علی (ع) در سینه جای داد، ایرانی عشق ورزیده است. ایرانی نمی‌تواند خام و
 خشن باشد.

به هر حال چنانکه گفته شد سفرنامه نویسان اروپایی نسبت به اماکن مذهبی ما
 بی‌توجه نبوده‌اند، گاهی واقعیت را بیان می‌کنند و گاه با پیشداوریها و یا اطلاعات ناقص
 خود به ذکر مطالبی دور از حقیقت می‌پردازند. لیدی شیل سفرنامه‌نویس انگلیسی در
 مورد محل مقدس در کوه سبلان از پیکری باقیمانده از قرن‌ها پیش صحبت می‌کند، البته
 وی به صراحت ادعا ندارد که آن پیکر مقدس را دیده باشد ولی از اینکه مورد پرستش
 زوار قرار می‌گیرد مطالبی به شرح زیر می‌نویسد:

۱- عبدا.. مسترفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، صص ۲۱-۴۱۹.

۲- آلکس بارنر، سفرنامه بارنر، ص ۶۰. ۳- همان، ص ۶۱.

۱- جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۲۲۴.

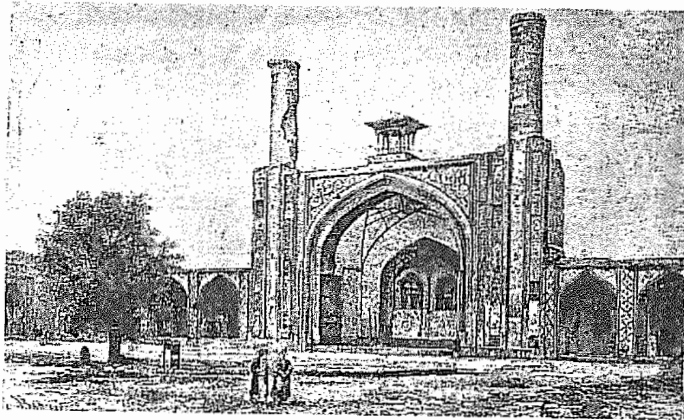
کوه سبلان به خاطر بقایایی که از پیغمبر مسلمانان!!! سرقله آن و از درون غار کوچکی برای تماشای زایرین وجود دارد قابل ملاحظه است و چون این قلّه در سراسر سال یخ بسته است، لذا پیکری که در آنجا موجود می‌باشد به طرز شگفت‌آوری با گذشت ایام همچنان به صورت اولیّه و با اندام و صورت و ریش باقیمانده که به وسیله زوّار مورد پرستش قرار می‌گیرد.^۱

این گفته کاملاً نادرست است و تا به حال در هیچ نقطه ایران چنین مکانی دیده نشده است، ممکن است این گفته از روایتی جعلی سرچشمه گرفته باشد که گفتند: یا رسول‌الله! سبلان چیست؟ فرمود: کوهی است بین ارمنیه و آذربایجان و بر آن چشمه ایست از چشمه‌های بهشت و در آن قبری است از قبور انبیا.

سفرنامه نویسان دیگر هم کم و بیش از حرم مطهر حضرت رضا (ع) نام برده و به توصیف آن پرداخته، اما چنانکه باید به امامزاده‌ها توجه نداشته‌اند. به هر حال هر کدام از آنها که به آرامگاه امامزاده‌ای برخورد کرده باشند، تنها به ذکر نام آنها بسنده کرده‌اند. مادام دیولافوا، در سفرنامه خود از ده مقبره امامزاده یاد می‌کند. این امامزاده‌ها عبارتند از: امامزاده حسین، امامزاده یحیی، امامزاده جعفر، امامزاده حضرت فاطمه، امامزاده جعفر (در اصفهان)، امامزاده شهرستان، امامزاده توییل، مقبره دانیال، امامزاده عبدالله. بغیر از آرامگاه حضرت رضا و امامزاده‌ها، مساجد ایران مورد توجه سفرنامه‌نویسان بخصوص مادام دیولافوا بوده است. این بانوی خوش ذوق بر سر راه خود در هر جا که مسجد جامعی دیده است، آن را ذکر نموده و به توصیف آن پرداخته است. بخصوص شرحی مفصل از مسجد جامع شیراز و خدایخانه و مسجد نو دارد. مساجد دیگر که مورد توجه وی بوده است. عبارتند از: مسجد کبود، مسجد غازان خان، مسجد جامع قزوین، مسجد جامع ورامین، مسجد ساوه، مسجد جامع کاشان، مسجد شاه و مساجد

دیگر اصفهان، مسجد اقلید، مسجد خان و مسجد جامع شوشتر. قابل ذکر است که علاوه بر آرامگاهها و مساجد، ایرانیان به مکانهایی دیگر هم جنبه تقدس داده‌اند. همان گونه که امروزه مردم در نقاط مختلف کشور به قدمگاهها اعتقاد دارند. ادوارد براون به مکانی مورد احترام اشاره می‌کند که راهنمای وی آن را جای سمّ دلدل، اسب حضرت علی (ع) می‌نامد. این محل در خارج از شهر کاشان و نزدیک به کوه‌رود قرار داشته است. وی می‌نویسد:

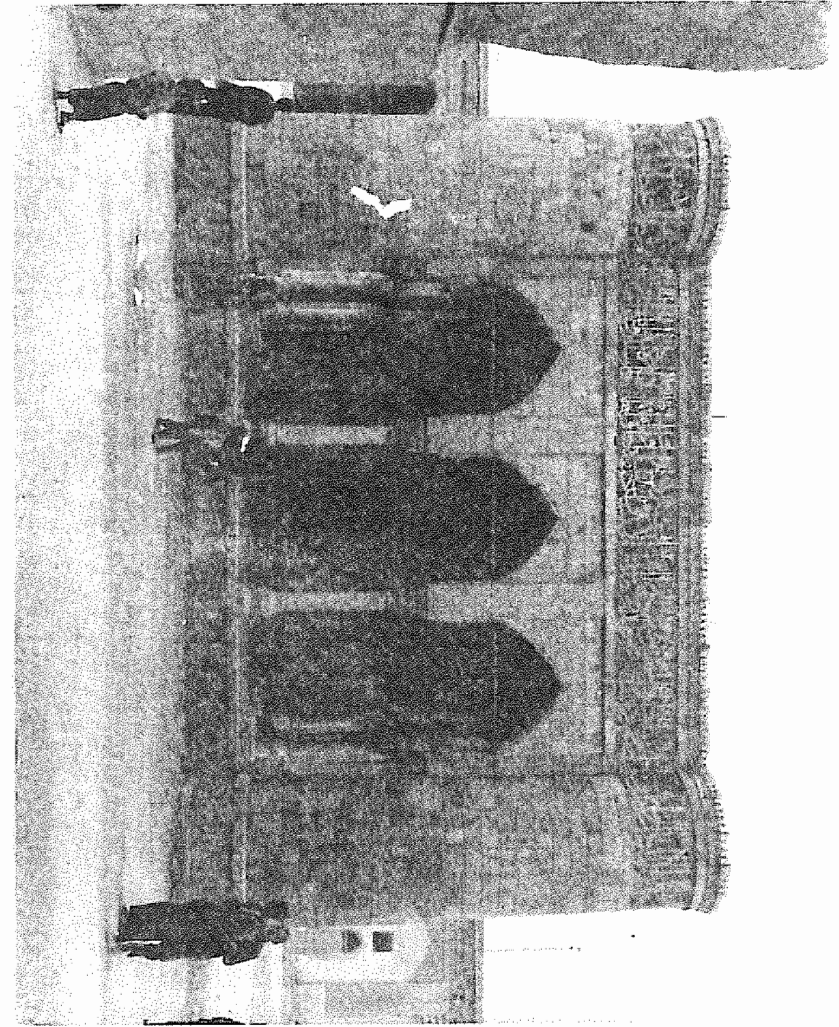
آنگاه به نقطه‌ای رسیدیم که یک سرسره از سنگ بوجود آمده بود و در پایین سرسره یک فضای مربع مستطیل و مقعر قرار داشت. در بالای آن مقداری چوب در زمین و اطراف چوب کهنه‌های رنگارنگ بسته بودند که معلوم بود آن کهنه‌ها را برای اعتقاد بسته‌اند. آنگاه اضافه می‌کند که راهنما به او گفته بوده است، در نزدیک دهکده گز هم چنین جایی است و علامت دست علی (ع) روی تخته سنگی نقش بسته است.^۱



مسجد شاه قزوین

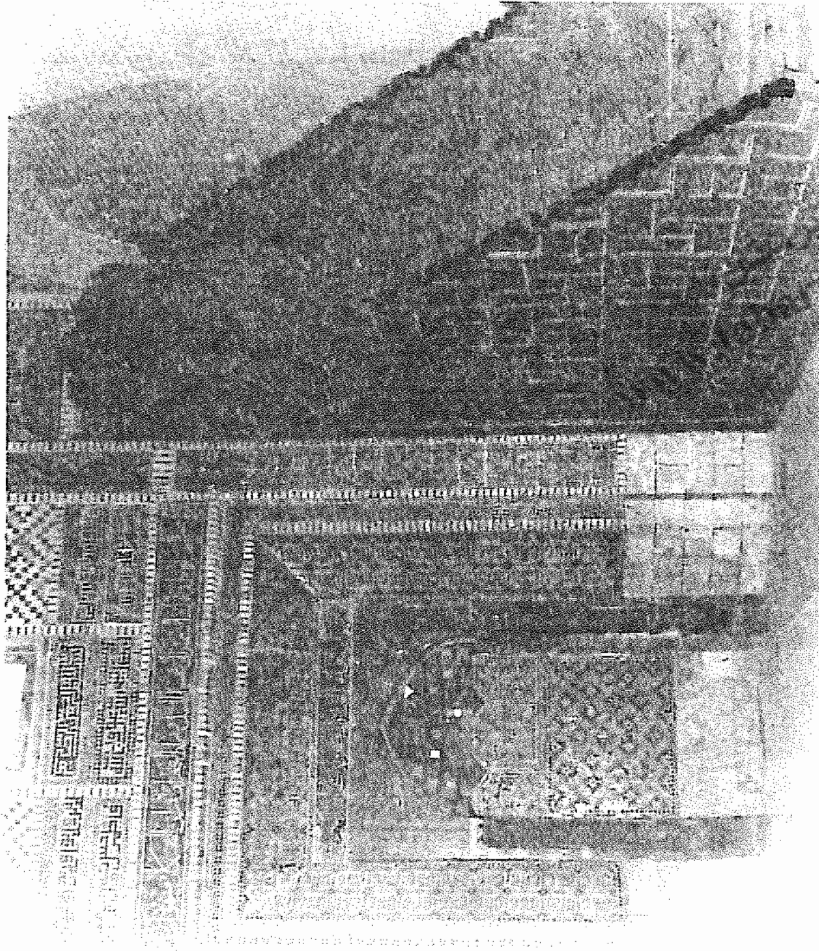
۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۷۵.

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۲.



مسجد جامع عتیق شیراز

«خداایخانه»



منبر و محراب

مسجد جامع عتیق شیراز

در پایان، مطالب این فصل را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

سفرنامه نویسان اروپایی دوره قاجار از دین رایج آن زمان یعنی اسلام و مذهب شیعه اطلاع چندانی ندارند و یا اگر مطلعند از آن چیزی نمی‌نویسند. کنت دوگوبینو آگاهترین سفرنامه‌نویس در زمینه مسایل مذهبی ایرانیان است.

بیشتر سفرنامه‌نویسان اروپایی که کتاب آنها مورد بررسی قرار گرفته است، علت شیعه شدن ایرانیان را نزدیکی معتقدات باستانی آنان و تطبیق روح لطیف ایرانی با مذهب شیعه می‌دانند و می‌پندارند که برای این ملت کهن، مسأله ولایت امری آشنا بوده است. از این گذشته اصول مذهب تشیع با ذهنیت ایرانی هم مطابقت بیشتری دارد زیرا تسنن مخصوص قوم سامی و نژاد عرب است و ایرانیان برای تمایز خود از اعراب و به دست آوردن استقلال خود شیعه شده‌اند. یکی از علل دیگر آن را محبت علی بن ابی طالب نسبت به ایرانیان و این‌که آن امام بزرگوار زبان و ادب فارسی را می‌دانسته است، ذکر می‌کنند. سپس می‌نویسند که شاید به علت همین توجه به ایرانیان اجازه داده بوده است، تا شهربانو دختر یزدگرد سوم به همسری فرزندش حضرت امام حسین (ع) در آید. سخنان سفرنامه‌نویسان در مورد شیعه شدن ایرانیان ضد و نقیض و مغرضانه و یا جاهلانه است. حتی محقق بزرگی چون ادوارد براون به نظر می‌رسد که چندان با مذهب شیعه آشنایی ندارد و با آنکه در مورد بررسی ادیان و یا فرقه‌های جدید در ایران بسیار کوشا بوده است تا صفحه ۴۲۶ سفرنامه‌اش کوچکترین اشاره‌ای به اسلام و شیعه نمی‌کند. از آن پس هم بسیار مختصر و ضمن سخن دیگران اشاره‌هایی دارد. این بی‌توجهی شاید دشمنی تاریخی و دیرپای اروپاییان را با مسلمانان توجیه کند و شاید هم تأثیر گفته‌های برخی از بزرگان اروپایی بر علیه اسلام باشد.^۱

۱. عبدالهادی حایری، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب،

البته این سفرنامه‌نویسان به اعتقادات مذهبی ایرانیان پیش از اسلام توجه داشته‌اند. همه آنها زردشت و دین او را می‌ستایند و فضیلت کسانی چون کوروش و داریوش را نتیجه تربیت مکتب زردشت می‌دانند. کتاب اوستا را می‌شناسند و درباره آن به اظهار نظر می‌پردازند.

سفرنامه نویسان اروپایی عصر قاجار با بزرگان مذهبی آن زمان بسیار کم برخورد داشته و اصولاً میانه خوبی با آنها ندارند. بیشتر آنان، ملایان دوره قاجار را بی‌سواد دانسته و پیر شیعیان خرده می‌گیرند که معنی کتاب دینی خود را نمی‌فهمند. آنها ادعا می‌کنند که روحانیان از نظر دولت وقت هم، اعتبار روحانیان گذشته ایران را نداشته‌اند، زیرا اساس حکومت قاجار ایلی بوده و بعدها به علت نوآوریهای امیرکبیر و تجددخواهی و نزدیکی به اروپا، بزرگان دینی از سست شدن اعتقادات دینی مردم می‌ترسیده‌اند، در نتیجه روحانیان یا وابسته به دولت بودند که ارزش چندانی نداشته و مورد مضحکه مردم قرار می‌گرفتند و برای آنها تصنیف‌هایی می‌ساختند و یا از مسایل سیاسی و دولتی خود را دور نگه می‌داشتند، در عین حال در زمان ناصرالدین شاه از احترام بیشتری برخوردار بودند که آن هم به علت منافع دولت بوده است. برای سفرنامه‌نویسان اروپایی بابی‌ها و بهایی‌ها جاذبه زیادی داشته‌اند و بخصوص نویسندگان انگلیسی از آنها دفاع می‌کنند. تا جایی که ادوارد براون محقق شهیر انگلیسی بهترین مبلغشان محسوب میشود و سفرنامه‌اش را برای آنها و با آنها به رشته تحریر در آورده است.

سیاحان اروپایی ایرانیان را در دینداری ریاکار و متظاهر می‌دانند و اسلام آنها را با اسلام سایر کشورها متفاوت می‌پندارند و ادعا می‌کنند که ایرانیان تشیع را مطابق با روحیات و ذهنیات خود بوجود آورده‌اند. با آنکه ایرانیان از نظر آنها تعصبی در دین ندارند ولی دین خود را به سختی تغییر می‌دهند و گویند از اروپاییان می‌خواهد که به فکر مسیحی کردن ایرانیان نباشند.

تعزیه یکی از مراسم مذهبی زمان قاجار بسیار مورد توجه سفرنامه نویسان اروپایی بوده و هر کدام از آنها که در ماه محرم و صفر به ایران آمده‌اند، درباره آن مطالبی نوشته و تعزیه را مراسمی زیبا و باشکوه خوانده‌اند. به نظر می‌رسد که این هنر خود جوش مردمی در مقایسه با تأثرهای اروپایی آن زمان از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است چه اکثر آنان از بازیگری و صحنه آرایی این آیین و نمایش مذهبی به خوبی یاد میکنند و آنرا هنرمندانه و با ارزش به حساب می‌آورند. به نظر آنان با آنکه دین در اجتماع آن زمان مقام بلندی داشته است، مردم از همه طبقات حافظ اصلی آن بوده‌اند و در مجالس مذهبی هم اکثر طبقات شرکت داشته و در کنار هم از تعالیم دینی بهره می‌برده‌اند.

فصل پنجم :

زبان و ادبیات فارسی

۱- نقش زبان فارسی در فرهنگ ایران

در فصل اول گفته شد که عناصر قوام دهندهٔ ملیت عناصری پیچیده و گوناگونند، و این مجموعه در واحدی فرهنگی به نام هویت ملی به وحدت می‌رسد. در میان این مجموعه، زبان فارسی در سرنوشت تاریخی ایران نقشی ارزنده داشته است و می‌توان چنین ادعا نمود که ایرانی از آن زمان که خود را تعریف نمود و هویت تاریخی و فرهنگی کسب کرد، بخش عمده‌ای از شناسایی خود را بر عهدهٔ زبان و ادبیات خویش گذاشت. تحقیق دربارهٔ زبانهای ایرانی قبل و بعد از اسلام بسیار صورت گرفته است. اما آنچه همه در مورد آن اتفاق نظر دارند و واقعیتی انکار ناپذیر می‌باشد این است که ایرانیان پس از پذیرفتن دین مقدس اسلام بر خلاف اقوام دیگر که در داخل قلمرو جهان اسلام قرار گرفته و پیشینهٔ خویش را به غبار نسیان پوشاندند، پس از دوران فترت دوباره به اعتبار

زبان و فرهنگ خویش در عرصه جهان درخشیدند و نام ایران و ایرانی را زنده کردند و زبان خود را زبان دوم عالم اسلام نمودند. آنگاه قلم شاعران و نویسندگان پارسی زبان به غنای فرهنگ اسلامی آنچنان خدماتی شایسته کرد که مؤرخان تاریخ اسلام، ایرانیان را سازنده فرهنگ این تمدن بزرگ به شمار آورده‌اند. این کوشش‌ها طی قرون و اعصار متمادی به زبان فارسی هویت دینی بخشید و از سویی آنکه فارسی سخن می‌راند ایرانی محسوب می‌شد. سپس زیباترین تجلیات هنری، دینی و عرفانی در قلمرو جهان اسلام به زبان فارسی صورت گرفت.

باید گفت زبان فارسی اساس ملیت و محور استوار قومیت ما است که در مقاطعی از تاریخ بالندگی و رشد خویش، با بال‌های نیرومندش، معنویت و ادب و فرهنگ را از سویی به دریای چین، از جانب دیگر به بحر سفید و از طرفی تا دریای هند رسانده است. آنگاه که از میراث فرهنگ ایرانی و زبان فارسی سخن می‌گوییم علاوه بر آنکه بخشی از هویت ایرانیان است، تاریخی گرانبار از دستاوردهای هنری، عاطفی، عقلی، احساسات، و هدفهای مشترک می‌باشد که به همبستگی روانی یکایک ایرانیان فارسی زبان منتهی شده است. بنابراین زبان فارسی وسیله پیوند هر یک از افراد ملت با فرهنگ و تاریخ و آداب خود و وسیله تفاهم و ارتباط معنوی آنها است. تا جایی که در این زمانه شگفت هم، ارزش و اعتبار زبان در قوام ملی و فرهنگی همچنان باقی مانده است. البته با توجه به اینکه زبان تنها مجموعه‌ای از الفاظ به حساب نیاید بلکه حامل روح، که در حقیقت همان مفاهیم کلمات است، به شمار آید. همان مفاهیمی که تراوشهای فکری و معنوی را در انسان سبب می‌شود و ارتباط میان افراد را امکان‌پذیر می‌کند.

۲- زبان فارسی از دیدگاه سفرنامه نویسان اروپایی

اروپاییان بین زبان فارسی و زبانهای اروپایی نوعی قرابت و نزدیکی احساس می‌کنند

که در واقع چنین هم می‌باشد. زیرا زبان ما یکی از شعبه‌های زبان هند و اروپایی محسوب می‌شود. لیدی شیل^۱ فراگرفتن زبان فارسی را آسان می‌داند و مدعی است که از نظر یادگیری شبیه به زبان ایتالیایی است و تلفظ آن هم چندان اشکالی ندارد. به نظر وی یادگیری آن مطابق با یادگیری زبانهای دیگر اروپایی است و بدون رنج و زحمت، زیرا زبان فارسی مانند سایر مظاهر ایرانی با مشکلات و مصیبت‌های مختلف عجین نشده است. تنها اشکالی که بر آن وارد می‌داند صورت ظاهری نوشتن آن است که به نظرش غیر قابل پذیرش و نجسب است و عیب دیگر آن نوشتن کلمات و جملات بدون مکث و علامت می‌باشد. زیرا مطالب آن بهیچ وجه دارای تقسیم بندی و پاراگراف و فصل و بخش نیست.

در مورد یادگیری و دلنشین بودن یا نبودن آن به عنوان یک ایرانی نمی‌توان اظهار نظر نمود اما نقص نداشتن علامتهای نگارشی در نوشته‌های فارسی، چندان هم دور از حقیقت نبوده است. خوشبختانه این عیب در دهه‌های اخیر بر طرف شده و نوشتن زبان فارسی هم به تقلید از نوشته‌های اروپایی دارای علامت و تقسیم بندی و پاراگراف گردیده است.

به هر حال وقتی که سفرنامه‌نویسی چون لیدی شیل که در نوشته‌هایش نسبت به مظاهر ایرانی دیدی بدبینانه دارد زبان فارسی را شیرین و آسان می‌داند مسلماً چنین خواهد بود.

ویلیام جکسن هم زبان فارسی را جالب و زیبا می‌خواند، حتی برای کسانی که در رشته‌های ایرانشناسی کار نکرده‌اند و مثلاً دانشجوی زبان انگلیسی هستند. از نظر جکسن چون زبان فارسی دارای وجوه صرف اسم نمی‌باشد جالب است. دیگر اینکه اختلاط لغات عربی با فارسی را، نظیر واقعه‌ای می‌داند که در زبان انگلیسی در نتیجه

۱. لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۶۶

حمله نورمان‌ها به بریتانیا روی داد و پیوندهای صرفی اسمها از میان رفت و زبان ساختمانی تحلیلی پیدا نمود.^۱

ویلیام جکسن به این امر واقف است که در زبان انگلیسی بسیاری از کلمات فارسی وارد شده است و کلمات را به عنوان نمونه ارایه می‌دهد. مثلاً، کلمه وان که به معنی ارابه بارکش یا واگون باری است برگرفته شده از واژه فارسی کاروان می‌باشد و وجه اشتقاق عامیانه آن در زبان انگلیسی carry van ذکر می‌کند.

همچنین کلماتی مانند shah و back shish و magic کلمه را مأخوذ از magi جمع مکوس یا مجوس می‌داند و کلمات دیگر مانند bazaar و tafta و غیره را به آن می‌افزاید.

جکسن در این مورد تحقیقی مفصل دارد. تاجایی که کلمات پرتقال، لیمو، خربوزه، هلو، اسفناج spinach را فارسی دانسته و julep به معنی شربت را هم معرّب گلاب فارسی می‌پندارد.

ادوارد براون محقق شهیر انگلیسی که با لهجه‌های ایرانی آشنایی دارد، طرز تکلم ایرانیان را با هر لهجه‌ای بسیار شیرین و خوش آوا می‌خواند. وی در مورد لهجه یزدی‌ها چنین اظهار عقیده می‌کند:

من با آنها شروع به صحبت کردم و از لهجه شیرین و خوش‌آهنگ آنها لذت بردم و تصور نمی‌کنم که کسی لهجه یزدی را بشنود و هرگز آنها را فراموش نماید و بقدری طرز تکلم آنها گیرنده است که بخودی خود انسان را مجذوب می‌کند و محال است که کسی با یک یزدی برخورد نماید و فوراً محبت او در دلش جا نگیرد.^۲

با اینکه در سفرنامه ادوارد براون آن دانش و اطلاعاتی که سالها بعد در کتابهایش بخصوص راجع به ادبیات ایران کسب می‌کند دیده نمی‌شود، زیرا هنوز بسیار جوان و

۱- جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۴۶

۲- براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۶۳

دانشجو است، اما در مورد لهجه‌های ایرانی دیدی محققانه و بسیار دقیق دارد. وی در مورد زبان کوهرودی می‌گوید که این زبان که در قسمت مهمی از ایران البته با تغییر لهجه‌های گوناگون به کار می‌رود و زبان نظری هم جزئی از آن است، زبان مستقلی می‌باشد که با زبان دری متداول در بین زرتشتیان یزد و کرمان قرابت زیاد دارد و به زبان سیوندی بسیار نزدیک است. وی برای اثبات این ادعا نظریه ژوستی، دانشمند آلمانی و کلمان هزار را دلیل می‌آورد. سپس کلماتی را در لهجه کوهرودی و فارسی رسمی و یزدی با هم مقایسه می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که تفاوت آنها با زبان فارسی رسمی این است که [ب] در زبان فارسی مبدل به [و] می‌گردد، مثلاً بچه=وچه. همچنین حرف [ر] که در زبان فارسی معمولی جلوی یک حرف صدا دار می‌آید در لهجه کوهرودی بعد از آن واقع می‌شود مانند: برف=وُفرا، و دیگر اینکه حرف [گ] تبدیل به [و] شده است، گرگ = ورگ.

تغییرات دیگری که ذکر می‌کند تبدیل حرف [ب] در بعضی کلمات به [ف]، اسب=آسف. و حرف [خ] که مقابل یک حرف صدا دار دیگر قرار گیرد بکلی می‌افتد همچون: سوخته = سوته^۱

۲-۱- مفهوم ادبیات در زبان فارسی و دیگر زبانها:

امروز آنچه در زبان فارسی، ترکی استانبولی و در عربی ادب و جمع آن آداب و در زبانهای اروپایی literature خوانده می‌شود دارای دو مفهوم کلی است. مفهوم خاص ادب و مفهوم عام آن. ادب در مفهوم عام خویش با کلمه فرهنگ که در زبانهای اروپایی culture خوانده می‌شود، مترادف می‌باشد. هر یک از کتابهای تاریخ ایران که ملاحظه شود، در آن وضع علمی و تحوّل دانش‌های گوناگون حتی درباره هنرمندان و

۱- ادوارد، براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۷۹-۱۷۶.

موسیقی‌دانان و دیگر افرادی که به نحوی با فرهنگ ایرانی سروکار داشته‌اند صحبتی به میان آمده است، در صورتی که هر کودک دبستانی می‌داند که دانش پزشکی و یا موسیقی جزء ادب هیچ قوم و ملتی نیست. به هر حال فرهنگ یا ادب به معنی عام آن تمام دانش‌ها را در برمی‌گیرد.

اما ادب به معنی خاص، عبارت است از خلق و ابداع و ایجاد زیبایی و هم آهنگی با مدد گرفتن از الفاظ و کلمات و معانی. از طرف دیگر ادب به معنی عام خود به دو دسته ادب عوام و ادب رسمی تقسیم می‌شود. ادب رسمی ما دارای دو رشته شعر و نثر بوده است در حالیکه ادب عوام به سه رشته شعر و نثر و نمایش تقسیم می‌گردد، نمایش مانند تمزیه و نمایش فکاهی روحی.

در میان ادب رسمی و ادب عامیانه آثاری است که رویی در ادب عوام و روی دیگر در ادب رسمی دارد. شاهنامه گرانقدر حکیم طوسی از آن جمله است، زیرا در عین حال که این شاهکار بزرگ جهانی را در قهوه‌خانه‌های شهر و روستا و در زیر سیاه چادرهای عشایر برای مردم بی سواد می‌خواندند از نظر معیارهای جهانی و در سطح بین‌المللی مقامی بلند و والا دارد. بسیاری از مردم بی سواد روستانشین و عشایر ایران تقریباً تمام داستانهای شاهنامه را از بردارند.

کوشش ارزشمند مرحوم ابوالقاسم انجوی شیرازی در جمع‌آوری داستانهای شاهنامه از زبان مردم عوام در سرتاسر کشور این ادعا را ثابت می‌کند که نه تنها شاهنامه در دل و جان ایرانیان جا دارد بلکه وارد شعرهای عامیانه در لهجه‌های مختلف ایرانی گردیده است. شعر لری دارجنگه زیباترین نوع آن است.^۱ منظومه‌های حکیم نظامی هم چنین می‌باشد و مردم عوام آن را می‌خوانند. شاید گفته شود که علت فراگیر شدن داستانهای فردوسی و نظامی قدمت چند هزارساله آن داستانهاست اما دیوان حافظ هم

۱- ابوالقاسم، انجوی، فردوسی و مردم، ج ۱، ص ۳۱۷.

در بسیاری از خانه‌های مردم ایران در بین بی سواد و باسواد وجود دارد و اکثر مردم سعدی و مولوی را می‌شناسند.^۱

۲-۲- انعکاس شعر و ادب فارسی در سفرنامه‌های اروپایی:

گویینو معتقد است که هر کس کتابی درباره ایران بنویسد و از ادبیات و شعر این کشور سخن نگردد کتابش ناقص و بی‌مایه است. وی خاورشناسانی را که درباره شعرای ایران تحقیق کرده و اشعار آنها را خوانده و ترجمه نموده‌اند به دو طبقه تقسیم می‌کند. یک دسته آنهایی که تنها به ذکر زندگی شاعر پرداخته‌اند و اصولاً به شعر آنها چندان توجهی ندارند و دسته دیگر کسانی که به بررسی اشعار شاعران همت گماشته‌اند. گویینو کار دسته دوم را می‌پسندد و معتقد است که کتابهای بیوگرافی شاعران ایران یک سلسله جملات یکنواخت است که خاورشناسان نمی‌توانند برای نوشتن شرح زندگی شاعران از آنها استفاده کنند زیرا سندیت محکمی ندارند.^۲

برای ما اهمیت ندارد بدانیم فلان شاعر در چه سالی متولد شد و در چه سالی مُرد و چه غذایی خورد. بلکه می‌خواهیم طرز فکر او را بفهمیم و بدانیم در زندگی با چه افکار متضادی مصادف شده و نظریه وی درباره مردم و محیطی که در آن زندگی می‌کرده چه بوده و افکار او چه تغییراتی در میان جامعه بوجود آورده است.^۳

نظریات گویینو در این مورد بسیار قابل توجه می‌باشد زیرا ادبیات، انعکاس اندیشه‌ها و افکار و باورهای یک ملت است که در زمانی خاص از دنیای درون به بیرون تجلی یافته و تاریخ ادبیات را بوجود آورده است. افسوس که ما هنوز پیوند میان ادبیات خود را با جامعه به روشنی دریافته و روح مردم خود را در ادبیاتمان نجسته‌ایم و به

۱- محمد جعفر محجوب، ادب و حکمت و عرفان، ص ۹-۴۲.

۲- گویینو، سه سال در ایران، ص ۸-۹۷. ۳- همان، ص ۹۹.

اهمیت رابطه بین فرهنگ شفاهی و کتبی خود چنان که باید پی نبرده و خلاصه پُلی میان هنر و تربیت زده و قدرت ادبیات را در اداره جامعه نشناخته‌ایم تا به وسیله آن به ارزشهایمان مانند آزادی، بیداری، مناعت و انسانیت نیرو ببخشیم و با ضد ارزشها چون چاپلوسی و سالوس، بندگی و فرومایگی مبارزه کنیم. این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که مادام دوستال کتابی به نام ادبیات از نظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی می‌نویسد و در آغاز آن می‌گوید: من بر آنم که تأثیر دین و آداب و رسوم و قوانین را بر ادبیات و متقابلاً تأثیر ادبیات را بر دین و آداب و قوانین بررسی کنم.

گویینو در باره شعر فارسی نظریاتی خاص خود دارد و می‌گوید: شعرای اروپایی عادت دارند که مشهودات و محسوسات خود را به شعر درآورند و آنچه را که دیده یا شنیده‌اند در قالب شعر بیان کنند ولی شعرای ایرانی در عالم خیال سیر می‌کنند. اگر به معشوقی اظهار عشق نمایند، این معشوق دختری نیست که چشم و گوش و زلف و لب و دهان داشته باشد بلکه یک معشوق خیالی است که در دنیای جادوگران و ساحران زندگی می‌کند. گاهی ممکن است منظور از معشوق خداوند باشد. به نظر گویینو این موضوعی است که مترجمین اروپایی نمی‌توانند درک کنند.^۱

این سفرنامه‌نویس اظهار می‌دارد که ایرانیان غالباً غزل‌سرا می‌باشند زیرا این نوع شعر حاوی نکات عاشقانه و تمنای وصال و ناز معشوق است. و این مباحث مورد توجه شدید شاعران ایران قرار می‌گیرد. گویینو از تعداد زیاد شاعران ایرانی تعجب می‌کند و هر شهر و حتی هر قصبه‌ای را دارای یک یا چندین شاعر معروف می‌داند، پس از این مطالب به نکته‌ای اشاره دارد که صحت و سقم آن برای اینجانب مشخص نگردید. زیرا وی می‌گوید:

در یکی از قصبات جنوب آخوند بی بضاعتی است که از شعرای معروف

می‌باشد و فعلاً مشغول نظم شاهنامه جدیدی است که دنباله و مکمل شاهنامه فردوسی خواهد شد، زیرا وقایع تاریخی را از جایی که فردوسی ختم کرده تا امروز در اشعار خویش ذکر می‌نماید.^۱

ویلیام جکسن ادبیات فارسی را در ردیف مهمترین آثار ادبی جهان می‌داند و می‌گوید که ما از آن جهت به ایران سخت دل بسته‌ایم که ادبیات و هنر ایران را می‌پسندیم، سپس اظهار می‌دارد که تاریخ تألیف اوستا و تحریر سنگ نبشته‌های ایران باستان، لااقل متعلق به قرن ششم قبل از میلاد مسیح است.^۲ این نکته‌ای است که هر ایرانی باید به آن فخر کند. بخصوص که پس از آن جکسن اضافه می‌کند که «فرهنگ و تهذیب واقعی متمدن آن است که تا حدی فردوسی و سعدی و حافظ را بشناسیم».^۳ سپس شاعران دیگری مانند خیام و نظامی و مولوی و جامی را می‌ستاید.

آنچه که برای اکثر سفرنامه‌نویسان اروپایی حایز اهمیت بوده است، بارقه‌های فکری و طرز اندیشه ایرانیان می‌باشد که همگی به ارزشمندی و زیبایی آن اقرار دارند، حتی فردی چون گویینو که معتقد است مفاهیم شعر بخصوص غزل در ادبیات ایران پیچیده و گاهی برای اروپاییان قابل فهم نیست، زیرا معشوق بر خلاف معشوق اروپایی فردی محسوس نمی‌باشد و زمانی ممکن است تبدیل به خدا شود، در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آورد، و ادبیات و شعر را یکی از دلایل اهمیت ایران می‌داند. نوشته‌اند که ایرانیان بسیار شعر گفته‌اند. آری چنین است، زیرا آنها بسیار اندیشیده‌اند و برای تفکر و احساس و آنچه که به زندگی زیبایی می‌بخشد ارزش قایل بوده‌اند. مگر تاریخ‌نیاکان ما و اوستا و آنچه از قرون گذشته بر جای مانده است، جز به خاطر نوع والای فرهنگ و اندیشه و سلوک مردمان اهمیت دارد و آیا قرآن به غیر از آنکه کلام خداست و همچنین

۱- همان.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۴۸.

۳- همان، ص ۴۸.

۱- گویینو، سه سال در ایران، صص ۹-۱۰۸.

آثار ارزشمند اسلامی و عرفانی به خاطر مفاهیم والای آن عزیز و مورد احترام نمی‌باشد. شعر زیسان احساس است و هر چه بیشتر شعر سروده باشیم از احساسات ظریف‌تر و سرشارتر برخوردار بوده‌ایم و همین است که ما را در میان ملت‌های جهان آبرومند و صاحب نام نموده است.

۲-۳- سبک شعر و نویسندگی:

از اواخر دوره صفویه عده‌ای از شاعران و گویندگان با ذوق در اصفهان، جمعی ادبی تشکیل و از سبک شعر فارسی آن عهد یعنی سبک هندی اظهار ناخشنودی کردند و بر آن شدند تا شیوه‌ای پیش گیرند که از نظر فصاحت و بلاغت مورد پذیرش گویندگان و نویسندگان صاحب نظر باشد. این شاعران معتقد بودند که باید روش گویندگان معاصر را ترک کرد و از سبک شاعران متقدم در قصیده و غزل و مثنوی و دیگر انواع شعر تقلید نمود. نثر فارسی هم رفته رفته از سستی و بی‌مایگی به در آمد و در اواخر دوره قاجار به شیوه پیشینیان نزدیک شد. این دوره که به دوره بازگشت ادبی معروف است به دو قسمت تقسیم می‌شود:

نخست از اواسط قرن دوازدهم تا اوایل قرن سیزدهم که در این مدت گویندگان در غزل و قصیده و مثنوی بیشتر از شاعران قرون ششم و هفتم و هشتم پیروی می‌کردند. دیگر از اواخر نیمه اول قرن سیزدهم به بعد که گویندگان این دوره علاوه بر پیروی از شاعران قرنهای هفتم و هشتم به سبک شاعران قرون چهارم و پنجم و ششم هم توجه داشتند. بنابراین شاعران دوره قاجار به آرایش سخن و فصاحت و بلاغت اهتمام کامل داشته و در اشعار خود به تشبیهات و استعارات دور از ذهن کمتر توجه می‌کنند.

در نثر فارسی هم نویسندگان دوره قاجار مانند شاعران این عصر از روش نویسندگان قرون ششم و هفتم و هشتم تقلید می‌کردند و نهضتی بر ضد عبارات پردازیهای غیر لازم و مضامین پیچیده و تشبیهات غیر طبیعی پیدا شد. با این وجود سفرنامه نویسان حتی

آگاهترین آنها به مسایل ادبی ایران یعنی ادوارد براون هیچگونه اطلاعی نسبت به این جریان نداشته و اگر هم داشته‌اند در کتابشان انعکاسی ندارد. ادوارد براون معتقد است که ایرانیان در تشبیهات و استعارات بسیار اغراق و مبالغه می‌کنند آنگاه شعری را از شاعری به نام راسخ مثال می‌زند که می‌گوید:

حسن مه را با تو سنجیدم به میزان قیاس پله مه بر فلک شد و تو ماندی بر زمین
براون از تغییر مهم سبک شاعران آن دوره یعنی از سبک هندی به شیوه قدما هیچ صحبتی به میان نمی‌آورد و تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که در گذشته، ایران شاعران بلند پایه داشته و اینک ندارد، البته علت آن را توجه سلاطین و امرای گذشته به سخنوری و علم و ادب می‌داند.^۱ اگر چه این موضوع واقعیت دارد ولی باز در دوره قاجار با تمام مصیبت‌هایی که برای ملت ایران به بار آمده است نسبت به شعر و ادب عنایتی خاص داشته و اکثر پادشاهان آن دوره خود شاعر بوده‌اند.

ادوارد براون از شاعران ایرانی معاصرش تنها قآنی و داوری را نام می‌برد و درباره بزرگان ادبی آن زمان حرفی نمی‌زند. این محقق شهیر از نوشتن سفرنامه‌اش تا تحریر کتاب تاریخ ادبیات ایران پیشرفتی غیر قابل وصف داشته است، البته روحیه پژوهشگری و دقت نظر وی در بعضی از امور، معرف آینده‌ای است که او را در زمره محققان بزرگ قرار می‌دهد. براون از فی‌البداهه شعر گفتن ایرانیان بسیار خوشش می‌آید و از صنعت حسن تعلیل که در شعر آنهاست با تحسین یاد می‌کند.^۲ جیمز فریزر هم معتقد است که ایرانیان درباره مسایل جزئی و بی‌اهمیت ادبی با هم مکالمات و مباحثات بسیار زیادی می‌کنند و از آن لذت می‌برند. وقتی که فریزر در خانه میرزای بزرگ است و میرزا چند بیت عربی می‌خواند که معنی آن چنین است: «موضوعی اصیل بیان شاعر را اصالت

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۲۳.

۲- همان.

می‌بخشد، اما کسی که بتواند موضوع عادی یا مبتدلی را اصالت بخشد، ماهرترین و ستوده‌ترین شاعر است.» فریزر می‌نویسد که تو نمی‌دانی که ایرانیان چه لذتی می‌برند وقتی که چنین مکالمات و مباحثات و مقالاتی درباره مسایل بسیار جزئی ویی‌اهمیت درباره سبک و انشا به میان می‌آید.^۱

فریزر هم مانند براون ادعا می‌کند که اصولاً ایرانیان سبک‌های مبالغه‌آمیز و مطمئن را نپسندند و درباره بلند پایگان زنده غلو می‌کنند و به صورتی اغراق آمیز به ستایش آنان می‌پردازند.^۲

کنت دوسرسی اصولاً سبک شرقی را همراه با تشبیه و کنایه، و اغراق آمیز می‌خواند و نامه‌ای را که محمد شاه توسط افسری برای وی می‌فرستد به عنوان یکی از نامه‌های جالب و در خور توجه در سفرنامه‌اش می‌آورد. متن نامه به قرار زیر است:

جناب کنت دوسرسی، شخصیت مشهور و مقتدر، صاحب افتخار و شهرت، دانش و تیزبینی، نیرو و اراده، رکن بزرگان ملت مسیح، سفیر بزرگ امپراتوری زیبای فرانسه، مورد محبت مخصوص... وقتی خبر انتصاب او به سمت سفیر و ورودش به مرزهای این امپراتوری مقتدر برای ما آورده شد، نظر به موافقت کامل و روابط حسنه‌ای که از سالهای دراز، بین دو امپراتوری وجود دارد و هر روز مستحکمتر می‌شود و هر گزارشی که دربار ما راجع به آن جناب تهیه کرده، حاکی از این است که آن جناب شخص ممتاز و نجیب، و هم از نظر اصل و نسب و هم از نظر لیاقت تشخص دارند و در انجام امور صاحب درایتی کاملند، خیراندیشی مخصوص ما نسبت به ایشان ظاهر گشته. برای روشن کردن این احساسات، این فرمان عالی به نشانه نیک اندیشی ما صادر گردیده، به وسیله این فرمان به شخص عالی مقام و لایق، بسیار نجیب و مورد محبت ما، شاه عباس خان، نایب رییس تشریفات دربار شاهنشاهی ما و میهماندار، نزد جناب سفیر فرانسه دستور داده‌ام که تا مرز به ملاقات آن جناب بیاید و او را تا دارالخلافه تهران همراهی

۱- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۲۰۴. ۲- همان، صص ۸۲-۱۸۱.

کند و به او سفارش نموده‌ام که در وظایف میهمانداریش اهمال ننماید، آن جناب می‌تواند اطمینان داشته باشد که تمام تقاضاهایی را که از ما دارند با کمال اشتیاق انجام خواهیم داد. آن جناب می‌تواند اطمینان داشته باشند^۱
رمضان ۱۲۵۵ هجری
(نوامبر ۱۸۳۹)

این نامه چندان هم که کنت دوسرسی اظهار می‌دارد مبالغه‌آمیز و همراه با تشبیه و استعاره نیست و نسبت به قرنهای قبل، بسیار ساده به نظر می‌رسد. وی نامه‌ای دیگر از شاه در سفرنامه‌اش آورده است که در جواب نامه‌ایست که وی از ارزروم برای دربار فرستاده بوده است. مقدمه نامه چنین است:

جناب کنت دوسرسی، شخصیت شهیر و نجیب، ذوی الاحترام، قوی شوکت، صاحب مقامات و افتخارات، واجد هوش و ذکاوت، زیور سفر، رکن اعظام که نسبت به این دودمان دارای احساسات صداقت آمیزی است، ایلچی کبیر امپراتوری عظیم الشان فرانسه که مورد محبت کامل ما است، بدانند، در زمانی که سرپرده‌های مهر آسای ما در اصفهان مستقر شد نامه آن جناب که با علم و دانش ترجمان جناب عالی در موقع ورودش به ارزروم تحریر یافته و ارسال گشته بود به نظر ما رسید. مضمون این نامه که از آغاز تا پایان، شامل حسن نیت و محبت است، آکنده از آگاهی‌های مربوط به امری می‌باشد که به دست خدمتگزاران این تخت آسمان سای به ما تسلیم شده است...^۲

در سفرنامه‌ها هر جا که ترجمه‌ای از نامه یا فرمانی شده است در آن نقصها و کاستی‌هایی است که شاید دلیل آن ترجمه ناقص سفرنامه نویسان باشد که مترجمین، بار دیگر آن نامه‌ها را از زبان سفرنامه نویسی به فارسی ترجمه کرده اند.

ویلیام جکسن عهدنامه‌ای را که در ۱۳ دسامبر سال ۱۲۳۷ ه. ق. / ۱۸۵۶ م. میان ایران

۱- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ص ۸۵.

۲- همان، ص ۱۵۳.

و آمریکا بسته شد و یک سال بعد به مرحله اجرا درآمد ذکر می‌کند. در اینجا به ذکر مقدمه آن برای ارایه سبک نامه‌نگاری و نویسندگی در زمان قاجار اکتفا می‌گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

«صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوریه ینگه دنیای شمالی»

چون اعلیحضرت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیو انجم حشم، جمشید جاه، دارا دستگاه، وارث تاج و تحت کیان، شاهنشاه اعظم با استقلال کل ممالک ایران و رییس ممالیک مجتمعه آمریکا شمالی هر دو علی السویه تمنی و ارادت صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و به واسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند. لهذا تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران، جناب مجدت و فخامت نصاب، امین الملک فرخ خان، ایلچی کبیر دولت علیه ایران، صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکمل به الماس و رییس ممالک مجتمعه آمریکا شمالی کارولی اسپنس، وزیر ممالک مجتمعه مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه‌های خود را مبادله کردند، قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمایند...^۱

این نامه باتمام لاف و گزاف‌هایی که دارد یک حقیقت از همان آغاز آشکار می‌سازد و آن اینکه شاهان قاجار و اصولاً ایرانیان تا آن زمان خود را چندان کمتر از آمریکا نمی‌دانند و هنوز به گذشتگان خود افتخار کرده و به پایه و زیربنای محکم دولت و کشور خود اعتقاد دارند.

۳- معرفی شعرای فارسی زبان

چنانکه گفته شد سفرنامه نویسان اروپایی دوره قاجار تنها درباره شاعرانی سخن

می‌گویند که در بین ایرانیان دارای شهرت و اعتباری بوده بخصوص، عامه مردم آنها را قبول داشته باشند. در این میان شاعران بزرگی چون مولوی و عطار و سنایی مورد کم توجهی آنها واقع شده‌اند. شاید دلیل آن همان باشد که در میان مردم عوام کمتر جای خود را باز کرده‌اند. به هر حال مولوی با آن همه عظمت و جهان‌بینی خاص و اصولاً شاعران عارف مسلک ایران جایی در سفرنامه‌های اروپایی ندارند. با آنکه ادوارد براون بارها به شعر مولوی استناد می‌جوید و با توجه به اینکه سالها در ترکیه اقامت داشته و به شهرت این عارف بزرگ در آن منطقه آگاه بوده است، چندان مطلبی درباره وی نمی‌آورد. در دنباله این مبحث شاعرانی که در سفرنامه‌ها بیشتر از آنها سخن به میان آمده است معرفی می‌گردند.

۱-۳- خواجه حافظ شیرازی:

در میان سفرنامه نویسان اروپایی و غربی، جکسن آمریکایی بیش از دیگران به حافظ ارادت نشان داده است و در کتاب خود شرح مفصّلی درباره این شاعر شیرین سخن ایرانی دارد. شرح جکسن همانهایی است که در کتاب‌های تذکره قبل از وی آمده است و مطلب تازه‌ای در بر ندارد، اما به نظر می‌رسد که جکسن از ساختمان خاص شعر حافظ بخصوص تکرار قوافی و ردیفهای آن بسیار خوشش می‌آید، بطوریکه به ترجمه انگلیسی والتریف اشاره می‌کند که توانسته است غزل معروف حافظ را با برگردان «تازه به تازه نو به نو» چنانکه باید ترجمه و زیبایی آن را نشان دهد. اصل غزل چنین است:

مطرب خوش نوا بگو تازه به تازه نو به نو

باده دلگشا بجو تازه به تازه نو به نو

با صنمی چو لعبتی خوش بنشین به خلوتی

برسرشان به آرزو تازه به تازه نو به نو

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، صص ۴-۶۳.

بر ز حیات کی خوری، گرنه مدام می خوری

باده بخور به یاد او، تازه به تازه نو به نو

شاهد دلربای من، می کند از برای من

نقش و نگار و رنگ و بو تازه به تازه نو به نو

باد صبا چو بگذری بر سر کوی آن پری

قصه حافظش بگو تازه به تازه نو به نو^۱

جالب اینجاست که استاد مسعود فرزاد، این غزل را کم مایه و غیر اصیل دانسته و اظهار می دارد که متعلق به حافظ نیست. زیرا تنها در چهار نسخه دیده شده است که قدیمیترین آن متعلق به قرن یازدهم هجری می باشد.^۲

گویینو حافظ را در اروپا معروفتر از فردوسی و سعدی می داند و اظهار می دارد، نخستین کسی که حافظ را به اروپاییان معرفی کرد یک جهانگرد ایتالیایی به نام دلاواله بود که در قرن هفدهم در زمان شاه عباس به ایران آمد، مدتی در شیراز ماند، قبر حافظ را دید و در بازگشت ضمن سفرنامه خود شرح حال حافظ را نوشت و به اروپاییان شناساند. نیم قرن بعد خاورشناس اتریشی تنها یکی از قطعات حافظ یعنی: «ایا یا ایهاالساقی...» را ترجمه نمود. در قرن هیجدهم چند تن از خاورشناسان اروپایی به ترجمه تمام یا قسمتی از غزلیات حافظ همت گماشتند، مانند ریشاردسون انگلیسی، بارون زویسکی، سوم وهل آلمانی که هر کدام تعدادی از غزلیات حافظ را به زبان خود ترجمه کردند.^۳

ارزشی که حافظ در نظر ایرانیان داشته و حرمتی که مردم چه باسواد و چه بی سواد

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۳۸۲.

۲- مسعود فرزاد، حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلیات، جلد سوم، ص ۱۱۱۹.

۳- گویینو، سه سال در ایران، ص ۱۰۲.

برای وی قابل بوده‌اند در سفرنامه‌ها بخوبی آشکار است. تا جاییکه گویینو علت ترجمه نشدن تمام حافظ را تا آن زمان خودداری مردم از فروش نسخه‌های خطی حافظ می داند و می گوید: چون هنوز صنعت چاپ به ایران نرفته بود و ایرانیان هرگز حاضر نبودند کتاب دست‌نویس خود را بفروشند ترجمه آن ممکن نبود. گویینو معتقد است که ایرانیان علاقه زیادی به کتابهای خود دارند و شگفت اینجاست که هر قدر سواد آنها کمتر باشد بیشتر به آن کتاب علاقمند می شوند و افراد بی سواد به قدری به کتابهای موجود در خانه علاقه دارند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند آن را بفروشند بویژه به یک اروپایی، مگر به بهای بسیار گران^۱

گویینو اظهار می دارد که در اواخر قرن هیجدهم میلادی که برای نخستین بار حافظ به زبان پارسی در کلکته چاپ شد و به دست خاورشناسان رسید هامر خاورشناس اتریشی دیوان حافظ را ترجمه نمود که البته ناقص و تحت اللفظی بود. پس از آن چاپ قسمتی از ترجمه غزلیات حافظ به آلمانی در مجموعه اشعار گوته حافظ را در اروپا مشهور ساخت. دومر آلمانی هم به ترجمه دیوان حافظ اقدام نمود که توانست جنبه صوفیانه اشعار را نشان دهد. بعد از وی شوانو آلمانی دیوان حافظ را از روی یکی از نسخ خطی که در مصر به دست آورده بود با شعر ترجمه کرد. تا آن زمان ترجمه شوانو از نظر هنری و ادبی بهترین ترجمه بود.^۲

ادوارد براون هم به اهمیت سعدی و حافظ در جامعه ایران واقف است و در کتابش از آنها نام می برد و گاهی اشعار یا ضرب‌المثلهایی از آنها در نوشته‌هایشان می آورد. گاهی هم خود داستانهایی از آنها نقل می کند که مسلماً از زبان ایرانیان شنیده بوده است. زمانی که ادوارد براون با دوست ایرانی خویش به یزد می رود، دوستش از ملاقات حافظ و تیمور لنگ تعریف می کند و اینکه تیمور لنگ از حافظ می پرسد که چرا سمرقند و بخارا

۱- همان، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۶.

را که از شهرهای مملکت من است به خال صورت معشوق خود بخشیدی؟ و حافظ جواب می‌دهد که بر اثر همین بذل و بخشش فقیر شدم، گفته دوست ایرانی خود را تصحیح می‌کند که چنین نیست. حافظ گفته است که من در کتاب خود این‌طور نوشته‌ام، بلکه نوشته‌ام «به خال هندویش بخشم سه من قند و دو خرما را»^۱

ویلیام جکسن آرامگاه حافظ را چنین توصیف می‌کند:

پس از گذشتن از حومه شهر به محوطه حصار داری که آرامگاه را در برگرفته است رسیدیم چون از مدخل آن گذشتیم خویشتن را در صحن وسیع مربع شکلی یافتیم که سه طرف آن، ساختمان‌های یک طبقه قرار گرفته بود و در آنها روحانیان و درویشان و زایران اقامت کرده بودند. درختان تبریزی، سرو و افرا در همه جا سایه افکنده بود. در زیر سایه‌های آن، حوض کوچکی به چشم می‌خورد، آرامگاه حافظ در وسط باغ قرار داشت. و در پیرامون آن تعدادی قبرهای دیگر دیده می‌شد. زیرا مدفون شدن در نزدیک خاک شاعر اینک امتیازی به شمار می‌رود و از آرامگاه خوب محافظت می‌شود... تخته سنگی مستطیل شکل از مرمر به جای سنگ قبر اصلی مزار را می‌پوشاند و گویند سنگ قبر اصلی را کریمخان زند پس از تعویض دستور داد در باغ جهان‌نما بگذارند. سنگ قبر فعلی به زیبایی تمام حجاری شده است و در روی آن اشعاری از خود حافظ و در بالای آن کتیبه‌ای به عربی کنده شده است و آن سوره‌ای از قرآن است... در پایین سنگ قبر تاریخ مرگ شاعر کنده شده و آن تاریخ سال ۱۳۸۹ (۷۹۱ هجری قمری) است.^۲

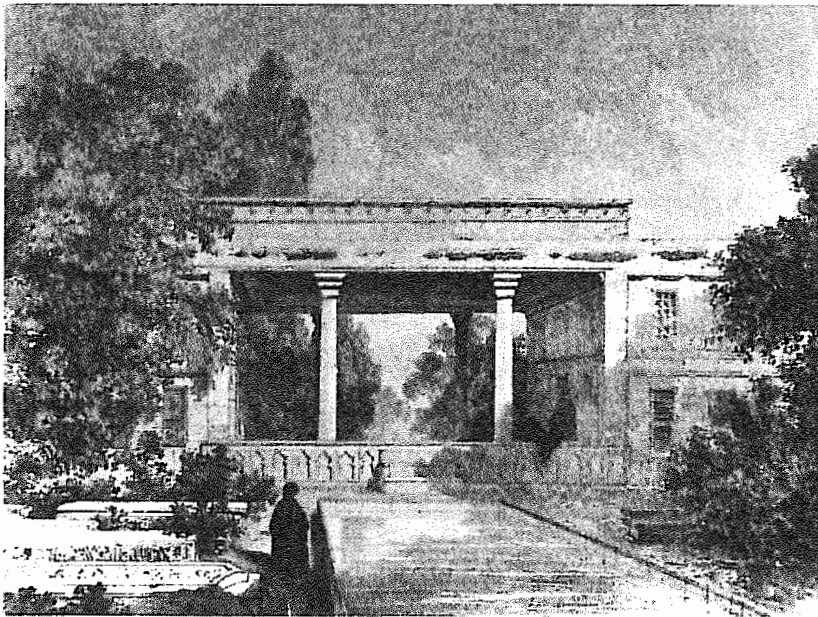
چنانکه ملاحظه می‌شود ساختمان حافظیه با حافظیه امروز بسیار تفاوت دارد. عمارت‌های سه طرف آن و حوض کوچک تغییر شکل داده شده است. جکسن با تمام دقتی که در به تصویر کشیدن و شرح آثار تاریخی و یا ادبی ایران داشته است به نظر می‌رسد که کوچکترین اطلاعی درباره عرفان و آن گفته حافظ جاویدان که فرمود:

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۴۱۸.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۳۸۳.

بر سر تربت من گر گذری همت خواه که زیارتگه زندان جهان خواهد بود ندارد، به طوری که فکر می‌کند مردم در آنجا آرامگاه ساخته‌اند که قبر آنها حفظ شود و یا اینکه در کنار شاعر بودن برای مردگان امتیازی به حساب می‌آید.

تبرستان
www.tabarestan.info



حافظیه شیراز

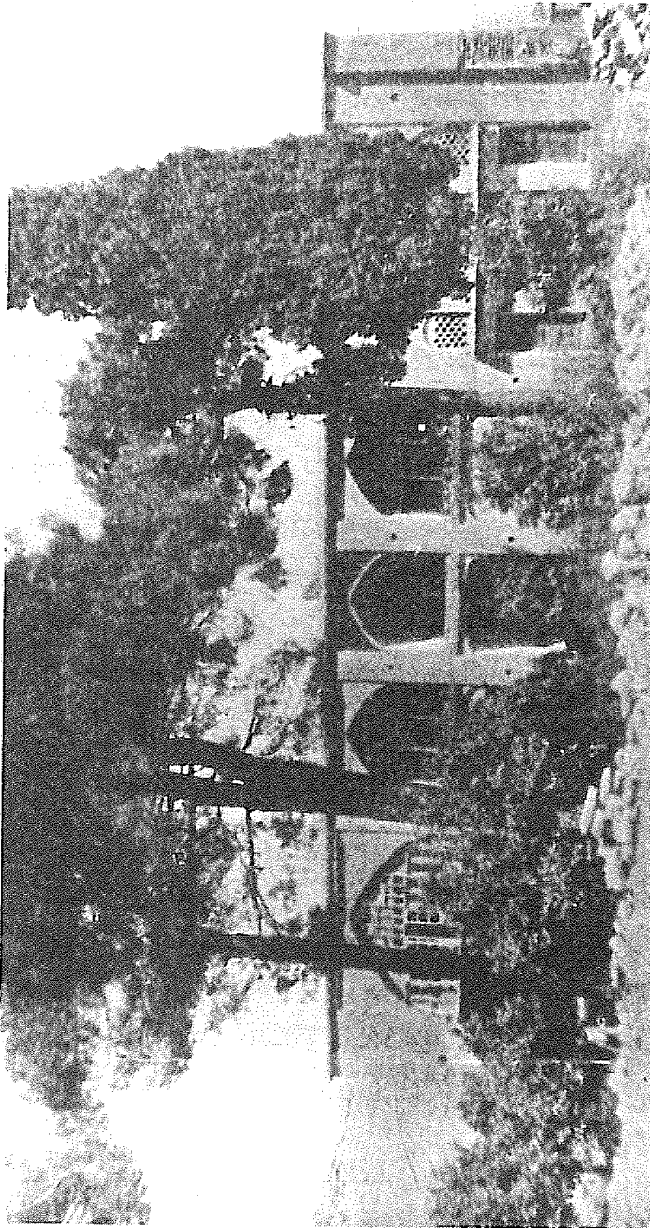
۲-۳- سعدی، شاعر شیرین سخن:

آنقدر که سفرنامه نویسان اروپایی به حافظ و فردوسی توجه دارند، سعدی را کمتر می‌شناسند. از بین آنها ادوارد براون سفرنامه نویس انگلیسی و ویلیام جکسن آمریکایی به وی ارادت نشان می‌دهند. براون چنانکه از نوشته‌هایش برمی‌آید سعدی را بخوبی می‌شناخته، و کتاب گلستان و بوستان وی را خوانده بوده و حتی هنگام صحبت کردن قسمتهایی از گلستان را که از حفظ داشته به کار می‌برده است. وی بارها از این شاعر و نویسنده بزرگ در کتابش نام می‌برد.

جکسن علاوه بر ذکر خصوصیات سعدی، آرامگاه وی را زیارت کرده است و آن را مناسب با چنین شخصیتی ذکر می‌کند. چنانکه از نوشته‌های جکسن برمی‌آید در زمان قاجار سعدیه با شکوه فراوانی مورد توجه ایرانیان قرار داشته و دارای باغی مشجر بوده و سرتاسر آرامگاه با فرش ایرانی مفروش می‌گشته است:

آرامگاه سعدی چون آرامگاه حافظ باغ محصور است و درختان تبریزی و سرو، بوته‌های معطر و گلبنهای گل سرخ، عمارتی را که کالبد بزرگترین شاعر اخلاقی ایران را در برگرفته است، احاطه کرده‌اند. برآستی اینجا برای کسی که به دو تاز آثار خود، نام گلستان و بوستان را داده است، آرامگاه مناسبی است. در این باغ، سعدی تک و تنها مدفون است، یا لاقبل من قبر دیگری را در آن حوالی ندیدم. در حال حاضر قبر در میان ساختمان واقع شده است. دری بزرگ و ستبر به اتاقی که قبر در آن واقع است باز می‌شود و جسد شاعر در صندوق سنگی بزرگی گذاشته شده است که اطرافش را پنجره‌ای آهنین محصور ساخته است. خود اتاق تزئین ندارد ولی سراسر با یک قالی ایرانی مفروش شده است.^۱

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۳۸۴.



THE BUILDING CALLED THE "SADIEH" OUTSIDE SHIRAZ THAT CONTAINS THE STONE COFFIN OF THE POET SADI

سعدیه شیراز

شیرستان
www.tabarestan.info

۳-۳-۳- فردوسی، شاعر ملی و هومر ایران:

اکثر سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار فردوسی را می‌شناسند و به عظمت کار وی آگاهی دارند. با آنکه هنوز شاهنامه به طور کامل به زبان اروپایی ترجمه نشده بود، داستانهای این اثر والای ایرانی را می‌دانند و در جستجوی مکانها و صحنه‌هایی هستند که داستان‌های پهلوانی در آنجا به وقوع پیوسته است.

جای شگفتی است که آنها به اسطوره یا حماسه بودن وقایع کتاب چندان اهمیتی نمی‌دهند و آن را واقعی می‌دانند و باورهای مردم ایران را درباره شخصیت‌های شاهنامه می‌پذیرند. با آنکه سفرنامه‌نویسانی چون گوینو، جکسن، بارنر، کرزن، فریزر و مکتزی مطالب بسیاری درباره حکیم طوس و کتاب جاویدانش شاهنامه نوشته‌اند اما اظهارات گوینو بسیار هوشمندانه و مطابق با واقعیت می‌باشد. زندگی این رادمرد ملی در سفرنامه‌ها تکرار همان گفته‌های پیشین است ولی در آن زمان که هنوز خاورشناسان چندان تحقیقی درباره کتاب شاهنامه نکرده بودند گوینو جلوتر از زمان خویش، هدف فردوسی را از سرودن شاهنامه بسیار خوب درک کرده است، چنانکه می‌گوید:

فردوسی یگانه شاعر بزرگ ایرانی است که دارای ایده‌آل و خط مشی مخصوص بوده و عمر خود را وقف ایده‌آل خود نمود.^۱

ما ایرانیان بهتر از آنها می‌دانیم که این ایده‌آل چه بود و چگونه ما را در شب سیاه و خوفناک تاریخ از خود بیگانه شدن به صبح سپید سرفرازی رساند. گوینو علت به نظم درآمدن کتابی عظیم همچون شاهنامه را رفتار ترکان غزنوی نسبت به ایرانیان می‌داند و اینکه آنها به طبقات مختلف ایرانی به دیده حقارت می‌نگریستند و فرماندهی نظامیان به خان زاده‌های ترک اختصاص داشت و فرزندان ایرانی و آنهایی که از نسل دهقانان یعنی پاکترین نژاد آریایی بودند نمی‌توانستند به مقام فرماندهی برسند. از همه مهمتر

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۹۹.

افتخارات تاریخی و ملی ایران قدیم بکلی فراموش شده بود و هیچ کسی از سلاطین قدیم ایران یاد نمی‌کرد، از طرف دیگر دانشمندان ایرانی کتابهای تاریخی و علمی خود را به زبان عربی می‌نوشتند و در همان زمان خواجه حسن میمندی وزیر معروف سلطان محمود غزنوی با اینکه اصل و نسب ایرانی داشت به علتی نامشخص به‌خشنامه‌ای صادر کرد که از این پس احکام رسمی را به زبان عربی بنویسند، این وضع بر سخن‌سرای خراسان‌گزان آمد، تصمیم گرفت که مفاخر ایران قدیم را زنده کند و به چنین آرزویی نایل گردد، چنانکه در تمام قصه‌های شاهنامه این تجلیل و تکریم نسبت به مفاخر ایران قدیم مشاهده می‌شود. فردوسی دریافته بود که پس از صدور حکم خواجه حسن میمندی زبان فارسی بزودی از بین خواهد رفت و زبان عربی جانشین آن خواهد شد. بنابراین مصمم گشت که در شاهنامه از به کار بردن کلمات عربی جز در مواقع ضروری خودداری کند.

البته گوینو درباره جانشینی زبانها مبالغه می‌کند زیرا حتی اگر شاهنامه هم نوشته نشده بود ایرانیان با تغییر حکم حسن میمندی باز هم فارسی زبان بودند و زبان عربی نمی‌توانست جای زبان فارسی را بگیرد. چه برای جانشینی زبانها عوامل بسیار زیادی از جمله فرهنگ عمومی یک ملت لازم است تا آمادگی چنین تغییری را داشته باشد. به هر حال گوینو لحن حماسی شاهنامه را حتی از ایلیاد هومر مؤثرتر می‌داند و اظهار می‌دارد که هیچ شاعری در جهان نتوانسته است میدانهای جنگی را نظیر شاهنامه مجسم نماید. این سفرنامه‌نویس خوش ذوق معتقد است که وقتی انسان در شاهنامه شرح یکی از میدان‌های جنگ را می‌خواند مثلاً، «ستاره نظاره بر آن رزمگاه» اعصابش به لرزه در می‌آید.^۱

ویلیام جکسن هم چنانکه از نوشته‌هایش برمی‌آید شاهنامه را خوانده بوده است و

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۰۰-۹۹.

داستانهای آن را خوب می‌داند. برای وی داستان کیخسرو و گوشه‌گیری او همچنین کشته شدن افراسیاب به دست موبدی به نام هوم جالب است.^۱

جیمز ییلی فریزر در زمانی که به ایران آمده است یعنی در زمان ناصرالدین شاه هنوز تاریخ باستانی ایران که نمونه بارز و کاملش شاهنامه فردوسی است بصورت اساطیری و افسانه‌ای شناخته می‌شد، اما این سفرنامه نویسنده هوشمند به داستانهای شاهنامه به عنوان تاریخ کهن ایران می‌نگرد تا جایی که پس از بازدید دزی در یکی از روستاهای بین شاهرود و میمه آن را منسوب به دوران باستان ایران و جنگهای ایران و توران می‌داند. «من خود مایلیم به اینکه ساختمان این دژ را به عهدی بسیار کهن نسبت دهم به روزگاری که جنگهای ایران و توران به مقایسه وسیع‌تر از امروز، روی می‌داد.»^۲

فریزر در سفرنامه‌اش از داستانهای شاهنامه بسیار یاد می‌کند و می‌خواهد زمان و مکان رویدادهای داستان را مشخص نماید، ولی در مورد مکان وقایع دچار اشتباه می‌شود. مثلاً سملقان از توابع بجنورد را با سمنگان که در داستان رستم و سهرات در تخارستان و نزدیکی بلخ است اشتباه گرفته است.^۳ و یا اینکه نیل کوه در مازندران را محل دیوان مازندران نام می‌برد.

مکنزی گویی به دیو سپید شاهنامه به عنوان نمادی از بیگانگان می‌نگرد که چندان هم خالی از حقیقت نیست. شاید گفته‌های مردم ونظری که نسبت به انگلیسی‌ها دارند، این باور را القا نموده است. وی می‌نویسد:

شنیده بودم که در آن حوالی آثار یک شهر قدیمی دیده شده و غاری هست که مقر دیوان سپید بوده، در تنه خالی درختی که در این مملکت به جای قایق از آن استفاده می‌کنند... به نظرشان می‌رسید که قنسول انگلیس دیو سفید است ولی شاید دیو یا شیطان چیز بدی نباشد.^۴

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۱۶۱. ۲- جیمز ییلی فریزر، سفرنامه فریزر، ص ۲۵۷.

۳- همان، ص ۲۶۷. ۴- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۶۷.

مکنزی اصولاً به داستانهای اساطیری که از زبان مردم شنیده توجه بسیار داشته است و در سفرنامه‌اش از آنها یاد می‌کند. داستان قیر فریدون یکی از آنهاست. وی ادعا می‌کند که: در شهر ساری، مسجد جمعه در گذشته معبد گبرها بوده و مزار فریدون در آنجا قرار داشته است که دیگر اثری از آن نیست. ساختمان دیگری در قدیم وجود داشته که به گنبد سلم و تور مشهور بوده است و مردم درباره آن داستانهای زیاد گفته‌اند. برای مثال، تعریف می‌کنند که شخصی از اهالی ساری به هندوستان رفت. در آنجا با جادوگری آشنا گردید، چون جادوگر فهمید که این شخص از اهالی ساری است. درباره به جا ماندن گنبد سلم و تور از او پرسید، پس از آنکه جواب مثبت شنید حاضر شد که پول مراجعت آن شخص را علاوه بر هزار تومان بپردازد، به شرط اینکه در این ساختمان وردی بخواند و در آن حال به سقف نگاه نکند. مرد شرط را می‌پذیرد. هنگام بازگشت به ساری چنین می‌کند، اما پس از خواندن ورد صداهایی می‌شنود به بالا می‌نگرد. در همان لحظه مقدار زیادی سکه طلا به جلوی او می‌افتد و مرد متوجه می‌شود که اگر نگاه نکرده بود پولها پرواز کرده و نزد مرد هندی می‌رفت.^۱

بارنر به غاری اشاره دارد که محل کشتن دیو سپید بوده است. مردم آنجا را می‌شناخته و هنگام نشان دادن آن، اشعاری از شاهنامه می‌خوانده‌اند.^۲

کرزن می‌کوشد تا قهرمانان شاهنامه را با بزرگان انگلیسی مقایسه کند به همین جهت رستم را معادل سن جرج اژدها افکن در تاریخ انگلیس می‌داند و می‌نویسد: همانطور که ما شرح دلاوری‌های او را نقش سگه‌های خویش می‌سازیم ایرانیان هم با صحنه‌های مربوط به داستانهای شگفت انگیز رستم، بالای سردرها و دروازه‌ها و ستونها را آرایش می‌دهند. این سفرنامه‌نویس بار دیگر رستم را با پادشاه آرتور می‌سنجد و اظهار می‌دارد که مقام رستم پهلوان مانند پادشاه آرتور است اما وی با دیوها و شیطانها درافتاده و بر

۱- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۱۲۵. ۲- بارنر، سفرنامه بارنر، ص ۹۴.

ضد لشکریان نابکار توران و افراسیاب نبرد کرده است.^۱

شاهنامه همان قدر که در میان سفرنامه نویسان اروپایی شهرت داشته، در ادبیات اروپایی بخصوص ادبیات رومانتیک هم نفوذ کرده و تأثیر گذاشته است. از قهرمانان شاهنامه، رستم بیش از دیگران نظر اروپاییان را جلب می‌کند و در آثار آنان انعکاس دارد. لامارتین شاعر ونویسنده بزرگ فرانس. (۱۸۶۹ ه. ق - ۱۷۹۰ م.) از این تأثیر بی‌نصیب نمی‌باشد. منظومه شاعر بزرگ انگلیسی، ماتیو آرنولد، (۱۸۸۸ ه. ق - ۱۸۲۲ م.) شاهکار دیگری از رستم و سهراب در ادبیات اروپایی است. گوته که تأثیر افکار حافظ در اشعارش نمایان است در پایان یکی از مجموعه‌های شعر خویش به نام دیوان شرقی نام فردوسی را آورده و شاهنامه را به عظمت ستوده است. ویکتور هوگو (۱۸۸۵ ه. ق - ۱۸۰۲ م.) هم در کتاب شرقیات در بعضی موارد از فردوسی پیروی کرده است.

۳-۴- نظامی:

جکسن از سفرنامه نویسانی است که حکیم نظامی را خوب می‌شناسد. هنگامی که به گنجه می‌رسد قبل از هر چیز از آرامگاه نظامی و مسجدی که شاه عباس در آنجا ساخته است دیدن می‌کند و درباره زندگی و آثار وی مطالبی مبسوط می‌نویسد. ادوارد براون هم در کتابش از آثار نظامی یاد می‌کند. اما آشنایی کنت دوسرسی از گونه دیگری است. وی در کتابش داستانی را به نظامی نسبت می‌دهد که شباهتهایی به منظومه خسرو و شیرین دارد. با این تفاوت که به جای فرهاد معماری به نام شراب، کوه بیستون را می‌کند و چون کارش به اتمام نمی‌رسد در قسمتهایی از ایران داستان شراب و شیرین را به عنوان ضرب المثل می‌آورند. نوشته کنت دوسرسی به شرح زیر است:

۱- گُرن، ایران و قضیه ایران، ص ۳۰۸.

یک معمار معروف به نام شراب که در زمان ساسانیان می‌زیسته است مأمور می‌شود که کوه بیستون را سوراخ کند تا آب رودخانه، دشت وسیعی را که در پای آن قرار دارد مشروب سازد. شراب، شاهزاده خانم جوانی از ارمنستان به نام شیرین را دوست داشته و قرار بوده است که در برابر کاری که انجام می‌دهد به ازدواج وی درآید، اما هنگامی که با حرارت مشغول انجام این کار بوده پسر پادشاه بابل دل از نامزدش می‌ریاید و به وسیله پیرزنی به شراب خبر می‌دهد که شیرین مرده است. شراب از شنیدن این خبر دیوانه می‌شود و پیام آور را با چکشی که در دست داشته می‌کشد و خود را از بالای کوه به پایین پرتاب می‌کند و به همین سبب این کار ناتمام می‌ماند. داستان عشق شراب و شیرین در این قسمت از ایران جزئی از فرهنگ عامه شده و هر وقت بنایی را می‌بینند که ناتمام مانده است و علتش را نمی‌دانند می‌گویند شراب آن را برپا کرده تا شیرین را در آن جا دهد.^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود پسر پادشاه بابل جای خسرو پرویز را گرفته و منظومه زیبای حکیم نظامی به رنگی دیگر در آمده است.

۴- سفرنامه ادوارد براون و ادبیات ایران

خدمات ادوارد براون محقق شهیر انگلیسی، در جمع آوری تاریخ و سرگذشت بزرگان ادبی ایران بسیار ارزنده و قابل تقدیر است. وی نه تنها از نویسندگان و شاعران ایرانی قبل و بعد از اسلام بخوبی آگاهی دارد و در کتاب ارزشمند خویش با دقت فراوان به معرفی آنها پرداخته است، بزرگان ادبی زمان قاجار را هم می‌شناسد. اما در کتاب سفرنامه خویش حتی سایه‌ای از آن همه استعداد و تبحر به جا نگذاشته است. ادوارد براون در سفرنامه‌اش تنها با فرزندان وصال ملاقات و از آنها نام می‌برد و بجز سعدی، حافظ، فردوسی، نظامی، عراقی، ناصرخسرو، عبیدزاکانی و شیخ محمود

۱- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ص ۲۲۵.

شبه‌تری از هیچ شاعر و نویسنده‌ای یاد نمی‌کند. گویی ادوارد براون هنگام آمدن به ایران در سن بیست و هفت سالگی که سفرنامه‌اش را به رشته تحریر درآورده است، هنوز از آن همه استعداد و حافظه و اطلاع اثری در وجود او دیده نمی‌شود، البته روحیه پژوهشگر و دقت نظر ایشان از همان ابتدا حتی در سفرنامه بخوبی آشکار است. ادوارد براون در سفرنامه خویش تنها از شاعران بابی و بهایی و ازلی با اشتیاق زاید الوصفی سخن به میان می‌آورد. نوشته‌های وی مؤید این موضوع است که در هیچ شهر و دیاری ادیبان و نویسندگان توجّهش را جلب نمی‌کنند و تنها به دنبال شاعران آن فرقه می‌باشد. با عندلیب شاعر بهایی مباحثه داشته و قصیده‌ای را که در وصف یکی از زنان بابی گفته بوده است به عنوان هدیه می‌پذیرد، و از نقاط مختلف ایران، بایها از طریق پست و تلگراف برایش شعر می‌فرستند. همه جا بدنبال اشعار قرّة‌العین زن بابی است و سرفصل هفدهم کتابش را با این شعر قرّة‌العین آغاز می‌کند.

تو و ملک و جاه سکندری، من و رسم و راه قلندری

اگر این خوش است تو در خوری، وگر آن بد است مرا سزاست

جای تعجب است که چگونه ذهن کنجکاو شخصی چون ادوارد براون در جستجوی کتاب و شعر و نوشته عارفان و سخنوران بزرگ ایرانی نبوده است. اما برای پیدا کردن یک نسخه از کتاب بیان دو روز در روستایی می‌ماند. به نظر می‌رسد که تا آن زمان با عرفان ایران هم آشنایی نداشته است، زیرا شیفته و مجذوب اشعار نبیل است و از پیر جمال به عنوان یک شاعر عرفانی نام می‌برد. افراد فوق‌الذکر از شاعران بابی می‌باشند.^۱ برای اینجانب مشخص نگردید که اصولاً چرا ادوارد براون با شیعیان در تماس نیست. چنانکه وقتی که می‌خواهد در مورد مهمترین کتب فقهی شیعه کسب اطلاع کند از اشخاص بابی می‌پرسد و آنها کتابهای معراج السعادة و بحار الانوار و من لا یحضر

و اصول کافی را نام می‌برند. شاید علت آن دوری کردن مردم شیعه از براون و اصولاً خارجیان بخصوص اروپاییان غیرمسلمان باشد. زیرا آنها بازشدن پای اروپاییان و مسیحیان را به ایران همراه با از بین رفتن دین و ایمان مردم می‌دانستند و به همین جهت از کلیه مظاهر غرب رویگردان بودند.

در آن روز دو برادر به منزل ما آمدند، آنکه شیعه بود ارتباطی با من پیدا نکرد ولی

آقا محسن که بابی بود با من مربوط گردید و من او را جوان بسیار خوبی یافتم و

هرگز نیکی فطرت او را فراموش نمی‌کنم.^۱

ادوارد براون پارها در کتابش این بیت معروف مولوی را از زبان بابی‌ها تکرار کرده است:

دیده‌ای باید که باشد شه شناس تا شناسه شاه را در هر لباس

ادوارد براون در سفرنامه خویش از تصنیفاتی عامیانه نام می‌برد که تعداد آنها بسیار

زیاد است. این نوع شعرها که با لطافت خاصی سروده شده، سراینده‌اش گمنام می‌باشد.

برای مثال براون وقتی که به وصف باغ دلگشا در شهر شیراز می‌پردازد چنین می‌گوید که:

صاحب باغ دلگشا صاحب دیوان بوده است. وی اگر چه زمامدار بدی بود ولی بیرحم و

ستمگر به حساب نمی‌آمد. معذک شیرازیها در تصنیف‌های خود به او کنایه‌های زیادی

می‌زنند.

دلگشا را ساخت زیر سرسک دلگشا را ساخت با چوب و فلک

و سرسک عبارت از سرایشی صافی می‌باشد که در یکی از تپه‌های شرقی تنگ

الله‌اکبر و بالای باغ دلگشا قرار دارد. براون در سفرنامه‌اش وقتی که عمارت کلاه فرنگی

را وصف می‌کند شعرهایی را که بر روی بخاری‌های عمارت نوشته بوده است ذکر

می‌کند، مانند:

از بخاری ما طریق دوستی آموختیم خویشان را برای هم‌نشینان سوختیم

و یا

بغیر از بخاری ندیدم کسی که با دشمن و دوست گرمی دهد^۱

شهرهای باستانی ایران

سفرنامه‌نویسان اروپایی به شهرهای باستانی ایران که وارد می‌شوند به معنی و اشتقاق و قدمت آن شهرها اظهار علاقه می‌کنند و سعی دارند لااقل آن را با داستانهای تاریخی و باستانی ایران ارتباط دهند. در بین آنان جکسن در مورد بسیاری از شهرها تحقیقاتی کرده است از جمله: تبریز، ارومیه، کنگاور، مرند، همدان و غیره. جکسن درباره شهر تبریز چنین می‌نویسد:

شهری که در آثار یونان و روم قدیم به عنوان گزکه یا گنزکه و در آثار ارمنی به نام گندزک یاد شده است، قابل انطباق با شیز و در نتیجه با تخت سلیمان کنونی است. پیشتر گفته شد که یاقوت گزن و شیز را یکی می‌داند، هر چند این خردابه که قبل از وی می‌زیسته است آنها را دو جای متمایز از هم دانسته است.

راولینس برای اثبات صحت این انطباق از مطالب مربوط به لشکرکشی خسرو پرویز (۵۸۹م) بر ضد بهرام چوبین و از جنگهای هراکلیوس امپراتور بیزانس علیه خسرو بهره می‌جوید. آنگاه به ذکر دو شاهد درباره گنزک و شیز و آتشکده آذرگشسب می‌پردازد و آنها عبارت از مطالبی در روایات زردشتی و آنچه مربوط به پادشاه روزگار کهن‌تر، کیخسرو و دشمن او افراسیاب تورانی است، می‌باشد. در یکی از رسالات پهلوی به نام شترویهای ایران (شهرهای ایران) که در آغاز قرن نهم میلادی نوشته شده، در ضمن وصف شهرها چنین آمده است که شهر گنجک یا گنزک را افراسیاب تورانی در آذربایجان بنیاد نهاده است. دلیل دیگری در دست است که نام افراسیاب را دست کم برای مدتی کوتاه با این ناحیه مربوط می‌سازد زیرا فردوسی روایت می‌کند که افراسیاب

۱- همان، ص ۲۵۶.

پس از آنکه در توران از کیخسرو شکست خورد به آذربایجان گریخت و به غاری، بر کوهی بلند، نزدیک بردع پناه گرفت و این بردع محلی بود در مشرق یا شمال شرقی در ناحیه ارومیه، در جایی میان اردبیل و مراغه که نویسندگان ایرانی و عرب در قرون وسطی بارها از آن نام برده‌اند. از جمله یاقوت که می‌نویسد: «بردع در نه فرسنگی گنجه قرار دارد.»

بنابراین افسانه، پادشاه فراری را عابدی که نامش هوم بود شناخت و گرفتار کرد و افراسیاب از دست او گریخت و خود را در آب دریاچه ارومیه که به غلط در نسخه‌های شاهنامه به جای جیحست، خنجست نوشته‌اند افکند با این وجود کیخسرو او را دستگیر کرد و کشت و سپس به شکرانه این پیروزی به آتشکده آذرگشسب رفت و به نیایش یزدان پرداخت.

اندکی پیش از این روایت، فردوسی به شرح بنای آتشکده آذرگشسب به دست کیخسرو پرداخته و گفته است که در دژ بهمن قرار دارد. راولینس اصرار دارد که این توصیف با تخت سلیمان منطبق است. ابیاتی که درباره بنا کردن آتشکده آذرگشسب پس از ویران شدن دژ بهمن در شاهنامه آمده است به شرح زیر است:

یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ	پس از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بر دمید	شد آن تیرگی سر به سر ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه	یکی گنبدی تابه ابر سیاه
درازا و پهنای آن ده کمند	به گرداندرش طاقهای بلند
زیبرون چونیم از تک تازی اسب	برآورد و بنهاد آذر گشسب
نشستند گرد اندرش موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان

در متون پهلوی باز هم روایات زردشتی دیگری آمده که موافق است با آنچه فردوسی درباره گریختن موقتی افراسیاب از دست هوم عابد و کیخسرو و پنهان شدن در دریاچه ارومیه می‌گوید. این روایات با آنچه در اوستا، درباره جنگهای افراسیاب و

کیخسرو در برابر دریاچه ارومیه آمده است، سازگار می‌باشد. سپس جکسن می‌نویسد که: ایرانیان ساختن شهر تبریز را به زبیده زن هارون الرشید نسبت می‌دهند و از قدمت تاریخ آن می‌کاهند.^۱

کنت دوسرسی نام تبریز را از یکی از واژه‌های پهلوی مشتق می‌داند که معنای آن ایالت آتش است. زیرا در آنجاست که پرستش آتش به وجود آمده است.^۲

از شهرهای دیگری که جکسن در مورد نامش ریشه‌یابی می‌کند شهرهای مرنند، ارومیه و کنگاور است. به نظر جکسن نام ارومیه در اوستا نیامده اما احتمال دارد که نام کنونی آن یعنی [اور-می] و [اورمیه] که جزء اخیر آن را مردم محلی به نام ماء = آب می‌گیرند با لغت و صفت اوستایی [اوروی آبه] و [اور-آبه] یعنی دارای آب شور یا گرم را که در پاره‌ای از متنها به آن نسبت داده‌اند در خود حفظ کرده باشد.^۳

کنگاور هم از نقاط واقعاً قدیمی به حساب آورده که جغرافیایونیس یونانی به نام ایسیدوروس خاراکی در قرن اول میلادی آن را به نام کنکوبار^۴ می‌شناخته است. به نظر جکسن واژه کنگاور یا کنکور را می‌توان مشتق از صورت فرضی اوستایی کن هور دانست که به معنای حصار کنگه یا حصار گنگ می‌باشد. جزء اول این کلمه مرکب، احتمالاً اسم خاصی است و در واژه‌های اوستایی از قبیل گنگ دژ باقی مانده است و جزء دوم بمعنی ور (حصار) با نام ور (جمشید) همزاد است. کلمه مرنند را مشتق از کلمه میرآند دانسته یعنی مادر آنجاست و خواسته است روایتی که به موجب آن زن نوح در آنجا مدفون است را تأیید کند.^۵

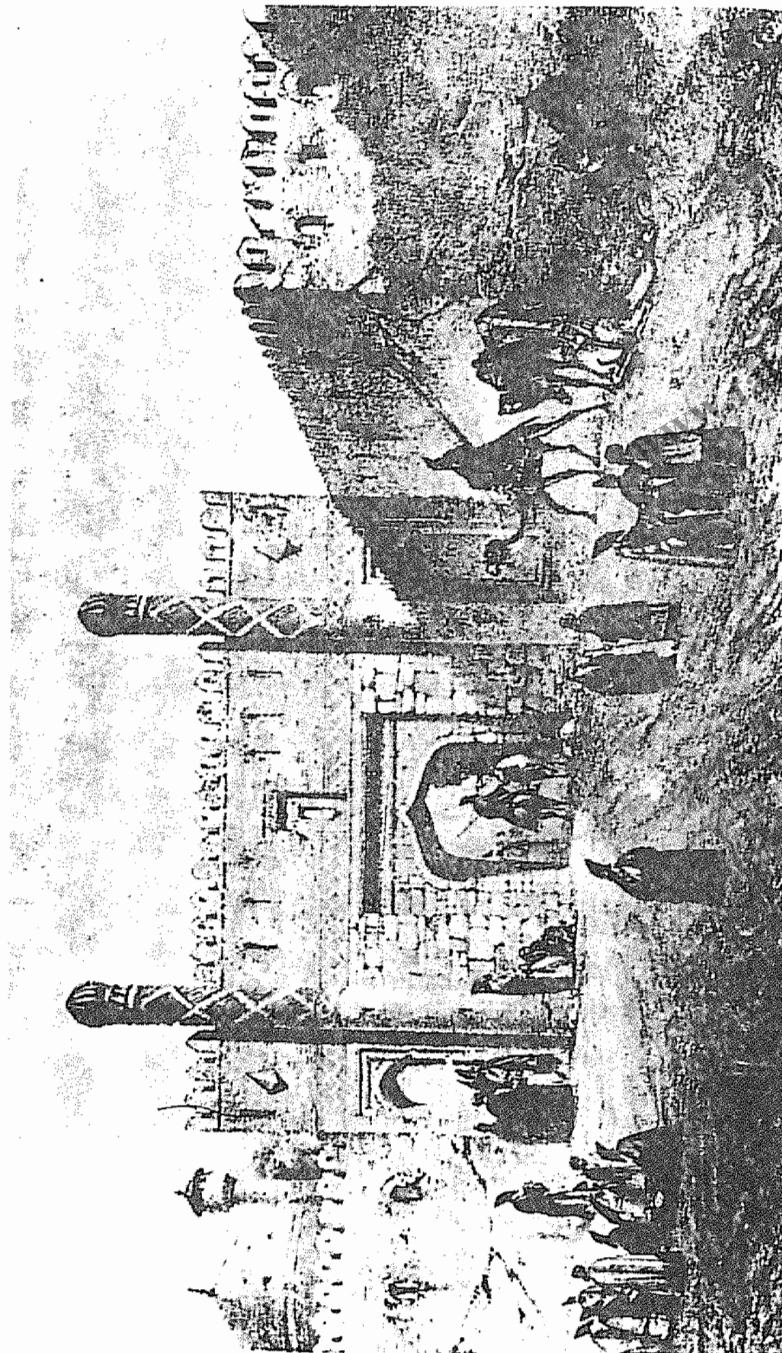
۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۵۹-۱۵۸.

۲- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹، ص ۶۷.

۳- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۱۰۸.

4. Conkobar

۵- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۲۷۶.



دروازه قدیمی شهر تبریز

چنانکه ملاحظه گردید، سفرنامه‌نویسان اروپایی عهد قاجار همگی ستایشگر ادبیات فارسی هستند و زبان فارسی را شیرین و دلنشین، خوش لهجه و خوش بیان و یادگیری آن را ساده و راحت می‌دانند. آنها بین زبانهای ایرانی و اروپایی نوعی قرابت احساس می‌کنند. بیشتر آنان به شعر فارسی بیش از نثر توجه دارند و به ذکر شاعرانی می‌پردازند که نه تنها در ادب رسمی مقامی بلند دارند بلکه در بین مردم عادی هم شهره و نام‌آور باشند. فردوسی، سعدی، حافظ و نظامی بیش از دیگر شاعران مورد توجه اروپاییان قرار گرفته است.

از نظر اروپاییان، مردم ایران شیفته شعرهای لطیف و عاشقانه‌اند و به همین جهت سرودن غزل را دوست دارند، ولی معشوق شعر آنها با معشوق اروپایی تفاوت بسیار دارد و این موضوع مترجمان اروپایی را سردرگم می‌کند، زیرا در یک شعرگاهی معشوق ناگهان خدا می‌شود. سفرنامه‌نویسان اروپایی به ارزش شعرهای فارسی از نظر اخلاقی واقفند تا جایی که جکسن می‌گوید که تهذیب واقعی آنست که اشعار فردوسی و سعدی و حافظ را بشناسیم. آنها از تحولات ادبی ایران در زمان قاجار آگاه نیستند و با آنکه شاعران و سخنوران، دیگر به سبک هندی و سبکهای مشکل نویسندگی توجهی ندارند، از این موضوع سخن نمی‌گویند و شیوه نگارش ایرانیان را مبالغه‌آمیز و مطمئن می‌دانند و ادعا می‌کنند که اصولاً ایرانیان سبکهای مشکل و پرطمطراق را می‌پسندند و از بحث در مسایل جزئی ادبی لذت می‌برند. آنها از شاعران و نویسندگان عرفانی ما بسیار کم‌گفتگو کرده‌اند و به نظر می‌رسد که با مضامین عارفانه آشنایی چندانی نداشته باشند، حتی اگر حافظ را می‌شناسند به خاطر اشعار عارفانه وی نیست. با این وجود بخوبی از حرمت و مقامی که آنها در بین ایرانیان دارند واقفند، تا جایی که علت ترجمه نشدن دیوان کامل حافظ را واگذار نکردن نسخه‌های خطی دیوان حافظ توسط ایرانیان به اروپاییان ذکر می‌کنند و از حفظ و نگهداری آبرومندانۀ آرامگاههای آنها می‌نویسند.

سفرنامه‌نویسان به عظمت فردوسی و شاهنامه پی برده‌اند و داستانهای این اثر بزرگ

ملی را اسطوره و حماسه نمی‌پندارند بلکه قهرمانان آن را واقعی می‌دانند و برای وقوع داستانهای جا و مکان تعیین می‌کنند. چنانکه از نوشته‌های آنها برمی‌آید در زمان قاجار شاهنامه‌خوانی در میان مردم بسیار رواج داشته است و در همه جا شهر و روستا و بین عشایر داستانهای قهرمانان آن ورد زبان مردم بوده است. تأثیری که شاهنامه بر فرهنگ ایرانیان داشته، ادبیات اروپا را هم متأثر ساخته است. اما با کمال تأسف امروز شاهنامه‌خوانی از اهمیتتی چندان برخوردار نیست و بیم آن می‌رود که جایگاه خود را در فرهنگ ملی از دست بدهد.

مراسم نقالی در کوچه و بازار و بخصوص در قهوه‌خانه‌ها تا چندی پیش زینت‌بخش محفل عوام بود. داستانهای ملی با قهرمانان مذهبی نوعی آمیختگی و قرابت داشت. مرگ سیاوش ماجرای شهادت حسین بن علی (ع) را در خاطره‌ها می‌آورد و کشته شدن سهراب و شجاعتهای وی باعث می‌گردید که شیعیان ایرانی در سوگ فرزند برومند حسین (ع) اشک بریزند. رستم هنوز هم محبوبیت خود را حفظ کرده بود، چه همچون مولا علی (ع) از نیروی خارق‌العاده بهره داشت، اما امام، مقتدا و ولی‌الله به حساب می‌آمد.

در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی در یکی از قهوه‌خانه‌های مشهد مراسمی برگزار شده و نقالان از سراسر ایران به نقالی و شاهنامه‌خوانی پرداخته بودند در میان مدعوین مرحوم ابوالقاسم انجوی شیرازی، یکی از مدافعان فرهنگ ملی حضور داشت. نقالی داستان سیاوش و مظلومیت وی را بازگو کرد، همه مجذوب سخنانش بودند. مرحوم انجوی [تجوا] با صدای بلند، در حالی که گریه صدایش را به لرزش درآورده بود. از نقال خواست تا داستان شهادت علی‌اکبر فرزند بزرگوار امام حسین (ع) را در همین جا بازگو کند. نقال نوحه می‌خواند و حاضران با اشک و ماتم با او همنوایی می‌کردند. مهمانان خارجی مبهوت مانده بودند که چگونه ممکن است، جماعتی چنان آمادگی به دست آورده باشند که با شروع نوحه‌ای این چنین منقلب شوند. افسوس که آنها نمی‌دانستند که

داستانهای ملی و فرهنگ گذشته چگونه در روح و جان ایرانیان اثری عمیق بر جای گذاشته و به آنها آمادگی بخشیده تا با شیعه شدن، ستایشگر خاندان نبوت و شجاعان و بزرگواران مذهب تشیع باشند و در ماتم شهادت مظلومانه حسین بن علی (ع) و خاندانش پس از هزار و چهارصد سال اشک بریزند و شیون و زاری کنند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل ششم :

تصوّف و عرفان

۱- عرفان اسلامی و فرهنگ ایران

عرفان، طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که بر خلاف اهل برهان در کشف حقیقت، بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال.^۱

معرفت اهل سرّ یا عرفان اهل باطن جریانهای ذهنی سازنده ایست که ممکن است در یک عارف مسلمان، یک راهب، جوکی، بودایی و حتی در یک جوانمرد عیار دیده شود. این جریان ذهنی به انسان روشن بینی خاصی می دهد که به دنبال آن همه جدالهای مذهبی و فکری را از نادانی می شمارد، زیرا از نظر وی حقیقت چیزی است ورای اینها و در عین حال در همه چیز وجود دارد. وقتی که عرفان بین همه اقوام جهان وجود دارد

۱- زّین کرب، ارزش میراث صوفیه، ص ۹ .

مسلماً شباهتهایی هم در طرز سلوک و تفکر آنها دیده می‌شود و همین موضوع سبب شده است که تصوف اسلامی را از عرفان اقوام دیگر فی‌المثل یونانی و هندی و یا یهودی متأثر بدانند و سفرنامه نویسان اروپایی هم تحت تأثیر آنها چنین قضاوتی کنند. البته این امر که هر یک از مذاهب عرفانی در تصوف اسلامی تأثیر کرده باشد نکته‌ای نظری است، زیرا وجود شباهت بین مذاهب مختلف عرفانی حاکی از نفوذ متقابل نمی‌باشد بلکه دلیل بر آنست که عرفان مثل دین و علم و هنر در بین اقوام مختلف امری مشترک است.

اصولاً در شناساندن مکتب‌های فکری و اجتماعی احساسات فردی نمی‌تواند و نباید وسیله پذیرفتن و یا رد کردن آن باشد، اما پژوهشگران که اکثر آنها اروپایی هستند سعی دارند، برای تصوف اسلامی منشأ دیگری بیابند. از این رو فرضیه‌های گوناگون در بیان اصل و منشأ تصوف اظهار می‌کنند. ثالوک^۱ مدعی شده است که سرچشمه عمده عرفان اسلامی آیین مجوسی بوده است. این ادعا محققان دیگر و سفرنامه‌نویسان اروپایی را بر آن داشته است که اصولاً عرفان اسلامی را مایه گرفته از فرهنگ ایرانی و برای مقابله با فرهنگ سامی معرفی کنند. ماکس هورتن^۲ تأثیر آرای هندوان و مذاهب برهمنی را در تصوف اسلامی دخیل می‌داند و آثارش را در سخنان بایزید، حلّاج و جنید آشکار می‌پندارد. هارتمان^۳ بیشتر به نفوذ هندوان توجه دارد. آسین پالاسیوس^۴ و بسیاری از محققین وجود عقاید مسیحی را در عرفان تأیید می‌کنند. براون و نیکلسن به تأثیر حکمت نوافلاطونی معتقدند. مرکس می‌گوید که حکمت یونانی، اساس آن را به وجود آورده است و بالاخره بلوشه به تأثیر عقاید و مبادی ایرانی اشاره می‌کند.

شکی نیست که اندیشه‌های فلسفی و دینی گوناگون در جریان تصوف اسلامی وارد

1. Tholuck.

2. Maxhorten.

3. Hartman.

4. Asin Palacios.

شده است. اما فرض آنکه تصوف ناچار باید یک منشأ غیر اسلامی داشته باشد، معقول به نظر نمی‌رسد. حقیقت این است که در تصوف اسلامی مبادی و اصولی وجود دارد که با بعضی از عقاید و افکار غیراسلامی مشابهت دارد و شاید هم تحت تأثیر آنها قرار گرفته باشد اما هیچکدام از آنها بازگوکننده منشأ تصوف اسلامی نیست. برای مثال، تجرد و توکل صوفیه شبیه به اخلاق و آداب راهبان عیسوی است اما این شباهت پدید آورنده آن نمی‌باشد.

عرفان اسلامی مکتبی است مستقل که از اسلام و قرآن سرچشمه گرفته است و بدون شک از مجموع و یا تحت تأثیر عقاید غیراسلامی چنین نتیجه‌ای حاصل نمی‌گشت. اگر در بین مکتبهای غیراسلامی و عرفان اسلامی شباهتهایی دیده می‌شود، به هیچ وجه اختصاص به تصوف ندارد، در دین و هنر و علم و تمدن مادی اقوام گوناگون هم اشتراک بسیار دیده می‌شود.

در دین یهود با آنکه بین یهوه خدای جبار عزیز منتقم با انسان فاصله بسیار وجود دارد و با وجود جنبه قشری و صوری آن که در رعایت آداب و سنت، بسیار دقت و وسواس به کار می‌برند باز از ذوق عرفانی خالی نیست حتی در آن نوعی مکاشفه و شهود نیز دیده می‌شود. عرفان نصاری هم دنباله عرفان یهودی است. استغراق در وجود حضرت عیسی (ع) است که به حیات روحانی زاهد مسیحی جنبه عرفانی می‌دهد و او را به مدد معرفت و محبت و ریاضت به طلب اتحاد با خدا وامی‌دارد. نزد عارف مسیحی وقتی دل از نقش خودی پاک شود متعلق به عیسی مسیح است، آنگاه از اشراق و الهام وی لبریز می‌گردد. به هر حال عرفان عیسوی هم بر عشق و اشراق تکیه دارد و نهایت آن مانند تصوف اسلامی اتحاد با خداوند است.^۱ هانری کرین معتقد است که میان عرفای سه شاخه سنت ابراهیمی امر مشترکی وجود دارد و همین عرفا هستند که خواهند توانست با

۱- غلامحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۹.

اثرات ناشی از تقدس‌زدایی جهان رمز ناآشنا مواجهه کنند. امام اول (ع) در گفتگوی معروف با مرید خود کمیل بن زیاد به همین عرفا نظر دارد.^۱

هانری کرین در تفسیر نظرات شیخ اشراق، سهروردی میان خورنه اوستا (خوره فارسی) و نور محمدی در پیامبرشناسی اسلامی و امام‌شناسی شیعی و بالاخره در مسیحیت نسطوری به پیوندی نزدیک اشاره می‌کند. سهروردی شواهد فراوانی از انجیل یوحنا می‌آورد که در آن واژه پدر آمده، اما هر بار چهره پدر با این فرشته انسانی (خوره فارسی) تطبیق می‌کند و بالاخره به این نتیجه می‌رسد که مضامینی از اندیشه‌های ایرانی، یونانی و مسیحیت گرفته شده، که مابعدالطبیعه اشراق را به وجود آورده است.^۲

چنانکه گفته شد عرفان یک روش فکری و ذهنی است که با مرور زمان و باگذشتن از حالات و مراتب گوناگون انسان را به جایی می‌رساند که نیازهای جسمی و مادی در چشم وی دیگر ارزشی ندارد و در ذهن او یک سلسله روابطی ایجاد می‌شود که با استدلال و منطق قبول یا اثبات آن روابط ممکن نیست. اهل تصوف اعتقاد دارند که رابطه مستقیم با خداوند امکان پذیر است و در این مرحله است که حلاج یا بایزید از پیوستن به خداوند حرف می‌زنند. سالک برای رسیدن به چنین نقطه کمالی حالتی در خویش پدید می‌آورد که قوای ذهنی وی، روی یک هدف تمرکز یابد، جلوه‌های این تمرکز در ساختن آدمی مؤثر بوده است. این سازندگی تنها سخن صوفی خودمان نیست. کسانی چون روسو و برگسون هم از تفکرات سازنده و از تنهایی خلّاق که صوفیه نام آن را چله نشینی و یا گوشه‌گیری می‌گذارد حرف می‌زنند.^۳

مسلماً هر اجتماعی از افراد آن اجتماع به وجود آمده است، وجود عارفان و اهل

معرفت در جامعه بخصوص در جامعه ایرانی در ساختن نوع اندیشه و روش فکری و اعتقادی آن بسیار تأثیر داشته است. این تأثیر از جنبه‌های گوناگون، چون حکمت و فلسفه، شعر و ادب و در اخلاق و آداب و رسوم مردم ما بسیار چشمگیر می‌باشد. جلوه‌های عرفان حتی در امور زندگی روزانه از خانه تا بازار مشهود است. پیدایش کیمیاگری تا وجود گدایان کشکول به دست، آداب لوطیگری و فال بینی تا خانقاه و لنگر، جنگ حیدری و نعمتی از آثار وجودی صوفیه می‌باشد. در ورزش باستانی و تشکیلات زورخانه و اصطلاحات آنان مانند: مرشد، طهارت، رخصت، کسوت آزار، حرمت لنگ و صفای قدم از اصطلاحات صوفیه است، حتی بعضی از آداب ورزش باستانی هم از این تأثیر پذیری بی‌نصیب نمانده است. در امثال و حکم عامیانه و لغات فارسی آنقدر لغات و اصطلاحات عارفانه وارد شده است. که دیگر جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد. سر مگو، ابن‌الوقت، اهل معرفت، عاشق و عارف، فیض رسانی، خرقة تهی کردن، کشکول گدایی، هو حق گفتن و امثال آن از این قبیل است.^۱

علاوه بر آن، قسمت عمده فکر و اندیشه و در نتیجه فرهنگ ایرانیان را باید در کتابها جستجو نمود، بخصوص در کتابهای شعر که شرح وقایع و تاریخ کمتر در آن دیده می‌شود و هر چه هست ثمره فکر و ذوق می‌باشد. عرفان مهمترین جهان بینی برجسته‌ای است که در شعر فارسی دیده شده و از ذهن شاعر ایرانی تراوش کرده است و از زیباترین جلوه‌های فرهنگ میهن ما به حساب می‌آید.

عرفان در حالی که یک پدیده مذهبی است چنان با فرهنگ ایرانی آمیخته که به صورت ماهیتی فرهنگی درآمده است و به متدینان مسلمان اجازه داده تا در عین متدین بودن هنرمند هم باشند و شاعران را بر آن داشته تا میان هنر و دین پلی ارتباطی برقرار سازند.

۱- هانری کرین، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبایی، ص ۴۹.

۲- همان، ص ۸-۸۷.

۳- احمد رنجبر، نوشته محمد استعلامی، حکمت و ادب و عرفان، ص ۸۷.

۱- غلامحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۷۷.

تصوّف برای تفکر ایرانی راهی تازه پیدا می‌کند و برای تشخیص بخشیدن به هنر و فرهنگ فضای مناسب می‌سازد. به قول اسلامی ندوشن پیش از آنکه تفکر عرفانی وارد ادبیات فارسی شود، فکر ایرانی مسیر مشخص نداشت و بعد از نفوذ آن با جهان بینی عمیق خود ذوقهای بسیاری را به دنبال خود کشید و به مرور در ذهن عام و خاص جهان بینی ایرانی را شکل داد و باعث تجلی و شکوفایی ادبیات فارسی گشت.^۱ البته نظر اسلامی ندوشن در مورد اینکه قبل از وارد شدن عرفان در ادبیات فارسی، فکر ایرانی مسیر مشخص نداشته است، چندان قابل قبول نیست، زیرا هر زمان، ادبیات مخصوص به خود را پذیرا بوده و نوعی تفکر و اندیشه را بارور کرده است. آراسته صوفیان را از جمله کسانی می‌داند که فرهنگ ایرانی را رشد و ترقی دادند. وی صوفیان را در ردیف افراد خلاق مانند هنرمندان و صنعتگران قرار می‌دهد.^۲

جلوه عشق عرفانی در اشعار فارسی به آن چنان غنا و لطافتی بخشیده که از نظر ذوقی و زیبایی بی نظیر است و این عشق همان کششی است که روح انسان را از نیازهای مادی به تدریج دور می‌کند و به مرتبه کمال می‌رساند و آن را بی واسطه به حق می‌پیوندد. در این نوع اشعار معمولاً بین عشق و عقل جدال و کشمکش است اما آن عقل، عقل مولوی و یا غزالی نیست، بلکه عقلی است که منافع طلب است و با خردی که مورد ستایش سنایی است تفاوت بسیار دارد.

۲- عرفان در سفرنامه‌ها

تصوّف و عرفان همچون بسیاری از زمینه‌های فرهنگی ما مورد جعل و وارونه سازی مغرضین قرار گرفته است و متأسفانه برخی از مفسرین ما هم چنانکه در صفحات بعد

۱- محمدعلی اسلامی ندوشن، فرهنگ و شبه فرهنگ، صص ۷۲-۱۲۵.

2. A: Reza Arasteh, *Rumi the Persian, the Sufi*, P.4.

خواهد آمد ناآگاهانه به هدف آنان کمک کرده و سرانجام فرمان ابطال آن را صادر کرده‌اند و آن را مکتب در یوزگی و یاسستی نامیدند.

به پیروی این مستشرقین برخی از سفرنامه نویسان اروپایی راه خطا پیمودند و اظهار نظرهای توأم با پیشداوری نمودند. البته باید گفت که اصولاً آنها نسبت به این مکتب ریشه دار و فراگیر بسیار بی توجهند و نوشته‌های آنان حتی کسانی که در این مورد خود محقق و اهل نظر بوده‌اند بسیار ناچیز است.

اگر چه در دوره‌های بعد کسانی چون پروفیسور آن ماری شیمیل، به جبران کم توجهی‌های گذشته پرداختند و چنان به بزرگان عرفانی عنایت نشان دادند که اکنون خانم شیمیل خود، یکی از مولوی شناسان مشهور جهان به شمار می‌آید. این مولوی شناس با احساس در تعریف عرفان از قول کنستانتین بروئر فیلسوف یهودی (۱۳۵۳ ه.ق. / ۱۹۳۴ م.) می‌نویسد:

چگونگی عشق ورزی هنراست، چه را باید دوست داشت، فلسفه است، آنکه عشق را می‌داند و بس، عرفان است.^۱

مدعی نیستیم که در تفکر عرفانی به همه سلسله‌های مشایخ هیچگونه خللی وارد نیست اما مسلم است که در آنها جنبه‌های لطیف و زیبا بسیار دیده می‌شود. هدف اساسی عرفان، نوسازی انسان و معیار بخشی به وی در تنظیم رابطه‌های خود با خویشتن و با دیگران است حال این نهایت بی‌عدالتی است که سفرنامه نویسان، عرفان را چیزی آمیخته با مواد افیونی، حشیش و بنگ و یا مکتب سستی و بی‌قیدی بدانند. آنها فراموش کرده‌اند که زیباترین مفاهیم انسانی در افکار شاعران و گویندگان عارف بروز کرده است. نظر ادوارد براون در این مورد قابل بررسی می‌باشد. وی اگر چه در سفرنامه خویش تنها

۱- آن ماری شیمیل، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۵۴۸.

از جامی و منظومه یوسف و زلیخا نام می‌برد. اصولاً عرفان را انعکاس مقاومت نژاد آریایی یعنی ایرانیان در مقابل اعراب می‌داند و معتقد است که پس از حمله اعراب به ایران بود که یک سلسله عقاید جدید از قبیل شیعی و صوفی و اسماعیلی و آرای فلاسفه به وجود آمد و نژاد آریایی بدین ترتیب مقاومت خود را در مقابل اعراب نشان داد و عقایدی از خود بروز داد که با اسلام صدر اسلام تفاوت داشت. جواب این ادعا در فصل دین و مذهب ایرانیان و دلایل رد آن توضیح داده شده است. با آنکه ادوارد براون نژاد پرست نیست اما به خصایص نژادی ایرانیان اشاره می‌کند و اینکه آنها با عقاید و آرای خویش اسلام اولیه را بر طبق ذوق خود تعبیر و تفسیر نمودند. البته براون صراحتاً می‌گوید که ایرانیان از روی صدق به اسلام گرویدند. به هر حال با این گفته‌های ضد و نقیض برآنست تا عرفان را نه برگرفته شده از اسلام و قرآن بلکه جلوه‌ای از ذوق ایرانی معرفی نماید.^۱

در دوران اخیر پروفیسور آن ماری شیمل آلمانی علت گرایش ایرانیان را به تصوف تعصب زیاد روحانیان می‌داند که هرگونه حرکت جسمی و روحی را در چارچوب متعصبانه‌ای قرار داده بودند، به همین جهت مردم همه طبقات جامعه، برای ابراز احساسات خود در جستجوی گریزگاهی برآمدند که شکل عاطفی‌تر دینی داشته باشد.^۲

گویینو واقع‌بین‌تر است و می‌گوید که صوفی‌ها پیامبر اسلام را اولین صوفی و قرآن کریم را به عنوان ریشه اصلی عقاید خودشان می‌دانند، سپس اشاره می‌کند که تصوف مکتبی است مورد توجه آسیایی‌ها و با ذوق مردم آن دیار هم آهنگ است.^۳ به نظر وی با آنکه صوفیان خود را مسلمان می‌دانند در محیط مذهبی قایل به آزادی هستند، برای

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۲۸.

۲- آن ماری شیمل، شکوه شمس، ص ۲۲. ۳- کنت دوگوبینو، سه سال در ایران، ص ۱۲۳.

تصفیه و تزکیه نفس، اسلام را کافی نمی‌دانند. بلکه دین اسلام را مانند شیر برای کودک می‌پندارند. آنها معتقدند که چون کودک رشد کند به غذایی مقوی‌تر احتیاج دارد. گویینو اظهار می‌دارد که گروهی از صوفیان ایرانی عقاید ولتر را می‌پسندند و دلیل آن را مخالفت ولتر با روحانیان اروپا ذکر می‌کند.^۱ در حالی که ولتر در آغاز با اسلام و حضرت محمد (ص) ضدیت دارد و نظرات وی نمی‌تواند مورد توجه عرفان باشد. حتی اگر در آخر عمر از دشمنی خود دست برداشته باشد.

۳- مواد مخدر و تصوف

درین سفرنامه‌نویسان اروپایی ادوارد براون بیش از همه با اهل تصوف بخصوص با محیط قلندری کرمان در ارتباط بوده است. اما وی در آن زمان نتوانسته چنانکه باید با عرفان آشنایی پیدا کند تا جایی که همه جا محیط عرفانی را با تریاک کشیدن و استفاده از مواد مخدر در ارتباط می‌داند. شاید ادوارد براون در کرمان با صوفی‌نمایی که خود را عارف بر حق قلمداد می‌کرده‌اند برخورد داشته است.

اگر چه محققان چون وی که از همان آغاز جوانی با شاعران بزرگ عرفانی آشنایی داشته است، باید نسبت به این مکتب شناخته شده هم اطلاعاتی کسب کرده باشد. به هر حال وی چه از عرفان آگاهی داشته یا نداشته به صرف دیدن شخص و یا اشخاصی معتاد در بین صوفیان نمی‌تواند چنین حکم ناروایی صادر کند. وی می‌نویسد که دو واقعه باعث شد تا از کرمان بیزار شوم. واقعه اول اینکه درویشی به نام مرشد از صوفی‌های جنوب ایران مرا واداشت تا از ماده مخدری که خود ساخته بود بخورم. چون از آن ماده استفاده کردم، احساس نمودم که هوش و حواسم را از دست داده‌ام و این موضوع مرا از محیط قلندری بری کرد.^۲

۱- همان، ص ۷۹.

۲- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۳۸.

نظر ادوارد براون در مورد فلسفه وحدت وجود و کیفیت ادبیات و اشعار ایرانی دور از واقعیت است. برای اثبات این ادعا سخنان وی بدون کم و کاست ذکر می‌گردد:

چهارم ژوین یکی از روزهای تاریخی زندگی من است، زیرا در این روز بود که من برای اولین مرتبه از مریدان افیون گردیدم و زنجیر نیرومندی برگردنم افتاد که با زحمت توانستم آنرا از خود دور کنم. در آن روز برای اولین مرتبه به وسیله کشیدن تریاک با دنیای قلندران و فلسفه مخصوص آنها که یک نوع وحدت وجود است آشنا شدم و توانستم بفهمم که بر اثر چه، کیفیت ادبیات و اشعار ایرانی به آن صورت که می‌دانیم در آمده است.^۱

جای تعجب است که در آن زمان ادوارد براون، سنایی، مولوی و حافظ را می‌شناسد و باز عارفان را تحت تأثیر مواد مخدر صاحب ارزش و خلّاقیت می‌داند.

ناگفته نماند که براون در آن زمان با سلسله شیخیه در ارتباط است، ولی سایر دسته‌های مشایخ از جمله درویشان نعمت‌اللهی هم از این اظهار نظر بی‌نصیب نمانده‌اند و از تریاک کشیدن آنها حکایت می‌کند.^۲ جالب توجه است که براون با آن همه وحشتی که از درویش شدن دارد، در ابتدای کتابش افکار شعرا و متفکرین عرفانی ایران را ستایش می‌نماید و هدف آنها را نیل به رستگاری می‌داند.

افکار شعرا و متفکرین عرفانی ایران مرا نسبت به دنیا و آینده امیدوار می‌ساخت و بدبینی مرا از بین می‌برد. می‌اندیشیدم که بالاخره هدف و مقصود طبیعت بشری سعادت و رستگاری است. مطالعه کتب مزبور روح بشری را در نظر من بزرگ جلوه داد و آن را در خور ترقیات عظیم می‌دیدم.^۳

کنت دوگوینو به شرابخواری صوفیه اشاره دارد و می‌گوید:

من مردی را می‌شناسم که در راه کسب دانش رنجها برده است و از گفته‌های فیلسوفان و شاعران بسیار می‌داند و با این همه شبی نیست که مست و خراب به بستر نرود.

آنگاه این باده‌خواری و افراط در آن را در نتیجه آموزش صوفیان ذکر می‌کند.^۴

۱- همان، ص ۴۷۵.

۲- همان، ص ۹-۴۶۷.

۳- کنت دوگوینو، سه سال در ایران، ص ۱۲۵.

۴- همان، ص ۳۶.

همین سفرنامه نویس در جایی دیگر صوفیان را افرادی ناتوان، عابد و زاهد و پرهیز کننده از منہیات می‌داند و اضافه می‌کند که گاهی افیون و بنگ بی سرو صدا در دستگاهشان پیدا می‌شود.^۱

حقیقت این است که بعضی از صوفیان به مواد مخدر پناه می‌برده‌اند و از خود بیخود شدن بهانه‌ای بوده است تا هر آنچه را که چنین حالتی در آنها ایجاد کند دست آویز قرار دهند، اما این موضوع نمی‌تواند فرضیه‌ای شود که عرفان با افیون ارتباط دارد. این روش نامعقول و نادرست در مورد افراد معدودی از صوفیان مورد تأیید استاد عبدالحسین زرین کوب می‌باشد و در کتاب خود صراحتاً اظهار داشته‌اند که برخی از صوفیه برای تحریک اعصاب و نیل به حالتی که در آن تعبیر به بیخودی می‌کنند گاه به مواد تخدیر کننده و یا سکرآور متوسّل می‌شوند در بین آنها شاذلیه با قهوه به تحریک اعصاب می‌پرداخته‌اند و اصولاً شاذلی را مخترع قهوه می‌شناسند. ایشان نوشته‌اند که برخی هم به بنگ و چرس می‌پرداخته‌اند و گاهی برای از خود بیخود شدن شراب نوشیده‌اند و برای هدف خود از وسایل مصنوعی کمک گرفته‌اند.^۲

۴- سلسله‌های صوفیه

از سلسله‌های گوناگون صوفیه ایران در سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار تنها به چهار سلسله شیخیه، نعمت‌اللهی، علی‌اللهی و ذهبیه برمی‌خوریم، که در میان آنها سلسله شیخیه و علی‌اللهی با جزئیات و تفسیر بیشتر، صفحات زیادی از سفرنامه‌ها را به خود اختصاص داده است.

ادوارد براون مدتی با درویشان شیخیه زیسته و راولینس در بین ایلات و عشایر با علی‌اللهی‌ها تماس و گفتگو داشته است. لیدی شیل هم در مورد سلسله‌های دیگر با

۱- همان، ص ۱۲۶.

۲- عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۹۴.



مرشد خانقاه تهران

اشتباهات زیاد مطالبی را عنوان می‌کند. توجّه سفرنامه‌نویسان به هر کدام از این دسته‌ها دلیلی دارد، برای مثال، اگر ادوارد براون به شیخیه می‌پردازد علت آن جایگاه تربیت باب در میان آنها بوده است و اگر بلوشر از سلسله علی‌اللهی حرف می‌زند می‌خواهد مسیحی بودن و یا نزدیکی عقاید آنها را به مسیحیت اثبات کند. به هر حال آنچه از لایبلی سفرنامه‌های اروپایی به دست می‌آید مظلومیت تصوّف اسلامی بیش از جنبه‌های دیگر فرهنگ ایرانی است. در صفحات آینده به تفصیل درباره سلسله‌های فوق‌الذکر مطالبی به رشته تحریر در خواهد آمد.

۱-۴- شیخیه:

سلسله شیخیه یکی از شعب شاذلیّه می‌باشد و شاذلیّه منسوب به ابوالحسن شاذلی است که از صوفیان معروف شمال آفریقا به شمار می‌رود. برخی زادگاهش را در شاذله تونس می‌دانند و برخی در غمازه از شهرهای آفریقا. وی ابتدا در شاذله سکونت داشت و طلب کیمیا می‌کرد سپس به حج بیت‌الله مشرف شد و از آن به بعد در اسکندریه ساکن گردید. مریدان وی توجّهی به خلوت و خانقاه نداشتند. اصول پنجگانه طریقه شاذلیّه از این قرار است:

- ۱- تقوا در راه خدا در آشکار و نهان.
 - ۲- پیروی از سنت رسول‌الله در گفتار و کردار.
 - ۳- اعراض از خلق در خوشبختی و بدبختی.
 - ۴- راضی بودن به رضای خداوند در کم و بیش.
 - ۵- در این طریقه مسلمانان و نصارا و یهود برابرند و همه آنان را به حق دعوت می‌نمودند و در امر دین تسامح داشتند نه تعصب.^۱
- از طریقه شاذلیّه در مصر سلسله‌هایی چند مانند: بکرّه، خواطرّه، جواهریه، وفائیه

۱- محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۰۵.

مکیه، هاشمیّه، عقیقه، قاسمیّه و در مغرب سلسله‌هایی چون شیخیه، ناصریّه، حبیبیه و یوسفیه پدید آمده است.^۱ صاحب *طرائق الحقایق* این سلسله را از سلاسل معروفیه می‌داند.^۲

شیخیه از پیروان شیخ احمد احسائی از علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم هستند. اساس این طریقه مبنی بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم متأثر از آثار سهروردی و اخبار آل محمد است. فرقه‌های بابی و ازلی تحت تأثیر این طریقه واقع شده‌اند. بعد از شیخ احمد احسائی شاگرد او سید کاظم رشتی و پس از وی حاج محمد کریم خان کرمانی جانشین او شدند. شیخ احمد احسائی که شیخ جلیل خوانده می‌شود از اهالی احساء یا لحساء، ناحیه‌ای در جزیره العرب در مغرب خلیج فارس بود که در سال ۱۳۲۱ ه. ق به ایران آمد. کتابهای وی ۱۹ جلد و به زبان عربی است. جانشین وی سید کاظم رشتی هم، اجدادش اهل مدینه بودند. وی در جوانی به شیخ احمد احسائی پیوست سپس به کربلا رفت و بالغ بر ۱۵۰ جلد کتاب نوشت که غالباً رمزآسا و غیر مفهوم است. از شاگردان وی حاج محمد کریم خان کرمانی و سید علی محمد باب می‌باشند. مهمترین کتاب سید کاظم شرح القصیده است که از جغرافیای آسمان سخن گفته و برای مدینه علم که به قول او در آسمان قرار دارد و حدیث «انامدینه العلم و علی بابها» مربوط به آن می‌باشد سخن رانده است. وی برای آسمان ۲۲ محلّه قایل شده که در وسط محلّه بیست و دوم صدو شصت کوچه را نام می‌برد.

شاگرد سید محمد کاظم رشتی، حاج محمد کریم خان قاجار فرزند ظهیرالدوله، پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود. وی مؤسس فرقه شیخیه کرمانیه می‌باشد. پسر بزرگ حاج محمد کریم خان، حاج رحیم خان بود که با دیگر متصوفه و بالاسریهای کرمان سازش داشت. بعد از او شیخیه به چند فرقه تقسیم گشت. شیخیه شیعیان مخالف خود را

۱- عبدالحسین زرّین کوب، *ارزش میراث صوفیه*، ص ۸۲.

۲- محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۶۵.

بالاسریها می‌خوانند، زیرا بالاسریها متشرّعه هستند و نماز خواندن در بالای سر امام را جایز می‌دانند. حال آنکه پشت سریها یا شیخیه در هنگام نماز در حرم معصومین از لحاظ ادب و احترام طوری می‌ایستند که ضریح میان ایشان و قبله واقع شود. ادوارد براون که مدّتی در کرمان می‌زیسته و از نزدیک با پیروان شیخیه آشنا بوده است از زیان یکی از آنها چنین می‌نویسد:

«هر روز بعد از ظهر به دعوت میرزا جواد به منزل او رفتم، پسرش و لّله او موسوم به ملا غلامحسین که شیخی بود، حضور داشتند. من راجع به اصول شیخی توضیحات زیر را از ملا غلامحسین دریافت کردم:

فرقه بالاسری یعنی فرقه شیعه عقیده دارند که اصول مذهب اسلام عبارت است از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. ولی ما بیش از سه اصل را قبول نداریم زیرا وقتی که به اصل نبوت قایل شدیم طبعاً به کتاب پیغمبر قایل هستیم و هر چه در آن کتاب نوشته شده است مورد اعتماد ماست که از آن جمله معاد می‌باشد. همچنین ما می‌گوییم که لازم نیست عدل جزو اصول مذهب بشود، برای اینکه صفات خداوند منحصر به عدل نیست بلکه صفات عدیده دارد. از آن جمله: رحمان، رحیم و غفور و غیره... اگر بخواهیم عدل خداوند را جزو اصول مذهب کنیم باید سایر صفات خداوند را جزو اصول مذهب قرار دهیم. شیخیه اصل دیگری به آن اصل اضافه کرده است و فلسفه آن اصل این است که ما می‌گوییم در بین مسلمانها یک شیعه کامل است که صلاحیت آن را دارد که بین امام و مسلمانان واسطه شود و این اصل را که چهارمین اصل دین ماست به نام رکن رابع می‌خوانیم.^۱

لازم به توضیح است که اصل رکن رابع را حاج محمد کریم خان کرمانی بنا نهاده است و شیخیه آذربایجان به این اصل اعتقاد ندارد. به این جهت شیخیه کرمان را رکنیه گویند و دیگر اینکه شیخیه به معاد جسمانی معتقد نیست و بعد از انحلال جسم، عنصری که باقی می‌ماند، به قول آنها جسم لطیفی است که به اصطلاح آنها جسم هور قلیایی یا همان قالب مثالی است.

۱- ادوارد براون، *یک سال در میان ایرانیان*، ص ص ۱۳-۲۱۲.

۲-۴- علی‌اللهی:

سلسله علی‌اللهی که به نامهای اهل حق، غلاة و نصیریّه معروف است از زمان حضرت علی بن ابیطالب نه به صورت فرقه بلکه به شکل عقیده وجود داشته است و اولین معتقد به الوهیت حضرت علی (ع) را فردی به نام عبدالله بن سبا می‌دانند.^۱ پیروان این سلسله بیشتر در لرستان، کردستان، آذربایجان و همچنین در شهرهای کرمانشاه، همدان، طهران، مازندران و فارس پیش و کم زندگی می‌کنند. از جهت نام و از جهت عقاید و مناسک و آداب با صوفیه مناسبت دارند. این طایفه فرقه‌ای عرفانی بوده‌اند که غیر از تصوف و حکمت اشراقی عناصری از عقاید یهود و مجوس و مانویّه را با بعضی از افکار و تعالیم شیعه و دروزیه و نصیریّه^۲ به هم در آمیخته بوده‌اند. به عقیده اهل حق، خداوند هفت تجلی دارد که در هر تجلی وجود او لباس و جامه تازه می‌پوشد. از نظر آنان ذات حق در ازل درون یک درّ سر بسته بود و اول بار در صورت خداوندگار تجلی کرد و دومین تجلی در صورت حضرت مرتضی علی (ع) بود. از آن پس در طی زمان پنج بار دیگر تجلی نمود. اهل حق به تناسخ اعتقاد دارند.^۳ غلاة ایران علی (ع) را صاحب کرم، امام رضا (ع) را داوود، امام حسین (ع) را یادگار و همکیشان خود را یار گویند.^۴ صاحب کتاب *طرائق الحقایق* این مطالب را از قول *بستان السیاحه* نقل می‌کند، اگر چه در کتاب مطالب زیادی درباره اهل حق از کتابهای *بستان المذاهب*، نوشته کیخسرو اسفندیار می‌آورد اما بر آنها اعتماد ندارد زیرا حرفهای نویسنده را مبنی بر اغراض مذهبی خودش می‌داند. به نظر وی نویسنده کتاب *بستان المذاهب* زردشتی است. استاد عبدالحسین زرین کوب عقاید این فرقه را آمیخته از عقاید فرقه‌ها و مذاهب

۱- معصوم علیشاه، *طرائق الحقایق*، ص ۲۴۷.۲- صاحب *طرائق الحقایق* نصیریّه را شعبه‌ای از علی‌اللهی می‌داند.۳- عبدالحسین زرین کوب، *ارزش میراث صوفیه*، ص ۹۶.۴- معصوم علیشاه، *طرائق الحقایق*، ص ۲۴۷.

گوناگون از جمله عیسوی و یهودی دانسته است. نظر سفرنامه‌نویسان دوره قاجار حاکی از این تداخل عقاید می‌باشد.

گویینو می‌گوید: مذهب اهل الحق را ایرانیان علی‌اللهی گویند ولی ترک‌ها و اعراب به نام نصاری می‌خوانند. کلمه نصاری برای بنده مبهم می‌باشد زیرا در هیچکدام از کتابهایی که درباره این فرقه نوشته‌اند نیامده، شاید منظور گویینو نصیریّه بوده است، زیرا فرقه‌ای از آنان خود را منسوب به محمد بن نصیر نمیری می‌دانند.^۱ به نظر گویینو آنها از آن جهت نصاری نامیده می‌شوند که حضرت علی (ع) را خدا می‌دانند و مسیحیان هم عیسی (ع) را با خداوند یکی فرض می‌کنند. وی اظهار می‌دارد که مذهب مزبور در زمان حیات حضرت علی (ع) به وجود آمد و با اینکه خود آن حضرت به هیچ وجه راضی نبود و حتی اولین کسی که او را خدا نامید به قتل رسانید، با این وصف پیروان آن، روز بروز زیاد شد. گویینو به تعداد نسبتاً زیاد پیروان علی‌اللهی در ایران اشاره می‌کند و بعضی از مسیحیان متعصب را هم جزو فرقه علی‌اللهی می‌پندارد. استدلال گویینو درباره وجود آمدن این فرقه و عقیده جالب است. وی علت پیدا شدن فرقه علی‌اللهی را روحیّه مخصوص ایرانیان می‌داند که اصولاً تملّق و چاپلوسی را دوست دارند، ولو اینکه هیچ نفعی عایدشان نشود.

این سفرنامه‌نویس، اهل حق و علی‌اللهی را دو فرقه به حساب می‌آورد و اهل حق را مذهبی پیچیده می‌پندارد و پیروانش را مسلمان ظاهری می‌خواند در حالی که مسلمین را دشمن می‌دارند و هرگز قدم به مسجد نمی‌گذارند. وی شباهت دیگر آنها را به مسیحیان در اعتقاد نداشتن به نجس و طاهری ذکر می‌کند.^۲ بلوشر که به کرمانشاه رفته و از نزدیک با پیروان علی‌اللهی به بحث و گفتگو پرداخته است، حرف اساسی این فرقه را چنین بیان می‌کند: «علی (ع) را خدا نمی‌دانم از خدا هم جدا نمی‌دانم» و آنها را از کسانی به حساب می‌آورد که در تکریم حضرت علی (ع) راه مبالغه و غلو را پیموده‌اند. بلوشر ادعا

۱- معصوم علیشاه، *طرائق الحقایق*، ص ۲۴۷. ۲- کنت دوگویی، *سه سال در ایران*، ص ۸۷.

می‌کند که اصولاً علی‌اللهی‌ها همان مسیحیان هستند. نوشته‌های بلوشر در این مورد عیناً نقل می‌گردد:

از یکی از خارجیانی که از سالیان پیش در این منطقه به امور خیریه مشغول بود مطلبی شنیدم که با آنچه گفته شد تفاوت دارد. راوی من با رییس فرقه اهل حق روابطی داشت و مورد اعتماد وی قرار گرفته بود. این قطب روزی با قید حفظ حدّاعلای رازداری به او گفته بود که علی‌اللهی‌ها در حقیقت نه مسلمان بلکه مسیحی هستند. هنگامی که عربها در اواسط قرن هفتم میلادی ایران را فتح کردند، بعضی از مسیحیان ظاهراً به اسلام گرویدند ولی نام حضرت علی (ع) را به جای مسیح نشانندند علی‌اللهی‌ها از اعقاب این مسیحیان هستند و در مذهب آنها در واقع علی (ع) حضرت مسیح است که خدا مانند می‌باشد. اما معرفت به این روابط کاملاً محرمانه مانده و هرگز از دایره کسانی که رهبری فرقه را دارند به خارج درز نکرده و در طول سیزده قرن مکتوم مانده است. من که به محرمانه ماندن این مطلب پای‌بند بودم در صدد تحقیق در این باره برنیامدم هر چند که ممکن است به نظر اروپاییان موهوم جلوه کند، باز ناگزیر از ذکر این حقیقت هستم که روایات شفاهی در مشرق زمین کاملاً جنبه‌ای متفاوت با مغرب زمین دارد و به آن خیلی بیشتر از اخبار مستند مکتوب اهمیت می‌دهند.^۱

نظر بلوشر چندان معقول نمی‌باشد و اصولاً اروپاییان هر عقیده و مراسمی را به خودشان نسبت می‌دهند، گویی هنوز عقاید قرون وسطایی خود را نگه داشته‌اند.

لیدی شیل هم مانند بلوشر مسیح (ع) و علی (ع) را یکی فرض می‌کند و آن را نوعی مبالغه در اصول اعتقادی شیعه می‌پندارد. به نظر وی عدّه آنها در ایران زیاد است و اکثریت افراد طایفه لک را علی‌اللهی می‌داند و اظهار می‌دارد که فردی از اعضای سفارتخانه که با رییس یکی از ایلات پیرو فرقه علی‌اللهی رفاقت داشته، گفته است که وی بارها به او مخفیانه توضیح داده است که عدّه کثیری از افرادش مسیح و علی را یکی می‌دانند.^۲ شیخ شهاب‌الدین سهروردی این شباهت را در تأویل از مسیح‌شناسی بازگو

می‌کند.^۱

سرهنری راولینسون در میان عشایر کلهر در جستجوی عقاید و آرا و نژاد و ریشه آنها بوده است. وی صراحتاً علی‌اللهی‌ها را یهودی می‌پندارد و آنها را از نسل رحام فاتح یهودیان می‌داند. حتی چهره آنها را شبیه به اسرایلیان به تصویر می‌کشد.

راولینسون می‌گوید که عشایر کلهر مسلمانند اما بعضی از تیره‌های آن همراه با گوران‌ها که خود را مشتق از کلهر معرفی می‌کنند علی‌اللهی می‌باشند. آنگاه اظهار می‌دارد که علی‌اللهی ترکیبی است از اسلام، صابین و مسیحیت. وی از مقبره بابا یادگار واقع در گردنه زرده به عنوان یکی از مکان‌های مقدّس علی‌اللهی‌ها نام می‌برد که در زمان حمله اعراب به ایران، جایگاه الیاس محسوب می‌گردیده است. این سفرنامه نویس هم فرقه اهل حق را معتقد به تناسخ و حلول خداوند در هزار و یک تن معرفی می‌کند و از مهمترین آنها بنیامین، موسی (ع)، الیاس (ع)، عیسی (ع)، علی (ع)، سلمان و امام حسین (ع) را نام می‌برد.

راولینسون می‌نویسد که یکی از یهودیان اسپانیا تمام علی‌اللهی‌ها را یهودی پنداشته و احتمال می‌دهد که در آن زمان دین آنها کمتر دچار انحراف شده بوده است. نامبرده از کوههای هفتون که دارای صد کنیسه بوده یاد می‌کند و نام هفتون را یادگار از هفت تن علی‌اللهی یا هفت پیر که در اوایل اسلام می‌زیسته‌اند، می‌پندارد.^۲ ادوارد براون ادعا می‌کند که روابط فرقه علی‌اللهی با فرقه بابی خوب است و در مقابل آنها، بابی‌ها آزادانه صحبت می‌کنند.^۳

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرینه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۱- هانری کرین، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ص ۱۴.

۲- سر هنری راولینسون، سفرنامه راولینسون، ص ۲۳.

۳- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۶۷.

۱- بلوشر، گردش روزگار در ایران، ص ۸۷

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۱۵۱.

۳-۴- فرقه‌های دیگر صوفیه:

از میان سلسله‌های مشایخ، دو سلسله دیگر یعنی نعمت‌اللہی و ذہبیہ در سفرنامه‌های اروپایی مطرح می‌شوند، اما چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرند. برای مثال ادوارد براون از ذہبیہ خوشش نمی‌آید، از آنها بسیار کم سخن می‌گوید و رابطه آنها را با بابی‌ها بد می‌داند. درویشان ذہبی هم به براون حساس روی خوش نشان نمی‌دهند و آن طور که از سفرنامه برمی‌آید حتی حاضر نبوده‌اند که با وی صحبت کنند. جملات زیر نمایانگر احساس براون نسبت به ذہبیہ است:

مردی سالخوده و درویش ار فرقه دروایش ذہبی آنجا آمد و به من گفت که اکنون وی در حال روزه است و دارای نور باطنی می‌باشد... درویش ذہبی از فرصت استفاده کرد و راجع به نور باطنی خود شروع به صحبت نمود و ناگهان کفایش [مردی بابی] به او حمله ور شد و گفت نور باطنی چیست؟ این حرفها را کنار بگذارید. خورشید حقیقت در آسمان می‌درخشد و شما مانند جغد کور فقط به دنبال تاریکی می‌گردید.^۱

پیروان ذہبیہ هم از بابیها نفرت دارند و حاضر نیستند پای صحبت ادوارد براون که پیوسته با آنهاست و درباره آنها صحبت می‌کند بنشینند. هنگامی که براون از درویشی در قریه شولقستان می‌پرسد که آیا در دهکده شما بابی هست؟ مرد درویش از پرسش وی بسیار بدش می‌آید و می‌گوید ما هرگز رضایت نخواهیم داد که یکی از پیروان این فرقه در اینجا زندگی کند. برای اینکه خدا را شکر ما شیعه مرتضی علی هستیم.^۲

صاحب کتاب *طرائق الحقایق* از سلسله ذہبیہ، سه دسته را به نامهای ذہبیہ اغتشاشیہ، نوربخشیہ و کبرویہ نام می‌برد و معلوم نیست که براون با کدام یک از آنها برخورد داشته است.

لیدی شیل روش مرسوم سلسله ذہبیہ را چنین توصیف می‌کند:

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۵۱.

۲- همان، صص ۱۳-۲۱۲.

روش مرسوم آنست که طبق آن مریدان با اجرای عملیاتی چنان به حالت خلصه درمی‌آیند که از خود بیخود می‌شوند و این عمل معمولاً به دو صورت انجام می‌گیرد یکی آنکه دوشنبه شبها تمام مریدان به دور هم می‌نشینند و در حالی که تشکیل دایره‌ای را داده‌اند ذکر لاله الا الله می‌گویند و این عبارت را ساعتهای متمادی آنقدر تکرار می‌کنند تا حالشان دگرگون شود و پس از آن از جا برمی‌خیزند و آنقدر به دور خود می‌چرخند و حرکات انجام میدهند تا کف بر دهان آورند و در عالم خلصه به حال جذبه و شوریدگی در آیند. البته با وجود حالت بیخودی سعی دارند که از هر نوع عمل دیگری که مغایر وضعیت مجلس باشد بپرهیزند.^۱

نویسنده کتاب *سلسله‌های صوفیه ایران* با آنکه همه صوفیان را به نوعی تخطئه می‌کند و آنها را ضد شریعت می‌داند در میان سلاسل صوفیه، ذہبیہ را بیشتر از همه سلسله‌ها پایبند شریعت به حساب آورده، حتی انجام آداب شریعت در بین آنها را بیش از به جا آوردن مراسم طریقت ذکر کرده است^۲، اما سفرنامه‌نویسان ما هیچکدام به اعتقادات اسلامی متصوفه کوچکترین توجهی نداشته‌اند و جز خلصه و از خود بیخود شدن و یا استفاده از بنگ و تریاک چیزی در آنها نیافته‌اند.

لیدی شیل ورود به یکی از سلسله‌های اهل اخوت را چه ساده لوحانه بیان می‌کند و می‌نویسد که هر کسی بخواهد به جرگه آنها وارد شود باید در ابتدا یک شیرینی به مرشد بدهد و به او بگوید «ایو الله یا مرشد! طالبم.» اگر مورد قبول قرار گرفت باید به امر مرشد، ابتدا دست او سپس دست بقیه مریدان را ببوسد، پس از آن از دست مرشد طریقت، گواهی پذیرش در سلسله را دریافت می‌کند و به یمن اسماء الله که هزار و یک اسم است هزار وظیفه که باید طی هزار روز انجام دهد برایش تعیین می‌شود. در سلسله نعمت‌اللہی شخص طالب تشرف باید علاوه بر شیرینی یک سکه عباسی که روی آن عبارت لاله الا الله حک شده به مرشد بدهد و مرشد در مقابل، یک آیه از قرآن را برای او

۱- لیدی شیل، سفرنامه لیدی شیل، ص ۱۵۵.

۲- نورالدین مدرسی چهاردهی، *سلسله‌های صوفیه ایران*، ص ۱۷۱.

قرائت می‌کند که باید توسط مرید تازه کار هر روز به تعداد معین تکرار شود. در این سلسله مریدان برای انجام هر یک از فرایض، نظر مرشد را به کار می‌بندند.^۱ دست درویشی دادن یا صفا کردن در بین اکثر سلسله‌های صوفیه مرسوم است، اما درباره سایر مراسم، لیدی شیل آگاهی چندانی نداشته است. صاحب کتاب سلسله‌های صوفیه ایران، ورود به سلسله نعمت‌اللهی را چنین ذکر می‌کند:

ابتدا طالب به حمام رفته و پنج غسل به جای می‌آورد و پنج چیز معین، نبات، پارچه، انگشتر، سکه و جوز را آماده می‌کند و با بقیه باز به همراهی پیر دلیل و یا به تنهایی به حضور پیر طریقت رسیده و صفا می‌کند. پیر ذکر یونسیه را به وی تعلیم می‌دهد و پس از چند ماه ذکر الله هو و بعد هوالحق. آنگاه باید پشت قلب، این دو کلمه را که به هم چسبانده ترسیم کند و کلمه الله را بهم متصل سازد و در سمت دیگر قلب، به طور دایم ترسیم نماید و برای افرادی که شیخ سلسله هستند کلمه علی را ترسیم کند که سراسرست و می‌تواند هر دو ذکر را اجرا کند و سپس به اموری بپردازد که بیشتر جنبه مذهبی دارد و آن ذکر اوراد و یا تعقیبات نماز و غیره است. در سالهای اخیر نوریخش یکی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهی دفتری داشته است که پس از انجام مراسم، نام مرید را در آن ثبت می‌کرده است.

لیدی شیل درباره پیروان سلسله جلالی مطالبی می‌نویسد و اظهار می‌دارد که در بین آنها از نماز و روزه مسلمانان خبری نیست و طالب تشرف به این سلسله ابتدا باید دیگ جوش فراهم کند و مریدان را سور بدهد و در پایان آن مرشد قطعه‌ای از مس در آتش سرخ کرده و با آن میج دست مرید تازه وارد را داغ کند.^۲ صحت و سقم این مطالب احتیاج به تحقیق مفصل و دقیق دارد که در این کتاب جای آن نیست. صاحب طرایق الحقایق از قول کتاب *بستان المذاهب* می‌نویسد که جلالیان نماز و روزه به جا نمی‌آورند و بنگ بسیار خورند و در سرمای سخت برهنه می‌مانند.^۳

۱- لیدی شیل، سفرنامه لیدی شیل، ص ۵۱-۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۱.

۳- همان.

این سفرنامه‌نویس از سلسله‌هایی نام می‌برد که اصولاً شناخته شده نیستند برای مثال، می‌نویسد که سلسله قنبری اغلب به ستایش علی (ع) و همچنین ذکر شجاعت و افتخارات قنبر، غلام وفادار او می‌گذرانند.^۱ درحالی که سلسله‌ای به نام قنبریه در جایی ذکر نشده است و یا اینکه درباره فرقه دهریه می‌نویسد و آنها را از صوفیه به حساب می‌آورد که از پرستش خداوند روی گردانند و اساس اعتقاداتشان بر مادیگری است.^۲ در صورتی که این فرقه اصولاً جزء طریقت به حساب نمی‌آید.

لیدی شیل اشتباهات دیگری هم در کتابش دارد، برای مثال، سرسلسله ذهبیه را اویس قرن ذکر می‌کند و سلسله جلالی را منسوب به جعفر کذاب^۳ و هر دو مورد اشتباه است. وی در مورد سلسله‌هایی که در تهران در عصر قاجاریه وجود داشته، هفت سلسله را نام می‌برد که عبارتند از: عجم، جلالی، خاکسار، نعمت‌اللهی، ذهبی، قنبری و دهری. در مورد قنبری و دهری توضیح داده شد و سلسله عجم و جلالی با هم سلسله خاکسار را به وجود آورده‌اند.

چنانکه ملاحظه گردید در اروپای آن زمان، پژوهشگران به علت شباهتهایی که در تصوف اسلامی و غیراسلامی وجود دارد، برآن باورند که اصولاً عرفان در ایران ریشه غیراسلامی دارد و از آیین مجوسی و فرهنگ ایرانی و یا مذاهب یهودی و مسیحی نشأت گرفته است. کنت دو گوینو تنها سفرنامه‌نویسی است که به واقعیت امر پی برده و منشأ عرفان را اسلام و قرآن معرفی می‌کند. به هر حال با آنکه عرفان در تار و پود فرهنگ ایرانی، در شعر و ادب و آداب و رسوم ما ریشه دوانده است، سفرنامه‌نویسان، بسیار به آن بی‌توجهند، و با فلسفه و تفکرات عرفانی هیچگونه آشنایی ندارند. برای مثال، حتی ادوارد براون هم با آنکه در سفرنامه خویش یکی از جنبه‌های اعتقادات عرفانی، یعنی توکل، را بسیار خوب شرح و تفسیر می‌کند و مسلماً با شاعران عارف ما آشنایی دارد،

۱- همان، ص ۱۵۰.

۲- معصوم عیاش، طرایق الحقایق، ص ۲۵.

۳- لیدی شیل، سفرنامه لیدی شیل، ص ۱۵۰.

هنگامی که از مقبره شاه نعمت‌الله ولی، در ماهان بازدید می‌کند و حتی متولی بقعه برایش توضیح می‌دهد که دنیای عرفان قایل به تفاوت بین فرق مختلف نیست. هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و تنها به ذکر اینکه روز خوبی بود اکتفا می‌نماید.

سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار تنها به جنبه‌های ظاهری عرفان که مسلماً گاهی منفی است اشاره دارند و متفق‌القول استعمال تریاک و حشیش و بنگ و یا شراب را لازمه صوفیگری می‌پندارند. آنها با این نظریه مغرضانه و یا از روی بی‌اطلاعی چهره تصوف را در میان اروپاییان بسیار بد جلوه داده‌اند و به یکی از زیباترین جلوه‌های فکری، ظالمانه بی‌حرمتی کرده‌اند. هنگامی که ادوارد براون می‌خواهد با اکراه کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری را که با اصرار به او می‌فروشند با قیمتی بسیار کم خریداری کند، خواننده به حیرت می‌افتد که چگونه محققى که بعدها همه ایرانیان خود را مدیون وی می‌پندارند و همانی که برای خرید صفحه‌ای از کتاب بابیان، دهکده به دهکده ایران را زیر پا می‌گذارد، این کتاب برایش بی‌ارزش جلوه می‌کند.

جای تعجب است که این سفرنامه‌نویسان در دوره‌ای که حتی شاهزادگان قاجار به مقام مرشدی رسیده‌اند و در کاخ شاهان مراسم نیاز برگزار می‌شود و با صوفیان در ارتباط هستند آن همه نسبت به عرفان بی‌توجه بوده و در حدّ توان برای مخدوش کردن چهره آن کوشیده‌اند.

جای آنست که ایرانیان، عرفان راستین، همانی که سنایی و عطار، حافظ و مولوی و هجویری و نجم دایه و امثال بزرگانی چون آنان را پرورش داده است، همان کسانی که نه عارف و نه شاعر بلکه مصلحان جهان عصر خویش و جهان امروز هستند، به اروپاییان و دنیای غرب معرفی کنند و چهره زیبای آن را از کدورت و غبار بی‌عدالتی و قضاوت نادرست بیگانگان پاک سازند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل هفتم:

روحیات و آداب و رسوم

۱- مردمانی عجیب با روحیه‌ای متضاد

بررسی سفرنامه‌های اروپایی و دقت در اظهارات نویسندگان، خواننده را به نکته‌ای جالب و در خور تأمل رهنمون می‌کند و آن اینکه ایرانیان، مردمی هستند متفاوت با سایر ملل، «ملتی عجیب، با روحیه‌ای متضاد». با صفا و صمیمی و ظاهری یک رنگ اما دارای روحی پیچیده و غیرقابل شناخت و به قول لیدی شیل، مجموعه‌ای عجیب و غریب از مردمی متعصب و سرسخت، بردبار و صبور و بی تفاوت. برای این سفرنامه‌نویس انگلیسی نامفهوم است که مثلاً، اگر ایرانیان آشپز ارمنی نمی‌گیرند - زیرا وی را نجس می‌دانند - پس چرا در ادای احترام و برخاستن از جای خود در هنگام ورود یک مهمان مسیحی هیچکدام درنگ نمی‌کنند؟ چرا در گفتن سلام علیکم بر یک مسیحی پیشی

می‌گیرند و اروپاییان را محترم می‌دارند؟ تا جایی که حتی یک مسیحی که از ارتش روسیه فرار کرده و به ایران آمده بود به جایی رسید که با حفظ سمت خود حاکم مشهد شد و صمصام‌خان [سامسون] لقب گرفت.^۱

این تضاد روحی و تفاوت صفات در ایرانیان، حتی ادوارد براون را هم که در میان سفرنامه‌نویسان در هر حال ایرانیان را به چشم تحسین می‌نگرد و حتی دوست دارد که عیوب آنها را نادیده بگیرد به تعجب واداشته است.

من هنوز نمی‌توانم بفهمم که چگونه آن صفات نیک و بد در شیخ ابراهیم [یکی از درویشان کرمان] جمع شده بود ولی این را فهمیده‌ام که فقط یک ایرانی می‌تواند اینگونه عجیب از صفات متضاد و مختلف باشد.^۲

ادوارد براون ادعا می‌کند که بزرگترین انگیزه مسافرت وی به ایران شناختن ایرانی‌ها و روحیه و نبوغ آنان بوده و در کرمان فرصتی گرانبها بدست آورده است تا بتواند جلوه‌های مختلف روح و خصایص ایرانیان را ببیند و سپس می‌افزاید که:

به راستی خود را در دنیایی دیدم که حتی تصور آن را نمی‌کردم. چنان روح و فکر من قرین تعجب و تحسین و تقدیر، و گاه برعکس نفرت می‌شد که در تمام عمر نظیرش را ندیده‌ام.^۳

سفرنامه‌نویسان اروپایی که به جنبه تضاد روحی ایرانیان و عجیب بودن صفات و رفتار آنان توجه دارند، هیچکدام نتوانسته‌اند برای آن علتی ذکر کنند. برای مثال، پولاک، طیب مخصوص دربار قاجار که سالها با ایرانیان زیسته، در توجیه علت این خصیصه درمانده است. وی می‌گوید:

وقتی در سال ۱۸۵۱ به ایران آمدم سخت شیفته جامعه ایرانی، طرز زیبای تکلم

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۸۳

۲- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۴۴۴.

۳- همان، ص ۳۸۹.

و ریزه‌کاریهای محاوره آنان شدم و رفتار مؤذبانه مردم تربیت شده، مرا بسیار تحت تأثیر خود قرار داد. متأسفانه پس از مدتی دریافتم که نیرنگ و فریب در میان این رفتارهای زیبا و مؤذبانه پنهان است. آنگاه حس تحقیر من نسبت به این ملت برانگیخته شد، اما باز متوجه شدم که قضاوتی درست در مورد ایرانیان نداشته‌ام. از آن به بعد در تشخیص اینکه آیا صفات خوب آنها غلبه دارد یا صفات بد عاجز ماندم و نتوانستم بفهمم که آیا اگر رفتار بدی از آنها دیده می‌شود خصایص ذاتی ایرانی است یا باید آن را معلول فشار متمادی استبداد شمرد.^۱

لیدی شیل از اینکه ملتی زیرک و به قول او نیرنگ باز، آن همه زودباورند درحیرت است و اظهار می‌دارد، این جماعت با آنکه اغلب، اطمینان کامل به کذب گفتار هموطنان خود دارند، باز هم به حرفهای یکدیگر اطمینان می‌کنند و تا حد زیادی قول و قرارهای دیگران را می‌پذیرند، حتی اگر از یکی از همین افراد خوش‌باور که به خاطر وجود صفت زودباوری مورد تعدی دیگری قرار گرفته، درباره علت اعتماد و اطمینانش بپرسند، مسلماً جواب خواهد داد که از بس سوگند خورد، من هم تصور کردم که شاید حق با او باشد.^۲

کرزن تضاد در زندگی ایرانیان را با عباراتی واضحتر و صریحتر بیان می‌کند تا جاییکه ایرانیان را در بعضی جهات مایه بیزاری می‌داند در حالی که اصالت و نجابت آنها در خور هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست. گفته‌های وی هر ایرانی را به تفکر وامی‌دارد که آیا این تضاد می‌تواند کاروان زندگی آنان را به پیش برد و آیا گفته‌های آنان به حقیقت نزدیک است یا خیر؟ اگر چنین باشد عدم ثبات رأی، سستی در اعتقادات و عملکردها به آینده و حال این ملت ضربه‌ای جبران‌ناپذیر وارد خواهد کرد. سخنان کرزن در این برداشت بی‌پرده و آشکار است:

فرد واحدی در یک لحظه از فرط غرور خدا را بنده نیست و در لحظه دیگر

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۱۸.

۱- پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۱۰.

بنده‌ای عاجز و فرومایه است. باینکه ایرانیان آشنایی قابل ملاحظه‌ای با مبانی تمدن دارند، باز مانع از آن نیست که تعصبات بیهوده و خرافات هم داشته باشند. در نزد ایشان گاهی مذهب به حالت رکود و فراموشی است و زمانی بارز و آشکار، لحظه‌ای خشمی تعصب‌آمیز آنها را برمی‌انگیزاند و لحظه‌ای بعد به صورت انکار وجود خدا و رسول ظاهر می‌شود. حتی دولت هم چنین است گاهی شأنی پدران دارد و گاهی فطانت ماکیاولی، یعنی از جهت سادگی سازمانی کارش پدران است و از لحاظ تمشیت امور ماکیاولی است. زندگانی در ایران هم با شکوه و عالی است و هم عاری از پاکیزگی. مردم هم مایه بیزاری‌اند و هم اصالت و نجابت دارند و کارنامه زندگی سرشار از افسونگری است.^۱

پاسخگویی به سخنان کرزن و امثال وی به بررسی علمای اجتماع و جامعه‌شناس نیاز دارد، اما اگر گفته‌های آنان مورد تأیید قرار گیرد، برای ساختن جامعه‌ای سالم با پایگاهی محکم و قابل اعتماد، هر چه زودتر باید اقدام کرد، از بررسی خود آغاز و به تحکیم جامعه و ثبات آن یاری نمود.

شبهاتی که گوینو میان روحیه ایرانیان و کودک مرضی که تنها به سنگهای ساحل رودخانه توجه داشت و گاهی بعضی از آنها را حفظ می‌کرد، در خور تأمل بسیار است. اصولاً نظریات گوینو در مورد ایرانیان چه درست و یا نادرست خواننده را به تعمق و تفکر وامی‌دارد. داستان شباهت کودک بیمار و ایرانیان که خود نمی‌دانند به دنبال چه چیزی هستند به قرار زیر است:

... کودک ده دوازده ساله‌ای در میان چادر نشینان آلاوند که بواسطه زندگی کردن در زیر آفتاب، بسیار لاغر و سیاه چرده بود به ساحل رودخانه نزدیک شد. وی چندین سنگ از روی زمین برداشت و درون رودخانه انداخت. این کودک هیچ توجهی به دیگران نداشت، فقط کارش این بود که از روی زمین سنگ بردارد و پس از مدتی تماشا کردن

۱- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۳۷.

درون رودخانه بیندازد. ... گاهی اوقات یکی از سنگها را بیشتر نگاه می‌کرد و مثل اینکه شیء قابل توجهی به دست آورده باشد آن را کنار می‌گذاشت. هیچ چیز، آفتاب سوزان و باد و باران، این کودک را از کار باز نمی‌داشت و اصلاً در فکر خوردن و آشامیدن نبود. کودک تا غروب آفتاب به این کار ادامه می‌داد. وی به علت آفتابزدگی دچار بیماری روانی شده بود. وقتی که از او می‌پرسیدند که چرا سنگ برمی‌داری و تماشا می‌کنی و در جستجوی چه چیزی هستی؟ جواب می‌داد که در جستجوی گنج هستم ولی نمی‌دانست که در جستجوی چه گنجی است و نمی‌توانست توضیحی در این مورد بدهد، اما به خاطر این چیز موهوم و نامعلوم اشیای حقیقی و معلوم را فراموش می‌کرد.^۱

سپس گوینو روحیه ایرانیان و بطور کلی روحیه ملل مشرق زمین را همچون کودک بیمار می‌داند، زیرا آنها از همان آغاز کودکی به دنبال چیزهای نامعلوم می‌روند که نه تنها متعلق به این دنیا نیست بلکه شاید در دنیای دیگر هم یافت نشود، اما برای یافتن این چیز موهوم و نامعلوم همه حقایق مادی حیات را مهمل می‌گذارند. گوینو خود متوجه است که این جستجو همیشه بی‌ارزش نبوده است و ایرانیان در طول تاریخ توانسته‌اند چه بسیار افکار و اندیشه‌های ذی‌قیمتی به جهانیان عرضه دارند به همین جهت اضافه می‌کند همانطور که آن کودک دیوانه در طی جستجوی مجنونانه خود گاهی سنگهای خیلی زیبا پیدا می‌کرد و نگاه می‌داشت، ملل مشرق زمین هم در ضمن جستجوی خود گاه به چیزهایی برمی‌خورند که از نظر معنوی حایز اهمیت بسیار است، ولی غالباً نظیر آن کودک چه بسیار اشیای بدون ارزشی را هم به دست می‌آورند که اصلاً مورد توجه نیست. با این وصف باز از پا نمی‌نشینند و همچنان برای یافتن آن حقیقت موهوم و نامعلوم کوشش می‌کنند. سپس گوینو به خود می‌آید و اضافه می‌کند که ما باید از ایرانیان متشکر باشیم زیرا بدون آنها بسیاری از مسایل معنوی که کشف آن موجب افتخار

۱- گوینو، سه سال در ایران، صص ۶۴-۱۶۵.

بشریت است، بر ما مجهول می‌ماند.

۲- زیرکی و شجاعت

نه تنها سفرنامه‌نویسان اروپایی بلکه صاحب‌نظران و پژوهشگران بر این عقیده‌اند که ایرانیان از هوشمندی و زیرکی خاصی برخوردارند. گروهی علت آن را آریایی بودن آنها می‌دانند و گروه دیگر آب و هوا و شرایط خاص زندگی از جمله درگیری با انقلابات و وضعیت‌های پریچ و خم تاریخی. در میان آنها کسانی چون فووریه، زیرکی ایرانیان را آمیخته با نوعی تزویر و نیرنگ می‌دانند. هر چه هست هیچ سفرنامه‌نویسی در سفرنامه‌های مورد توجه این کتاب ایرانیان را در همه زمینه‌ها کم هوش و یا کمتر از خود از نظر عقلی ندانسته‌اند. این برداشت در زمانی که از بدترین دوره تاریخی ما محسوب می‌شود مایه مباهات ایرانیان می‌باشد بخصوص که این فرضیه هنوز هم در کشورهای غربی به قوت خود باقی است و ایرانیان را از نظر ضریب هوشی از کشورهای قابل توجه می‌دانند.

بلوشر زیرکی و هوشیاری ایرانیان را مهمترین عامل، در از بین بردن سلطه گوناگون بیگانگان بر آنها می‌داند و همین امر همراه با فرهنگ برتر ایرانی، علت برپا ماندن این ملت می‌پندارد که به وسیله آن پس از شکست، در طی عمر نسلها توانسته است اندک، اندک، راهی پیدا کند و از اسارت خود را نجات دهد.^۱ فریزر نیز در موارد مختلف از هوش ایرانیان حرف می‌زند و تعجب می‌کند که چگونه ممکن است ملتی چنین باهوش بی‌تمدن باشند.

یکی دیگر از صفات پسندیده ایرانیان که حتی مغرَضترین سفرنامه‌نویسان هم به آن اعتراف می‌کنند شجاعت ایرانیان است. این شجاعت نه تنها در رفتار و کردار آنها به

۱- بلوشر، گردش روزگار در ایران، ص ۱۵.

چشم می‌خورد بلکه در تحمل مشقات زندگی و نابسامانیها هم نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند.

جیمز بیلی فریزر برای اثبات گفتار خویش مبنی بر دلیری ایرانیان کلماتی که آنها به کار می‌برند را دلیل می‌آورد و آن را حاکی از شجاعت آنها می‌داند. برای مثال، توضیح می‌دهد که ایرانیان به راههای بسیار سختی که از روی کوهها می‌گذرد سینه‌کش می‌گویند در حالی که انگلیسیها نام آن را سریالایی جهنمی گذاشته‌اند.^۱

وی در قسمتی دیگر از سفرنامه خویش هنگامی که در میان سربازان ایرانی که برای جنگ بر علیه قوای روس اردو زده بودند به سر می‌برد از شجاعت اخلاقی سربازان ایرانی تعجب می‌کند و به شوق می‌آید تا جایی که می‌نویسد: «زنده باد ایرانی...»

البته این سخنان و ابراز شادی را در جایی به کار می‌برد که احساس می‌کند شجاعت ایرانیان می‌تواند روسیه را به سود انگلیسیها به مخاطره بیندازد، چنانکه می‌گوید: «من می‌گویم مزد خوب بپردازید و خوب فرمان بدهید و دیگر شاه لازم نیست از روسها بترسد.»^۲

فریزر در جایی دیگر اقرار می‌کند که هرگز موجوداتی چون سربازان ایرانی شجاع، بی‌غم و امیدوار و خرسند و سخت‌کوش ندیده است. مردانی که هیچکس نمی‌تواند به اندازه آنان با فقر و رنج و سختی بسازد و با خوشرویی این مسایل را تحمل کند، آن هم در زمانی که غذایشان تنها دانه‌های غلات بود که خود درو می‌کردند ولی هرگز از این بابت شکایتی نداشتند. به نظر فریزر هیچ نیروی نظامی اروپایی نمی‌توانست توپ و تفنگهای سنگین را در آن زمینهای سخت، مانند آنها هدایت کند. آنگاه برای نشان دادن نیرو و شجاعت سربازان ایرانی توضیح می‌دهد که آنها می‌توانسته‌اند توپهای دوازده پوندی را که سخت در باتلاق و مرداب فرو رفته بود بیرون کشند درحالی که هیچ اسبی قادر به آن کار نبود. کار آنها در اثر زیرکی و شجاعت و پشتکارشان انجام می‌گرفت. گردنه‌هایی که

۱- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۱۹۳.

۲- همان، ص ۳۸۵.

آنان توپهای سنگین خود را از آنها عبور می‌دادند، چشم یک افسر اروپایی توپخانه را خیره می‌کرد. ناگفته نماند که این سربازان در منطقه‌ای واقع در استان خراسان اردوزده و تحت فرمان عباس میرزا بوده‌اند.

برای فریزر بسیار جالب توجه بوده است که سربازان ایرانی پس از راه‌پیمایی و کارهای بسیار سخت و تهوّر آمیز، هنگامی که دور هم جمع می‌شده‌اند، طنین خنده آنها همه جا می‌پیچیده، زیرا گفت و شنودشان دیگر درباره رنجها و کارهای انجام شده نبوده است بلکه در خصوص کامیابی و گشودن فلان دژ و یا شایستگی و لیاقت فرماندهان بوده و یا با هم شوخی می‌کرده‌اند.^۱

این سربازان ایرانی با آنکه بسیار گرسنه بوده‌اند اما هرگز اقدام به غارت صاحب منصبان خود نمی‌کرده‌اند و همین امر باعث شده تا فریزر آن را از سجایای اخلاقی آنها به حساب آورد و بنویسد که «دلیری و شجاعت سربازان ایرانی، کمتر از دیگر صفات و سجایای ایشان نبود».^۲

لیدی شیل از بی باکی و دلآوری ایرانیان در اسب سواری سخن می‌گوید و می‌نویسد:

من شنیده بودم که ایرانیان سوارکاران بسیار پر قدرتی هستند ولی اکنون می‌دیدم که آنها به قدری بی‌پروا و جسور رفتار می‌کنند که اصولاً به اسبهای زیر پایشان فرصت نمی‌دهند تا از احساس خودش بهره‌ای داشته باشد. تمام ملت ایران بطور غریزی سوارکار هستند و من بارها دیده‌ام که بعضی از پیشخدمتهای ماکه در عمرشان سوارکاری نکرده بودند در مرتبه اول بدون واهمه به این کار مبادرت می‌ورزند.^۳

به هر حال حتی اگر لیدی شیل سوارکاری ایرانیان را امری غریزی بدانند، باز از شجاعت آنان حکایت دارد.

۱- جیمزلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۳۱۳. ۲- همان، ص ۵۱۲.

۳- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۱۶.

۳- آداب معاشرت

از خدا خرواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف حق

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد^۱

مثلی که ادبیاتش شهره آفاق است و شعر و ادبی که ادب را سرچشمه لطف حق می‌داند و در سرزمینی که صدها ضرب‌المثل و داستان در باره ادب زیانزد خاص و عام می‌باشد مسلماً ادب خصیصه همگانی است.

فلاندن اوژن به ضرب‌المثلهای ایرانی که درباره ادب است اشاره می‌کند و یکی از صفات خوب ایرانی را ادب ذکر نموده و آن را نتیجه شعر و ادبش دانسته است.^۲ دروویل مانند همه سفرنامه‌نویسان به صراحت اظهار می‌دارد که در ایران، هیچکس در ادای احترام به دیگران کوتاهی نمی‌کند و این آداب‌دانی حتی در روستاها هم رواج دارد، زیرا آنها نیز به نوبه خود نسبت به همسایگان خویش احتراماتی شایسته به جا می‌آورند و توقع احترام متقابل دارند.^۳ وی معتقد است که در هیچ کشوری مراتب احترام مقامات مانند ایران نگهداری نمی‌شود و نه تنها به حفظ شؤون و احترام مقامات پای بندند بلکه افراد عادی نیز دست کمی از آنها در احترام به بزرگترهای خود ندارند. ایرانیان به هر درجه که مغرور و خودخواه باشند هرگز قدم جلوتر از کسانی که از حیث مقام اجتماعی یا ثروت از آنان بالاترند نمی‌گذارند.^۴ منظور آنکه پشت سر آنها راه می‌روند. زیرا آنکه حرمتی بیشتر دارد باید قبل از فروترها گام بردارد.

ژوبر از اینکه ایرانیان برای اشخاص دانا و آنهایی که صاحب اطلاعات و معلوماتی هستند و خود از آن بی‌بهره می‌باشند احترام زیاد قایلند، بسیار خوشش می‌آید و آنها را

۱- مولوی، مثنوی، ص ۱۲. ۲- اوژن فلاندن، سفر به ایران، ص ۱۶۸.

۳- دروویل، سفرنامه دروویل، ص ۲۰۰. ۴- همان.

قابل ستایش می‌داند.^۱ ویلیام جکسن سلام کردن ایرانیان را نوعی احترام، همراه با مقداری درود و ثنا می‌خواند که نسبت به یکدیگر نثار می‌کنند و به عنوان مقدمه‌ای نغز و دلکش برای شروع گفتگو به کار می‌برند. وی ایرانیان را در معاشرت، بی‌نهایت مؤدب می‌بیند و اصولاً قاموس آداب آنها را سرشار از عبارات مؤدبانه به حساب می‌آورد.^۲

ناگفته نماند که برخی از سفرنامه‌نویسان این ادب و احترام را با نوعی غرور و خودخواهی توأم می‌دانند، مثلاً، هنری پاتینجر می‌نویسد که در عالم، هیچ ملتی بهتر از ایرانی‌ها با انواع و اقسام نزاکت و ادب و رسم مهمان‌نوازی از غریبه‌ها آشنایی ندارد. اگر آنها خود را برتر از دیگران نمی‌انگاشتند، شاید بهترین همراهان و خوش‌مشراب‌ترین رفقا به شمار می‌رفتند، اما روحیه خودپسندی و غروری موردی که در آنان از عالی‌ترین مقام تا پایین‌ترین درجه طبقات اجتماعی به طرز فطری و ارثی وجود دارد و از همان کودکی از خود راضی بار می‌آیند، گاهی اوقات رفتار آنان را به سرحد بی‌ادبی و گستاخی می‌کشاند.^۳

کنت دوسرسی در مورد غرور ایرانیان سخنان پاتینجر را تأیید می‌کند و حتی مرغهای ایرانی را مغرور می‌بیند.

«تنها تفریح من تماشا و تحسین... مرغ غواصی بود که برایم گرفته بودند در روی پاهای بلندش با غروری مخصوص، غرور واقعی ایرانی در خیابان‌های باغ‌خانه قدم می‌زد.»^۴

به نظر می‌رسد که سفرنامه‌نویسان از ادب و رفتار احترام‌آمیز ایرانیان، قبل از آمدن به ایران اطلاع داشته‌اند، زیرا کرزن ضمن اظهار این مطلب می‌گوید که ایرانیان به هر فرد خارجی به میزان قدر و احترامی که وی برای خودش قایل است احترام می‌گذارند و هر

۱- پ. امده ژوبر، سفر به ایران و ارمنستان، ص ۲۳۴.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۲۳۴. ۳- هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ص ۲۴۳.

۴- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹، ص ۹۵.

گونه قصوری را در رعایت شأن و مقام خود، ناشی از فروتنی نمی‌شمارند بلکه دلیل حقارت فردی محسوب می‌دارند.^۱

۴- مراسم دید و بازدید و پذیرایی

مادام کارلا سرنا ادعا می‌کند که ایران کشور تشریفات است.^۲ سخن وی چندان هم دور از حقیقت نیست، چه بسا سفرنامه‌نویسان و پژوهشگران دیگر که به تشریفات مفصل ایرانی توجه داشته‌اند. آثار و بقایای این تشریفات هنوز در مراسم مختلف ایرانیان دیده می‌شود. گویی این ملت کهنسال خاطره پذیرایی و جشن کاخهای پاسارگاد و آپادانا را در سینه خویش به یادگار دارند و هنوز هم در ضمیر ناخودآگاه برای خارجیان و مهمانان، تجملات و شکوه و جلال خود را به معرض نمایش می‌گذارند. هنگامی که جکسن در یزد مورد استقبال و پذیرایی زردشتیان قرار می‌گیرد، برایش پذیرایی گشتاسب شاه در نخستین دیدار زردشت تداعی می‌شود.^۳

به گفته مادام کارلا سرنا، ایرانیان تعارفات و مراسمی در دید و بازدید به کار می‌برند که خاص خودشان است، اگر بخواهند به دیدن کسی بروند، از یک یا چند روز پیش، بسته به درجه صمیمیتی که میان آنهاست وقت دیدار را خبر می‌دهند. آنگاه در موعد مقرر به خانه او می‌روند. ابتدا از سوی فرّاشها مورد استقبال قرار می‌گیرند و اسبها را به جلودار می‌سپارند، سپس، مهمان به همراه خدمتکاران از دالانهای تنگ و تاریک و چندین حیاط تودرتو گذشته و به قسمت اتاق پذیرایی راهنمایی می‌گردد. در آستانه اتاق کفشها را از پا درمی‌آورند و بعد از چندین بار خم و راست شدن و تعظیم و تکریم در

۱- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۱۴۷.

۲- مادام کارلا سرنا، آدمها و آیینها در ایران، ص ۳۰۴.

۳- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۴۰۹.

جایی می‌نشینند. عباراتی که به عنوان تعارف بکار می‌برند بسیار چاپلوسانه و اغراق آمیز است. اولین جملات خوش آمدگویی چنین است: شما به منزل خودتان تشریف آورده‌اید و اینجا متعلق به جنابعالی است. این نوع تعارف از نظر ما ایرانیان که هنوز هم آداب و رسوممان با دوره قاجار چندان تفاوتی ندارد چیز عجیبی نیست و بسیار عادی تلقی می‌شود و هرگز به فکرمان خطور نمی‌کند که در این تعارف حقیقتی باشد، اما به نظر سفرنامه‌نویس این عبارت فریب دهنده است و به همین خاطر مادام کارلا سرنا به شونده توصیه می‌کند که نباید این تعارفات را جدی تلقی کند، زیرا این جملات مقدمه یک رشته تعارفاتی است که در طول ملاقات مرتباً تکرار می‌شود. نویسنده درباره نشستن مهمانها اظهار می‌دارد شاخص‌ترین فرد کنار صاحبخانه می‌نشیند و نوکرهایش می‌ایستند. مهمان اصلی شروع به صحبت می‌کند و با جمله «ان شاء الله که دماغ عالی چاق است» جویای سلامت میزبان می‌گردد و صاحب خانه به نوبه خود از چاقی دماغ یک یک مهمانها می‌پرسد. میزبان و مهمان مرتب به هم می‌گویند: «خداوند سایه‌تان را از سر ما کوتاه نکند»، و تعارف پشت تعارف تکرار می‌شود. زمینه اصلی گفتگوها به زبان آوردن جملات چاپلوسانه و تملق آمیز است و در این مسابقه تملق‌گویی در واقع همه حاضران شرکت دارند.^۱

بلوشر نیز می‌نویسد که ایرانیان کرنش و تعظیم را به حالت ایستاده انجام نمی‌دهند، بلکه هنگامی که نشستند کرنش می‌کنند و در آن زمان هم سر را نمی‌جنبانند بلکه از پایین به بالا حرکت می‌دهند، و دیگر اینکه به هنگام احترام معمولاً دست‌ها را چلیپاوار بر روی شکم می‌گذارند در حالی که دست راست آنها دست چپ را پوشانده است.^۲ جکسن طرز نشستن در مجلس مهمانی زردشتیان در یزد را چنین توصیف می‌کند:

۱- مادام کارلا سرنا، آدمها و آیینها در ایران، ص ۷۲.

۲- بلوشر، گردش روزگار در ایران، ص ۸۳.

صندلیها در تالار بزرگی به شکل حرف V شبیه به انجمن اهورا مزدا چیده شده بود به وصفی که در بندهشن آمده است. بخاطر احترام، مرا در یک صندلی که در رأس حرف V قرار داشت نشانند و میزبان من در جانب راست و موبد در سمت چپ نشست، چون همه در جای خود قرار گرفتند، دقیقه‌ای سکوت برقرار شد، سپس ابتدا آنهایی که در طرف راست من بودند و پس از آن افراد سمت چپ به من تعظیم موقرانه‌ای کردند که به همان ترتیب پاسخ دادم.^۱

گویینو، جکسن، ادوارد براون، لیدی شیل و بسیاری از سفرنامه‌نویسان دیگر اروپایی، به ذکر همین مراسم در زمان قاجاریه پرداخته‌اند و در همه آنها پذیرایی از مهمان را با گل و شیرینی و غذاهای مختلف ذکر کرده‌اند. بخصوص پذیرایی با انواع مربا و شیرینی بسیار مرسوم بوده است. جکسن می‌گوید که خوردن شیرینی و شکر که ایرانیان سخت شیفته آن هستند از رسوم معتبر و کهن ایرانی است.^۲ به نظر لیدی شیل دید و بازدید ایرانیان در آن زمان مراسم بسیار دشواری بوده است، زیرا در یک دیدار معمولی ابتدا قلیان می‌آورده‌اند سپس چای و باز هم قلیان، مادام کارلا سرنا می‌گوید که بعد از قلیان مهمان با انواع مربا و شیرینی پذیرایی می‌شد و شیرینی در ظرفهای کوچکی قرار داشت، یک نوع از آن شیرینی‌ها، گز بود. ظرفها را در مجمعه بزرگی جلوی مهمان قرار می‌دادند. جکسن در مجلس پذیرایی زردشتیان یزد، علاوه بر شیرینی، با گلاب پاش پر از گلاب و آینه پذیرایی می‌شود که وی از دیدن آینه بسیار تعجب می‌کند.^۳ ناگفته نماند که پذیرایی مهمان با آینه از مراسم قدیمی زردشتیان است و هنوز هم در بین ایرانیان رایج است که هنگام ورود مهمانی عزیز و یا بدرقه وی در کنار قرآن، آب و آینه می‌گذارند. ادوارد براون در شیراز هنگامی که وارد خانه یکی از شاهزاده‌های قاجار می‌شود [از فرزندان فرمانفرما پسر ارشد فتحعلیشاه] در بین شیرینی‌جات و تنقلات

۱- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۴۰۹. ۲- همان، ص ۱۱۹.

۳- همان، ص ۴۰۹.

چیزی می‌بیند که برایش جالب توجه است. به قول خودش یک ظرف ملخ خشک که گفته می‌شد از خلیج فارس به دست می‌آوردند و ایرانیها آن را میگو می‌گفتند.^۱ در مراسم پذیرایی ایرانیان زمان قاجار علاوه بر شیرینی و مربا، از انواع میوه هم استفاده می‌شده و پس از آن شام صرف می‌گردیده است. گاهی برای خوش‌آیند مهمان، شاعری شعری می‌خوانده و یا هنرمندان هنرنمایی می‌کرده‌اند، مثلاً، بندبازی و یا مراسم آتش‌بازی در شب برقرار بوده است.^۲

لیدی شیل ایرانیان را مردمی زنده دل و فهمیده و خوش مصاحبت معرفی می‌کند، و از اینکه آنها در صحبت‌هایشان از لطیفه‌های مختلف شعر و ادب و تاریخ با نکته بینی و حاضر جوابی مثالهایی می‌آوردند خوشش می‌آید، با وجود این، گفتگو با ایرانیان را خیلی خسته کننده می‌داند. به نظر وی آنها اغلب از خودشان حرف می‌زنند، از بیماریشان و از منصب‌هایشان، از اینکه مثلاً درآمد فلان کس کم شده، یا آب فلان مزرعه قطع گردیده است و باغش را گرو گرفته‌اند... لیدی شیل از این جهت ایرانیان را مانند فرانسویان می‌داند که تمام افکارشان بر روی شخص خودشان متمرکز شده، و خیال می‌کنند امور شخصی آنها برای دیگران هم جالب توجه است و شنونده باید مانند یک طبیب به ناله‌های آنها گوش دهد.^۳ این سخن نیازمند بررسی و مطالعه آداب معاشرت ملل دیگر است تا بدانیم آنها در گفتگوهای دوستانه خود درباره چه موضوعاتی سخن می‌گویند اما گفته مادام کارلاسرنا را می‌پذیریم که می‌نویسد: «ایرانی عاشق گپ زدن است»^۴

اکنون که از دید و بازدید و تشریفات عادی ایرانیان سخن به میان آمد جا دارد که نظر یکی از سفرنامه‌نویسان درباره تشریفات درباری آن زمان نوشته شود. دکتر فوریه که

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۴۹.

۲- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹، ص ۱۵۷. ۳- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۹.

۴- مادام کارلاسرنا، آدمها و آیین‌ها در ایران، ص ۶۹.

سالها با ایرانیان و در دربار زیسته است، در مراسمی که پس از ورود ناصرالدین شاه از سفر فرنگ برگزار شده بود شرکت می‌کند، و جایگاه مراسم و تشریفات دیگر را چنین به تصویر می‌کشد:

تخت مرمر که یک قطعه مرمر سفید رنگ مایل به زرد است و طلاکاریهای آن از دور مانند عقیق می‌درخشد در وسط و در قسمت مقدم تالار قرار داشت. این تخت در قسمت وسط بر دو ستون مارپیچ تکیه دارد که در زیر یکی از آنها دو شیر در حالت نشسته، نهاده شده است. روی تخت، مٹکایی است که آنرا با ظرافت تمام مثل یک قطعه فلزکاری شده ساخته‌اند و در دو طرف آن دو ستون مارپیچ کلفت است که گویا آنها را قبلاً برای مصرف دیگری درست کرده بوده‌اند. قالیچه کهنه‌ای که لطافت بافت آن از حد وصف خارج است و رنگهای آن با وجود گذشت سالیان، هنوز جلایی خاص دارد پهن کرده‌اند. در بالای تخت، بالش گرد ضخیمی تقریباً به عرض تخت قرار دارد. اطراف بالش را مروارید دوخته‌اند و در انتهای آن دو رشته مروارید درشت‌تر آویزان است.^۱

دکتر فوریه سپس کسانی را که در باغ قصر منتظر ورود شاه ایستاده‌اند به ترتیب زیر معرفی می‌کند:

دورادور حوض مستطیل شکل، اعیان دولت و نمایندگان عالی رتبه هر یک از طبقات قرار داشتند. نظامیان کلاهی از پوست بخارا به سر داشتند. این کلاه شبیه به کلاه ملی ایرانیان است اما به شکل استوانه و کوتاه‌تر می‌باشد. صاحب منصبان نیم تنه‌ای از ماهوت آبی تیره پوشیده بودند و درجه‌هایشان یا به سبک نظامیان روسیه روی دوش و یا به رسم اتریش به یقه نیم تنه‌شان دوخته شده بود. روحانیان عمامه سفید و قضاات، کلاهی بلند و استوانه شکل بر سرشان بود دور کلاه قضاات یک قطعه شال کشمیری ساده پیچیده‌اند. مردم دیگر هم در میان حضار دیده می‌شوند که با وجود کلاههای هم‌رنگ، درجات و مراتب مختلف آنها از جبهه‌ها و تکمه‌های قیمتی آنان مشخص می‌گردید. با ورود شاه جمعیت به

۱- فوریه، سه سال در ایران، ص ۹۸.

حالت تعظیم درآمد. شاه که با طمأنینه پیش می‌آمد، داخل تالار شد و بر روی تخت مرمر نشست و به بالش مروارید دوزی تکیه داد. قطعات الماس و یاقوت و زمرد لباس او می‌درخشیدند. چقه‌ای که به شکل بادبزن به عنوان شعار شاهی بر کلاه داشت مانند سردوشیهایش از الماس و سنگهای قیمتی رنگارنگ درست شده بود. بر حمایل و خنجر وی هم از دوش تا کمر جواهرات نصب بود. به جای تکه چند قطعه الماس را که به درشتی گردو بود بر لباس شاه دوخته بودند. همینکه شاه نشست دو نفر که عمامه‌ای بلند بر سر و جورابه‌های بلند فرمز که تا بالای ران می‌آمد بر پا داشتند و در دو طرف تخت ایستاده بودند جلو آمدند. یکی فنجان قهوه و دیگری قلیان به شاه تقدیم نمود. اوقاتی که شاه قلیان می‌کشید از احدی نفس بر نمی‌آمد. چون کشیدن قلیان تمام شد، اعلیحضرت سخترانی مختصری نمود...^۱

به راستی که از آن همه جواهر و الماس، از ابهت و شکوهی که حتی در ضعیف‌ترین حقیق‌ترین دوره تاریخ ما در کاخها وجود داشته است کدام برجاست؟ آیا باز هم ایرانی برای بدرخ کشیدن شکوه و جلال گذشتگان خود نیازمند تشریفات و تجملات خواهد بود؟

شهراسم استقبال و بدرقه

چنانکه از سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار برمی‌آید مراسم استقبال و بدرقه آن زمان به طریقی بوده است که امروزه کم و بیش در اکثر نقاط ایران دیده می‌شود، اما ادوارد براون اظهار می‌دارد که استقبال بیشتر جنبه تشریفات داشته و آن به پیشواز رفتن مسافر در جاده، به مقدار چند فرسنگ بوده است، در حالی که بدرقه نشانه‌ای از محبت و صمیمیت محسوب می‌شده و برای ابراز دوستی بیشتر انجام می‌گرفته است. بقول براون ایرانیان خود می‌گویند: «اگر کسی را بدرقه کنند معلوم می‌شود که او را دوست دارند و گرنه از

همه استقبال می‌کنند،^۱ در یکی از مراسم بدرقه، ادوارد براون بسیار شگفت زده می‌شود، زیرا شخصی از میان بدرقه کنندگان با آینه و دیگری با ظرفی پر از آب که چند عدد گل نرگس بر روی آن شناور بوده است به نزدش می‌آید، آنگاه دیگری ظرفی پر از شکر نقل می‌آورد و در حالی که یکی از بدرقه کنندگان قرآن مجید در دست دارد از او می‌خواهد تا قرآن را ببوسد، سپس دستش را در آرد می‌زنند و از او می‌خواهند تا دست آردی خود را به صورت نوکر سالخورده‌ای که آنجا بوده است بمالد. بار دیگر قرآن را بالای سرش می‌گیرند و ادوارد براون را از زیر آن عبور می‌دهند و توصیه می‌کنند که پس از سوار شدن بر اسب، روی خود را برنگرداند. وی به توصیه آنها عمل می‌کند و متوجه می‌شود که ظرف آب را پشت سرش بر زمین می‌ریزند.^۲

در روزگار ما در کاسه آب چند برگ درخت که معمولاً برگ درخت می‌گیات که رمز ماندگاری است می‌اندازند و با آب به پشت سر مسافر می‌ریزند.

شاید ادوارد براون هرگز نفهمیده باشد که از آن آرد، برای پختن نوعی آش استفاده کرده‌اند، همان آشی که هنوز هم به آش پشت پا شهرت دارد و به یاد مسافر می‌پزند و بین آشنایان تقسیم می‌کنند. البته امروزه آردی را که مسافر دست در آن زده است، خمیر و با آن رشته درست می‌کند و سپس رشته‌ها را می‌برند. بریدن رشته به منظور آنست که راه مسافر و دوره سفر، بریده و کوتاه گردد. بعد از آن با همان رشته آش می‌پزند.

همه‌مان نوازی

مراسم استقبال و پذیرایی و بدرقه حاکی از همه‌ماندوستی ایرانیان است که سفرنامه‌نویسان چه مستقیم و چه غیرمستقیم در کتابهای خود به آن اشاره دارند و در

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۵۴.

۲- همان.

نتیجه ایرانیان را مهمان نوازترین مردم جهان به حساب می‌آورند. البته هر کدام از آنها این روش پسندیده و خصلت خاص ایرانی را به حساب بعضی از صفات اخلاقی می‌گذارند، برخی مهمان‌نوازی را نتیجه بزرگواری و آزادگی ایرانیان، گروهی از روی چاپلوسی و عده‌ای هم به خاطر ولخرجی و تجمل‌گرایی آنها می‌دانند. هر چه هست هیچکدام از آنها نتوانسته است منکر این شیوه مخصوص ایرانی گردد. کنت دوسرسی در کتابش بارها از این خصیصه، سخن می‌گوید. به نظر وی مهمان‌نوازی در میان ایرانیان امریست عام که ثروتمند و فقیر، شهری و روستایی و چادرنشینان از این صفت بی‌بهره نیستند. حتی کسانی که دارای اخلاقی ناپسند، همچون دزدی و غارتگری هستند چون مهمان بر آنها وارد شود مورد محبت و مهربانی و پذیرایی آنها قرار می‌گیرد. این سفرنامه‌نویس هنگامی که در جاده‌ای راه را گم کرده‌است به سیاه چادری وارد می‌شود، مردمی که در آنجا زندگی می‌کرده‌اند، با نهایت مهربانی از وی پذیرایی می‌کنند و به او نان و پنیر می‌دهند. برای کنت دوسرسی بسیار تعجب آور است که در میان بیابان و کوه با اینکه هیچکس او را نمی‌شناسد برایش بره هشت روزه کباب می‌کنند و وسایل آسایش وی را فراهم می‌سازند.^۱

گوینو چنان تحت تأثیر مهمان‌نوازی روستاییان قرار می‌گیرد که آرزو می‌کند که هرگز ظواهر تمدن اروپا در آنها نفوذ نکند و خلوص و صفای قلب روستاییان را از بین نبرد. وی در آن زمان خوب می‌دانسته است که آنچه از سوی اروپا به ایران قصد حمله دارد ظواهر تمدن است، نه تمدن حقیقی. اینجاست که هر ایرانی با خواندن این مطالب به مقایسه می‌پردازد و آرزو می‌کند که این صفای روح و آزادگی و بلند طبعی، هنوز هم بر جا مانده باشد.

در ایران قلوب روستاییان نظیر آینه صاف و بدون زنگار است. در همان لحظه

۱- کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹، ص ۱۶۴.

اول بدون هیچ سوء ظن با شما دوست می‌شوند و هر چه در دل دارند می‌گویند و آنچه در خانه دارند جلوی مهمان می‌گذارند.^۱

از سفرنامه‌نویسان اروپایی، جیمز ییلی فریزر و مکنزی درباره مهمان‌نوازی ایرانیان بارها در سفرنامه‌هایشان سخن گفته و رفتار مؤدبانه و بزرگ منشی آنها را ستوده‌اند.

به غیر از سفرنامه‌نویسان اروپایی زمان قاجاریه، خانم یوشیدا ماساهورا، سفرنامه‌نویس ژاپنی هم که در آن زمان به ایران سفر کرده است. صفحاتی از کتابش را به مهربانی و مهماندوستی ایرانیان اختصاص می‌دهد. هنگامی که وی و همسفرانش به روستایی می‌رسند ابتدا از نزدیک شدن روستاییان به وحشت می‌افتند، حتی برویشان اسلحه می‌کشند، اما بعد متوجه می‌شوند که آنها شیر و ماست و پنیر در سینی‌های روئین و مسین گذاشته‌اند و برایشان آورده‌اند و با ادب و مهربانی به آنها تقدیم می‌کنند.^۲ این سفرنامه‌نویس ژاپنی از مردم روستاهای ایران بسیار نیکی دیده و همه جا مورد استقبال قرار گرفته است. به گفته وی مسافران ژاپنی که به ایران آمده بودند تعریف می‌کنند که همه جا، بخصوص در بین راه از مردم ایران مهربانی و یاری و همراهی دیده‌اند.^۳

۷- خوشگذرانی

ملتی که به زیرکی و بذله‌گویی شهره آفاق است، کشوری که در فراز و نشیب تاریخ، هرگز از پا ننشسته است و با هوشیاری، اسکندر و خلفا و چنگیز و تیمور و... دیگر فاتحان را چون موم در دستان خود نرم کرده است و این مردمی که از سویی فرّه ایزدی و از سوی دیگر تاریخ، نور ولایت را در سرزمینش با چشم بصیرت می‌بیند چرا باید

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۲۹.

۲- یوشیدا ماساهورا، سفرنامه یوشیدا ماساهورا، ص ۱۰۱.

۳- همان، ص ۱۶۰.

احساس آسودگی نکند؟ ما در ادبیات و در دشت بیکرانه ضمیرمان دنیا را مسجد رحمان انگاشته و با نوای سعدی شیراز هم صدآگشته‌ایم که فرمود:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

این ملت بزرگ، شاهان بسیاری را نظاره گر بوده با شاهنامه بزرگیها و پهلوانیها دیده و همراه فردوسی و بیهقی از سرگذشتها، با گوش جان پند و اندرزها شنوده است و در کشاکش سفر طولانی از گذشته‌های دور تا به امروز چه بسا مشکلات و گرفتاریهایی را که از سر گذرانده و موفق و سربلند بوده است. به همین جهت به دشواریها به چشم حقارت می‌نگرد و اصولاً کلّ جهان را به بازی می‌گیرد. سفرنامه نویسان اروپایی به خصوص آنهایی که هوشمندی و تعمق بیشتری در شناسایی ایرانیان داشته‌اند، در سفرنامه‌های خویش به این امر اشاره می‌کنند. گوینو می‌گوید:

من در هیچ یک از نقاط جهان ملتی را ندیده‌ام که از لحاظ کنار آمدن با مشکلات زندگی بقدر ایرانیان فیلسوف مشرب باشد و دشواریهای جهان را به دیده حقارت بنگرد و اغلب ایام زندگی را صرف تفریح نماید.^۱ این ملت باهوش و ظریف برای هر مشکلی یک راه حل و برای هر کوچه بن بست، یک گریزگاه پیدا کرده است.

گوینو آنقدر محو این خصوصیت ایرانیان شده که می‌نویسد حتی معامله کردن هم در ایران یک نوع تفریح است. به نظر وی رخنه تفریح و تعیش را در اعماق زندگی این ملت زمانی می‌توان دید که انسان چندین روز در بازارهای اصفهان و تهران و شیراز به تماشای مردم مشغول شده باشد کسبه چهارزانو روی قالیهایی که در دکان و حجره خود گسترده‌اند نشسته و کالایشان را به سلیقه مخصوص که مغرب زمین از آنها تقلید و آن را تکمیل کرده است چیده‌اند و بسیار آسوده و راحت خرید و فروش می‌کنند.^۲

۱- گوینو، سه سال در ایران، صص ۶۱-۲. ۲- همان، صص ۶۳-۴.

دکتر فوریه معتقد است که از کلمات و سخنانی که ایرانیان بکار می‌گیرند می‌توان به خوشی و خوشگذرانی آنها پی برد. برای مثال، آنها می‌گویند: «سه شب در آنجا ماندیم» و کلمه روز را به کار نمی‌برند، زیرا ایرانیان عمر را همان ساعات خوش می‌دانند و شب مخصوص راحتی و عیش و نوش و خواب و خیال است، در حالی که روز وقف کار و زحمت و درک حقایق غم‌انگیز می‌شود.^۱

لیدی شیل با آنکه ایران را غیر قابل سکونت و عذاب‌آور می‌پندارد ولی باز اظهار می‌دارد که حداقل ایران یک مزیت بسیار قابل توجه دارد و آن آسودگی و سهولت زندگی در این مملکت است، سپس اضافه می‌کند که بطور کلی باید آسایش و بی‌قیدی را از نعمات موجود در ایران برشمرد. یکی می‌رود، یکی می‌آید، یکی دایم در سفر است و آن دیگری بدون هیچ دلیل بخصوصی دست به کاری می‌زند و آنگاه سخن یکی از فرانسویان مقیم تهران را استناد می‌کند که گفته است: «زندگی ایرانیان شبیه دم پای است. بی‌بندوبار و بخور و بخواب».^۲

نوشته‌های لیدی شیل، سفرنامه نویس انگلیسی قابل تأمل است. این واقعیتی است که ما ایرانیان، از سیر و سفر، از تفریح و خوشی و دنیا را به بازی گرفتن بدمان نمی‌آید. ما به روزگار با چشم تحقیر نگرسته‌ایم و برای مشکلاتمان در نهایت، راهی به سوی سرنوشت گشوده‌ایم. و حتی خوشگذرانی را از صفات نیک خود به شمار آورده‌ایم، اما در دنیایی که دیگر ثانیه زمان اندکی نیست آیا می‌توان اینگونه زندگی کرد؟ بی‌هدف و باری به هر جهت؟ شاید همین رویه، با آنکه ما را در اعصار، زنده نگه داشته، باوجود زیرکی و شجاعت، در این جهان ماشینی، دچار رکود نموده و در خواب غفلت فرو برده است، تا نظر اندیشمندان چه باشد؟

اکثر سفرنامه‌نویسانی که به خوشگذران بودن ایرانیان اشاره می‌کنند، از نوع تفریح و سرگرمی آنان چیزی نمی‌نویسند، بجز آنکه می‌گویند ایرانیان دوست دارند که در دامن

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۱۲۸.

۱- همان، ص ۲۲۷.

طبیعت، و در میان گل و سبزه بنشینند و آواز بخوانند. در میان این اروپاییان جیمز بیلی فریزر مردم ایران را همیشه در انتظار به دست آوردن فرصتی می‌داند که خود را سرگرم کند. هنگامی که به مناسبت استقبال از فتحعلیشاه در تهران جشن و سرور برپاست، جیمز بیلی فریزر چنین می‌نویسد:

ایرانیان صرف نظر از عیبهایی که دارند مردمی امیدوار و خوش خلق و شوخ و زود راضی شو هستند، با سهولت حیرت‌انگیز به انواع و اقسام سرگرمیها می‌پردازند. این فقدان عظیم زرق و برق و خوشی و نشاطی که در این دوره وجود دارد، اصلاً با طبع آنان سازگار نیست، پس همیشه آماده‌اند که از هر چه به ایشان اندک آرامشی ببخشند استقبال کنند یا هر فرصتی را برای کامجویی مغتنم بشمارند، مانند فتری که مدتها روی آن فشار آورده باشند و به وضع اول خود بازگردند، تمام مردم تهران مشتاق و بی‌قرار بودند.^۱

جیمز بیلی فریزر بازی و سرگرمی مردم را در هر غروب پنجشنبه نیزه بازی و جریده بازی ذکر می‌کند که در دروازه شاه عبدالعظیم انجام می‌گرفته است. وی می‌گوید که از اکثر بازیهای آنها سر در نمی‌آورد، بجز یک بازی که شبیه به بازی ایرانی گرگم به هوا بود و دیگری که پسری را در پتویی می‌گذاشتند و همبازیهای او را تا ده پا بالا می‌انداختند و تماشاگران می‌خندیدند. این سفرنامه نویس از بازی با چرخ فلک یا نوعی تاب سخن می‌گوید، که تاب شامل یک چهارچوب عمودی، مرکب از دو تیر بوده که به وسیله یک تیر افقی، کمی پایین‌تر از نوک آنها به هم متصل می‌شده و ماشینی شبیه یک قرقره بزرگ دور آن می‌چرخیده است. روی هر میله این قرقره نوعی صندلی تاب می‌خورده و قسمت فوقانی آن به نوبه خود دور میله به گردش در می‌آمده است، بطوری که وقتی میله را می‌چرخانده‌اند هر صندلی با آن گردش می‌کرده است.^۲

ادوارد براون معتقد است که ایرانیان بخصوص طبقات مرفه بیشتر وقت خود را

۱- جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر، صص ۷۸-۱۷۷.

۲- همان، صص ۸۰-۱۷۹.

صرف ملاقات با دوستان می‌کنند، البته این ملاقات بیشتر در بعد از ظهر صورت می‌گیرد. بدین معنی که ایرانیان بعد از نماز ظهر معمولاً سه ساعت می‌خوابند. آنگاه برمی‌خیزند و به ملاقات دوستان می‌روند و یا در منزل می‌مانند تا دوستان به نزدشان بروند. در این اوقات پیوسته چای و قلیان در کنارشان است.^۱ مادام کارلا سرنا سرگرمی زنان را در هنگام مهمانی‌های زنانه و در خانه، زدن دایره می‌داند.^۲ این نوع وقت‌گذرانی هنوز هم در بین ایرانیانی که اوقات فراغت بیشتری دارند دیده می‌شود. در خاتمه این نتیجه حاصل می‌شود که اگر ایرانیان پیش از اسلام گفته‌اند که هر مزد شادی را در نخستین روز آفرینش، همزمان با خلقت هستی آفرید و شادی را پیرایه و زینت آسمان کرد، وارثان معنوی تعالیم مزدیسنا یعنی ایرانیان شیعه و صوفی هرگز از شادی و نشاط حیات، بی‌نصیب و خالی نبوده و نیستند.

۸- سیر و سفر

سفرکردن ویژه کسانی است که از روحیه‌ای فعال و سرزنده برخوردار باشند و تمایل به حرکت، باعث حرکت فکری گشته، چه بسیار دست‌آوردهای با ارزش را به دنبال خود کشانده است. نوجویی، آشنایی با سرزمین‌ها و مردم ناشناخته و از مجهول به معلوم رسیدن و از همه مهمتر رفتن و برجای نماندن از دیگر انگیزه‌های سفرکردن است. به همین جهت علاقه ایرانیان به سیرو سیاحت مورد توجه ایران‌پژوهان قرار گرفته و آن را از زمره فضایل این ملت به حساب آورده‌اند. هر نوع سفر، با کاروان و به تنهایی، با اسب و یا پیاده، مورد علاقه ایرانیان است، در حالی که سفرنامه‌نویسان معتقدند که ایرانیان با آن همه شجاعت و بی‌باکی در سفر، از سفرهای دریایی می‌ترسند و خوششان نمی‌آید.

کنت دو گوینو سفرکردن را مخصوص طبقه اشراف و اعیان ایرانی نمی‌داند، بلکه

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، صص ۱۱۸.

۲- مادام کارلا سرنا، آدمها و آیینها در ایران، صص ۴-۷۳.

می‌نویسد: ایرانیان همگی مسافرت را دوست دارند، حتی مردم عادی و کم درآمد هم در سال یک مرتبه و یا هر چند سال مسافرت‌هایی به اطراف ایران می‌کنند و یا برای زیارت به اماکن مقدّس می‌روند. این موضوع در کشوری که نه راه آهن دارد و نه جاده شوسه و از سفرهای دریایی هم اطلاعی ندارند بسیار جالب توجه است.^۱ اروپاییان زمان قاجار معمولاً برای هدفی مهم و کاری ضروری مسافرت می‌کرده‌اند و همین امر سبب شده است که اوزن فلاندن بعد از اظهار سفر دوستی ایرانیان اضافه کند که ایرانیان برای کاری جزئی رخت سفر برمی‌بندند و از شهر خود به شهرهای دیگر می‌روند. آنها معمولاً در بهار و تابستان سفر می‌کنند، زیرا از گرما باکی ندارند، از این گذشته برای چارپایان در بین راه علف تازه همه جا پیدا می‌شود.^۲ به هر صورت به نظر می‌رسد که در دوره قاجار مردم ایران چنان به راحتی سفر می‌کرده‌اند که سون هدین می‌گوید:

«ایرانیان به طور مادرزاد دوز و کلک مسافرت را خوب می‌دانند. آنها دارونداشان را در خورجین و بقچه جا می‌دهند و پولشان را زیر کمرشان پنهان می‌کنند.»^۳

این موضوع نه تنها در آن زمان و برای سفرنامه‌نویسان جالب بوده است، هنوز هم امری شگفت و قابل توجه به نظر می‌رسد که به چه دلیل به قول سردنیس راس، ایرانی بدون آن که لب به شکایت بگشاید و کلمه‌ای شکوه و شکایت نماید با دردناک‌ترین و بدترین حالات مسافرت می‌کند.^۴

چنانکه گفته شد به عقیده سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار همه ایرانیان از سفر دریایی وحشت داشته و دچار دل بهم خوردگی و بیماری سفر دریا می‌شده‌اند، تا جایی که فاصله‌ای با مرگ نداشته‌اند. هرمان نوردن چنین می‌نویسد:

صفرعلی [یکی از ایرانیان] تا صبح گرفتار دل بهم خوردگی و بیماری سفر دریابود و چندان فاصله‌ای تا مرگ نداشت. پزشک وقتی او را دید گفت: «مثل

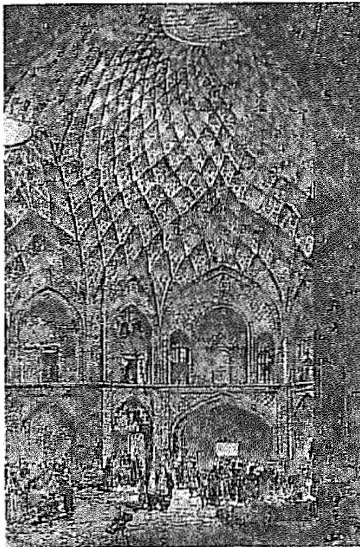
۱- گوبینو، سه سال در ایران، ص ۱۲۵.
 ۲- اوزن فلاندن، سفر به ایران، ص ۳۳۰.
 ۳- سون هدین، کویرهای ایران، ص ۶۸۱.
 ۴- سردنیس راس، ایران و ایرانیان، ص ۱۵.

همه ایرانیها^۱

این سفرنامه نویسنده مردم ایران مرکزی و کرانه‌های دریاچه خزر و خلیج فارس را مانند هم به حساب می‌آورد.

ژوبر ریشه این ترس را به خیال‌های واهی از روزگار کهن مربوط می‌داند و برایش بسیار حیرت‌انگیز است که چرا ایرانیان با آن همه دلآوری وقتی که سخن از سفر دریایی پیش می‌آید می‌ترسند و از خود ضعف نشان می‌دهند و به همین علت ترجیح می‌دهند از صحراهای خشک و بی‌حاصل و خطرناک بگذرند، اما از راه آبی کوتاه، عبور نکنند.^۲

پروفسور هادی حسین در پیشگفتار کتابش اظهار نظر مؤلفان اروپایی، در مورد اینکه ایرانیان از دریا بیم دارند، را مردود می‌داند و می‌گوید که آنها با شواهد ادبی می‌خواهند قدرت دریایی ایرانیان را انکار کنند. این شواهد ادبی برخی از اشعار



کاروانسرای کاشان

۱- هرمان نوردن، در زیر آسمان ایران، ص ۲۱.
 ۲- ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۲۱۸.

شعرا و نوشته‌های بزرگان ایرانی، مثلاً شعر مشهور حافظ غزلسرای بزرگ است که چون در هرمز به قصد مسافرت به هند به کشتی نشست از دریا ترسید و به شیراز بازگشت و سپس در غزلی سرود

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکیاران ساحل‌ها^۱

شاید بیت زیبای زیر بیشتر می‌توانست منویات اروپاییان را در مورد بیم داشتن از دریا اثبات کند.

چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط گفتم که این توفان به صد گوهر نمی‌ارزد^۲

همچنین داستانی از چهارمقاله عروضی مبنی بر اینکه چون محمد بن زکریای رازی

از دریا می‌ترسید و حاضر نبود در کشتی بنشیند تا از سیحون بگذرد، مجبور شدند

دست و پایش را ببندند. کرزن از قول عبدالرزاق که در زمان شاهرخ تیموری جهت انجام

مأموریتی به هند اعزام شد چنین می‌نویسد:

«به محض اینکه بوی کشتی به مشام رسید و تمامی ترس دریا در برابر آشکار

شد به چنان ضعف و سستی شدیدی دچار آدم که تا سه روز فقط نفس کشیدم

حکایت از زنده بودنم می‌کرد.»

هادی حسن اظهار می‌دارد که نویسندگان فوق عمداً از شاهنامه فردوسی و یا

گرشاسب نامه اسدی طوسی استفاده نکرده و سرگذشت کشتی‌رانی ایرانیان را وارونه

جلوه داده‌اند، و مفرضان بخصوص انگلیسی‌ها و مظهر استعمار انگلیس لرد کرزن به

منظور تمسخر ایرانیان به شعرای دریا ندیده و یا ملایانی که هرگز ملّاح نبوده‌اند متوسّل

۱- حافظ، دیوان حافظ، تصحیح خزّمشاهی، ص ۱.

۲- همان، ص ۱۵۱.

می‌شوند. ناگفته نماند که ناقدین اروپایی بر هادی حسن خرده گرفتند و نوشتند: «همه می‌دانند که ایرانی همواره از دریا بی‌می‌عظیم داشته است.»^۱

۹- شوخ طبعی و بذله‌گویی

شوخی طبعی خصلتی است متعلّق به طبعهای لطیف و حسّاس و انسانهای زیرک و

باهوش، به همین جهت شوخی و بذله‌گویی ایرانیان امریست مسلّم، وقتی که از

خصیصه‌ای مخصوص ایرانیان سخن به میان می‌آید دیگر صحبت از طبقه خاصی

نیست، می‌تواند وزیر باشد یا جَلّاد. سعدی باشد و یا روستایی بی‌سواد. به همین جهت

سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار به این ویژگی توجّه داشته‌اند و یکایک ایرانیان را

شوخی طبع و بذله‌گو می‌نامند. جکسن برای نشان دادن بذله‌گویی ایرانیان دو حکایت از

سعدی را به عنوان نمونه می‌آورد. این دو حکایت عبارت است از: حکایت مؤذّن بدصدا

و داستان شخصی که چشم درد گرفت و پیش بیطار رفت.^۲

ادوارد براون مدّعی است که اگر ایرانیان در لطیفه‌گویی سرآمد ملل شرق نباشند از

بزرگترین آنها هستند. وی علّت لطیفه‌گویی آنها را دانستن افسانه و تاریخ و فلسفه و حتّی

مسایل دینی ذکر می‌کند که در موارد مختلف بخصوص در مجالس شب‌نشینی و شام

ایرانیان رد و بدل می‌گردد و لطایف و ظرایف گفته می‌شود. به همین جهت به نظر او کمتر

اتفاق می‌افتاده است که انسان شبی در یک مجلس شب‌نشینی و شام ایرانی شرکت کند

و خسته شود.^۳

جیمز بیلی فریزر در سفرنامه‌اش بارها از شوخی طنزگونه ایرانیان و طبع

۱- راجرز-ام. سیور، خلیج فارس از دوران باستان تا قرن هیجدهم، ترجمه حسن زنگنه، صص ۲-۲۱.

۲- ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۳۸۵.

۳- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، صص ۱۸-۱۱۷.

بذله‌گوی آنان سخن گفته و در آوردن مثال، حقیقتی تلخ را بازگو کرده است. وی می‌گوید: وقتی که وزیر مرا به یلاتوش از سران ترکمن معرفی نمود، چنین گفت:

«خان! این یک آقای انگلیسی هست که می‌خواهد برود کلات و ترکمنها را ببیند و کتل‌ها و معبرها و راههایی که می‌توان توپها را از آن گذراند یا قشونی را از آن حرکت داد ببیند، تا اینکه انگلیسیها ب‌آید و مملکت را بگیرند. چه می‌فرمایید؟»^۱

لیدی شیل اعتقاد دارد که در دنیا هیچ ملتی پیدا نمی‌شود که به اندازه ایرانیان اهل شرخی و کنایه و طعنه باشد، این بذله‌گویی همگانی است و حتی میرغضب ایرانی هم از روحیه طنز و لطیفه‌گویی برخوردار است. آنگاه شرح می‌دهد که، شاه [ناصرالدین شاه] وقتی که دستور قتل بابیها را صادر می‌کند، همه مردم از جمله رجال مملکتی پیشقدم می‌شوند و در کار کشتن آنها تشریک مساعی می‌کنند. میرغضب شاه پس از آن برای تمام رجال مملکت، شیرینی می‌فرستد و ورود آنها را به جرگه همکاران خود تبریک می‌گوید.^۲

لیدی شیل حرفهای ایرانیان را هم بسیار بامزه و طبعشان را لطیف می‌داند و در این مورد مثالهایی می‌آورد. گفته‌های اروپاییان برای ما که در میان همین مردم زندگی می‌کنیم و شاید خودمان هم از آن روحیه و بذله‌گویی‌ها بی‌نصیب نباشیم، چندان جالب و گفتنی به نظر نمی‌رسد، اما در سفرنامه‌های متعددی که مورد بررسی قرار گرفته است هیچکدام از سفرنامه نویسان نبوده‌اند که در این مورد سخن نگفته باشند و از روحیه بشاش و چهره خندان ایرانیان مطالبی ننویسند. در زمانی که پیدادگری شاهان قاجار، جنگ و خونریزی و حتی بیماری‌های گریبان ایرانیان را سخت گرفته بوده است، چنین روحیه‌ای باعث مباهات است. خدا کند که مردم ما پیوسته دلشان شاد و لبشان خندان باشد.

۱- جیمزبیلی فریزر، سفرهای زمستانی، ص ۳۴۱.

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۱۷۸.

۱۰- وام‌گیری

کنت دو گوینو و مادام کارلاسرنا که اظهار نظرشان در باره ایرانیان به نسبت سفرنامه‌نویسان دیگر اروپایی صایب‌تر است معتقدند که وام‌گرفتن در ایران امری همگانی است، حتی مادام کارلاسرنا آن را یکی از آداب و رسوم مخصوص ایرانیان می‌داند. همین نویسنده می‌گوید که مردم ایران آنقدر به راحتی وام می‌گیرند که گاهی اتفاق می‌افتد چیزهایی را که از طلبکاران خریده‌اند و هنوز بهایش را نپرداخته‌اند پیش وام‌دهنده به امانت گذارند.^۱

گوینو در این مورد توضیح بیشتری می‌دهد و ادعا می‌کند که در میان مردم شهرنشین ایران و یا لاقل تهران کسی پیدا نمی‌شود که بگوید من قرضی ندارم. وی دلالات را وسیله این کار می‌داند و می‌نویسد که حتی ناصرالدین شاه که شخص اول کشور است به وسیله دلالات جواهر خود را گرو می‌گذارد و اعیان و اشراف ملک و باغ و خانه خود را برای تحصیل پول، توسط دلالات به گرو می‌دهند. این سفرنامه‌نویس کلماتی را که ایرانیان هنگام معامله به کار می‌برند دلیل بر فرهنگ وام‌خواهی می‌داند و اظهار می‌دارد که ایرانیان به قدری در فکر وام هستند که وقتی چیزی را می‌خرند قبل از هر کاری به فکر این هستند که آیا در موقع لزوم می‌توانند آن شیء را به گرو بگذارند و یا بفروشند؟ سپس می‌نویسد:

من کراراً از زبان ایرانیان شنیده‌ام که می‌گویند: آقا این جنس را بخر. هر وقت بخواهید پول است، یعنی هر وقت مایل باشید می‌توانید آن را گرو بگذارید و یا بفروشید و پول بگیرید.^۲

به نظر گوینو بازار فروش و گرو گذاشتن در بعضی از مواقع سال گرم است و در آن

۱- مادام کارلاسرنا، آدمها و آیینها در ایران، ص ۱۰۵.

۲- گوینو، سه سال در ایران، ص ۳۸.

زمان می‌توان گفت نصف شهر تهران اثاثیه خود را نزد نصف دیگر شهر، گرو می‌گذارند. سپس درباره دلایان واسطه می‌گویند که آنها طوری با ارباب رجوع رفتار می‌کنند که گویی منظور آنها از دلایلی صرفاً نوع پرستی و براه انداختن کارهای مردم است.^۱

این سفرنامه نویس اظهار می‌دارد که من در هیچ یک از کشورهای جهان ندیده‌ام که بازار وام نظیر ایران رواج داشته باشد. گویی این ملت، از بزرگ و کوچک دلایل و معامله‌گر است. به نظر وی در ایران بدهکاران چندان هم مؤاخذه و سرزنش نمی‌شوند و وضع آنها بسیار قابل تحمل‌تر از بدهکار پارسی است، زیرا معمولاً طلبکار در صدد توقیف اثاثیه او بر نمی‌آید و حتی دوستان و آشنایان به حالش تأسف می‌خورند و برایش دل می‌سوزانند. گویینو نتیجه این گونه داد و ستد و قرض گرفتن و نسیه خوری که از آغاز تا پایان عمر، مردم شهرنشین در گیر آن هستند دروغ‌گویی و فریبکاری و ظاهر سازی دانسته، که لطمه بزرگی به اخلاق سکنه شهرنشین ایران زده است.

این صفت اگر چه چندان مطلوب نیست همان طوری که گویینو اظهار می‌دارد، نتایج زیانباری برای یک ملت خواهد داشت و آن اضطراب و فشارهای روحی از طرفی و بی حساب و قاعده زندگی کردن و برنامه‌ریزی ننمودن، از سوی دیگر است. خوشبختانه این روش زندگی در جوامع امروز ایران کمتر دیده می‌شود و نوع زندگی امروز با زمان قاجاریه بسیار تفاوت دارد ولی هنوز هم ایرانیان به بانکها و مؤسسات مقروضند و اگر کسی بتواند وام بگیرد از گرفتن آن ابایی ندارد. شاید این روش از خصصتهای بزرگ منشی، تجمل‌گرایی و زندگی را سهل و آسان گرفتن، سرچشمه می‌گیرد و شاید آن طوری هم که گویینو وام داری را از صفات ردیله دانسته است چندان ناخوش آیند نباشد، اما شیوه داد و ستد ویه قول امروز زیر و بالا کردن چه بسیار گره‌های زندگی را گشوده است و چه بسیار ایرانیان درمانده را به وضعیتی آبرومندتر رسانده است. به

عنوان یک ایرانی با آنکه این شیوه را نمی‌پسندم ولی در مواقع ضروری جایز می‌دانم.

۱۱- لباس پوشیدن

همان طور که روحیات و خصایص شخصیتی هر ملت، با ملتهای دیگر تفاوت دارد، وضعیت ظاهری، بخصوص طرز لباس پوشیدن مردم هر کشور با کشورهای دیگر فرق می‌کند. این تفاوت در یک قرن پیش که تقلید از لباسهای غربی در بین کشورها رایج نبوده، محسوستر به نظر می‌رسیده است. برای مثال در هندوستان مردم بیشتر از لباسهایی به رنگ سرخ و زرد و اصولاً رنگهای روشن و زنده استفاده می‌کنند و مردم ایران از رنگهای سنگین و متین. جیمز بیلی فریزر، لباس ایرانیان را در زمان قاجار موقرتر و تیره‌تر از لباس مردم دیگر کشورهای مشرق زمین می‌داند و معتقد است که اصولاً ایرانیان زرق و برق و جلوه‌دادن و نمایش لباسهای خود را دوست نمی‌دارند.^۱ این نوع پوشش زمانی که در مراسمی افراد زیادی گرد می‌آیند به وضوح دیده می‌شود. به همین علت هنگامی که این سفرنامه‌نویس در جشن عروسی یکی از شاهزادگان قاجار شرکت کرده‌بوده است اظهار می‌دارد که لباس عموم مردم به رنگهای ملایم و موقر مثلاً، آبی، قهوه‌ای، سبز و خاکستری و به اصطلاح خودشان نیم‌رنگ بود و منظره جمعیت مانند اجتماعات مردم عثمانی و هند زیبا به نظر نمی‌رسید. گاهی رنگهایی شاد و زنده مانند تک خالی در میان زمینه‌ای تیره‌تر به چشم می‌خورد و آن لباس رنگی شاهزادگان یا بزرگان بود.^۲

کرزن یکی دیگر از سفرنامه‌نویسان قاجار، به جنبه‌ای دیگر از لباس پوشیدن ایرانیان توجه کرده است و آن اینکه اصولاً ایرانیان لباس کوتاه را نمی‌پسندند و دور از وقار و متانت می‌شمارند و قدر و احترام هر شخصی را بسته به این موضوع می‌دانند که سر تا

پایش خوب پوشیده شده باشد.^۱

البته اعیان و اشراف آن زمان طبق گفته جیمز بیلی فریزر لباسهایی با رنگ روشن هم می‌پوشیده‌اند. وی در وصف یکی از بزرگان می‌نویسد:

قبای زرد ابریشمی پوشیده، شالی که دارای نقطه‌های سیاه بود برکم بسته و در آن، قمه باشکوه جواهر نشانی فرو کرده و رشته شال، منتهی به منگوله‌ای از مروارید بود. جبه‌اش از شالی فاخر با آستر خز بسیار زیبا. خلاصه اینکه او یک ایرانی تمام عیار بود.^۲

امروز هم پوشش اکثر ایرانیان به رنگهای تیره و سنگین است و پوشیدگی حتی در قبل از انقلاب مورد پسند عامه بوده است، بخصوص برای مردان. البته در مورد رنگ لباسها، زنان عشایر از این قاعده مستثنی می‌باشند. زیرا فرهنگ اسلامی در میان زنان عشایر کمتر از بانوان شهرنشین رواج یافته، و آنها از دسترس حکومتها به دور بوده‌اند. درحالی که رنگ لباس زنان در شاهنامه، ویس و رامین و خسرو و شیرین یعنی کتابهایی که بیانگر خصوصیات ایرانیان قبل از اسلام است همه جا روشن و زنده و شاداب است.

۱۱-۱- لباس زنان:

در زمان قاجار زنان ایرانی خارج از محیط خانه بسیار پوشیده بوده‌اند به همین جهت سفرنامه نویسان اروپایی نتوانسته‌اند درباره زنان و لباس پوشیدن آنها مطلب زیادی بنویسند، مگر سفرنامه نویسان زن که در خانه ایرانیان با زنان معاشرت و گفتگو داشته و بدون حجاب و چاقچور آنها را دیده‌اند. از میان آنها لیدی شیل و مادام کارلاسرنا، دو سفرنامه‌نویس زن اروپایی درباره طرز لباس پوشیدن آنها اظهار نظر می‌کنند.

لیدی شیل حجاب زن ایرانی را زندانی می‌داند که از نوک پا تا سر زنان را فراگرفته

است و هرگونه حرکت و فعالیت را از آنها سلب می‌کند. وی پوشش زنان در خارج از خانه را این‌گونه توصیف می‌کند:

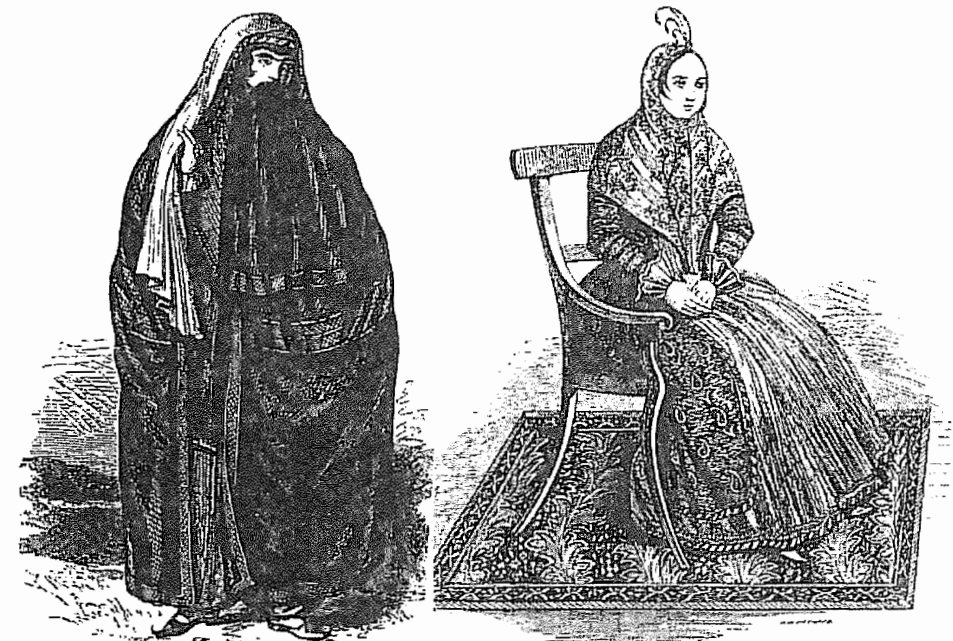
یک چادر بلند که تمام بدن را فرا گرفته، روبنده‌ای به شکل پوشش کتانی سفید رنگ که آن را روی چادر به سر می‌کنند تا تمام صورت را بپوشاند و در جلو دارای دریچه مشبکی است که برای دیدن و نفس کشیدن تعبیه شده است. پس از آن چاقچور است که آن را به جای چکمه و شلوار به پا می‌کنند و پیراهن خود را در آن جای می‌دهند و بالاخره کفشهای تنگ و ناراحتی است که به زحمت کف پا را می‌گیرد و پاشنه‌ای دارد که در حدود وسط پا داری سه اینچ بلندی است^۱

پوشش زنان دوره قاجار حاکی از خانه‌نشینی و نداشتن فعالیت‌های اجتماعی خارج از محیط منزل بوده است. زیرا همانطور که لیدی شیل در سفرنامه‌اش نوشته است، اگر زنان را در لحاف‌های پیچیده باشند، آن هم با آن کفش ناراحت و چاقچور، دیگر جایی برای جنب و جوش آنها وجود ندارد. پوشش زنان در هر دوره از تاریخ دارای داستانی مفصل و جالب است که باید مورد بررسی قرار گیرد، مثلاً آیا از چه زمانی زنان باید روی خود را می‌پوشاندند؟ در حالی که در فقه شیعه پوشیدن صورت و دستها ضرورتی ندارد، آیا ما به تقلید زنان عرب لباس پوشیدیم؟ اگر چنین است علت آن چیست؟ مگر نه اینکه ما مسلمان شدیم، اما عرب نه. جا دارد که گفته شود، در فرهنگ ایرانی زن از شأن و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. شاهنامه مؤید این مطلب می‌باشد، زیرا زنان ایرانی تاج شاهی بر سر گذاشته و حکومت کرده‌اند. داستان همای چهرزاد، پوراندخت و آذرمدخت، جنگهای دختران رستم، و بسیاری از زنان هوشمند و زیرکی که در ادبیات ما می‌درخشند از همین فرهنگ سرچشمه گرفته است.

مادام کارلاسرنا لباس بیرونی زنان ایرانی را شبیه به گوندولاهای^۲ ونیزی می‌داند و می‌گوید که زنان دارای هر وضع اجتماعی که باشند، همه بدون استثنا خود را در

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۴. ۲- Gondola، نوعی قایق اختصاصی در ونیز.

۱- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۹۶. ۲- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۱۱۳.



زن ایرانی در خارج از منزل

لباس زنان درباری ایران



لباس زنان در عهد فتحعلیشاه

چادرهایی به رنگ سرمه‌ای تند می‌پيچند. شلووارهای گشاد از چلوار سبز، بنفش و خاکستری یا قرمز تند که مانند جوراب پاها را می‌پوشاند به پا می‌کنند با دم‌پایی‌های پاشنه‌دار.

این طرز لباس، پوشاک یکنواخت همه زنهای ایرانی است. مادام کارلاسرنا شاید منظور از شلووارهای تنگ، آن هم به رنگهای بنفش و خاکستری یا قرمز همان چاقچور باشد که لیدی شیل دقیق‌تر آن را توصیف کرده است. درباره لباس زنان در خانه، کرزن می‌گوید که در دوره فتحعلیشاه خانمها جامه‌های ابریشمی و حریر و شلووار گشاد و مخملی و کت‌های گلدوزی می‌پوشیدند. اما محمدشاه سبک آرایش و لباس پوشیدن آزادتری را باب کرد و آن اینکه آنها لباسی می‌پوشیدند که در روی آن ژاکت کوتاهی قرار داشت و پایین لباس، زیر دامن‌هایی خیلی کوتاه و گشاد بود.^۱

مادام کارلاسرنا این دامن‌های کوتاه بالای زانو را شبیه لباسهایی می‌داند که رقاصه‌های اروپایی می‌پوشیده‌اند، همچنین می‌گوید: زنان در خانه گاهی نوعی چادر رنگی خیلی سبک و معمولاً چارقدی از ململ سفید به سر دارند که زیر چانه گره می‌زنند و موی سر خود را می‌بافند و به پشت سر می‌اندازند. گفتنی است که زنان هرگز شبها از خانه خارج نمی‌شوند، حتی مردان هم بندرت.

چنانکه گفته شد زنان در خارج از خانه گوندلا و یا شیء در لحافه پیچیده یکرنگ و یکنواخت بوده‌اند، اما در خانه رنگارنگ و زیبا. مادام کارلاسرنا در وصف یکی از زنان درباری، وی را به حوریان تشبیه می‌کند و می‌نویسد:

هنگامی که به خانه شاهزاده رسیدم، دور تادورش زنان زیبا گرد آمده بودند و با وجود آوردن منظره‌ای بدیع در میان بوته‌های گل سرخ و یاس و گل‌های دیگر روی قالیچه‌های خوش‌رنگ نشسته بودند، رنگ گلها با نقشه‌های قالی هماهنگی عجیبی داشت. اگر گاهی تفاوت رنگ گلها و قالی قابل تشخیص نبود، در عوض

۱. کرزن، ایران و قضیه آن، ص ۵۳۷

رنگ تند لباسها که بیشتر از پارچه‌های سرخ و ارغوانی و زرد و نارنجی استفاده شده بود خط رنگها را واضحتر و چشمگیرتر می نمود. تماشای آن همه پارچه‌های زیبا و این همه تورهای ابریشمی که همه زردوزی و نقره‌دوزی شده و بر آنها انواع جواهر نصب کرده بودند، چشم هر بیننده‌ای را خیره می کرد.^۱

این نویسنده در پایان گفته‌هایش لباس زن ایرانی را در خانه بسیار پر طمطراق و نمایشی می داند و اظهار می دارد که این موضوع را همه می دانند.

سفرنامه نویسانی چون فریزر، کرزن و مکنزی پوشش زنان شمال کشور را هم مانند سایر نقاط ایران ذکر می کنند، با این تفاوت که آنها صورت خود را نمی پوشانده‌اند. البته فریزر می گوید که آنها همیشه روبنده داشتند ولی گاهی برای هواخوری بالا می زدند.^۲ مکنزی اروپایی هنگامی که از زشتی پوشش زنان در رشت حرف می زند اضافه می کند که آنها با بی شرمی صورتهای خود را نشان می دادند.^۳ و از این گفته چنین بر می آید که این سفرنامه نویس، پوشش زنان اروپایی را از یاد برده و یا اینکه مخفی ماندن نیمی از جمعیت ایران را می پسندیده است.

لباس زنان ترکمن در خارج از خانه با زنان دیگر ایرانی تفاوت داشته، زیرا آنها از چادر و چاقچور و روبنده استفاده نمی کرده‌اند. فریزر درباره لباسهای زنان ترکمن چنین می نویسد:

جامه زنان ترکمن پیراهن گشاد بلندی است که آنها را از گردن تا پاشنه پا می پوشاند و از گردن تا پایین سینه دکمه می خورد. این پیراهن معمولاً از ابریشم سرخ یا آبی یا سرخ راه راه یا ابریشم و کتان تهیه شده است. برخی از طبقات فقیر پیراهنشان از پارچه نخی، آبی و یا سفید است، آستینها بلند و فراخ می باشد. بعضی از زنان دور کمر، کمربندی از نوار سفید و یا شالی خشن می بندند. شلوار زنان در ناحیه قوزک پا بسیار تنگتر از شلوارهای زنان ایرانی است. در هوای سرد

۱- مادام کارلا سرنا، آدمها و آیینها در ایران، صص ۲۹-۲۸.

۲- جیمزبیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۵۶۷ ۳- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۳۳.

آنها بالا پوش گشاد و جلو باز می پوشند که جبه نام دارد. روی سرشان نوعی شال گردن می اندازند که پیشانی آنها را می پوشاند و از عقب به صورتی زیبا آویخته می گردد، این روسری موهایشان را که می بافند، و با زیرهای سیمین و سگه‌های گرانبها و صدف آرایش می دهند، می پوشاند. روسریها بیشتر زرد است. روی این روسری، سربند سفید رنگ دیگری می بندند و روی دهان و چانه خود را با پارچه نخی یا دستمال سرخ می پوشانند که از عقب با قزن قفلی‌های نقره‌ای قلاب می شود.^۱

۱۱-۲- لباس مردان:

پوشاک مردان در سراسر ایران بلند، پوشیده، ساده و گشاد بوده و اکثر آنها کلاه به سر می گذاشته‌اند. لباس مازندرانیها چنانکه از کتابها و نوشته‌های اروپاییان بر می آید چندان تفاوتی با لباس سایر مردان ایرانی نداشته است. وصفی که جیمز بیلی فریزر از ارخالق یا عرقچین آنها می کند مربوط به روستانشینان شمال کشور است. فریزر چنین می نویسد:

لباس آنها عبارت بود از شلوار کرباسی آبی با پیراهنی از همان جنس و یا از چلوار سفید معمولی، و یک عرقچین خشن موئی و یا از جنس چیت که متناسب با استطاعت صاحبش بخیه زده و زینت داده‌اند. یک ارخالق یا جلیقه‌ای که معمولاً روی چوبی بر شانه می افکنند و به تن نمی کنند.^۲

بلوشر لباس عشایر را شبیه به لباس ایرانیان باستان می داند که قبایی بلند می پوشیدند و کلاهی بر سر می گذاشتند. بلوشر درباره کلاه عشایر می گوید که آنها در خانه هم کلاه بر سر داشتند و شکل و بزرگی آن، وجه مشخصه قبایل مختلف به شمار می آمد.^۳ لیدی شیل می نویسد که همه ایرانیها کلاه سیاه بلندی بر سر می گذارند.^۴ در حالی که بلوشر بر سر گذاشتن کلاه بلند سیاه را مخصوص ایرانیان خارج از کشور مثلاً در کشور عثمانی

۱- جیمزبیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۴۵۷. ۲- همان.

۳- بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۴۲. ۴- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۳۳.



لباس مردان در عهد فتحعلیشاه

می‌داند تا از سایر ملل باز شناخته شوند، زیرا عثمانیها و عربها فینه قرمز بر سر داشته‌اند.^۱

گوییو مطلبی جالب درباره عینک شاهسون‌ها دارد. عینکی که از جنس شیشه نبوده بلکه از موی اسب بافته شده و دارای خلل و فرج بسیار بوده است. این عینک را همه افراد شاهسون در کوهستانها بر چشم داشته‌اند و باعث می‌شده که سفیدی برف چشم آنها را خیره نکند.^۲

با این اوصاف جامه زنان ایرانی در خارج از خانه بسیار سنگین بارنگهای تیره، بخصوص سیاه و سرمه‌ای بوده است و در خانه لباسهای رنگارنگ ابریشمی و توری داشته‌اند و در سراسر ایران، مردان لباس بلند و گشاد می‌پوشیده و کلاه بر سر می‌گذاشته‌اند.

۱۲- خانه ایرانیان

ایرانیان از قدیم سبک معماری خاص خود داشته‌اند و چنانکه از بناهای کهن برمی‌آید بیشتر ساختمانها از جنس سنگ و بسیار محکم بوده است، اما در زمان قاجاریه اکثر خانه‌ها از جنس خشت و گل ساخته می‌شده و نمای ظاهری آن بقول لیدی شیل چندان دلچسب نبوده است. این نمای خارجی بدمنظره مورد توجه اکثر سفرنامه‌نویسان واقع شده، بخصوص که هیچ خانه‌ای حتی یک پنجره به سوی خیابان نداشته است. هنگامی که لیدی شیل به شرح خیابانها و کوچه‌های شهر می‌پردازد، اظهار می‌دارد که هر چه به محله‌های اروپایی نشین نزدیکتر می‌گردید، وضع ظاهری خانه‌ها بهتر می‌شد و بعضی از ساختمانها پنجره داشته است.^۳ وی و همه سفرنامه‌نویسان اروپایی وضع داخلی خانه‌های ایرانی را بر خلاف ظاهرش بسیار خوش‌نما و جالب و راحت و وصف

۱- گوییو، سه سال در ایران، ص ۱۱۹.

۲- بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۴۲.

۳- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۸.

می‌کنند. فوریه آینه کاری را سبک مخصوص ایرانیان می‌داند.^۱

فریزر در توصیف خانه یکی از ایرانیان مرفه چنین می‌نویسد:

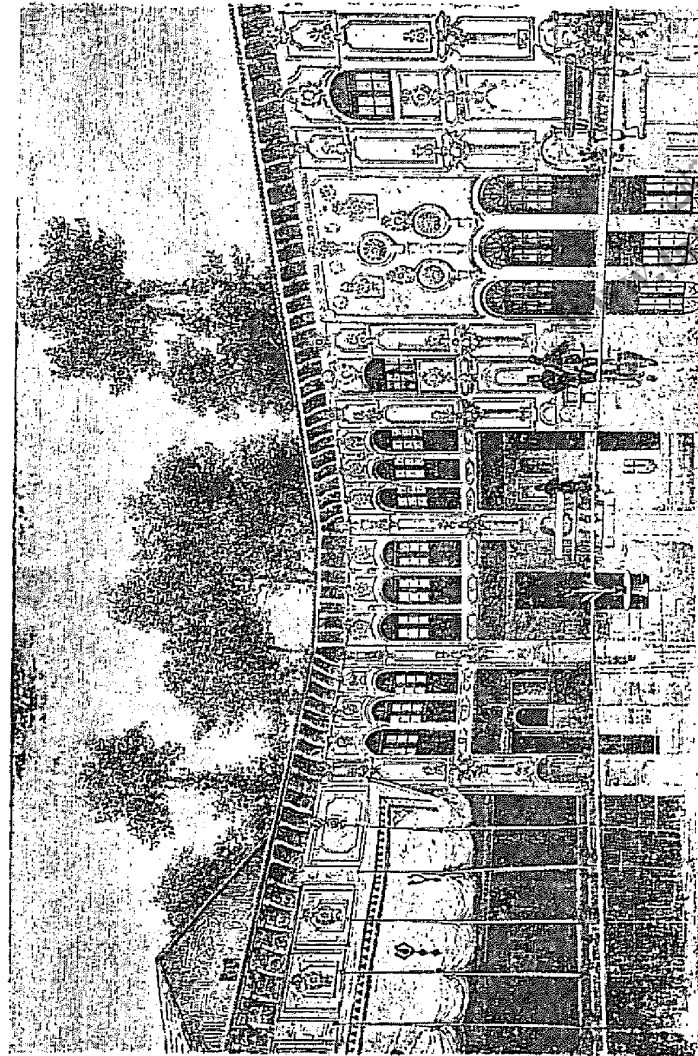
...دارای تالاری بسیار عالی است. طول آن سی‌الی سی و پنج پا و عرض آن هیچده پا، که با گچ بری و نقاشی و تذهیب و تمام تزیینات معمول در ایران آراسته شده است. هر کس پنجره‌ها را ببیند زبان به تحسین می‌گشاید. آنها دارای شیشه‌های رنگی است که به قطعات کوچک بریده و به زیباترین شکلی که درست مانند لوله شکل نما به نظر می‌رسد پهلوی هم چسبانده و مرتب کرده‌اند. دیوارها به گل‌های طلایی آمیخته به رنگ‌های سرخ و آبی، بر زمینه سفید تزیین شده بود. مانند نسخه کهنه‌ای که به بهترین طرزی تذهیب شده باشد. زاویه‌ها و طاقچه‌ها پر از آینه کاری بود مطابق ذوق عادی ایرانیان.^۲

سفرنامه‌نویسان اروپایی بر روی صندلی نشستن را از آثار تمدن می‌دانند و همگی از نبودن صندلی در خانه‌های ایرانی صحبت می‌کنند. این طرز نشستن چنانکه می‌دانید هنوز هم در میان ایرانیان مرسوم است و مثل آن زمان به جای صندلی بر روی قالی می‌نشینند و پشت بر مخده می‌دهند.

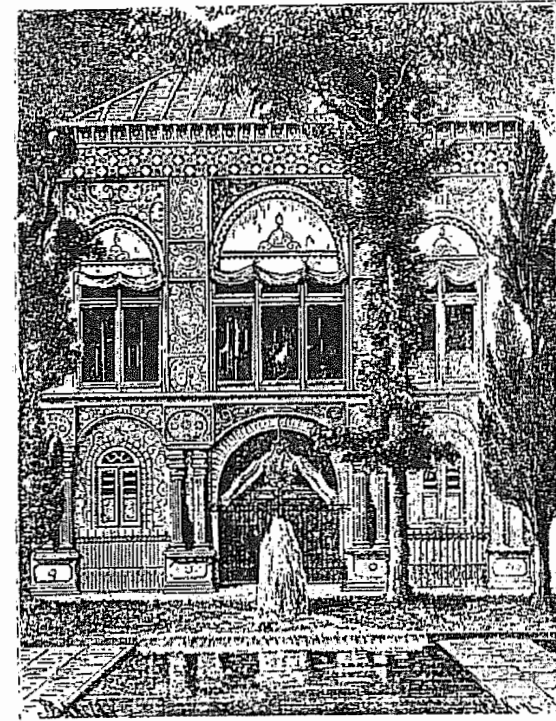
عبدالله مستوفی در کتاب *تاریخ اجتماعی ایران* می‌گوید اگر چه ایرانیان در دوره قاجار همگی روی زمین می‌نشستند، اما زمین اتاق، فرش و تشک داشته و بسیار تمیز بوده است، زیرا هیچوقت کسی با کفش قدم روی فرش اتاق نمی‌گذاشته و کفش، در کفش‌کن بیرون آورده می‌شده است. ضمناً پوشیدن جورابهای سفید در آن زمان رسم بوده است، تا کثیف شدن آن زود ظاهر شود، حتی پست‌ترین نوکرها هم رعایت پاکیزگی جوراب و پا را می‌کرده‌اند.^۳ بلوشر پس از ذکر همین مطالب درباره محل زندگی ایرانیان، اشاره می‌کند که ایرانیان برای اتاق خواب و غذاخوری جای خاصی در نظر نگرفته‌اند و

۱- فوریه، سه سال در ایران، ص ۱۰۴. ۲- جیمزبیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۵۶-۱۵۵.

۳- عبدا. مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، ص ۲۴۲.



عمارت نگارستان یا اندرون فتح‌شاه



کاخ نایب السلطنه

از تختخواب به مفهوم اروپایی آن خبر ندارند. شب هنگام، بالش و لحاف را به اتاق نشیمن می‌آورند.

لیدی شیل از سادگی خانه‌های روستایی ایران سخن گفته است و آن را چنین توصیف می‌کند که کف اتاق معمولاً از نمد فرش شده و گوشه‌ای از اتاق را توده بلندی از رختخواب‌هایی که روی هم در بقچه‌ای پیچیده شده، اشغال کرده است. در گوشه‌ای دیگر یک صندوق یا یک کُرم بزرگ قرار دارد که درون آن، ظرف‌هایی پر از حبوبات و غلات است. قیسی، انگور و پیاز مورد استفاده خانواده را با بندی به صورت آونگ از سقف آویزان می‌کنند. در روی تاقچه‌های اطراف اتاق، انواع میوه از قبیل به، سیب، گلابی و خربزه قرار می‌دهند. علاوه بر آنها بسته به اهمیت و ثروت خانواده مقداری فنجان و نعلبکی و گاهی چند تنگ بلور و استکان را هم روی تاقچه‌ها می‌چینند. یک طرف دیگر اتاق بخاری است که اغلب در بالای آن خط نوشته‌ای از قرآن یا قطعه‌ای شعر از شاعران ایرانی چسبانده‌اند. به طور کلی ساکنین این منازل روستایی از یک رفاه نسبی برخوردارند. لیدی شیل آنقدر از این خانه‌ها خوشش آمده که در خاتمه نوشته است: «ای کاش روستاییان ما هم چنین می‌زیستند.»^۱

۱۳- اعتقادات آیینی

بدون شک ایرانیان قدیم نسبت به آتش احترام زیادی قایل بوده‌اند. وجود آتشگاهها به عنوان معبدی برای پرستش، روشن نگه داشتن آن و بسیاری از مراسمی که بقایای آن هنوز پا برجاست مبنی بر این حرمت است، تا جایی که بسیاری از مردم ما در زمان حاضر بخصوص در خانواده‌های سنتی، ناگهان، بر روی آتش آب نمی‌ریزند و یا هنگام روشن کردن چراغ به جای سرودی که در پیش از اسلام می‌خواندند و به ستایش آتش و

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۹.

روشنی می‌پرداختند صلوات می‌فرستند.

گویینو برای این احترام ریشه‌یابی کرده‌است و آن را مربوط به دوره سرما و یخبندان ذکر می‌کند، زیرا در همه دودمانهای ایران باستان کوشش می‌شد تا نگذارند آتش که برای روشنایی و نیازمندیهای خانه و مظهر فرّ خدایی بود خاموش شود. گویینو احترام به آب را هم به این صورت توجیه می‌کند که از لوازم اقامت در دژ این بود که آب را در گودالهایی ذخیره کنند تا در مواقع کم آبی از آن استفاده شود، آنگاه برای اینکه آب آلوده نگردد مقرراتی بر پایه احترام به عناصر وضع کرده بودند تا از آلوده کردن آن بپرهیزند.^۱ باید گفت اگر چه توفان حوادث آتشگاه‌ها را خاموش نموده و بسیاری از آبهایی که مردم کوشای ایران با زحمت فراوان در کاریزها و چشمه‌ها جاری می‌ساختند، خشک کرده‌است، اما هنوز هم ایرانیان برای آب و آتش احترام گونه‌ای قایلند و هیچ چیز نتوانسته احترام و محبتی را که آنان برای چراغ و اولین پرتو آن که در آغاز شب، یکباره پرده‌های تاریکی را کنار می‌زند در دل دارند به بوته فراموشی سپارد.

از نظر گویینو ایرانیان ادوار نخستین اصولاً کشاورز نبودند و در نظر آنان سراسر جهان هستی مانند موجود زنده‌ای دم می‌زده و زنده‌بودن خود را درک می‌کرده‌است. زمین و آسمان نسبت به آدمیان مهربانی و نوازشگری داشته، به همین جهت وظیفه آدمیان است که پیوسته آثار طبیعت را محترم بشمارند و به هیچ دلیلی آن را تباه نسازند.

جریانی که دکتر فوریه از آتش پزان ناصرالدین شاه نقل می‌کند، شاید نوعی احترام و قداست آب به شمار آید، تا جایی که به دستور شاه برای رودخانه آتش می‌پخته و نثارش می‌کرده‌اند. فوریه ادامه می‌دهد که این آتش به یادگار آتشی است که در موقع بروز وبا در چهل سال پیش، شاه آن را در شهرستانک پخته و با خوردن آن به عقیده خودش از بیماری محفوظ مانده‌است. به همین جهت معتقد است که آن آتش حق بزرگی به گردن او

۱- گویینو، سه سال در ایران، ص ۱۰۸.

دارد. جریان پختن آتش بدین ترتیب است که از ساعت یازده صبح در زیر چادر بزرگی که در مواقع دیگر، آن را برای اجرای نمایش بر پا می‌دارند شروع می‌شود. چهارده گوسفند را به دو میله آهنی آویزان می‌کنند. در روی فرش، سینی‌های پر از ادویه و سبزیهای خوشبو و دسته دسته اسفناج و چغندر و بادنجان و کدوی زیادی، ردیف می‌چینند. همه آعیان که یکی از برادران شاه و صدر اعظم ریاست آنها را دارند دو زانو نشسته و به پوست کندن و پاک کردن میوه‌ها و سبزیها مشغول می‌شوند. بعد از ختم عملیات مقدمه‌مانی، قطعات گوشت و سبزی و میوه و ادویه را با دست در ده دیگ مسی می‌ریزند و آشی را که با آن می‌توان یک فوج را سیر نمود، درست می‌کنند. تا وقتی که آتش می‌پزد مسخره‌ها با لباسهای مضحک به شوخی می‌پردازند. آنگاه که آتش پخته شد هیچکس از آن نمی‌خورد، زیرا همه را در رودخانه شهرستانک می‌ریزند و آب آن را با خود می‌برد.^۱ به غیر از آب و آتش، درخت هم تاکنون قداست خاص خود را دارد و در نقاط مختلف ایران، درخت معجز مورد توجه مردم است. در شیراز درخت مویی در روزهای سه شنبه جمعیتی را به سوی خود می‌کشد و چه نذر و نیازهایی که به عمل می‌آید. پارچه‌هایی که به دو سرو بلند شهر استهبان بسته‌اند و یا در جنوبی‌ترین نقطه ایران، درخت ازگیل جزیره کیش که بر هر شاخه‌اش پارچه‌ای و نخی و حتی شمعی گذاشته‌اند، حکایت از پابرجایی این سنت قدیمی می‌کند. مکنزی درباره یکی از درختهای معجز که در نزدیکیهای گز دیده‌است چنین می‌نویسد:

این درخت قدیمی داستانی دارد. وقتی که آن را دیدم اطرافش پر از کلوخ بود که مسافران آنها را انداخته بودند. این موضوع توجه مرا جلب نمود. پس از تحقیق فهمیدم که اگر مسافری در کردکوی مورد توجه خانمی که مورد نظرش بوده قرار نگرفته باشد به آن درخت سنگی می‌اندازد، تا دفعه بعد مورد توجه قرار گیرد.^۲

درباره عید نوروز همه سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار به طریقی سخن گفته و

۱- فوریه، سه سال در ایران، ص ۱۸۰. ۲- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۱۶۹.

برگزاری آن را در اوّلین روز سال نو ذکر کرده‌اند. بجز در سال ۱۲۹۵ هـ. ق. / ۱۸۷۸ م. که به جای روز اوّل فروردین به صلاح‌دید منجم باشی روز دهم فروردین جشن گرفتند.^۱ البته سفرنامه‌نویسان در این جشن ملی بین مردم نبوده و در نتیجه درباره آداب و رسوم توده چندان توجّهی نداشته‌اند. برخی از آنان درباره مراسم عید نوروز در حضور شاه مطالبی به رشته تحریر درآورده‌اند. فورویه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه درباره تبریک عید نوروز در سفرنامه خود چنین می‌نویسد:

در سر دقیقه تحویل سال، اخترباشی با وقار و قدمهای سنگین به جلوی شاه می‌آید و پس از تعظیم، ساعت به دست شروع سال نو را اعلام می‌کند. سپس عقب عقب خارج می‌شود. و دو تن از سادات به شاه تبریک می‌گویند. در ضمن تبریک گویی شمایل حضرت علی (ع) را دست به دست می‌گردانند و همه آنرا می‌بوسند. بعد از آن هرکس چند دانه گندم به این امید که سال آینده سال ارزانی و فراوانی باشد می‌خورد. امام جمعه با یکی دیگر از مجتهدین در داخل ظرفی آیاتی از قرآن مجید را می‌نویسد، سپس در آن مایعی می‌ریزد که قسمتی از آن شاه می‌آشامد و بقیّه را دیگران. بعد از تمام شدن این مراسم، مجدالدوله سید بزرگی که پراز سکه‌های تازه ضرب شده بود پیش شاه گذاشت و شاه از آن ابتدا به ملاها و بعد به شاهزادگان درجه اوّل مقداری داد سپس دو جیب مرا پراز سکه کرد. دیگران هم یکی یکی از جلوی شاه گذشتند و عیدی خود را گرفتند.^۲

چه در زمان حاضر و چه در گذشته در مراسم نوروز، خوردن شیرینی در بین همه طبقات مردم رایج بوده است. جکسن آن را با کشف نیشکر توسط جمشید در آغاز سال شمسی مربوط می‌داند، زیرا در آن روز جمشید فرمان داد تا شیرۀ نیشکر را بیرون آورند و از آن شکر بسازند. به همین علت ایرانیان تاکنون خوردن شیرینی را در آغاز سال نو از کارهای پر خیر و برکت می‌دانند.^۳

۱. مادام کارلا سرنا، آدینها و آیینها در ایران، ص ۲۱۲.

۲. فورویه، سه سال در دربار ایران، ص ۱۴۶. ۳. ویلیام جکسن، سفرنامه جکسن، ص ۱۱۹.

چنانکه از سفرنامه فورویه برمی‌آید در یکی از سالها وقتی که برای تبریک گویی عید نوروز به نزد شاه می‌رود، وی هدیه‌ای افسانه‌ای به او تقدیم میکند و آن قطعه بزرگی از یاقوت بوده است، قطعه‌ای یاقوت تراشیده و بسیار خوش‌رنگ به اندازه یک تخم مرغ که در وسط آن سوراخی قرار داشته‌است و شاه به فورویه می‌گوید که از این سوراخ که بلوری در آن گذاشته‌اند سابقاً ریسمانی می‌گذرانده و آنرا به گردن گوساله سامری می‌آویخته‌اند و این قطعه یاقوت را در ایام قدیم، از حبشه به هند برده بودند و نادرشاه آن را از آنجا به ایران آورده است.^۱

اگر گفته‌های فورویه صحت داشته‌باشد این قطعه یاقوت از نظر درشتی با کوه نور موزه توپ‌کایی ترکیه برابری می‌کند و از نظر قدمت و ارزش شاید با اهمیت‌ترین جواهر دنیا باشد.

۱۴- جامعه ایرانی

۱۴-۱- زنان:

اگر چه زنان در طول تاریخ با بی‌عدالتیها و تحقیرها و مصیبت‌های زیادی روبرو بوده و پیوسته از اجتماع دور نگه داشته شده‌اند، در دوره قاجاریه نه تنها از اجحاف و نابرابری گذشته برخوردار بوده بلکه محدودیت بیشتری هم داشته‌اند. با چنین وضع و روزگاری دیگر زن ایرانی نمی‌توانسته است شخصیت واقعی و انسانی خود را چنانکه باید بروز دهد. زن در زمان قاجاریه به گفته تاریخ و علمای اجتماع و سفرنامه نویسان اروپایی هیچ گونه نقشی در جامعه نداشته و از خود اراده و عقیده‌ای نشان نمی‌داده است. از میان سفرنامه‌نویسان اروپایی لیدی شیل بهتر از دیگران به ظلم و ستمی که زنان ایرانی تحمل می‌کرده‌اند پی برده است. وی که در مراسم تعزیه تکیه

۱. همان، ص ۱۴۷.

دولت شرکت داشته است، درباره زنانی که می‌خواسته‌اند وارد تکیه دولت شوند چنین می‌نویسد:

زنان ایرانی که مهارت فراوانی در تحمّل هرگونه تحقیر و سرزنش دارند و از دور مثل یک بسته لفاف شده به نظر می‌رسند، اگر از گوشه دیواری ظاهر می‌شدند ناگهان عده‌ای از فزاشها بر سرشان ریخته و با توهین و دشنام آنها را از سرراه دور می‌نمودند. ایرانیان اصولاً برای زنان شخصیتی قایل نیستند.^۱

این سفرنامه‌نویس هنگامی که به ایران آمده است، همسرش و هیأتی به همراه او بوده و مورد استقبال قرار گرفته‌اند اما وی که به قول خودش به نظر ایرانیان از طبقه پست و حقیر اجتماع به حساب می‌آمده است نمی‌توانسته در این مراسم شرکت کند.^۲ به عقیده لیدی شیل حجاب زنان باعث شده که ایرانیان خونگرم و خوش مشرب از سیر تمدن عقب بمانند و اگر مسأله حجاب وجود نداشت، زنان ایرانی با وجود استعداد زیادی که در تحمّل زندگی مشقت‌بار و طاقت‌فرسا دارند، از نظر پیشرفت دست‌فرنگی‌ها را از پشت می‌بستند.^۳ لیدی شیل فکر می‌کند که با استفاده از تمدن اروپایی و زندگی لوکس، زنان به سوی تمدن رهسپار خواهند شد. جالب اینجاست که این سفرنامه‌نویس برای پیشرفت زنان ایرانی راه حلی پیشنهاد می‌کند و آن استفاده از لوازم اروپایی است. چنانکه می‌نویسد:

«خواسته‌های زن ایرانی روز بروز در حال افزایش است و البته لوازم مورد درخواست او نیز باید حتماً از اروپا تأمین گردد.»^۴

با آنکه لیدی شیل از ضعف و ناتوانی زنان ایرانی بسیار سخن می‌گوید، اما باز با زنانی برخورد دارد که دارای قدرت و شهرت بسیار خوبی هستند. برای مثال، وقتی از همسر عباس قلی خان حاکم اسک حرف می‌زند، او را زنی بسیار زیرک و مورد قبول و

۱- همان، ص ۲۶.

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۶.

۳- همان، ص ۱۷۴.

۴- همان، ص ۹۲.

احترام عامه مردم می‌خواند و اظهار می‌دارد که زنهاى مازندرانى مانند اغلب زنهاى ایلاتى به خاطر نقش مؤثرى که در زندگى ایفا مى‌کنند از احترام و توجه فراوانى برخوردارند.^۱ و یا اینکه از مشاهده زنانی که با کمال مهارت، سوار بر اسب می‌شوند و زنان خدمه اسب سوار دوره‌اش کرده‌اند و در همان حال نوکرانش با کمی فاصله در جلو و عقب این گروه حرکت می‌کنند، بسیار خوشش می‌آید و آنها را می‌ستاید. در مورد زنان درباری قاجار هم نظرش همراه با تحسین است، زیرا آنها را از طبقه باسواد و آشنا به شعر و ادب مملکت خود وصف می‌کند که غالباً قرآن می‌خوانند و اکثر مکاتبات خود را شخصاً می‌نویسند.^۲ این زن سفرنامه‌نویس انگیسی، زنان ایرانی را با آن همه پرده‌نشینی، افرادی زنده دل و زرنگ وصف کرده است که مردهای ایرانی به خواسته‌های آنان تسلیم می‌شوند.^۳ سفرنامه‌نویسی دیگر حتی شاه مستبدی مانند ناصرالدین شاه را تسلیم زنان می‌داند. مادام دیولافوا شرح می‌دهد که وقتی ناصرالدین شاه می‌خواست به اروپا رود، همین که ناخدا فرمان کشیدن لنگر را داد، زنان در ساحل چنان گریه‌و‌زاری کردند که ساحل به لرزه درآمد. از دیدن این منظره شاه متأثر گردید و از سفر کردن منصرف شد و دستور داد تا او را به ساحل بازگردانند، اما دکتر تولوزان و چند نفر دیگر که نزد وی تقریب داشتند به او فهماندند که بازگشت او به ایران مخصوصاً در نظر اروپاییان بسیار بد خواهد بود. زیرا دولتهای مقتدر دنیا که در انتظار مقدم شاه هستند اگر بفهمند اعلیحضرت به خاطر گریه زنان، فسخ عزیمت کرده‌است می‌خندند و به مقام سلطنت توهین می‌شود، در نتیجه شاه به سفر خود ادامه داد.

مادام دیولافوا از وضع زنان دوره قاجار آن هم زنان درباری، جریانی می‌نویسد که خواندنی است. این سفرنامه نویس با زیبا خانم همسر مطلقه ناصرالدین شاه که همراه

۱- همان، ص ۲۴۶.

۲- همان، ص ۸۹.

۳- همان، ص ۷۵.

وی به مسکو رفته بود مصاحبه‌ای دارد و از قول آن زن چنین می‌نویسد:

من اصلاً روسیه را ندیدم زیرا به محض ورود به کشتی من و دو نفر همراهم را در یکی از اتاقهای کشتی محبوس کردند و در محل تنگ و بدون هوایی بسر بردیم. چون کشتی به بادکوبه وارد شد ما را فوراً داخل قطار کردند و در آنجا زندانی شدیم. حتی پنجره‌های واگن را هم بستند و نتوانستیم به بیرون نگاه کنیم. در مسکو هم ما را در اتاقی زندانی کردند و خواهجه‌ها مواظب ما بودند که از اتاق خارج نشویم. شاه به علت جشن و پذیرایی‌های باشکوهی که به افتخارش فراهم ساخته بودند نمی‌توانست نزد ما باشد و ما بسیار محزون بودیم. وقتی که شاه فهمید ما را با لباس ایرانی با تحمل چه زحمتی تا مسکو آورده‌اند و احساس کرد که با این وضع، مسافرت برای او مشکل است و محفوظ ماندن زنان از آرایش‌ها امکان پذیر نیست، تصمیم گرفت که ما را به ایران بازگردانند. وقتی که بازگشتیم درست دو ماه بود که ما رنگ آفتاب و یا گوشه‌ای از آسمان را ندیده بودیم.^۱

زنان ایرانی باید بسیار شکرگزار باشند که در مدت کمتر از یک قرن این چنین از قیدوبندهای گذشته و قاجاری‌رهایی یافتند و توانستند تنها شخصیت و حیثیت خود را بازیابند، به تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی پرداخته و به استقلال و شرف انسانی خویش برسند. زن ایرانی در طول تاریخ پرنشیب و فراز خود هرگز تن به ذلت و بی‌بندوباری نداده و از نظر اخلاق و خویشتن‌داری پیوسته در کتابها و نوشته‌ها ارزشمند بوده است. اما همین زنان در دوره‌ای نه چندان دور، حتی با خدمه‌ها و نگهبان‌ها و به همراهی شاه جرأت نگاه کردن به آسمان و بیرون آمدن از زندان خود نداشته‌اند و امروز به تنهایی و با استقلال فکری و مالی به سیر درجهان می‌پردازند و پایه پای مردان در عرصه‌های اجتماعی شرکت می‌کنند. برای زن ایرانی که در چنین مدت کوتاهی به پیشرفتهای زیادی نایل آمده، با از بین رفتن دنباله بی‌عدالتیهای آینده‌ای درخشان پیش‌بینی می‌شود.

۲-۱۴- دولت‌مردان:

در زمان قاجاریه و استیلای حکومت استبدادی به گفته سفرنامه نویسان اروپایی و شهادت تاریخ افراد دولتی مورد نفرت عموم مردم بوده‌اند. گویی این ملت هوشیار توانسته است خاطره فجایع قاجاری که از همه وحشت‌آورتر بیرون آوردن چشم مخالفان و از جمله شاهزادگان است به بوته فراموشی سپارد. گوینو، سفرنامه‌نویس عهد قاجار می‌نویسد که در ایران، دولت به معنای واقعی وجود ندارد و در عوض نفوذ افراد خیلی بیشتر است. دولت به معنای واقعی خود در یک ملت بوجود نمی‌آید مگر آنکه ملت مزبور برای آن دولت احترام قایل باشد، و در ایران مردم به هیچ وجه برای دولت حرمتی قایل نیستند. سپس اضافه می‌کند که ملت ایران از این جهت مانند مردم روم باستان هستند که هر دولتی روی کار بیاید اعم از خوب یا بد، و چه اصلاح کند یا نکند مورد نفرت عامه است.^۱ مکنزی برای نشان دادن نفرت مردم از خاندان قاجار داستانی نقل می‌کند که ایرانیان همه آن را تعریف می‌کنند و آن اینست که می‌گویند شمشیری را که سر حضرت حسین بن علی (ع) با آن بریده شد نزد جان محمدخان، یکی از اقوام شاه نگهداری می‌شود و آنها هر چه سعی می‌کنند که از سر این اسلحه خلاص شوند، نمی‌توانند. بارها آن را در آب انداخته و یا خرد کرده و ذوب نموده‌اند، ولی هر بار نزد آنان برمی‌گردد و در خانه آنها باقی است و یادگار فجایع اجداد آنها می‌باشد. با آنکه این داستان صحت ندارد ولی دشمنی مردم را علیه خاندان سلطنتی نشان می‌دهد. تا جایی که مردم بدون ترس، آنان را بنی‌امیه می‌نامند و به خاندانی که در نزد شیعه منفورند منسوب می‌کنند.^۲

برای گوینو تعجب آور است که مردم به راحتی و بدون سروصدا در کشوری زندگی می‌کنند که سازمان دولتی به معنای واقعی وجود ندارد، و بر خلاف ملل دیگر، آنها

۱- خسرو شاهانی، سفر با سفرنامه‌ها، ص ۱۱۹.

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۴۹.

۲- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۱۹۴.

شورش و بلوا به راه نمی‌اندازند. وی می‌گوید که شاید علت آن برخورد نداشتن منافع طبقات مختلف باشد و ادامه می‌دهد که ایرانی طبعاً هرگز نمی‌خواهد کاری را به منتها درجه خود برساند.^۱ در این کشور اصولاً بین طبقه فقیر و غنی، کینه و عداوت وجود ندارد، حال آنکه در اروپا دشمنی بین طبقه ثروتمند و فقیر باعث انقلاب و خونریزیهای زیادی شده است، اما در تاریخ ایران، حتی یک مرتبه هم اتفاق نیفتاده که بین آنها اختلاف شدیدی روی دهد. شاید علت آن اینست که اغنیا به فقرا به چشم تحقیر و تنفر نگاه نمی‌کنند بلکه آنها را مستوجب ترحم می‌دانند و معتقدند که چون خدا آن اشخاص را فقیر کرده نباید دل آنها را شکست. دیگر اینکه بر اثر نبودن مالیات و عوارض شهرداری، بهای زندگی در ایران خیلی ارزان است و هر قدر هم که فقرای ایرانی نیازمند باشند به واسطه ارزانی بهای انواع کالاهای مورد احتیاج می‌توانند معاش خود را فراهم و زندگی کنند.^۲

به هر حال جیمز بیلی فریزر، وقتی که افراد دولت بخصوص محمد میرزا قایم مقام به سادگی و بدون تجمّلات به کارهای دیوانی رسیدگی می‌کنند بسیار خوشش می‌آید و آن را با کارهای دیوان انگلستان و هندوستان مقایسه می‌کند و با احتیاط می‌گوید شاید در این کار تقلید کردن از ایشان ناشایسته نباشد. برای فریزر این رعایت سادگی از آن جهت مایه شگفتی است که به نظرش بر خلاف خصلت تزویر و تصنع ایرانیان است.^۳ این ادعا پس از تحسین و تمجید آنان اظهار می‌شود، گویی می‌خواهد حرفهای خود را پس بگیرد.

۳-۱۴-۱- سربازان:

سفرنامه نویسان اروپایی عهد قاجار با تحسین و اعجاز به سرباز ایرانی نگریسته‌اند و

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۵۱

۲- همان، ص ۴۴.

۳- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ص ۲۷۸-۹.

از حیث قدرت، سرعت عمل و چابکی آنها را بهترین سربازان در دنیا نام می‌برند، برخی هم بر روی آنها حساب باز می‌کنند و پیش‌بینی‌های استعمارگرانه به عمل می‌آورند که مثلاً اگر جنگی پیش آمد می‌توان از سرباز ایرانی استفاده کرد. کرزن از قول سرهنری راولینسون چنین می‌نویسد:

از لحاظ سرشت و نهاد، فرد ایرانی، ممتازترین آفریده جهان است. بخصوص در مقایسه با مردم مشرق زمین. وی نیت عالی و طاقت و مقاومت بی‌نظیر دارد.^۱

این شخص که وابسته نظامی پادشاهی انگلستان بوده است، در جایی دیگر در سال ۱۲۹۶ هـ ق/ ۱۸۷۹ م. می‌گوید:

در دنیا نژادی محکمتر از افراد ایرانی برای مقاصد نظامی وجود ندارد. ساختمان بدنی آنها مایه تحسین، و تاب مقاومتشان بسیار زیاد است. هوش عمومی و شجاعت فردی آنها وصف ناپذیر است، اگر پرورش دادن این همه استعداد در اختیار اروپایی‌ها بود که از عهده تشویق و سرپرستی آنها برمی‌آمدند و غریزه نظامی آنها را ترقی می‌دادند، لشکر ممتازی در ظرف مدّت کوتاهی فراهم می‌گردید.^۲

کرزن تنها به منافع انگلیس می‌اندیشد و از سربازان ایرانی مانند اشیای تحت نفوذ آنها نام می‌برد. اما آنچه از گفته‌های سفرنامه نویسان در مورد سربازان ایرانی بر می‌آید مایه امیدواری و شادی هر وطن‌پرستی است که این نیروی بی‌نظیر، زمانی توانسته است و در آینده هم می‌تواند خاک و وطن را از هجوم بیگانه، و ملت را از گزند هر گونه تجاوز و ظلم مصون نگه دارد. لیدی شیل قیافه و ظاهر سرباز ایرانی زمان قاجار را چنین توصیف می‌کند:

قیافه سرباز ایرانی پر اُبّهت است. از فرق سر تا نوک پای وی مسلح می‌باشد. در طرف چپ شمشیر و در طرف راست خود قمه‌ای آویزان کرده و بر روی

۱- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۷۷۴. ۲- همان.

کمربندش دبه‌های مختلفی آویخته است. که در آنها انواع باروت و گلوله وجود دارد. قیافه‌اش گندمگون و دارای ریش بلند سیاه و یک کلاه دراز از جنس پوست بَرّه است. شلوارهای گشاد و چکمه‌ای سیاه یا قرمز تا زیر زانو می‌پوشد. یک پاپونچی بر دوش و چپقی در زیر لبه زین دارد. هم او، هم اسبش چابک هستند.^۱

کرزن لباس سربازان و لباس جانبازان را که همان سربازان آذربایجانی هستند متفاوت می‌داند. رنگ لباس سربازان برای هنگ‌های عادی بلوز آبی با کمربند قهوه‌ای و شلواری به رنگ بلوز است. همه آنها جلوی کلاهشان که از جنس پوست بَرّه و به رنگ سیاه است نشان برنجی نصب کرده‌اند. همچنین سفرنامه‌نویس در جایی دیگر از قول سرهنری راولینسون بار دیگر برای ایران و ایرانی آیه یأس می‌خواند و اظهار می‌کند که ایران هرگز سرزمینی غنی و مولد ثروت و یا صنعت نمی‌شود، اما بدون تردید روزی پرورشگاه نیروی عظیمی از نظامیان خواهد گردید، و اضافه می‌کند که ایرانی از نظر افراد از تمام اهالی آسیا برتر است و در صورتی که جنگی اروپایی تا خاور سرایت کند، باید منابع نظامی او را در نظر آورد.^۲

کرزن در این اظهار نظرها چندان مقصّر نمی‌باشد، زیرا شاهد نفوذ انگلیس در اعماق خاک هندوستان است و به وضوح سیطره اروپا را بر مردم و بالاخره سربازان هندی و سایر کشورهای استعمار شده می‌بیند و آنگاه به دیگر کشورهایی که چشم طمع به آنها داشته‌اند همچون کشورهای مستعمره می‌نگرد.

۱۴-۴- کارگران:

کارگران ایرانی که از طبقات اجتماعی کشور به حساب می‌آیند، مسلماً دارای خوی و خصلت عمومی همه افراد ایرانی هستند. برای مثال، اگر مردم ایران خوشگذران می‌باشند، کارگران هم از این صفت بی‌بهره نیستند. سفرنامه‌نویسان بخصوص آنهایی که

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۰. ۲- کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۷۷.

در نوشتن کتاب خود و بررسی مردم ایران دقت زیادتری داشته‌اند، بسیار خوب کارگران آن زمان را توصیف می‌کنند. برخی از صفاتی که به آنها نسبت می‌دهند، هنوز هم در کارگران ایرانی مشاهده می‌شود. گویینو می‌نویسد:

کارگر ایرانی به همان اندازه که مبتکر و خوش ذوق است، فاقد پشتکار می‌باشد. به همین جهت با وجود ذوق و علاقه آنها، تاکنون هیچ نوع ماشین‌آلات در ایران ساخته نشده، زیرا چنین کارهایی نیازمند مداومت و پشتکار بسیار است که کارگر ایرانی ندارد.^۱

گویینو کارگران صنعتی را افرادی لایق و باهوش و زحمت‌کش می‌خواند که طرز زحمت‌کشیدن آنها مطابق اسلوب خودشان می‌باشد. بدین طریق که کارگر ایرانی با طمأنینه کار می‌کند و هر روز خصوصاً در روزهای تابستان پنج شش ساعت می‌خوابد و هرگز خود را ملزم نمی‌داند که در روز و ساعت معین کار خود را تحویل دهد، در حالی که در اروپا یک کارگر همین که وارد کارخانه شد، مدت هشت و گاهی دوازده ساعت بدون وقفه و با نهایت سرعت کار می‌کند. کارگر صنعتی ایران همواره با ذوق و اشتیاق کارهای جدید و صناعی را که تاکنون بر روی آنها کار نکرده است، می‌پذیرد و دوست دارد که از روی نمونه کارهای اروپایی، مصنوعات تهیه نماید. گویینو می‌گوید که در شیراز و اصفهان چاقوهایی می‌سازند که عیناً چاقوهای انگلستان است و بقدری در ساخت این چاقوها مهارت دارند که انسان تعجب می‌کند، بخصوص که روی آن کلمه لندن کنده شده است.^۲

چنانکه از گفته‌های این سفرنامه‌نویس برمی‌آید کارگران ما در آن زمان با آن همه استعداد و ذوق از پشتکار و مداومت در کارهای صنعتی عاری بوده‌اند و کارشان نوعی سرگرمی و تفریح به حساب می‌آمده است. این صفت که هنوز هم بقایای آن در کارگران ما باقی مانده، آنها را از انجام کارهای بزرگ که مطابق با استعداد و ذوق و سرشت ایرانی

۱- گویینو، سه سال در ایران، ص ۶-۳۵.

۲- گویینو، سه سال در ایران، ص ۳۷.

می‌باشد، بازداشته است. امور دیگری همچون بی‌نظمی و غنیمت نشمردن وقت و جدی نگرفتن کار، آنها را از رسیدن به نتایج عالی دور کرده و در نتیجه عقب افتادن ایرانیان در صنعت را به دنبال داشته است.

۱۴-۵- کسبه و تجار:

در گذشته کسبه و بازاریان در ایران مورد احترام عموم بوده و از نظر ثروت، مقام و الایی داشته‌اند. در دوره قاجاریه هم چنانکه از سفرنامه‌های اروپایی برمی‌آید طبقه‌ای ممتاز به شمار می‌آمده‌اند. گویینو طبقات شهرنشین ایرانی آن زمان را به ترتیب، شاه و شاهزادگان، نخست وزیر، مستوفیان، میرزاها و بعد از آنها کسبه می‌داند و می‌گوید که کسبه ایرانی مردمی درستکار و امین هستند زیرا آن‌ها زندگی ثابت و مطمئنی دارند. آنگاه اقرار می‌کند که در ایران از هیچ یک از آنها تقلب و دروغ ندیده است. به همین علت ملت زرنگ و گاهی دورنگ و بوقلمون صفت ایران با کمال اطمینان پول خود را به دست آنها می‌سپارند تا پول را به کار اندازند و فرع بگیرند، در نتیجه همیشه مقدار زیادی پول در دست کسبه و بازرگانان ایرانی است و به همین جهت در نظر دولت، احترام و قرب و منزلت دارند. یکی از دلایل دیگر که تجار ایرانی ثروتمند هستند این است که برخلاف تجار اروپا مالیات بر درآمد نمی‌پردازند.^۱ گویینو برای اینکه اعتماد بازرگانان ایرانی را نسبت به هم نشان دهد، جریانی را شرح می‌دهد که خود شاهد آن بوده است، وی می‌گوید که یک روز در تهران بازرگانی را دیدم که به پول فرانسه هیجده هزار فرانک طلارا به بازرگان دیگری داد، و همین که او قبض رسید نوشت و به بازرگان اول داد، وی خشمگین شد و قبض را پاره کرد و گفت که حاجی آقا مگر شما آدم غیرامینی هستید که به من قبض می‌دهید.^۲ مادام کارلاسرنا سفرنامه نویسنده ایتالیایی دوره

۱- گویینو، سه سال در ایران، صص ۳۰-۲۷. ۲- همان، ص ۳۱.

قاجار که در بازار تهران به گردش پرداخته و به همراه قراولان خود یک روز تمام در آنجا گذرانده است، درباره بازاریان اظهار نظر می‌کند و می‌نویسد:

البته حضور من در بازار حادثه‌ای معمولی نبود چون اروپاییان از ترس دشنام شنیدن، بسیار کم به آنجا می‌روند، ولی من نه تنها دشنامی نشنیدم بلکه جمعیت با حسن نیت تمام برای دیدنم علاقه و کنجکاری نشان می‌داد.

به گفته مادام کارلاسرنا کار بازاریان جدی به نظر نمی‌رسید، همه خوش برخورد و خندان، پرتحرک و پرجنب و جوش بودند اما یاوه‌گو و پرحرف.^۱ همین نویسنده در جایی دیگر می‌نویسد که ایرانیان عاشق گپ زدن و صحبت کردن هستند.^۲ گویینو هم ایرانیان را اصولاً دلال صفت می‌داند و می‌گوید:

من تصور نمی‌کنم که در هیچ یک از کشورهای جهان، فردی باشد که مثل ایرانیان برای دلالتی، صلاحیت داشته باشد، زیرا تمام فضایی که باید یک نفر دلال داشته باشد، در ایرانی جمع است. زرنگ، موقع شناس، خوش صحبت، متملق، متقلب و روانشناس^۳

ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید به چشمش نکوست

۱۵- صفات ناپسند ایرانیان

در فصلهای پیشین، آنچه از گفته‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی عهد قاجاریه نوشته شد، محاسن اخلاقی، فطری و باستانی ایرانیان بود. صفاتی که اکثر سفرنامه‌نویسان در آن متفق القول بوده، در موارد مختلف از آن سخن گفته‌اند. در خلال صفحات بسیار زیاد سفرنامه‌ها به حق و یا از روی غرض‌ورزی معایبی به ملت ایران نسبت می‌دهند که نادیده گرفتن آن به درستی و بی‌نظری تحقیق و بررسی خدشه وارد خواهد ساخت، به

۱- مادام کارلاسرنا، آدمها و آیینها در ایران، ص ۷۰.

۲- گویینو، سه سال در ایران، ص ۳۷.

۳- همان، ص ۶۹.

همین منظور آن صفات نادرست هم بدون کم و کاست ذکر می‌گردد، و به آنچه که از روی بغض و کینه و یا بی‌اطلاعی نوشته شده پاسخ داده و انتقاد به جای آنها پذیرفته می‌شود. واتسن^۱ در کتاب تاریخ قاجار در مورد اخلاق ایرانیان از نوشته دو نفر از ایران شناسان به نامهای مک دونالد^۲ و پوتینگر^۳ استناد می‌جوید و می‌گوید که هر ملتی از نظر اخلاقی تقابلی دارد، اما نمی‌توان گفت که تمام صفات آنها بد است، مثلاً بسیاری از صفات خوب، علیرغم صفات بدی که آن سرزمین را بدنام کرده است در ایران وجود دارد. آنها مردمی هستند صبور که به آسانی اداره می‌شوند. طبقات پایین، مؤدب و فروتن هستند و ثروتمندان از فقرا نگهداری می‌کنند. آنگاه نقطه نظرهای پوتینگر و مک دونالد که بسیار شبیه به هم است درباره ایرانیان ذکر می‌کند. پوتینگر می‌گوید:

ایرانیان نسبت به همدیفهای خود مؤدب و متواضع و نسبت به بالادست غلام، اما در برابر زیردستان متکبر و ظالم هستند. در موقعی که فرصتی به دست می‌آورد، طمّاع، پست، نادرست و دروغگویند و دروغ مصلحت‌آمیز را مستحسن می‌شمارند.^۴

سپس ایرانیان را عامل انواع شقاوت و بی‌عدالتی و خلاف کاری می‌داند چنان که در هیچ قومی و عصری نظیر نداشته‌است. و از قول مک دونالد درباره ایرانیان چنین اظهار نظر می‌کند:

نژاد ایرانی، خوش قیافه، شجاع، مهمان‌نواز، صبور و در مقابل مشقات خونگرم، نسبت به غریبه فوق‌العاده بانزاکت، نجیب، در مجالست رفیق و خوش مشرب ولی به طور کلی از خیلی جهات پست‌نیده محرومند. در ظاهر سازی و عوام فریبی تکمیلند. نسبت به زیر دست متکبر و نسبت به بالا دست مطیع و فرمانبردار، ظالم، کینه‌جو، خاین، طمّاع، بی‌ایمان، نارقیق و ناسپاس هستند.^۵

2. Mac Donald

1. Watson

3. Potinger

۵. همان، ص ۱۸.

۴. واتسن، تاریخ قاجار، ص ۱۷.

وقتی که اظهار نظر تاریخ‌نویس اروپایی درباره یک ملت کهنسال و پرچمدار تمدن و فرهنگ انسانی چنین باشد، سفرنامه‌نویسان اروپایی که بیشتر آنها مأموریت دولتی داشته و از طرف استعمارگران در پی تحقیر ملتها بوده‌اند، منصفانه و بدون غرض جلوه می‌کند. سرجان ملکم با آنکه بدی اخلاق ایرانیان را بیشتر از خوبی‌هایشان می‌داند ولی نوع حکومت قاجار را در پیدایش دروغ و نیرنگ و صفات ناپسند مؤثر ذکر می‌کند و می‌گوید که اساس حکومت چنان است که اگر در انجام هر کاری نیرنگ را دخالت ندهند به نتیجه نمی‌رسند و این صفت، طبیعت آنها گشته است. دیگر اینکه ایرانیان یا باید تابع باشند و یا طاغی.^۱ درست یا نادرست بودن نظریه تاریخ‌نویسان، مورد نظر این کتاب نیست، اما به هر صورت این گفته‌ها بر ذهن سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار بی‌تأثیر نبوده است. مطالب زیر صفات ناپسندی است که سفرنامه‌نویسان اروپایی به ایرانیان نسبت داده، اکثر آنها درباره آن کم و بیش سخن گفته‌اند.

۱۵-۱- روحیة غیر علمی:

سفرنامه‌نویسان اروپایی بر این باورند که فرهنگ شرق بخصوص ایرانی، فرهنگی دور از تعمق و امعان نظر در کار جهان است. بلوشر می‌نویسد: روحیة خاص ایرانی به خودی خود با تعمق در مسایل و امعان نظر در کار جهان سازگاری ندارد.^۲

و علت آن را توجه به مکاشفه و شهود می‌داند که در نتیجه نمی‌توانند در فهم مطالب، اهل استقرا و اندیشه منظم باشند. چنین نظریه‌ای به هیچ وجه نمی‌تواند صحت داشته باشد، زیرا ایرانیان از نظر دینی و فرهنگی دوستدار علم و دانشند. کتابهای دینی آنها پیش و بعد از اسلام مبین این موضوع است.

۱- اوستا: آیین زردشت به عنوان کهن‌ترین آیین یکتاپرستی، در قبال جهان و آنچه در

۱- سرجان ملکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲- بلوشر، سفرنامه بلوشر، ص ۱۰۶.

اوست نگرشی علمی دارد. زردشت در گاتها بر آن است که غایت هستی را در یابد و خاستگاه آفرینش جهان را بشناسد. وی با کنجکاوی می‌کوشد تا از قانون طبیعت و نظام آفرینش آگاه شود و قوانین تسلط بر جهان را کشف کند. زردشت در مقام پیغمبری با اینکه برایش مسلم است که جهان و هر چه در اوست به وسیله پروردگاری توانا خلق شده است، سعی دارد تا پروردگار خود را بشناسد و بداند کیست، در کجاست و چگونه به آفرینش جهان پرداخته است.

بند ۱۳ از یسنا: «از تو می‌پرسم، ای اهورا! به راستی مرا از آن آگاه فرما. کیست آن کسی که به خورشید و ستاره، راه بنمود؟ کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی است؟ مزدا! این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم.» در وندیداد چهارم بند ۴ چنین آمده است: «اندیشه و گفتار و کردار نیک، جملگی علم و معرفت است و اندیشه و گفتار و کردار زشت همه نتیجه نادانی است.»

زردشت راه رسیدن به همه آگاهیها را فروختن دانش می‌داند و همه نیروهای مادی و معنوی خود را از ایزد طلب می‌کند.^۱ در اوستا «چیستا» به معنی دانش آمده است.

زردشت در بند دوم از یشت شانزدهم اوستا که در ستایش ایزد دانش می‌باشد، چنین می‌گوید: «ای علم راست‌ترین مزدا، آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر بمان و اگر دنبال باشی به من برس. راست‌ترین علم مزدا آفریده مقدس را می‌ستایم که راه نیک نماید، به گذر نیک کشاند و به مقصد نیک رساند و گشایش نیک بخشد.»^۲

سفرنامه‌نویسان از فرهنگ و جهان بینی خاص ایرانی آگاهی نداشته‌اند و نمی‌دانستند که اصولاً فرهنگ ایرانی استدلالی است نه مکاشفه‌ای، در آیین زردشت، انسان پیاده شطرنج نیست که در جنگ دایمی جهان، بدون اراده خود حرکت کند، بلکه آزادی و اراده دارد، زیرا اهورا مزدا چنین خواسته است که انسان‌ها شخصیت‌های مستقلی باشند

۱- ورجاوند، توسعه و پیشرفت، صص ۱-۳۰. ۲- پوردادود، یشت ها، ج ۲، ص ۱۵۷.

و با فکر و اندیشه خود کار کنند.

گواه دیگری که نشان می‌دهد در فرهنگ کهن ایران زمینه تفکر، استدلالی بوده است. توجه خاص آنان به ریاضیات است. همچنین کارهای علمی مغان در زمینه ستاره شناسی، شیمی، فیزیک، طب و داروسازی تا جایی است که به آنها لقب جادوگران داده‌اند. فردوسی در توجیه دیدگاه علمی ایرانیان در پیش از اسلام وقتی که از جام جم که به احتمال قوی باید نوعی اسطرلاب باشد یاد می‌کند، چنین می‌گوید:

چس آن جام بر کف نهاد و بدید
در او هفت کشور همی بنگرید
ز کار و نشان سپهر بلند
در او کرد پیدا چه و چون و چند

آیا فرهنگی که چنین موشکافانه با پدیده‌ها برخورد می‌کند می‌تواند غیر علمی باشد و مورد بی‌توجهی کسانی قرار بگیرد که لااقل دو هزار سال بعد از آنها به این اصول واقف گشته‌اند؟ تاریخ گذشته ایران نشان می‌دهد که همیشه به یاری تجربه و دانش راههای بهره جستن از طبیعت را یافته‌اند. شبکه گسترده آبیاری ایران کهن این ادعا را ثابت می‌کند. ایرانیان پنج هزار سال پیش از میلاد از کار استخراج و ذوب فلزات آگاهی داشته‌اند و مغرب زمین هزار سال بعد از ایران دارای خط و کتابت شده است.

نگرش عملی ایرانیان به مسایل، پس از اسلام آوردن تقویت گردید، برای اثبات این گفته کافی است به فهرست دانشمندان ایرانی بعد از اسلام نظری بیافکنیم تا به اهمیت نقش این سرزمین به عنوان یکی از سرزمین‌های مشرق زمین و دیدگاه علمی آنها آگاهی یابیم.

جرج سارتن^۱ نویسنده کتاب ارزشمند مقدمه بر تاریخ علم هفت عصر را به نام دانشمندان اسلامی نامگذاری کرده است. وی در مورد برخی از سده‌ها که به نام دانشمندی ایرانی خوانده می‌شود چنین می‌گوید:

1. George Sarton

سده نهم ذاتاً سده اسلامی بود. اطمینان دارم که در کشورهای دیگر کار فکری کاهش نیافت ولی فعالیت عالمان مسلمان بی‌نهایت والاتر بود. آنان در آن روزگار معیار و ملاک تمدن بودند.^۱ آنگاه در مورد خوارزمی چنین می‌گوید: «او را می‌توان بنیانگذار آنالیز یا جبر به صورتی جدا از هندسه دانست.»^۲

سارتن نیمه اول سده یازدهم را عصر بیرونی نام می‌نهد، سپس از وجود آن همه دانشمند اسلامی حیرت می‌کند. درباره بیرونی جای بحث نیست. همین قدر کافی است که بگوییم ژاک بوالو خاورشناس فرانسوی در یادنامه‌ای که یونسکو مخصوص وی منتشر نمود چنین می‌نویسد:

ذهن بیرونی منطق ریاضی داشت. وی در آغاز قرن پانزدهم دارای استعداد و روح علمی به معنای امروزی کلمه بود.^۳

سارتن توضیح می‌دهد که بیرونی ایرانی نژاد و شیعه متولد شد. احساسات ملی و ضد عربی تا به آخر نیرومند بود. وی از بزرگترین دانشمندان اسلام و یکی از بزرگترین دانشمندان همه اعصار به حساب می‌آید. روح انتقادی، سعه صدر، عشق به حقیقت و جسارت فکریش بی‌نظیر بود.^۴

سارتن در معرفی ابن سینا هم می‌گوید: «بزرگترین دانشمند همه ملت‌ها و کشورها و اعصار»^۵ برخی از بی‌خبران معتقدند که چون اسلام مخالف علم می‌باشد جوامع مسلمان پیشرفت چندانی از نظر علم و صنعت نداشته‌اند. در حالی که اسلام علم، را مایه حیات خود و ستون دین، ستون ایمان به خدا و مایه حیات انسان می‌داند. اهمیت توجه به علم و اندیشه در اسلام به اندازه‌ای است که شاید کمتر موضوعی به اندازه آن در قرآن مورد ستایش واقع شده باشد. در قرآن کریم ۷۸۱ بار علم و مشتقات آن و معانی نزدیک

۱- جرج سارتن، مقدمه بر تاریخ علم، ص ۶۵۴. ۲- همان.

۳- بابا جان غفورف، «هزار سال پیش مردی جهانی در آسیا»، پیام یونسکو، شماره ۵۹، صص ۴۸.

۴- جرج سارتن، مقدمه بر تاریخ علم، ص ۸۱۵. ۵- همان، ص ۸۱۵.

به علم به کار رفته است. عقل و مشتقاتش ۴۹ بار و در ۴۱ آیه، تفقه به معنی فهمیدن، ۳۱ بار، نظر کردن به معنای دیدن عمیق همراه با بصیرت در ۱۲۷ آیه، تدبیر و سایر مشتقات آن به معنای فکر کردن ۲۱ بار.

خلاصه اینکه در مجموع، کلماتی مانند عقل، علم، بصیرت، رأی، نظر، فکر، تفقه و مشتقات آن در ۱۴۹۸ آیه به کار رفته است. بنابراین قرآن که مشتمل بر ۶۰۰۰ آیه است در حدود ۱۵۰۰ آیه آن از علم و عقل و تفکر سخن می‌گوید.^۱ بنابراین فرهنگ ملی و مذهبی ایرانیان علم‌گراست و می‌تواند بار دیگر عالمان بزرگی در عرصه جهان تمدن تقدیم کند. با آنکه به دلایل فوق نمی‌توان فرهنگ ایرانی را ضد علم دانست، اما با مسایلی که در زمان قاجار وجود داشته است، از جمله تداخل نشانه‌های تمدن جدید و علم همراه با اهداف استعماری اروپا که با مقابله و ستیز برخی از بزرگان ایران بخصوص روحانیان و حتی آزادیخواهان و اندیشه‌گران مواجه گشت، توجه به علم و دانش در آن زمان فراموش شده بود و به سفرنامه‌نویسان و محققان این فرصت را داد تا فرهنگ ایرانیان را ضد علم بدانند.

۱۵۲- یکنواختی زندگی:

احترام و حفظ آیین گذشتگان در ایران باعث شده است که سفرنامه‌نویسان ادعا کنند که ایرانیان برای آینده خود نمی‌توانند هیچ گونه پیش‌بینی و نقشه‌ای داشته باشند و اصولاً روح انتقاد در آنها وجود ندارد، به همین علت از صدها سال پیش تا زمان قاجار، روش زندگی، و حتی ادبیات آنها یکنواخت مانده است. جیمز بیلی فریزر ادعا می‌کند که نبوغ ایرانی فقط باید صرف تهیه نان روزانه گردد و تغییرات یک روزه، تنها کاری است که انجام می‌دهند. هیچ کاری در ایران صورت نمی‌گیرد، مگر به حکم ضرورت و در این

۱- مینم موسایی، اسلام و توسعه، ص ۱۷۸.

حال هم، تنها کاری انجام می‌شود که نیاز فوری را رفع کند. آنها آینده را به حال خود می‌گذارند.^۱

اگر چه گوینو مانند سایر سفرنامه‌نویسان، ایرانیان را دور از استدلال و روحیه انتقاد می‌داند، گفته‌هایش در این مورد قابل بررسی است، زیرا ایران زمان قاجار با ایران امروز تفاوت بسیار داشته و در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و ادبی از هزار سال پیش تا آن روزگار، چندان تغییری نکرده بوده است. انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، نوجویی در شیوه‌های ادبی و دگرگونی‌های اجتماعی بعد از آن زمان صورت می‌گیرد. گوینو می‌گوید:

شما اگر در ایران با برجسته‌ترین افراد قوم صحبت نمایید مشاهده می‌کنید که هیچ کس در فکر اصلاح نیست و به ذهن کسی هم خطور نمی‌کند که در آینده می‌توان چیزی را تغییر داد و همانطور که مسایل دنیا عوض می‌شود، زندگی اجتماعی و سیاسی ایران هم باید دگرگون گردد. در عوض تمام صحبت‌های آنها مربوط به گذشته است و پیوسته دم از بزرگان و پهلوانان گذشته می‌زنند و به وجود آنها افتخار می‌کنند، و به این ترتیب همواره افکار آنها معطوف به گذشته می‌باشد.^۲

این سفرنامه نویس زیرک، برای اینکه نشان بدهد ایرانیان از استدلال و روش علمی روی گردانند، طرز تفکر یک صوفی ایرانی را مثال می‌زند و می‌نویسد که شما اگر با یک صوفی ایرانی صحبت کنید و به نیروی استدلال و روش علمی اروپاییان، بطلان عقیده او را ثابت نمایید، به طوری که دیگر در جواب شما حرفی برای گفتن نداشته باشد، آیا بعد از این موفقیت تصور می‌کنید که او مطیع عقیده شما می‌باشد و حرفتان را باور کرده است؟ من که مدتی با این ملت زیسته‌ام، میدانم که طرف شما سکوت می‌کند ولی باطناً خود را مغلوب نمی‌داند و در دل خود، شما را کودک نفهمی می‌پندارد، زیرا وی عقیده و

۱- جیمزبیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۵۷۱. ۲- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۶۱.

مذهب را چیزی می‌داند که دلیل و منطق در آن بی‌تأثیر است.^۱ گوینو علت تغییر نیافتن فلسفه و ادبیات ایران را تا آن زمان، دلیل نداشتن روحیه تنقید می‌داند و می‌گوید که نه تنها من که یک اروپایی هستم بلکه یک نفر ایرانی هم اگر از سبک شعری و یا اصول اخلاقی فلان نویسنده یا شاعر انتقاد نماید در نظر ایرانیان قابل سرزنش جلوه می‌کند.

باید گفت اگر چه دیگر، زمان، زمان قاجار نیست اما سخن گوینو هم چندان دور از حقیقت نمی‌باشد که اگر روزی این ملت بزرگ به فرهنگ کهن و مذهبی خود توجه کند و قدر و قیمت استدلال و اصول علمی را بداند، سپس آن را با شمایر ملی و افتخارات نژادی و تاریخی وفق دهد نتایج درخشانی خواهد گرفت.^۲ ای کاش، بخود آییم و با توسل به فرهنگ اصیل و اصول علمی باردیگر در صحنه‌های تمدن جهان بدرخشیم.

۱۵۳- دروغگویی، غارتگری و طمع‌ورزی:

صفات رذیله در هر فرهنگ و هر مذهبی ناپسند و مذموم است و در بعضی از فرهنگها یکی از آن رذایل مورد نکوهش بیشتر قرار می‌گیرد. دروغگویی از صفات شومی است که قاعدتاً در فرهنگ ایرانی نباید وجود داشته باشد، زیرا فرهنگی که از اعتقادات گذشته ایرانیان و قرآن - کلام خدا- نشأت گرفته و در هر دو دروغ به شدت مورد نفرت و نفرین واقع گشته است، دروغگویی پدیده‌ای بیگانه و ویرانگر محسوب می‌شود که باید هر چه زودتر از سرزمین راستان رخت بربندد و همان طوری که ایرانیان در روزگار گذشته، به جز تیراندازی و سوارکاری، اولین درسی که به کودکان می‌آموخته‌اند، درس راستگویی و درست‌کرداری بوده است، باردیگر همین شیوه را به کار بندند.

گزنفون در اثر خود به نام اناپازیس می‌گوید: «همراه با تعلیم خواندن و نوشتن به

۱- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۶۳. ۲- همان.

کودکان ایرانی، درس راستگویی و درست‌کرداری و وظیفه‌شناسی داده می‌شد.^۱ هرودت مورخ یونانی که با چند تن از پادشاهان هخامنشی معاصر بوده است می‌نویسد: ایرانیان به فرزندان خود از پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز می‌آموزند، سواری، تیراندازی و راستگویی.^۲

همین مورخ می‌گوید که دروغگویی ننگین‌ترین عیب یک پارسی است. کریستن سن هم در مورد تعلیمات اوستا و تأثیر آن بر روحیه ایرانیان، توضیح می‌دهد که آنان راستی و درستی و تواضع و بسیاری از صفات پسندیده را از دین زردشت آموختند.^۳

قرآن دروغ را از گناهان بزرگ می‌شمارد و جای دروغگویان را در پست‌ترین طبقه دوزخ می‌داند. حال با چنین تعلیمات و فرهنگی چه عواملی سبب پیدایش این خصالت نکوهیده گشته است، جای بررسی دارد. هر چه هست سفرنامه‌نویسان اروپایی زمان قاجار بارها به این مطلب اشاره کرده‌اند. چنان که از گفته‌های آنها برمی‌آید، ایرانیان آن زمان دروغ‌گفتن به غیرمسلمان را چندان زشت نمی‌شمردند، اگر چه در بین خودشان هم رایج بوده است. البته سخن سفرنامه‌نویسان اروپایی در بسیاری از موارد پذیرفتنی نیست بخصوص که ایرانیان زیرک بخوبی می‌دانسته‌اند، این مأموران بیگانه برای چه از آنها در همه زمینه‌ها اطلاعات می‌خواهند. مکنزی مأمور دولت انگلستان در این مورد می‌نویسد:

تا به حال هیچکدام از ایرانیان که پست مهمی داشته‌اند، اطلاعات مفیدی درباره سرزمین خود به من نداده‌اند. به ناچار اخبار را از افراد عادی به دست می‌آورم. چون آنها عادت به دروغگویی دارند، اطلاعات قابل اعتمادی نیست.^۴

سفرنامه‌نویس اروپایی، جیمز بیلی فریزر که نسبتاً بی‌غرض‌تر از دیگران است،

۱- حمداللهگ شارق، سیری در تاریخ فرهنگ ایران، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۶۹.

۳- همان، ص ۶۹.

۴- مکنزی، سفرنامه شمال، ص ۳۰.

تقلب و دروغ را در ایران امری شایع میدانند، اما خود از اینکه ایرانیان چگونه شیر را بدون تقلب و دروغ‌گویی می‌فروشند و یا از اینکه دوربین او را که توسط یکی از نوکرها به شخص دیگری داده شده بود، برمی‌گردانند، تعجب می‌کند.^۱ فریزر با اینکه خود اقرار می‌کند که هرگز در ایران چیزی را از دست نداده است، به هر روستایی که می‌رسد به آنها تهمت دزدی می‌زند و از شایعات بهره می‌جوید و برای مثال چنین می‌گوید: آنها دزدان این روستا از تیره کردهای عمارلو هستند که چنانکه گفته می‌شود همه آنها دزدانند با این همه ما چیزی را از دست ندادیم.^۲

این سفرنامه‌نویس اصولاً مردم مشرق زمین را غارتگر و مظهر قساوت و ویرانی می‌داند و می‌نویسد که انگلیسیها مردمانی عجیب هستند که در دورترین نقاط و قبایل ایران از ترکمانان گرفته تا کردها و خراسانیها نفوذ می‌کنند.^۳ فریزر که مسلماً از اهداف انگلیسیها باخبر بوده تعجبش بی‌مورد است، چه می‌دانسته که آنها برای جاسوسی و بردن منافع ایران و تسلط و تحقیر این ملت کهنسال، کوه و دره ایران را به زیر پا می‌گذارند. تعجب اینجاست که در انتظار خوش‌آمدگویی مردم ایران هم بوده‌اند. فریزر بدون اینکه علتی برای گفته‌های خود ذکر کند با کمال بی‌انصافی می‌نویسد:

من در هیچ جای دنیا مردمی را ندیده‌ام که این چنین بی‌شرمانه با تمام قوا در فکر پیشرفت مصالح خود باشند، خواه از طریق مشروع، خواه غیرمشروع، گویی راستی و درستی از این دیار رخت برسته است. من به هیچ کلمه‌ای که ادا شود اعتماد ندارم، خواه خان بگوید، خواه میرزا، خواه بازرگان، خواه پیشه‌ور، خواه خادم و خواه مخدوم.^۴

به قول منوچهر امیری، مترجم کتاب سفرنامه فریزر، ایرانیان چنین مردمی را سراغ دارند، آنها استعمارگران انگلیسی و مأموران آنها همچون جیمز بیلی فریزر هستند که چنین یاوه‌هایی را بدون دلیل و ذکر علت در کتابهای خود می‌آورند، در حالی که نیمی از

۱- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۲۷۲.

۲- همان، ص ۲۹۲.

۳- همان، ص ۳۰۰.

۴- همان، ص ۳۲۹.

جهان آن روزگار را تحت سیطره داشتند.

یوشیدا ماساهورا سفرنامه نویسی ژاپنی که در دوره قاجار ۱۲۹۷ ه. ق. / ۱۸۸۰ م. به ایران آمده است، در این مورد مطلبی می‌نویسد که گفته‌های گوبینو مینی بر جایز دانستن گرانفروشی و کلاه بر سر فرنگیان گذاشتن را تأیید می‌کند. ماساهورا می‌گوید که در بازار وقتی برای پایین آوردن قیمت چانه می‌زدیم، دکاندار با انگشت به آسمان اشاره می‌کرد و می‌گفت خدای من شاهد است. چون متوجه شدم که مرد بازاری نادرست است و دروغ می‌گوید، به وسیله مترجم به او گفتم که چرا خدا را شاهد می‌گیری و دروغ می‌گویی؟ وی در پاسخ سرزنش من، با خونسردی جواب داد که به غیر مسلمان می‌توانم دروغ بگویم. خدا ما را برای این دروغ کیفر نمی‌دهد.^۱

این سفرنامه نویسی، درباره بی‌اهمیت بودن دروغ‌گویی در بین مردم زمان قاجار، جریان را نقل می‌کند که تأییدی بر ادعاهای برخی از سفرنامه‌نویسان می‌باشد. واقعه در تبریز اتفاق می‌افتد و چنین بوده است که یکی از بزرگان ایرانی با یک نفر انگلیسی نزاع می‌کند و او را دروغگو می‌نامد. شخص انگلیسی که از خلق و خوی ایرانیان بی‌خبر است، نزد او کسی می‌فرستد که یا باید ترضیه بخواهد یا باید جنگ تپانچه کنید. فرد ایرانی که شخص ترسوئی نبود، زیرا کمتر ایرانی پیدا می‌شود که ترسو باشد، تعجب می‌کند و می‌گوید که من جنگ کنم؟ این هم برای اینکه فقط به او گفته‌ام دروغ می‌گوید؟ سفاهتی بالاتر از این می‌شود؟ پیام‌رسان جواب می‌دهد که چاره‌ای نداری، هیچکس نمی‌تواند یک نفر انگلیسی را دروغگو بخواند، باید با او جنگ کنی. ایرانی می‌گوید که من می‌گویم جنگ نمی‌کنم و جواب می‌شنود، پس باید ترضیه بخواهی. آنگاه ایرانی معنی ترضیه را می‌پرسد و متوجه می‌شود که باید بگوید، من متأسف هستم از اینکه شما را دروغگو نامیدم. ایرانی با تعجب اظهار می‌دارد که همین؟ البته که من ترضیه

۱- یوشیدا ماساهورا، سفرنامه یوشیدا ماساهورا، ص ۱۷۴.

می‌خواهم. هر چقدر که او بخواهد من می‌گویم که خودم دروغ گفتم و دروغگو هستم. پدرم و اجدادم هم دروغگو بوده‌اند. بیشتر از این چه می‌خواهید؟^۱

یکی دیگر از سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار که در مورد درستی یا نادرستی ایرانیان سخنان ضد و نقیض دارد لیدی شیل می‌باشد. وی در جایی ایران را امن‌ترین کشور جهان می‌خواند و در جایی ایرانیان را حيله‌گر و نادرست، مثلاً، می‌نویسد که من هیچگاه نتوانستم در ایران بدون محافظ مسلح خارج شوم، البته این تشریفات به خاطر آن نبود که خطری من را تهدید می‌کرد، زیرا هیچ کشوری در دنیا نمی‌توان یافت که به اندازه ایران امن و امان باشد. این مراسم گونه‌ای تشریفات بود که باید رعایت می‌شد.^۲ پس از آن بار دیگر، زردشتیان ایرانی را مانند سایر ایرانیها حيله‌گر و نادرست می‌نامد و با طعنه می‌نویسد که درستکاری آنها دست کمی از بقیه هموطنانشان نداشت.^۳

لیدی شیل و جیمز بیلی فریزر ایرانیان را طماع و حرص می‌خوانند و فریزر هنگامی که یکی از ایرانیان از خود رشادتی خارق‌العاده نشان می‌دهد و وی به او انعام تقدیم می‌کند، می‌نویسد که برای یک بار هم که شده، حرص و آز یک ایرانی ارضا شده بود.^۴ ایرانیان خوب می‌دانند که انگلیسی‌ها حتی با مستعمره کردن نیمی از دنیای آن زمان هم باز ارضا نشدند. فریزر در حالی ایرانیان را طماع می‌خواند که بارها از مهمان‌نوازی و بزرگ منشی و مهربانی ایرانیان سخن گفته است. هنگامی که او به مهمانی یکی از ایرانیان به نام نایب می‌رود چنین می‌گوید:

من برای نایب هدیه کوچکی که عبارت بود از کاردها و مقرضهای انگلیسی تهیه کرده بودم، به علاوه مقداری از جواهرآلات معمولی برای عیال وی. به همین جهت نزد من آمد و از اینکه به قول خودش او را خجالت داده‌ام سرزنش نمود. پس از ساعتی همسرش برایم مقداری خرده ریز محلی فرستاد که البته سه برابر

۱- همان.

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۷۷.

۳- همان، ص ۷۹.

۴- جیمز بیلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۵۳۵.

اشیای اهدایی من ارزش داشت. همانا این مرد بی هیچ غرض و طمع مهربان بود و آزاده و نظر بلند.^۱

فریزر هیچ گونه دلیلی که طمع ورزی ایرانیان را ثابت کند نمی آورد در عوض هر چه می نویسد دست و دل بازی و آزادگی ایرانیان است. برای مثال می گوید:

... در راه پیرمردی را دیدم که از کلبه‌ای بیرون آمد که میوه‌هایی شبیه هلو در دست داشت. وقتی که پرسیدم آیا آنها هلو است یا نه؟ به جای جواب دادن میوه را در دست من گذاشت، و چون سؤال کردم که کجا می توانم از آنها برای مصرف تهیه کنم، مرا به سوی باغی برد که تعدادی از آن درخت داشت. باغبان با اصرار از من خواست تا هر چقدر می توانم از آنها بچینم. آنگاه اضافه کرد که من این میوه‌ها را به هر کس که دلش بخواهد می دهم، زیرا نعمت خداست. فریزر می نویسد که من اندیشیدم خداوند ناظر و پشتکاری قابل اعتمادتر از او سراغ نداشته است که نعمتهای خود را به او بسپارد.^۲

از مطالب پیشین چنین برمی آید که سفرنامه نویسان بدون هیچ دلیل قانع کننده و علتی ایرانیان را دزد و یا حيله گر و طماع خوانده اند، اما نوشته‌های آنها خلاف این مطالب را نشان می دهد. تنها صفتی که همه آنها بر آن تأکید دارند و حتی سفرنامه نویسان غیر اروپایی هم آن را تأیید کرده و آثار شوم آن هنوز در میان ایرانیان به جا مانده است، دروغگویی است که نمی توان انکار نمود. بدون اینکه به عظمت سعدی و شاعر و نویسنده شیرین زبان شیرازی خدشه ای وارد شود، باید سخن وی را که فرمود: «دروغ مصلحت آمیز به که راست فتنه انگیز» از فرهنگ خود بزداییم اگر چه مسلم است منظور سعدی تأیید و صحه گذاشتن بر خصلت ناپسند دروغگویی نیست بلکه می خواهد از بین رذایل، فتنه انگیزی را بیشتر نکوهش کند.

به هر حال هر کس که خود را ایرانی مسلمان می داند باید به گذشته پرافتخار خود، به آیین پیشین و تعالیم دین سراسر راستی خویش یعنی اسلام توجه داشته باشد و بداند،

آن کس که دروغ می گوید نه مسلمان است و نه ایرانی و با شیوه ناپسند خویش بسیاری از صفات برجسته و ممتاز ایرانیان را در پرده ابهام فرو می برد و نه تنها از نظر اجتماعی بلکه در زمینه‌های بین‌المللی هم به شخصیت و شؤونات ملی ما صدمه وارد خواهد کرد.

۱۵۴- بی ارزش بودن وقت:

در کشورهای اروپایی و کشورهای پیشرفته دیگر، مردم برای وقت ارزش بسیار قائلند و هر لحظه آن را غنیمت می شمارند. در حالی که نه در ایران زمان قاجار و نه در دوره کنونی ایرانیان به ارزش وقت واقف نبوده و بیهوده آن را به هدر می دهند، با آنکه شعار وقت طلاست ورد زبان همه می باشد. در زمان قاجاریه سفرنامه نویسانی چون گوینو، لیدی شیل و فریزر بسیار درباره این خصلت ناپسند ایرانیان گفتگو کرده اند. گوینو می گوید که اصولاً ایرانیان منظور از صرفه جویی در وقت را نمی فهمیدند. وی وقت شناسی را از خصوصیات ملل مشرق زمین به خصوص هندیها و ایرانیها می داند که آنها هرگز در کارها عجله نمی کنند.^۱

گوینو برای اثبات ادعای خویش می گوید که در ایران یک معامله جزئی ساعتها طول می کشد و گاهی خرید چند ذرع پارچه از صبح تا ظهر ادامه دارد و در طی این مدت فروشنده و مشتری روایات تاریخی و سرگذشت‌های باستانی و حکایات و افسانه‌ها نقل می کنند. این طرز معامله با منطق اروپایی که برای وقت اهمیت بسیار قایل است سازگار نیست. اما با روحیه ایرانیان موافقت دارد، زیرا این ملت برای زندگی این دنیا اهمیتی قایل نیست و فقط برایش دنیای دیگر با ارزش است.^۲ این سفرنامه نویس برای نشان دادن و اثبات گفته اش دلیلی می آورد و آن روش وعده ملاقات ایرانیان می باشد. وی اظهار می دارد که اگر به کسی بگویند من عصر به ملاقات شما می آیم، شما می توانید از

ساعت سه تا شش بعد از ظهر هر وقت که خواستید به ملاقات دوست خود بروید. لیدی شیل بی‌توجهی به وقت را شامل حال همه ایرانیان حتی شاه می‌داند و می‌نویسد: موبک شاه ایران دو هفته پس از ورود ما به اصفهان وارد شد و علت تأخیر او نیز توقف گاه و بیگاه در مسیر سفر و همان بطالتی بود که ایرانیان خیلی به آن علاقه دارند، چون اصولاً در ایران برای وقت ارزشی قایل نیستند.^۱

لیدی شیل برای وقت نشناسی ایرانیان دلیلی ذکر می‌کند که قابل توجه می‌باشد و آن این است که وی ترتیب سال‌شماری بسیار پیچیده ایرانیان را علت این امر می‌پندارد.^۲ این علت‌یابی بر چه اساسی بوده است مشخص نیست. زیرا شیوه گاه‌شماری ایرانیان یکی از ساده‌ترین و صحیح‌ترین شیوه‌هاست که هنوز هم رعایت می‌شود.

جیمز ییلی فریزر می‌گوید: «ایران سرزمین تأخیراست»^۳ شاید دلیل این تأخیر همان کم‌بها بودن وقت در نظر ایرانیان باشد، اما هر دلیلی که بیاوریم این خصیلت از معایب بزرگ یک ملت به حساب می‌آید و مانع پیشرفت و ترقی آنها می‌گردد. یکی از علل سهل‌انگاری و بدقولی ایرانیان که بسیاری از سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار در کتابهای خویش به آن اشاره می‌کنند و برای اثبات خویش نمونه‌ها می‌آورند، بی‌توجهی به ارزش وقت می‌باشد. ادوارد براون درباره سهل‌انگاری ایرانیان بارها داد سخن داده است و همیشه از اهمال چهارپادارهای ایرانی شکوه دارد. برای مثال، قسمتی از نوشته‌های وی در این مورد چنین است:

چهارپادارهای ایران قبل از مسافرت سخت‌گیر و اهمال‌کار و سهل‌انگارند تا وقتی که مشغول مذاکره درباره عقد قرارداد هستند بر سر هر چیزی ایراد می‌گیرند و توقف در یک قصبه و یا شهر را امری خطرناک جلوه می‌دهند. وقتی که روز حرکت فرا می‌رسد، در صبح اثری از آنها نمی‌بینی، گویی که وی به کلی فراموش کرده است که امروز باید حرکت کند و قبلاً گفته بود که باید طلوع آفتاب حرکت

کرد. نزدیک ظهر وقتی کسی را به دنبال او فرستادید، نمایان می‌شود، اما همین‌که می‌خواهد وسایل را بار کند، ناگهان به خاطرش می‌آید که وسایل سفر را خریداری نکرده است و یا مبلغی را از فلان تاجر طلبکار است و باید بگیرد. بالاخره یکی دو ساعت بعد از ظهر به راه می‌افتد.^۱

درباره بدقولی و اهمال‌کاری ایرانیان، سفرنامه‌نویسان دیگر هم مطالبی در سفرنامه‌های خود آورده‌اند. از جمله فریزر که بارها بدقولی ایرانیان گریبانگیرش شده است. سردنیس راس این بی‌قیدی و اهمال‌کاری را نه تنها در طرز رفتار ایرانیان با هم‌نوع خود بلکه به تمام آفریده‌ها از انسان و حیوان تعمیم می‌دهد.^۲ گفتنی است که اروپاییان رفتار انسان دوستانه و محبت‌آمیز ایرانیان را نسبت به خدمتکاران و برده‌های خود به حساب سهل‌انگاری و اهمال‌کاری آنان می‌گذارند. برای مثال سردنیس راس در دنباله سخن خود توضیح می‌دهد که ایرانیان فوق‌العاده نسبت به نوکران و خدمتکاران خود مهربانند و آن‌ها را بچه خطاب می‌کنند. لیدی شیل درجایی که می‌خواهد انواع برده‌ها را در ایران معرفی کند گفته‌های سفرنامه‌نویس فوق‌الذکر را تأیید می‌نماید و آنچه را که خود و سایر سفرنامه‌نویسان درباره قساوت ایرانیان نوشته‌اند نقش بر آب می‌سازد. وی می‌گوید:

بطور کلی مردم ایران نسبت به بردگان خود کمتر سنگدلی و خشونت دارند و اغلب خانواده‌ها با بردگان، شبیه نوکران و خدمه منزل رفتار می‌کنند. در ایران از برده‌ها به عنوان کارگر مزرعه استفاده نمی‌شود.^۳

با آنکه لیدی شیل رفتار ایرانیان را با آمریکاییان مقایسه می‌نماید و بصراحت اظهار می‌دارد که برده‌ها در ایران چندان تحقیر و توهین نمی‌شوند و قانونی برای پست شمردن آنها وجود ندارد، ولی کوچکترین تشویق و تمجیدی از این روش انسانی به عمل نمی‌آورد. آنچه مسلم است بی‌توجهی به ارزش زمان و سهل‌انگاری در زمینه‌های فردی

۱- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۰۸. ۲- همان، ص ۲۰۸.

۳- جیمز ییلی فریزر، سفر زمستانی، ص ۳۲۴.

۱- ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ص ۱۵۳.

۲- سردنیس راس، ایران و ایرانیان، ص ۱۵. ۳- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ص ۲۱۳.

و اجتماعی صفتی نکوهیده است و اهمال‌کاری در خشنونت و قساوت امری پسندیده. چنانکه از مطالب گذشته برمی‌آید، از دیدگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار ایرانیان دارای محاسن و معایب برجسته و قابل ذکر بوده‌اند. ادب، شجاعت، مهمان‌نوازی، بزرگ‌منشی، سخاوت، غرور و شوخ‌طبعی از صفاتی است که همه سفرنامه‌نویسان به آنها نسبت می‌دهند، البته مردم ایران در زمان قاجار، خالی از عیب هم نمی‌باشند، اگر چه محاسن آنها بدون تردید و با توجه به گفته‌های اروپاییان بر معایشان رجحان دارد.

دروغ‌گویی، سهل‌انگاری، بی‌ارزش دانستن وقت و غارتگری و طمع ورزی از نقایص اخلاقی ایرانیان ذکر شده است. با آنکه در ناپسند بودن و زشتی هیچکدام از آن صفات شکی نیست، اما برخی از آنها، چون غارتگری و طمع ورزی از طرف سفرنامه‌نویسان بدون دلیل به ایرانیان نسبت داده شده است، و در بسیاری از موارد سخنان و ادعای آنها ضد و نقیض و دور از واقعیت می‌باشد. صفت شوم دروغ‌گویی با کمال تأسف بقایای آن هنوز در جوامع ما مشاهده می‌شود و انحطاط اخلاقی به حساب می‌آید. جا دارد تا مصلحان و مربیان و علمای اجتماع به بررسی علل آن پرداخته، چهره این فرهنگ طرفدار راستی و درستی را از غبار شبهه پاک کنند.

یکی دیگر از معایب ایرانیان که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، بی‌ارزش دانستن وقت است که برای رفع آن باید از ابتدای کودکی به فرزندان وطن توجه به غنیمت شمردن وقت تعلیم داده شود و خطرات و عواقب آن گوشزد گردد. تا از کاروان تمدن و پیشرفت باز نمانند، و بار دیگر در عرصه جهان بدرخشند. باید ایرانیان بدانند که اگر تنها به افتخارات گذشته خود دل خوش دارند و با وقت‌گذرانی و سهل‌انگاری در رفع عقب ماندگیها و بی‌توجهی‌های خود نکوشند، بیشتر از دیگران مورد مضحکه جهانیان واقع خواهند شد، چه مانند فردی خواهند بود که در بزرگی به اسباب بازیهای با ارزش کودکی خود بسنده کند و از آنچه دیگران به دست می‌آورند، غفلت نماید.

جمع‌بندی و نتیجه

چنانکه ملاحظه گردید، فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌های اروپایی دوره قاجار عصاره زندگی اجتماعی آنها به حساب می‌آید، و با اینکه فرهنگ دارای دو بعد مادی و غیر مادی است، فرهنگ غیرمادی عموم مردم ایران مورد توجه قرار گرفته بود، همان‌که بدنه اصلی فرهنگ ملی را تشکیل می‌دهد و قدرت روحی و نیروی حیاتی یک کشور را مشخص می‌کند. به همین منظور آثاری چون معماری، یا کتابها و میراثهایی چون آثارالباقیه بیرونی، مثنوی‌های عطار و دستگاههای موسیقی و صدها اثر هنری و معنوی دیگر در این نگرش جایی نداشت. این فرهنگ در تمام افکار و امیال و الفاظ و تکاپوهای ایرانیان، حتی در اطوار و حرکات خفیف چهره آنها دیده می‌شد و آمیزه‌ای از مذهب و اخلاق و آداب و سنن و افکار و اندیشه‌های کسانی بود که توشه‌ای عظیم از میراثهای تاریخی و نژادی خود را به همراه داشتند. سفرنامه‌نویسانی که درباره ایران و ایرانی قلم‌فرسایی کرده‌اند، اکثراً افرادی باسواد و برجسته و اهل سیاست و علم و یا مشاوران نظامی بوده‌اند، اگر چه در بین آنها شاعران و نقاشان و عکاسان هم دیده می‌شوند. برخی چون ادوارد براون، گوینو، جکسن و راولینسون شخصیت‌هایی جهانی می‌باشند، و همه آنها مسلماً به اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی دنیای آن روز بخصوص اروپا آگاهی دارند. آنها خوب می‌دانند که به کجا آمده‌اند و با چه مردمی و چگونه آرمانهایی روبرو

گشته‌اند، زیرا آرمانهای هر انسانی زیر نفوذ فرهنگی است که از هر سوی را دربر گرفته‌است. اکثر آنها حتی اگر هدفهای استعماری هم داشته‌اند و نیز برخی از آنها که نوشته‌هایشان اهانت‌آمیز و همراه با تمسخر بوده‌است، از تفاوت فرهنگها مطلعند و با شناختی کامل برای اهداف خود به این مرز و بوم قدم گذاشته‌اند. آنها می‌دانند که تاریخ جاویدان هر ملتی تاریخ تمدن و فرهنگ اوست. همین جهت به عظمت دیرینه تاریخ و فرهنگ ایران معترفند و می‌گویند که چون ایرانیان در اعصار گذشته ریشه‌ای محکم دارند، می‌توانند عناصر خارجی را در فرهنگ خویش ذوب کنند. همه آنها متفق‌القولند که ایرانیان، خوش سیما، با خطوط چهره منظم، دارای منشی نجیبانه، طبعی لطیف و فیلسوف منش و هوش و ذکاوتی بی‌نظیرند، و چنان به تاریخ گذشته خویش ذلست‌اند که با زیرکی تمام به آن آثار جنبه مذهبی و تقدس بخشیده‌اند. سفرنامه‌نویسان اقرار می‌کنند که وارث زردشت و کوروش و داریوش بودن افتخار دارد، به همین علت است که ایرانیان فکر می‌کنند که سررشته تاریخ درخشان و دو هزار و پانصدساله‌ای به آنان سپرده شده و همین سررشته تا به حال آنها را زنده نگه داشته‌است.

با آنکه دین اسلام یکی از ارکان مهم فرهنگ ایرانی است، سفرنامه‌نویسان چندین توجهی به آن نشان نمی‌دهند و بیشتر مجذوب دین کهن ایرانیان می‌باشند و به شرح فرقه‌های نوظهور می‌پردازند. این بی‌توجهی، آثار باقیمانده از جنگهای صلیبی مسلمانان و مسیحیان را تداعی می‌کند. به نظر آنها ایرانیان از آن جهت مذهب شیعه را پذیرفته‌اند که با فرهنگ و اعتقادات قدیم آنها نزدیک بوده‌است، چه اسلام اهل تسنن مخصوص قوم سامی و عرب است و مسأله ولایت برای ایرانی معتقد به سوشیانس در دین کهن خود، امری بسیار آشنا می‌باشد. از این گذشته ملتی ظریف طبع که قرن‌ها قبل از میلاد اعتقاد به مابعدالطبیعه داشته‌است، اسلام اهل تسنن، راضی نمی‌کند، زیرا با جنبه‌های ملموس زندگی سروکار دارد. گروهی از آنها شیعه را به مسیحیت نزدیک می‌کنند و می‌گویند همانطور که در مسیحیت ذات باریتعالی در مسیح (ع) متجسم می‌شود، در شیعه در وجود ائمه (ع) تجلی می‌یابد.

اکثر سفرنامه‌نویسان معتقدند که اسلام ایرانیان با اسلام ملت‌های دیگر مسلمان متفاوت است، زیرا ایرانی در دین هیچگونه تعصبی ندارد و تظاهر به دینداری می‌کند و بیشتر ادای مسلمانی در می‌آورد! سپس علت آن را وجود دینهای پنهانی قبل از اسلام می‌دانند. به نظر آنها ایرانیان با تفسیر قرآن و ساختن حدیث، خود را از دیگر مسلمانان بخصوص اعراب جدا کرده‌اند و چنان کرده‌اند که پیشینه فرهنگی و تاریخی و مذهبی آنها حکم می‌کرد. این ادعا به جایی می‌رسد که گوینو ملایان را همان موبدان می‌داند و دیگری روحانیان را وارثان یزدگرد می‌نامد زیرا دوستی ایرانیان با آل علی و ازدواج امام حسین (ع) با مهربانو یکی دیگر از علل شیعه شدن ایرانیان ذکر می‌کند. به نظر آنها روحانیان زمان قاجار آگاهی و احترام روحانیان گذشته را ندارند و به همین علت در ماجرای جنگهای ایران و روس دچار اشتباه شدند. هر کدام از آنها به صورتی سعی دارند که شیعه را به مسیحیت نزدیک سازند، در عین حال آن را مانع پیشرفت ایرانیان باهوش می‌پندارند. تعزیه از زیباترین نمودهای اسلامی است که مورد تحسین و ستایش آنهاست. در میان سفرنامه‌نویسان، انگلیسیها مدافع سرسخت فرقه بابی و بهایی هستند و ادوارد براون بهترین مبلغ آنهاست، و معتقدند که محمدشاه برای اینکه بتواند جلوی نفوذ روحانیان را بگیرد، عمداً جلوی گسترش این فرقه‌ها را نگرفته‌است.

سفرنامه‌نویسان اروپایی به زبان و ادبیات فارسی بیش از دین و مذهب ایرانیان توجه دارند، چه آنها می‌دانند که زبان، وسیله پیوند یک ملت با فرهنگ و تاریخ و آداب و رسوم و وسیله ارتباط معنوشان می‌باشد. بدون آنکه آنها ذکر کنند که زبان فارسی از شاخه‌های زبان هند و اروپایی است، آن را شیرین و خوش لهجه و یادگیرش را آسان دانسته‌اند. آنها به نثر فارسی اعتنایی ندارند و در میان شاعران ایرانی به کسانی توجه می‌کنند که هم از دیدگاه ادب رسمی صاحب مقام و منزلت باشند و هم در میان مردم محبوب و معروف فردوسی، حافظ، سعدی و نظامی از این قبیلند. ناگفته نماند که سفرنامه‌نویسان بدون استثنا شیوه فکری و شعر و ادب ایران را می‌ستایند و آن را سرشار از مضامین اخلاقی و مفاهیمی چون آزادی، بیداری و مناعت می‌خوانند، تا جایی که جکسن اظهار

می‌دارد که تهذیب واقعی اخلاق در آن است که آثار فردوسی، حافظ، خیام و نظامی را بخوانیم. از بین شاعران، فردوسی در سفرنامه‌ها درخشش خاصی دارد، و با آنکه تا زمان قاجار هنوز تمام شاهنامه ترجمه نشده بود، داستانه‌های آن را بازگو می‌کنند و آن را تاریخ کهن ایرانیان می‌خوانند و برای حوادث تاریخی و اسطوره‌ها در جستجوی مکانهای واقعی هستند. نوشته سفرنامه‌نویسان نشان می‌دهد که شاهنامه خوانی در آن دوره بخصوص در میان عشایر بسیار رایج بوده است، اکثر مردم اشعاری از شاهنامه از حفظ داشته‌اند و به مکانهایی اشاره می‌کرده‌اند که یادآور قهرمانان ملی بوده است، مانند آرامگاه فریدون در مسجد جامع ساری و گنبد سلم و تور. ادوارد براون در معرفی شخصیت‌های ادبی و ادبیات فارسی در سفرنامه خود تحت عنوان یک سال در میان ایرانیان، سهمی بیشتر از دیگران نداشته است، ولی شیفته اشعار شاعران بابی و بهایی می‌باشد، حتی ادبیات بهایی را شیوه‌ای جدید می‌خواند.

تصوف از دیگر جلوه‌های فکری است که اکثر سفرنامه‌نویسان به آن اشاره می‌کنند اما به حقیقت آن پی نبرده‌اند و مورد بی‌مهری قرار گرفته است، حتی شخصی چون براون که مسلماً شاعران بزرگ عرفانی ایران را می‌شناخته، آن را مکتب سستی و حشیش و افیون می‌نامد، اگر چه در ابتدای کتابش شعرا و متفکرین عرفانی ایران را می‌ستاید و هدف آنها را نیل به رستگاری می‌داند. ناگفته نماند که عرفان هم مانند شیعه به نظر اکثر سفرنامه‌نویسان مایه گرفته از فرهنگ ایرانی و برای مقابله با قوم سامی است. برخی از سفرنامه‌نویسان، تصوف اسلامی را متأثر از عرفان اقوام دیگری چون یونانی و هندی و یهودی دانسته‌اند و براون و نیکلسن منشأ آن را افکار نوافلاطونی و بلوشر عقاید راهبان مسیحی ذکر می‌کند. این ادعاها از آنجا به وجود آمده است که عرفان با فرهنگ ایرانی آمیخته بوده و به متدینان اسلامی اجازه داده است تا در عین متدین بودن، هنرمند هم باشند. گوینو اظهار می‌کند که به نظر صوفیان ایرانی، برای تصفیه و تزکیه نفس، اسلام کافی نیست. مانند کودکی که هر چه بزرگ شود، جز شیر به چیزهای دیگر هم نیاز دارد. از فرقه‌های صوفیه، شیخیه و علی‌اللهی سخت مورد توجه آنهاست. بخصوص

علی‌اللهی‌ها که هر کس در مورد آنها نظری می‌دهد. یکی آن را شبیه به عقاید مسیحیان می‌داند و بالاخره می‌گوید آنها بطور پنهانی گفته‌اند که علی (ع) همان مسیح است و دیگری شبیه به عقاید یهودیان ذکر می‌کند و گوینو هم پیدایش آن را نتیجه روحیه اغراق آمیز و چاپلوسانه ایرانی دانسته است.

همانطور که سفرنامه‌نویسان به جنبه‌های فکری ایرانیان توجه داشته‌اند، رفتارهای فردی و جمعی را هم از نظر دور نمی‌دارند. با آنکه گفته‌های آنها، با تأمل و دیدی انتقادی باید پذیرفته شود، ولی آنها در بسیاری از موارد متفق‌القول و هم عقیده‌اند. آنها می‌گویند که ایرانیان با ملل دیگر فرق بسیار دارند. ملتی عجیب که گاهی با شکوه و تحسین‌انگیزند و زمانی مایه بیزاری. گاهی چنان مغرور که خدا را بنده نیستند و زمانی عاجز و متواضع، زیرکند اما زودباور، شجاعند ولی مهربان و شوخ طبع. پولاک می‌گوید که هر چه کوشیدم نتوانستم آنها را بشناسم.

گوینو برای اینکه ایرانیان را معرفی کند مثالی می‌آورد و می‌گوید کودک مریضی در کنار رودخانه از صبح تا غروب می‌نشست و با دقت و وسواس زیاد در میان ریگها به دنبال چیزی می‌گشت. گاهی بعضی از سنگها را جدا می‌کرد و نگه می‌داشت. گرما و آفتاب سوزان این کودک بیمار روانی را از کار خود باز نمی‌داشت و می‌گفت که به دنبال گنج می‌گردم، اما نمی‌دانست که چه گنجی. در این جستجوگاهی هم سنگهای زیبایی پیدا می‌کرد. سپس گوینو ایرانیان را شبیه آن کودک می‌داند که همیشه در جستجوی چیزهای موهوم هستند اما در این مبارزه بی‌امان، به چیزهای باارزش و معنوی دست یافته‌اند که باعث افتخار آنها و بشریت است و ما باید بسیار از آنها متشکر باشیم.

همه گفته‌اند که ایرانیان باهوش و زیرکند و علت آن را درگیری با حوادث بزرگ تاریخی، نژاد آریایی و حتی آب و هوا می‌پندارند و معتقدند که هوش ایرانی تابحال آنها را زنده نگه داشته است. هیچیک از سفرنامه‌نویسان نبوده‌اند که درباره شجاعت این ملت کهنسال سخنی نگویند. مشخصه دیگر ایرانیان از دیدگاه آنها ادب است که برخی آن را نتیجه ادبیاتش دانسته‌اند. به نظر آنها ایران سرزمین تشریفات و تجملات می‌باشد

زیرا مراسم دید و بازدید آنها پر از اغراق و چاپلوسی است. ایرانی مهمان‌نواز است و علت آن بزرگواری، آزادگی و یا چاپلوسی و موارد دیگر مانند ولخرجی و تجمل‌گرایی ذکر کرده‌اند. شاید از همه صفت‌هایی که به ایرانیان نسبت داده‌اند، خوشگذرانی نمود بیشتری داشته باشد. این صفت، همه آنها را شگفت‌زده کرده است. سفرنامه‌نویسان متعجبند که برای چه ایرانیان به همه دشواریها به چشم حقارت می‌نگرند. این شگفتی باعث شده است تا در کتابهای خویش در جستجوی علت آن باشند. بالاخره آنها به این نتیجه می‌رسند که شادی در ایران، ریشه‌ای کهن دارد، زیرا نخست آفریده اهورا مزدا شادی بود که آن را زینت آسمانها کرد. به نظر آنها ایرانی مانند فتر است، اگر مدتی به آنها فشار بیاورند، همین که فشار برداشته شود به حالت اول خود بازمی‌گردند. گویینو اظهار می‌کند که اصلاً معامله کردن هم در ایران نوعی تفریح است، و چه خوب تشخیص داده‌اند زیرا برجستگان فرهنگ کشور ما مثلاً مولوی، حافظ، خیام و دیگر بزرگان سرشار از این خصلت ایرانی هستند و بی جا نیست که حافظ می‌فرماید:

هنگام تنگدستی، در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
همراه با خصلت خوشگذرانی، شوخ طبعی را هم از صفات بارز ایرانیان دانسته‌اند که همه، چه سعدی و عیب‌زاکانی ایرانی و چه میرغضب زمان قاجار از آن بهره‌مندند. با توجه به خصایص نیک اخلاقی، برای ایرانیان معایبی هم ذکر کرده‌اند، خصایصی که آنها را از پیشرفت و ترقی، فرهنگ گذشته و مذهب خویش دور کرده است. از جمله این صفات نداشتن روحیه علمی و انتقادپذیر می‌باشد. به نظر آنها اگر ایرانی ارزش استدلال و اصول علمی که در فرهنگ مذهبی و کهن خود دارد بداند و آن را با شعایر ملی و افتخارات نژادی وفق دهد نتایج درخشانی خواهد گرفت.

معایبی که آنها به ایرانیان نسبت می‌دهند دو صفت دروغ‌گویی و وقت‌نشناسی است، که متأسفانه هنوز هم رواج دارد. دروغ همان عیبی که به نظر گزنفون ننگین‌ترین عیب یک پارسی بود و بی‌توجهی به وقت که در نتیجه آن ایران را سرزمین تأخیر نامیدند. چنانکه به گفته لیدی شیل حتی شاه هم ارزش وقت را نمی‌دانست و همیشه تأخیر

داشت.

با نگرشی دقیق به فرهنگ امروز و مقایسه آن با زمان قاجار به این نتیجه می‌رسیم که اگر چه بسیاری از عناصر فرهنگی ما از دیرباز تاکنون زنده و فعال باقی مانده است، اما دیگر، فرهنگ حاکم بر ما همان فرهنگ قدیم نیست. توضیح آنکه اولاً، فرهنگ کنونی ملت ایران زنده است، زیرا وحدت، تداوم، مقاومت، پویایی، استقلال در عین مایه گرفتن از فرهنگ دیگران، انعطاف همراه با استحکام و مهم‌تر از همه انسان‌گرایی که بشر را از فتنای حتمی نجات می‌دهد، در خود حفظ نموده است. اصلاً هدف فرهنگ ما در گذشته، پروردن انسان خوب بوده است و بارزترین نمونه آن، انسانهای با فرهنگ شاهنامه چون فریدون، سیاوش، اسفندیار و رستم می‌باشد. فریدون، نمادی از تقوا و عدالت، سیاوش، نمونه نجابت و شرافت، اسفندیار، مظهر وظیفه‌شناسی ملی که فرمان فرمانروا را هر چند بیدادگرانه باشد گردن می‌گذارد و رستم دارنده همه صفات ملی ایرانیان، یعنی دلیری و تدبیر و شکیبایی، خوشگذرانی و چاره‌گری و در پایان کار زیستن و جان سالم از مهلکه به دربردن است.

ناگفته نماند که فرهنگ میوه بهترین استعداد‌های یک قوم است و همواره برجسته‌ترین افراد آن ملت از نظر فکر و اندیشه، پرورنده و منتقل‌کننده آن می‌باشند. به همین جهت پیش از نفوذ فرهنگ غرب، همه ایرانیان نشانه‌ای از قهرمانان گذشته و چهار نابغه بزرگ ادب فارسی یعنی فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ، در رفتار و کردار خود داشته‌اند. انسان شاهنامه انسان سعادت‌مندی بود که هدف وی دفاع از خوبی است و پایبند اصول و ارزشهای پهلوانی و در نهایت پرورنده انسان شهید یعنی سیاوش است. انسان سعدی، انسان همه فن حریفی بود، هم مسلمان و عارف، هم رند و صوفی. این انسان آرمانی بلند پروازانه نداشت، انسانی همه جانبه، محسوب می‌شد. انسان مولوی، انسان والاست. چنین فردی بار زندگی بر دوشش سبک است، اما انسان فردوسی و سعدی از انسان مولوی خاکی‌ترند. انسان حافظ نه به روحانیت انسان مولوی است و نه به سبک روحی و آسودگی انسان سعدی. خوشگذران است، اما دنیایی که در آن زندگی

می‌کند مطلوب او نیست. انسان دوره قاجار، بیشتر به انسان سعدی گرایش دارد و انسان زمانه ما به حافظ، زیرا مشکلش این است که روشن بین است. اگر از خراب آباد یاد می‌کند، برای آن است که اسمش با خودش است و کسی را گول نمی‌زند: «تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس.»

ثانیاً، فرهنگ امروز، فرهنگ قدیم نیست، زیرا با اندیشه‌های علمی جدید و با فرهنگ مسلط غرب روبرو گشته، در حالی که جنبه‌های بد فرهنگ گذشته را حفظ کرده، آیین‌های خوب زندگی جدید و کشورهای توسعه یافته، جای آن را نگرفته است. این برخورد و مقابله پیش از آنکه از محاسن و معایبش پرده برداشته شود، کوس رسوایش را با نام "تهاجم فرهنگی" به صدا در آوردند، در حالی که نگرش به غرب، با دیدگاه ما نسبت به استعمار، جهان سوم، سیاست جهانی، حقوق بشر، علم و توسعه و دین گره خورده است. تعصبات غرب گرایی و یا غرب ستیزی ما هم هنوز صریح و روشن نیست. در نتیجه موضع بی طرفانه و اجتناب از داوریه‌های عجولانه و کلیشه‌ای درباره غرب مشکل می‌باشد. ما سعی داریم که به کینه تجاوزات غرب، محاسن فرهنگش را نادیده انگاریم، ولی با علم و صنعت و با بزرگان جهان غرب، چون سقراط، ارسطو، پتهرون، کانت، روسو و میکال آتزر که دشمنی نداریم، و از علم و صنعت و تکنولوژی آنها هم بی‌نیاز نیستیم. اگر با جنبه‌های مثبت فرهنگ غرب روی خوش نشان ندهیم و یا خود را از علم و صنعت و پیشرفت بی‌نیاز بدانیم، دچار همان اشتباهی خواهیم شد که اندیشه‌گران در زمان قاجار مرتکب شدند و ما را از قافله تمدن و پیشرفت بازنگه داشتند. شرایط امروز ما از زمان قاجار هم حساس‌تر است. آن زمان از طریق مرزها جلوگیری از تهاجم غرب امکان داشت، اما امروز بستن مرزها و قطع ارتباطات فرهنگی، دردی را دوا نمی‌کند، زیرا در هر لحظه امواج هزاران پیام از طریق رادیو، تلویزیون، ماهواره و کامپیوتر از غرب بر سر ما می‌بارد. حریف مقتدر در خانه نشسته است و ما با سایه دشمنی موهوم در مبارزه‌ایم.

برای اینکه جامعه ایرانی را از شبه فرهنگ یعنی مبتذلات غرب و تهاجم فرهنگ

منفی آنها برحذر داریم، به وسیله‌ای کارآمد و برنده نیاز داریم. با قهر و شعار و با زور و اسلحه، مبارزه ممکن نیست. دست اندرکاران قهر و آشتی می‌کنند و کودکان ما با اسباب بازیهای نمودار فرهنگ غرب، بازی. با همه این گفته‌ها، ایران سرزمین و تمدن نوظهوری نیست. قرن‌ها با تهاجمات بزرگ و حوادث گوناگون روبرو بوده است. باید عبرت بگیریم و ببینیم که آن دلسوزان و فرهنگ پیشگان چه کرده‌اند. برای مثال، فردوسی، ابرمرد تاریخ ملت ما، که در زمان خود از غلبه فرهنگ بیگانه در رنج بوده است؛ با سلاح فرهنگی به نبرد برمی‌خیزد. اکنون هم تقویت فرهنگ ملی یعنی فرهنگ ایرانی - اسلامی چاره ساز است. چیزی که امروز می‌تواند به ما شخصیت و هویت ببخشد. تکیه بر هویت و میراث‌های فرهنگی مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به مقصود می‌باشد.

هر قدر ملتی از گذشته تاریخی و فرهنگی خویش آگاهی عمیق‌تری داشته باشد، بدون شک با قطعیت و امید بیشتری برای حفظ موجودیت و اعتبار خود و مطرح بودنش در جهان خواهد کوشید. چنین ملتی توان آن را خواهد داشت، تا با آگاهی از نارسایی‌ها و اشتباهات و ضعف‌هایی که دامن گیرش شده و او را از حرکت باز داشته است، بدون آنکه خویش را بیازد رهایی یابد.

اگر می‌خواهیم اعتبار جهانی پیدا کنیم و آرمانهای اسلامی خود را صادر نماییم باید با فرهنگ جهانی آشنا باشیم. ارتباط با فرهنگها و بهره‌گیری از آنها امری لازم و حتمی است، همان‌طور که غرب در اوج تمدن طلایی اسلام و پیشرفت مشرق زمین خود را منزوی نکرد، بلکه با ارتباط، خویهای آنها را پذیرفت و خود را به پیشرفت و توسعه رسانید. واضح است که فرهنگ چون امری زنده است، جنبه پذیرندگی دارد. اما اگر فرهنگ ضعیف باشد، دیگر استعداد انتخاب خود را از دست می‌دهد و هر چه دیگران می‌خواهند به او می‌دهند، نه هر چه نیاز دارد. در نتیجه شبه فرهنگ، و امور مبتذل و بی‌ارزش وارد می‌شود و جنبه‌های مثبت ارایه نمی‌گردد. خوشبختانه فرهنگ ایرانی هنوز قدرتمند است، هر چند جنبه‌های پوشالی غرب را چند صباحی پذیرفته باشد، زیرا مسایل زودگذر هرگز نمی‌تواند بجای یک فرهنگ اصیل را بگیرد. اعمال و رفتارهای

اجتماعی زمانی به فرهنگ می‌پیوندد که شرایط زیر را داشته باشد:

۱- نیازهای مادی و فردی اکثریت مردم را برآورد.

۲- مدتی از آن بگذرد و تجربه شود.

۳- نیرومندی انتشار، هم از نظر کیفی و هم کمی داشته باشد.

۴- مخصوص به قشر خاصی از اجتماع نباشد.

مسئله است که تا به حال فرهنگ غرب دارای چنین شرایطی نبوده است. دفاع از فرهنگ ملی بدان معنا نیست که دروازه‌های کشور خود را بروی بیگانه ببندیم. بلکه باید بدانیم چه چیزی از آنها می‌گیریم. هر گاه فرهنگ یک جامعه را زندانی کنند، جامعه از سیر تکامل خود دور می‌شود. اما این ارتباط و بهره‌گیری فرهنگها هم نباید رابطه غالب و مغلوب پیدا کند اگر چنین شود به زوال فرهنگ مغلوب خواهد انجامید.

به نظر می‌رسد که نگرش ما به غرب احساس حقارتی است که استعمارگران بر ما تحمیل کرده‌اند و سیاست‌زدگی بسیاری از محققان، انگیزه تحقیق را سست کرده است. ناگفته نماند که گاهی هم تعصبات شدید ملی واقعیت را مخدوش می‌کند. فارغ شدن از همه تعصبات و بی طرفی کامل دشوار است، اما می‌توان در رفع آن تلاش نمود. بنابراین با توجه به اینکه ما خود دارای فرهنگ هستیم، به مصداق آیه شریفه «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه به مثله» باید با سلاح فرهنگ با تهاجم فرهنگ غرب روبرو شد که به قول مولانا: «مرهم کژدم زده کژدم بود.»

کتابنامه

- ۱- آیین پور، یحیی. *از صبا تا نیما*. چاپ دوم. جلد اول. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.
- ۲- آنگار، حامد. *دین و دولت در ایران قاجاریه*. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ۱۳۵۶.
- ۳- اسکارپیت، روبر. *جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه مرتضی کتبی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۴۷.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی. *فرهنگ و شبه فرهنگ*، تهران: یزدانی، ۱۳۷۱.
- ۵- اقبال، عباس. *کتاب حاجی بابا و داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ*، یادگار، سال ۱، شماره ۵، صص ۵۰-۲۸.
- ۶- الیوت، تی. اس. *درباره فرهنگ*. ترجمه حمید شاهرخ، چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.
- ۷- انجوی، ابوالقاسم. *مردم و فردوسی*. چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- ۸- انصاف پور، غلامرضا. *ایران و ایرانی*، تهران: زوار، ۱۳۶۳.
- ۹- اورسل، ارنست. *سفرنامه اورسل*. ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۵۳.
- ۱۰- اوین، ژان. «آمدن سفرنامه نویسان اروپایی به ایران». ترجمه وحیدنیا، وحید، ش ۵ (۱۳۴۳)، صص ۱-۳.
- ۱۱- بارنز، آکس. *سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار*. ترجمه حسین سلطان‌فر، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
- ۱۲- بامداد، مهدی. *تاریخ رجال ایران*. جلد اول. تهران: زوار، ۱۳۷۱.
- ۱۳- براون، ادوارد. *تاریخ ادبیات ایران (از آغاز تا عهد صفویه)*. ترجمه رشید یاسمی، تهران:

- جاویدان، ۱۳۲۹.
- ۱۴- براون، ادوارد. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: کانون معرفت، ۱۳۶۵.
- ۱۵- بلوشر، ویپرت فون. گردش روزگار در ایران. ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۱۶- بهلر، ب. جغرافیای رشت و مازندران. ترجمه علی‌اکبر خداپرست، تهران: توس، ۲۵۳۶.
- ۱۷- بن نبی، مالک. مشکل فرهنگ. ترجمه جواد صالحی، تهران: قلم، ۱۳۵۹.
- ۱۸- پاتینجر، هنری. مسافرت سند و بلوچستان. ترجمه شاپور پورگودری، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸.
- ۱۹- پوردوود، ابراهیم. یشت‌ها، جلد دوم. تهران: ظهوری، ۱۳۴۷.
- ۲۰- پولاک، ادوارد یا کوب. ایران و ایرانیان. ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ۲۱- ترودیل، گر. تصویرهایی از ایران. ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.
- ۲۲- جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمن. لواطیح. به کوشش محمد حسین تسبیحی، تهران: فروغی، ۱۳۴۲.
- ۲۳- جکسن، ویلیام. ایران در گذشته و حال. ترجمه منوچهر امیری؛ فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۲۴- حایری، عبدالهادی. نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- ۲۵- حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان حافظ. تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: زوآر، ۱۳۷۳.
- ۲۶- حدیدی، محمدجواد. ایران در ادبیات فرانسه. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
- ۲۷- حسن، هادی. سرگذشت کشتیرانی ایرانیان. ترجمه احمد اقتداری، مشهد: به نشر، ۱۳۷۱.
- ۲۸- داورری اردکانی، رضا. «اسلام و ایران»، نامه فرهنگ. بهار ۱۳۷۶، صص ۱۶-۴.
- ۲۹- دروویل، گاسپار. سفرنامه دروویل. ترجمه جواد محبتی، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۳۷.
- ۳۰- دوبد، ادوارد اگوستوس. سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه محمد حسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۳۱- دورانت، ویل. مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام، تهران: اقبال، ۱۳۳۹.
- ۳۲- دهخدا، علی‌اکبر. لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

- ۳۳- دیولافوا، ژان. سفرنامه مادام دیولافوا (خاطرات کاوشهای باستانی شوش). ترجمه ایرج فره‌وشی، تهران: دانشگاه، ۲۵۳۵.
- ۳۴- دیولافوا، ژان. ایران، کلد و شوش. ترجمه علی محمد فره‌وشی، چاپ چهارم. تهران: دانشگاه، ۱۳۶۹.
- ۳۵- راس، دنیس. ایران و ایرانیان. ترجمه شایگان ملایری، تهران: ؟، ۱۳۱۱.
- ۳۶- راولینسون، هنری. سفرنامه از زهاب تا خوزستان. ترجمه سکندر امان‌اللهی، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- ۳۷- راوندی، مرتضی. زندگی ایرانیان در خلال روزگاران. تهران: زوآر، ۱۳۶۲.
- ۳۸- رنجبر، احمد. ادب و حکمت و عرفان. تهران: کتاب نمونه، ۱۳۵۳.
- ۳۹- رنه، هانری. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه فره‌وشی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- ۴۰- روشه، گی. تغییرات اجتماعی. ترجمه منصور وثوقی، چاپ پنجم، تهران: نشرنی، ۱۳۷۳.
- ۴۱- زرین‌کوب، عبدالحسین. روزگاران ایران. تهران: سخن، ۱۳۵۵.
- ۴۲- زرین‌کوب، عبدالحسین. ارزش میراث صوفیه. چاپ سوم، تهران: سپهر، ۱۳۵۲.
- ۴۳- ژوبر، پ. آمده. مسافرت در ارمنستان و ایران. ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۴۴- سامی، علی. پاسارگاد، پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی. به کوشش غلامرضا وطن‌دوست، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۵.
- ۴۵- سایکس، پرسی. تاریخ ایران. ترجمه سید محمد تقی فخرداعی، چاپ چهارم. جلد اول. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- ۴۶- سایکس، پرسی. ده هزار مایل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۳۶.
- ۴۷- سرسی، لوران. ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰. ترجمه احسان اشراقی، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- ۴۸- سرنا، کارلا. آدمها و آیینها در ایران. ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوآر، ۱۳۶۲.
- ۴۹- سولتیکف، الکسیس. مسافرت به ایران. ترجمه محسن صبا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- ۵۰- سیوری، راجرز ام؛ کلی، جی. بی. خلیج فارس از دوران باستانی تا اواخر قرن ۱۸ میلادی. ترجمه حسن زنگنه، قم: مرکز بوشهر شناسی؛ با همکاری انتشارات همسایه، ۱۳۷۷.

- ۵۱- شارقى، حمدالله؛ و دیگران. *تاریخ فرهنگ ایران*. اصفهان: فردوسی، ۱۳۵۳.
- ۵۲- شاهانی، خسرو. *سفر با سفرنامه‌ها*. ترجمه همایون فره‌وشی، تهران: خیام، ۱۳۳۲.
- ۵۳- شیرازی، محمد معصوم. [معصوم علیشاه]. *طرائق الحقایق*. تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران: نگین، ۱۳۳۹.
- ۵۴- شیل، ماری. *خاطرات لیدی شیل*. ترجمه حسن ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
- ۵۵- شیمیل، آن ماری. *شکوه شمس*. ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۵۶- صفایی، ابراهیم. «هدف سیاسی ادوارد براون»، *ارمغان*، ش ۲، ۱۳۳۹، ص ۷-۶۰.
- ۵۷- صنیع‌الدوله. *مرآة البلدان*. جلد دوم، تهران: دارالطباعة دولتی، ۱۲۹۴ ق. / ۱۲۵۶ ش.
- ۵۸- طبری، احسان. *برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌های اجتماعی در ایران*. تهران، ۱۳۴۸.
- ۵۹- عطّار، فریدالدین. *مصیبت‌نامه*. تصحیح نورانی وصال، تهران: زوّار، ۱۳۳۸.
- ۶۰- عریان، متون پهلوی، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
- ۶۱- عنایت، حمید. *تفکر نوین سیاسی اسلام*. ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۶۲- عنایت، حمید. *شش گفتار درباره دین و جامعه*. چاپ دوم. تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- ۶۳- غروی، رخند. «تراژدی ایران، تعزیه»، *آشنا*، شماره ۶ سال اول. ص ۴۷.
- ۶۴- غفورف، بابا جان. «هزار سال پیش مردی جهانی در آسیا». پیام یونسکو. شماره ۵۹ سال پنجم، (تیرماه ۱۳۵۳)، ص ۴-۸.
- ۶۵- فاروقی، فؤاد. *سیاحان در ایران*. تهران: انتشارات علی عطایی، ۱۳۶۱.
- ۶۶- فرانز، فانون؛ و دیگران. *نژادپرستی و فرهنگ*. ترجمه منوچهر هزارخانی، تهران: کاویان، ۱۳۵۰.
- ۶۷- فرزد، مسعود. *حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلها*. جلد سوم، شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹.
- ۶۸- فریزر، جیمز بیلی. *سفر زمستانی*. ترجمه منوچهر امیری، تهران: توس، ۱۳۶۴.
- ۶۹- فلاندن، اوژن. *سفر به ایران*. ترجمه حسین نورصادقی، تهران: نقش جهان، ۱۳۲۴.
- ۷۰- فووریه، . *سه سال در دربار ایران*. ترجمه عباس اقبال، انتشارات کتب ایران، ۱۳۲۵.
- ۷۱- فیلد، هنری. *مردم شناسی ایران*. ترجمه عبدالله فریار، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.

- ۷۲- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: انتشارات صالحی، ۱۳۶۸.
- ۷۳- کردیر، کلاکن. *تعریفها و مفهوم فرهنگ*. ترجمه داریوش آشوری، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷.
- ۷۴- کوزن، جرج ن. *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ۷۵- کورین، هانری. *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*. ترجمه دکتر سید جواد طباطبایی، تهران: توس، ۱۳۶۹.
- ۷۶- گوبینو، ژوزف آرتور. *سه سال در ایران*. ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: فرخی، ۱۳۶۹.
- ۷۷- گروت، هوگو. *سفرنامه گروت*. ترجمه محمد جلیوند، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.
- ۷۸- ماسهارو، یوشیدا. *سفرنامه یوشیدا ماسهارو*. ترجمه هاشم رجب‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
- ۷۹- مینوی، مجتبی. *پانزده گفتار درباره چند تن از رجال ادب اروپا*. تهران: دانشگاه، ۱۳۳۳.
- ۸۰- محمدی، بیوک. «نقش احکام ارزشی»، *نامه فرهنگ*. تهران: تابستان، ۱۳۶۷، ص ۷-۸۶.
- ۸۱- مدزسی، علی اصغر. *مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی*. جلد سوم. تهران: دانشگاه آذربایجان، ۱۳۵۷.
- ۸۲- مستوفی، عبدالله. *شرح زندگانی من*. جلد اول. تهران: کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۲۴.
- ۸۳- مشکور، محمد جواد. *فرهنگ فرق اسلامی*. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- ۸۴- مکنزی، چارلز فرانسیس. *سفر به مازندران و استرآباد (سفرنامه شمال)*. ترجمه منصور اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر گستره، ۱۳۵۹.
- ۸۵- ملکم، جان. *کتاب تاریخ ایران*. ترجمه میرزا حیرت، جلد دوم. چاپ سنگی، هندوستان: ۱۲۸۳ ه. ق. / ۱۸۶۷ م.
- ۸۶- منصوری، جواد. *فرهنگ استقلال و توسعه*. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
- ۸۷- موریه، جیمز. *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، تبریز: حقیقت، ۱۳۵۴.
- ۸۸- موسایی، میثم. *دین و فرهنگ توسعه*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۸۹- مولوی، جلال الدین محمد. *مثنوی*. تصحیح محمد استعلامی، دفتر اول، تهران: زوّار، ۱۳۶۰.
- ۹۰- مهرین، مهرداد. «فرهنگ ایرانی»، *فروهر*. مرداد و شهریور ۱۳۷۶، ص ۵-۳۴.

ABSTRACT

The eternal history of each nation is the history of its civilization and culture, and the Iranian culture, which is expressed by the thoughts, actions, words and even by the facial expression of its people, has kept them alive against great historical calamities during the ages.

Presently, while speaking about foreign cultural imposition, it is foremost necessary to examine Iranian culture, regardless of national prejudice. The Qajar travel literature can be an important source for research in this field because most of the European travellers were famous politicians and men of letters and thought. They did not live among Iranians, they presented their impressions on Iranian culture, even if not without due prejudice. Also, the Qajar period is considered as a critical and a transitional period of our history because life circumstances changed and western cultural influence and impact was inevitable.

In this book, a collection of European travel accounts on Iranian culture are compiled and edited in seven chapters. First and second chapters include biographical information on these famous travellers of the Qajar period. Hence, the meanings of culture in Iran and Europe and their interaction with different social and political events are examined. In the next chapter, attention is given to common Iranian historical heritage which is appreciated by Europeans, and often regarded as the foundation stone for European and American civilizations. In the chapter on religion and faith the travelliterature holds that by making

- ۹۱- میردامادی، سید محمد. «زبان فارسی رشته پیوند با فرهنگ» سروش. ش. ۷۷، ۱۳۷۴، ص ۴۰.
- ۹۲- ناطق، ناصح. *ایران از نگاه گوینو*. تهران: هفده شهریور، ۱۳۶۴.
- ۹۳- نوردن، هرمان. *در زیر آسمان ایران*. ترجمه سیمین سمیعی، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- ۹۴- نیکیتن، ب. *ایرانی که من شناختم*. ترجمه فره‌وشی، تهران: کانون معرفت، ۱۳۲۹.
- ۹۵- واتسن، رابرت گرانث. *تاریخ قاجار*. ترجمه عباسقلی آذری، تهران: بی نا، ۱۳۳۷.
- ۹۶- وامبری، آرمینوس. *سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه*. ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۹۷- وراوینی، سعدالدین. *مرزبان‌نامه*. به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم. تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۷۰.
- ۹۸- ورجاوند، پرویز. *پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.
- ۹۹- ویلسن، چارلز جیمز. *تاریخ اجتماعی ایران، در عهد قاجاریه*. ترجمه سید عبدالله انوار، به کوشش جمشید دودانگه؛ مهرداد نیکنام، تهران: بی نا، ۱۳۶۶.
- ۱۰۰- ویلسن، چارلز جیمز. *تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*. ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: وحید، ۱۳۴۷.
- ۱۰۱- هدین، سوین. *کویرهای ایران*. ترجمه پرویز رجبی، تهران: توکا، ۲۵۳۵.
- ۱۰۲- هینلز، جان. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار؛ احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۶۸.

103. Arasteh, Reza. *Rumi the Persian the Sufi*. Great Britlan: Lowe, 1974.
104. Wright, Denis. *the Persians amongst the English*. London: I B Tauris & Co. L.t.d. , 1985.
105. Masini, Eleonora. *The Future of Cultures*. France: Unesco, 1994.
106. Behnam, M. Reza. *Cultural Foundations of Iranian Politics*. Salt Lake City: University of Utah, 1986.

use of commentaries and Hadiths (religious narrations) the Iranians have differentiated themselves from Semites and Arabs.

Another important pillar of Iranian culture is the Persian language and literature, for language is the gateway to a nation's culture. Europeans have appreciated the Persian language which they consider affiliation with European languages, and they hold in high esteem Iranian literary geniuses such as Ferdowsi and Hafez, who have helped shape Iranian beliefs. They then mention real moral edification by reading the great poets such as Hafez, Saadi and Muwlaui. One chapter in this book is about Iranian mores and their positive and negative aspects. Virtues such as bravery, intelligence, hospitality, wit and hedonism, and faults such as a non-scientific outlook, immorality, dishonesty and non-punctuality are presented and analyzed.

Finally, according to European travellers, Iranians are considered distinct from other oriental nations and their virtues are regarded as far surpassing their shortcomings, even if they are not appreciated by certain of the European travellers. Iran's cultural heritage is then compared with the present, and it is concluded that Iranian culture has stayed alive and strong throughout the ages, despite efforts by the occident to influence or displace its symbols. Iranians, by virtue of fortifying and introducing their national cultural heritage, have been able to resist foreign cultural domination to a large measure.